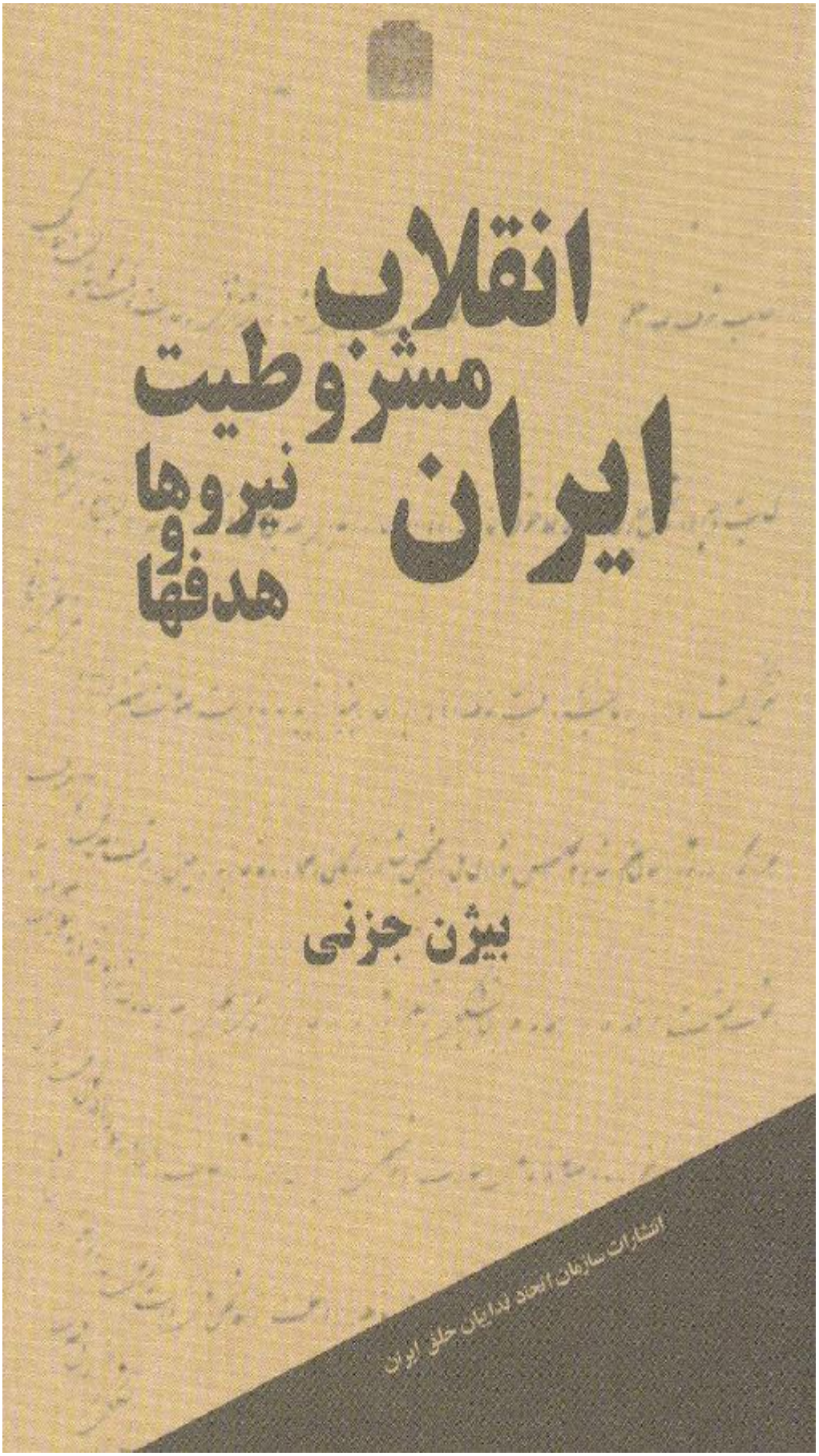
انقلاب
ایران
مشروطیت
نیروها
و
هدفها
بیژن جزنی
انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

بیژن جزنی
انقلاب مشروطیت ایران، نیروها و هدفها
ویرایش و صفحه‌آرایی شیدا نیوی
انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، پاریس، ۱۳۸۸/ ۲۰۰۹

نشانی پستی
NINA
20 rue Robert Hertz
92290 Chatenay Malabry - FRANCE
نشانی پست الکترونیکی
etehadefadaian@wanadoo.fr
نشانی سایت
www. Etehadefadaian.org

فهرست مطالب

مقدمهٔ ناشر ۹
گفتگو با میهن قریشی، همسر بیژن جزنی ۱۳
پیشگفتار ۱۷
بخش مقدماتی
فصل اول: روابط ایران با دول استعماری و نفوذ بیگانگان در ایران ۱۹
۱ ـ روابط ایران با دول اروپایی در عهد صفویه ۱۹
۲ـ روابط ایران در دورهٔ قاجاریه با بیگانگان ۲۲
روابط ایران و فرانسه ۲۲
روابط ایران با انگلستان ۲۵
روابط ایران با روسیه ۲۷
جنگهای ایران و روس ۲۸
متن قرارداد ترکمانچای ۳۰
۳ ـ نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانگان قبل از انقلاب مشروطیت ۳۳
دورهٔ نفوذ اقتصادی و امتیازات خارجی در ایران ۳۶
امتیازات روسیه ۳۷
امتیاز بانک شاهنشاهی انگلیس ۳۸
سایر امتیازات انگلستان ۳۸
امتیاز دارسی ۳۹
استقراض خارجی ۴۰
تجارت خارجی ایران ۴۱
نفوذ روسیه در سازمان لشکری ایران ۴۳

فصل دوم: اوضاع اجتماعی و تحولات اجتماعی قبل از انقلاب مشروطیت ۴۵
وضع شهرها ودهات ۴۶
دستگاه اداری و دربار ۴۸
اصلاحات سپاه و وضع سپاه ایران در دورهٔ فتحعلی‌شاه ۵۰

اصلاحات اجتماعی و اداری ایران در دورهٔ امیرکبیر ۵۲
اصلاح امور مالی ۵۴
ایجاد امنیت ۵۵
تأسیس کارخانجات ۵۵
استخراج معادن ۵۵
کشاورزی و آبیاری ۵۵
برکناری روحانیان از امور دولت ۵۶
دارالفنون و روزنامهٔ وقایع اتفاقیه ۵۶
میرزاحسین‌خان سپهسالار و اقدامات او ۵۸
ملکم‌خان که بود و چه می‌گفت؟ ۵۹
نهضت اتحاد اسلام: سیدجمال‌الدین اسدآبادی و میرزارضا کرمانی ۶۱
سیدجمال‌الدین اسدآبادی ۶۲
اصلاحات اجتماعی ایران در دورهٔ مظفرالدین‌شاه ۶۴
فهرست صنایع و رقوم اداری و اجتماعی در دورهٔ مظفرالدین‌شاه ۶۵
اسامی جراید و مدارس در دورهٔ مظفرالدین‌شاه ۶۷
طبقات و قشرهای اجتماعی ایران ۶۹
طبقهٔ دهقان ۶۹
فئودالها و اشراف ۷۰
طبقات متوسط ۷۱
طبقهٔ کارگر ۷۲

فصل سوم: قرارداد «رژی» و تحریم تنباکو ـ اولین نهضت عمومی مردم ۷۴
قرارداد چه بود و چگونه امتیاز آن صادر شد ۷۴
زیانها و خسارات قرارداد ۷۶
مبارزه چگونه آغاز شد -
اولین تظاهرات خیابانی در تهران -
رقابت دیپلماتیک روس و انگلیس ۸۴

فصل چهارم: تاریخچهٔ انقلاب مشروطیت ایران ۸۶
مبارزهٔ تجار علیه بلژیکیان و اتحاد علماء علیه دولت ۸۶
مهاجرت اول، تحصن در حضرت عبدالعظیم -
تظاهرات تهران و مهاجرت به قم ۸۹
تحصن در سفارت انگلیس ۹۰
افتتاح مجلس ۹۱
تصویب متمم قانون اساسی ۹۳
مشروعه یا مشروطه ۹۴
مجلس به توپ بسته شد: کودتا ۹۵
تبریز همچنان مقاومت می‌کند ۹۶
فتح اصفهان و رشت ۹۸
فتح تهران، اردوکشی انقلابی ۹۹
افتتاح مجلس دوم و وقایع مهم این دوره ۱۰۰
اولتیماتوم روس وتعطیل مجلس ۱۰۲

بخش دوم: نیروها وهدفهای انقلاب مشروطیت ایران ۱۰۵
فصل اول: نیروهای موافق انقلاب ۱۰۵
بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران ۱۰۵
روشنفکران وابسته به طبقات متوسط ۱۱۰
اصلاح‌طلبان قبل از انقلاب ۱۱۲
روزنامه‌نویسان وروشنفکران معاصر انقلاب مشروطیت ۱۱۴
طلبه‌های علوم دینی ۱۱۶
محصلین مدارس جدید ۱۱۷
ایرانیان مقیم خارج از کشور ۱۱۸
تودهٔ شهری و کارگران ۱۱۹
وضع کارگران و نقش ایشان ۱۱۹
عامهٔ مردم شهر چه می‌کردند ۱۲۰
نقش انجمنها ۱۲۳
کوششهای زنان در نهضت مشروطیت ایران ۱۲۸
مجاهدان و جنگهای تبریز ۱۳۰
ستارخان، گُرد آزادی، نمونهٔ عالی یک مجاهد ۱۳۴
جنگهای تبریز ۱۳۶
روستائیان در انقلاب مشروطیت ایران ۱۳۸
کمکهای بیگانگان به ایران ۱۴۱
حزب اجتماعیون عامیون ۱۴۱
کوششهای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، کمیتهٔ قفقاز ۱۴۴
کوششهای سوسیال دموکراتها در گیلان ۱۴۷
کمکهای ارامنه (حزب داشناکسیون) در انقلاب ایران ۱۴۹
سایر کمکهای خارجی به انقلاب مشروطیت ۱۵۱

فصل دوم: نیروهای دوگانهٔ انقلاب ایران ۱۵۴
نقش روحانیان در انقلاب مشروطیت ایران ۱۵۴

روحانیان مرتجع، متحدین دربار و استعمارگران ۱۶۸
روحانیان مرتجع در تبریز ۱۷۶
ایلات و عشایر ایران در انقلاب مشروطیت ۱۷۸
بختیاریان در انقلاب مشروطیت ۱۸۳
اقلیتهای مذهبی در انقلاب مشروطیت -
ارامنه -
اقلیت یهودی ۱۹۱
بهائیان و بابیان ۱۹۳
آسوریان ۱۹۴
زردشتیان ۱۹۴

فصل سوم: نیروهای ضدانقلاب در انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۶
ملاکان و اشراف ۱۹۶
شاه و درباریان ۲۰۱
نقش استعمارگران در انقلاب مشروطیت ایران ۲۰۶
نقش سیاسی و اعمال نفوذ دول استعماری در انقلاب مشروطیت ۲۰۶
سیاست روسیهٔ تزاری در ایران ۲۰۸
سیاست انگلستان در ایران ۲۱۳
سیاست سایر دول خارجی در ایران ۲۱۸
سیاست دولت عثمانی ۲۲۰
نقش آمریکا در انقلاب ایران ۲۲۲
بریگاد قزاق و تجاوزات مسلحانهٔ دول استعماری در انقلاب مشروطیت ۲۲۴
دیگر نیروهای مسلح که زیر نظر افسران بیگانه در دورهٔ انقلاب بوجود آمد ۲۳۰
تجاوزات و مداخلات مسلحانهٔ نیروهای خارجی در انقلاب مشروطیت ۲۳۱

فصل چهارم: هدفهای انقلاب مشروطیت ایران ۲۳۵
هدفهای سیاسی انقلاب ایران ۲۳۶
استقلال ملی ۲۳۶
آزادی و حقوق مردم ۲۴۰
هدفهای اقتصادی انقلاب ایران ۲۴۱
قطع نفوذ اقتصادی و اداری بیگانگان ۲۴۱
ایجاد تسهیلات تجاری به نفع بازرگانان داخلی ۲۴۳
ایجاد صنایع جدید ۲۴۴
محدودیت اقتصادی برای فئودالها و اشراف ۲۴۶
هدفهای اجتماعی انقلاب ایران ۲۴۷
اصلاحات اداری ۲۴۷
توسعهٔ فرهنگ و بهداشت ۲۴۹
تحدید قدرت روحانیان ۲۵۰

بخش سوم: روشهای مبارزه در انقلاب مشروطیت ایران ۲۵۳
فصل اول: روشهای انقلابیها ۲۵۵
مبارزهٔ مسالمت‌جویانه و روشهای آن ۲۵۵
استفاده از مجالس مذهبی ۲۵۶
بست‌نشینی ۲۵۶
استفاده از تضاد بیگانگان و توسل به ابنای ۲۶۱
چگونه محافظه‌کاری، به سازشکاری و خیانت به انقلاب می‌انجامد ۲۶۶
مبارزهٔ قاطع و انقلابی علیه ارتجاع ۲۷۱
تحریم امتعهٔ خارجی ۲۷۶
ترور ۲۷۶
مقاومت مسلحانه ۲۷۹

فصل دوم: روشهای ضدانقلابیها ۲۸۳
اوباش و اراذل و باقیها متحدین دربار و استعمار ۲۸۴
کودتا ۲۸۵
کشتار، اعدام، تاراج ۲۸۷
چگونه رهبری انقلاب فاسد می‌شود ۲۸۸

نتیجه ۲۹۱
حواشی ۲۹۳
منابع و مآخذ ۳۰۵

مقدمهٔ ناشر

کتاب حاضر، رساله پایان‌نامهٔ تحصیلی بیژن جزنی پیرامون انقلاب مشروطیت ایران است. بیژن جزنی در سال ۱۳۴۱ این رساله را با عنوان «*نیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت ایران*» به پایان رساند. وی چند سال بعد و در پی فعالیتهای سیاسی خود به زندان افتاد و تا ۱۳۵۴، که در تپه‌های اوین به دست مأمورین ساواک شاه و به همراه هشت تن دیگر تیرباران شد، در زندان باقی ماند و هیچگاه فرصتی برای انتشار این رساله نیافت.

اگرچه نزدیک به پنجاه سال از نوشتن این رساله می‌گذرد و در این سالها کتابهای متعددی پیرامون انقلاب مشروطیت ایران نوشته شده، ولی این کتاب همچنان تازگی و اهمیت خود را حفظ کرده است. این مسئله قبل از هرچیز ناشی از زاویهٔ نگاه بیژن جزنی به مسئلهٔ تاریخ مشروطیت ایران و پروسهٔ تحول اجتماعی ایران است. بیژن جزنی را می‌توان جزو سومین نسل تاریخ‌نویسان ایران بعد از انقلاب مشروطیت برشمرد. وی به اهمیت تاریخ و بررسیهای تاریخی و لزوم شناخت تاریخی از سیر تحولات اجتماعی واقف بود و پژوهشهای تاریخی وی تنها به بررسی انقلاب مشروطیت ایران محدود نشد و در ادامه، علیرغم آن که در زندان به سر می‌برد و به منابع چندانی دسترسی نداشت، به بررسی و تدوین دو کتاب دیگر دربارهٔ تاریخ معاصر ایران به نامهای «*تاریخ سی ساله*» و «*جمعبندی مبارزات سی سالهٔ اخیر درایران*» همت گماشت.

نیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت ایران به عنوان پایان‌نامهٔ دورهٔ لیسانس فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران زیر نظر دکتر غلامحسین صدیقی، استاد برجستهٔ

دانشگاه تهران، بنیانگذار رشتهٔ جامعه‌شناسی در سطح آموزش عالی در ایران و یکی از بنیانگذاران «موسسهٔ تحقیقات اجتماعی» و از یاران و همکاران نزدیک دکتر محمد مصدق، تهیه شده است. حضور چنین استادی در آن سالها در دانشگاه تهران برای دانشجویان علاقمند به تحقیق و بررسیهای اجتماعی بسیار مغتنم بوده است، چنان که بسیاری دیگر از شاگردان او نیز بر این نکته انگشت نهاده‌اند.

بیژن جزنی در بررسی انقلاب مشروطیت ایران، به عنوان یک مارکسیست، بدور از هرگونه جزمگرائی، به بررسی سیر تحول جامعهٔ ایران پرداخته و در این رساله می‌کوشد تا با نگاه به نیروهای شرکت‌کننده و اهدافی که هر یک دنبال می‌کردند، روند انقلاب مشروطه و سرانجام آن را بر بستر شرائط اجتماعی و جهانی آن زمان بررسی کند.

بیژن جزنی به نقش و اهمیت انقلاب مشروطیت در سیر تحولات معاصر ایران واقف بوده و برای آن اهمیت خاصی قائل بود و انقلاب مشروطه را نقطهٔ تحول در جامعهٔ ایران می‌دانست. از این‌رو برای تجزیه و تحلیل این تحول به نیروهای شرکت کننده در آن می‌پردازد و خود در این‌باره می‌گوید:

«برای شناسایی یک نهضت و انقلاب می‌توان وضع نیروها و هدفهای آن نهضت را ملاک قرار داد». وی معتقد بود که این دو به هم مربوط بوده و در تحلیل نهایی «بحث از هدفهای انقلاب ما را متوجه می‌سازد که جهت اصلی نهضت به کدام سوی بوده است و به اصطلاح لبهٔ بُرندهٔ انقلاب به سوی کدام طبقه از دشمن قرار گرفته است». در این راه بیژن جزنی به مطالعهٔ روشها و اشکال مبارزه و شعارهای بکار گرفته شده می‌پردازد تا بتواند عمل نیروهای اجتماعی و کنش و واکنش آنها را نشان داده و مطالبات واقعی و اهداف هر نیروی اجتماعی را بشناساند. او انقلاب مشروطهٔ ایران را به عنوان «اولین نهضت بورژوازی ایران برای تأمین خواستهای این طبقه» تحلیل می‌کند. اما در عین حال در طول این رساله تلاش می‌کند تا تمایزات این نهضت را با انقلابات کلاسیک بورژوازی بشناسد و بر ویژگیهای آن، که نقش تعیین‌کننده بر سیر تحولات اجتماعی ایران تا زمان حاضر دارد، تأکید می‌کند.

در جریان برگزاری مراسم سی‌امین سالگرد کشتار تپه‌های اوین، در سال ۱۳۸۴ در پاریس، یک کپی از این رساله به دستمان رسید. با موافقت خانم میهن جزنی، همسر بیژن، این نسخه به تایپ سپرده شد.

کار تایپ با سختی بسیار پایان یافت چرا که نسخهٔ کپی شدهٔ مزبور کیفیت بسیار پائینی داشت و در اینجا باید از زحمات دوستان، ژنیا و ناهید، که تایپ این رساله را برعهده گرفتند، یاد کنیم و سپاسگزارشان باشیم. کار ادیت این کتاب به رفیق قدیمی و

یاور همیشگی‌مان شیدا نبوی سپرده شد. مدتی در پی یافتن صفحاتی که در این نسخه کم بود، سپری شد، بدون آن که نتیجه‌ای داشته باشد. در نهایت با صلاحدید دوستان و با توصیهٔ ناصر پاکدامن که می‌گفت: «این کتاب پنجاه سال است منتشر نشده، حالا با چند صفحه کمتر بهتر است منتشر شود تا باز بخواهیم پنجاه سال دیگر منتظر شویم!» دست به چاپ و انتشار آن زدیم.

توضیحاتی در مورد نحوهٔ آماده کردن کتاب برای چاپ ضروری است:

ـ در نسخه‌ای از این پایان‌نامه که به دست ما رسید، هفت صفحه (۷۲-۸۶-۲۳۸-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶ و ۳۱۷) کم است و همهٔ تلاش ما برای دستیابی به نسخهٔ کاملی از آن بی‌نتیجه ماند. هرجا متن به این صفحات رسیده است، داخل [] آنرا ذکر کرده‌ایم. از روی فهرست مطالب کتاب، در پنج مورد، می‌توان پی به موضوعات مورد بحث در این صفحات برد.

ـ واضح است که ما در متن دست نبرده‌ایم و آنرا تصحیح نکرده‌ایم، مگر آنجا که اشتباه فاحش، و در اغلب موارد، غلط تایپی، بوده است.

ـ متأسفانه ما به همهٔ منابعی که بیژن جزنی از آنها استفاده کرده دسترسی نداشته‌ایم. ذکر این نکته هم مهم است که این متن در پنجاه سال پیش نوشته شده و نویسنده کوشش کرده که از همهٔ منابع موجود در این‌باره، در آن زمان، استفاده کند. بدیهی است که بعدها کتابهای بیشتری دربارهٔ انقلاب مشروطیت چاپ شد که می‌تواند هم اطلاعات دقیقتر و مفصلتری داشته باشد و هم با منابعی که نویسنده در اختیار داشته است متفاوت باشد.

ـ در کتاب حاضر، هرکجا توضیحی بین [] آمده از ماست، بجز دو مورد که داخل متن و بین نقل قولهاست که از جزنی است. تنها، منابع و مآخذ را، برای سهولت، با ترتیبی غیر از خود پایان‌نامه و به صورت الفبایی کردن نام نویسندگان تغییر داده‌ایم.

در اینجا از همهٔ دوستان و رفقایی که با همکاریهای خود و نظرات و پشتیبانی هایشان، ما را در انتشار این کتاب یاری رساندند. سپاسگزاری می‌کنیم.

به این امید که در آینده موفق به تکمیل صفحات ناقص این رساله شویم، رسالهٔ «*سیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت ایران*» نوشتهٔ رفیق مبارز و اندیشمند بزرگ چپ ایران، بیژن جزنی، را تقدیم همسر گرامی‌اش میهن جزنی، فرزندانش بابک و مازیار و همهٔ رهروان راه آزادی و بهروزی انسانها می‌کنیم.

احمد آزاد ـ انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

فروردین ۱۳۸۸ (مارس ۲۰۰۹)

گفتگو با میهن قریشی همسر بیژن جزنی

تصمیم به انتشار کتاب، که بطور مسلم باید با اجازهٔ همسر او، میهن جزنی انجام می‌گرفت، این سئوال را مطرح کرد که آیا این شاهد زندهٔ زندگی پر فراز و نشیب بیژن، خاطره‌ای از دوران نوشتن این کتاب دارد یا نه؟ همین سئوال را با او مطرح کردیم:

ـ *خانم جزنی، ضمن تشکر از پذیرش این گفتگوی کوتاه با ما، بیژن از چه سالی شروع به نوشتن این پایان نامه کرد و با چه مسائلی روبرو بود؟*

میهن جزنی ـ بیژن در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۰ دست به کار نوشتن این پایان‌نامه شد. در آن سالها بیژن درگیریهای بسیاری داشت. در دانشگاه درس می‌خواند، در بخش دانشجویی جبههٔ ملی فعال بود، همزمان مدیر شرکت «تبلی فیلم» بود و هر روز سر کار می‌رفت و در همان اوان نیز اولین فرزندمان، بابک، به دنیا آمده بود و در بچه‌داری و تحمل گریه‌های شبانهٔ بچه با من شریک بود. علاوه بر اینها با رفقایی که در جریان فعالیتهای جبههٔ ملی آشنا شده بود و به اصطلاح «یارگیری» کرده بود، برخی شبها جلسات کتابخوانی و بحث و گفتگو داشت. خلاصه از سر کار که برمی‌گشت، اگر جلسه نداشت، پس از خوردن غذا و یک استراحت کوتاه، بلافاصله کار روی پایان‌نامه را آغاز می‌کرد و معمولاً تا پاسی از نیمه شب کار می‌کرد. باید بگویم که انرژی عجیبی داشت و خسته نمی‌شد.

ـ *بیژن هم شاغل بود، هم کار سیاسی علنی می‌کرد، هم کار سیاسی مخفی داشت، و بقول شما گریهٔ بابک شیرخواره هم همراهش بود. در این شرایط چرا چنین موضوعی را انتخاب کرده بود؟*

م. ج.: خودتان می‌دانید که غالب دانشجویان سال آخر، که معمولاً به اندازهٔ بیژن هم گرفتاری ندارند، یا نداشتند، دنبال یک سوژهٔ ساده می‌گردند تا پایان‌نامه را تمام کنند و بقولی قال قضیه را بکنند. بیژن اما اینطور نبود. کتاب زیاد می‌خواند و می‌دانید که از دورهٔ نوجوانی به سیاست علاقه داشت و در این راه وارد شده بود. بیژن کتاب تاریخی بسیار می‌خواند و بویژه به تاریخ مشروطهٔ ایران توجه بسیار داشت. او معتقد بود که یک فرد سیاسی باید حداقل از تاریخ نزدیکترین تحولات اجتماعی جامعهٔ خود مطلع باشد. برای وی، که تلاش سیاسی مهمترین بخش زندگیش بود، انقلاب مشروطه نزدیکترین واقعهٔ اجتماعی بود. وی می‌گفت که شناخت دقیق این واقعهٔ تاریخی برای انقلابیون ایران اهمیت بسیار دارد و دلش می‌خواست که همه بخوبی این انقلاب را بشناسند.

یادم است در جمعهای خانوادگی، فردی از فامیل ما به بیژن می‌گفت: «برخلاف شما، غالب بچه‌های چپ تاریخ انقلاب اکتبر را بهتر از تاریخ کشور خودمان بلدند» و بیژن این را یک نقص بزرگ فعالین چپ می‌شناخت. به علاوه، بیژن یک ذهن سازمانیافته و منظم داشت و به همین دلیل هم در بررسی و شناخت تاریخ مشروطه، به بررسی طبقات و اقشار شرکت‌کننده در آن توجه کرد و بر روی این مسئله کار کرد. بیژن سیاست‌ورز بود و از این رو شناخت عوامل مؤثر در یک تحول اجتماعی را بسیار مهم می‌دانست.

ـ *چرا بعد از انقلاب، که فرصتی بود تا آثار بیژن چاپ و منتشر شود، این کتاب منتشر نشد؟*

م. ج.: یک نسخه از این پایان‌نامه در منزل پیش من بود. ساواک وقتی به منزل ما ریخت، این نسخهٔ پایان‌نامه را با خود نبرد و من آن را سالها حفظ کردم. پس از انقلاب کلیهٔ یادداشتهای بیژن و بویژه یادداشتهای زندان قم و این نسخهٔ پایان‌نامه را به سازمان تحویل دادم. برخی دوستان بعدها بسیار به من گله کردند که چرا چنین کردی، ولی در آن زمان طبیعی بود که من نوشته‌های بیژن را به سازمان بدهم. آن نسخهٔ کپی در سازمان گم شد. بعدها و در مهاجرت بدنبال آنها گشتم. گفتند نزد این و آن است و لی متأسفانه هیچوقت آنها را پیدا نکردم. در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) که (کانون

گردآوری و تجدید آثار بیژن جزنی) را تشکیل دادیم، قرار شد، و اعلام هم کردیم، که همهٔ آثار بیژن و منجمله این کتاب منتشر شود. البته اول (*جُنگی دربارهٔ زندگی و آثار بیژن جزنی*) شامل شرح حال زندگی بیژن و خاطرات و نظرات آنهایی که از دور و نزدیک وی را می‌شناختند، منتشر شد. و قرار بود که آثار دیگر هم بتدریج منتشر شود. در اولین قدم، دوستان کانون می‌خواستند کتاب *تاریخ سی سالهٔ اجتماعی ـ اقتصادی* او را منتشر کنند. من مخالف بودم و اصرار داشتم که اول تاریخ مشروطهٔ بیژن منتشر شود. به هر حال نه تاریخ سی ساله منتشر شد و نه کانون پس از انتشار جُنگ، کار دیگری کرد. دوستان کانون، درگیر زندگی و گرفتاریهای روزمره، عملاً از ادامهٔ کار کانون بازماندند. البته در همان زمان برای یافتن نسخهٔ کپی گم شده تلاش مجددی صورت گرفت، ولی نتیجه‌ای نداد. دست آخر خواهر بیژن موفق شد تا در ایران یک نسخه از آن کپی کند و برای من بفرستد.

چندی بعد، احمد آزاد پیشنهاد کرد که این کتاب را منتشر کنیم و از من اجازه خواست تا دست بکار شود. من موافقت کردم و گفتم که قرار بود کانون این کار را انجام دهد، و حالا که کانون کاری نمی‌کند، هر کس که این کتاب را منتشر کند، دستش درد نکند. بیژن بر سر این کتاب زحمت بسیار کشیده است و کار باارزشی است.

باید بگویم که در نسخه‌ای که بدست ما رسید، چند صفحه مفقود شده است. تصمیم گرفته شد که علیرغم این نقص، کتاب منتشر شود و در ابتدا گفته شود که چند صفحه کتاب گم شده است. این امانت‌داری در کار بیژن است.

ـ *آیا خاطرهٔ خاصی از دورانی که بیژن این کتاب را می‌نوشت دارید؟*

م. ج.: خاطره که بسیار است. مثلا ما از زمان ازداوجمان، روزهای جمعه با هم بیرون می‌رفتیم، حتی وقتی که بچه‌دار هم شدیم، روزهای جمعه مال خودمان بود. اما از وقتی که بیژن کار این کتاب را شروع کرد، برخی جمعه‌ها، از من می‌خواست که خانه بمانیم، تا او روی کتابش کار کند. من هم می‌گفتم که این کتاب شده هووی من!

بیژن بسیار تند و سریع می‌نوشت. بطوری که وقتی شروع می‌کرد قلم را از روی کاغذ برنمی‌داشت. البته بعداً خودش نمی‌توانست خط خودش را بخواند و من باید برایش می خواندم. سر شب مشکلی نبود، ولی بعضی اوقات در نیمه‌های شب، که گیر می‌کرد و خط خودش را نمی‌توانست بخواند، می‌آمد پشت سرم و آرام می‌گفت: «میهن بیداری؟»، طبعاً خواب هم که بودم بیدار می‌شدم و خوب، جمله یا کلمه را برایش می‌خواندم. این موضوع را در جمعهای خانوادگی همیشه به شوخی طرح می‌کردم و

می‌گفتم خط بیژن مثل خط جن است و او هم بلافاصله می‌گفت: «آره دیگه، میهن هم جن‌شناس است».

پیشگفتار

انقلاب مشروطیت ایران از جمله مهمترین وقایع تاریخی ایران می‌باشد. تحولات اجتماعی مقارن انقلاب مشروطیت و آثاری که این انقلاب در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بجای گذاشته است، درخور مطالعه و تحقیق هر فرد می‌باشد و به خصوص برای افراد جوان ملت ایران ضرورت دارد.

نزدیک بودن زمان انقلاب مشروطیت به ما و نقشی که این نهضت به عنوان یک نقطهٔ تحول در جامعهٔ ایران داشته است، شناسایی هرچه بیشتر این جنبش را ایجاب می‌کند. به طوری که می‌توان ادعا کرد که مطالعه و تحقیق در جامعهٔ معاصر ایران بدون بررسی این نهضت مشکل بوده و اظهار نظر در وقایع و قضایای سیاسی و اجتماعی معاصر بدون تحلیل جریان این انقلاب در معرض خطا قرار دارد.

نظر به این مراتب بود که پایان‌نامهٔ خود را در مورد این جنبش انتخاب کردم و جز این منظور نداشتم که مطالعات ضروری خود را در این مورد با دقت بیشتری به انجام رسانم. اینک با علم به اینکه باید مطالعات خود را همچنان در این مبحث ادامه دهم، نتیجه را به صورت این پایان‌نامهٔ تحصیلی به رشتهٔ تحریر در آورده‌ام.

اما انتخاب عنوان «نیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت ایران» به این سبب بوده که برای شناسایی یک نهضت و انقلاب می‌توان وضع نیروها و هدفهای آن نهضت را ملاک قرار داد. بدین ترتیب در مقابل پرسشی بدینگونه: چه طبقات و قشرهایی از جامعه در نهضت شرکت کردند و نقش هریک تا چه اندازه مؤثر بوده است؟

ما نیروهای یک نهضت را مورد بحث قرار می‌دهیم، و در برابر این پرسش که: چه مقاصد و خواستهایی هدف این نهضت بوده است؟ به بررسی جهت و هدفها می‌پردازیم. این دو موضوع با یکدیگر بستگی کامل دارند و در واقع یک مسئله بیش نمی‌باشند. بحث از هدفهای انقلاب ما را متوجه می‌سازد که جهت اصلی نهضت به کدام سوی بوده است و به اصطلاح لبهٔ بُرندهٔ انقلاب به سوی کدام طبقه از دشمن قرار گرفته است. درکوشش برای یافتن پاسخ درست دو پرسش بالا، به موضوع سومی برخورد کردم؛ این موضوع اخیر «روش مبارزه» در انقلاب است که متناسب با نیروها و هدفهای انقلاب می‌باشد. به این ترتیب موضوع این پایان‌نامه، تحلیلی از انقلاب مشروطیت ایران قرار می‌گیرد.

نظر به اینکه انقلاب مشروطیت نیز مانند همهٔ جریانهای اجتماعی، دارای مقدمات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، لازم شد که در آغاز بحث از نیروها و هدفهای انقلاب ایران، بخشی از مقدمات نهضت مشروطیت قرار داده شود.

نظر به اهمیت نقش استعمار در جامعهٔ ایرانی مقارن انقلاب و اینکه این مسئله خود از مهمترین اسباب انقلاب بوده است، روابط دول استعماری با ایران قبل از مشروطیت، اولین مبحث بخش مقدماتی قرار گرفت.

در بخش مقدماتی، پس از بحث از تحولات و اوضاع اجتماعی ایران، لازم شد که تاریخچه‌هایی از نهضت الغای قرارداد انحصار تنباکو «رژی» و انقلاب مشروطیت ایران قرار داده شود.

شهریور ۱۳۴۱
بیژن جزنی

بخش مقدماتی

فصل اول
روابط ایران با دول استعماری و نفوذ بیگانگان در ایران

۱ ـ روابط ایران با دول اروپایی در دورهٔ صفویه

اولین بار در عهد صفویه است که دربار ایران شاهد ورود سفرا و مستشاران اروپایی می‌باشد. دربار و دولت صفویه به خصوص در عهد شاه عباس اول سازمانی متمرکز بوده که امور مملکت را در تمام جهات اداره کرده و در پیشرفت تمدن ایران کوشش نموده است. این دوره از تاریخ ایران مصادف است با زمانی که هیئتهای بازرگانی و کشتیهای جنگی دول استعماری شروع به دست‌اندازی در خاک آسیا کرده‌اند. پرتغالی‌ها اولین مستعمره‌چیانی هستند که به آسیا و از جمله سواحل ایران تاختند. در همین زمان است که سیاحان خارجی در ایران سیاحت کرده و کشور صفوی برای اروپائیان تا حدودی شناخته می‌شود. «آنتونی جنکینسون» فرستادهٔ ملکهٔ الیزابت به دربار شاه طهماسب اولین سفیر انگلستان است که به دربار ایران می‌آید. انگلیسی‌ها مقدمهٔ دست‌اندازی در هند را فراهم می‌سازند، و منافع ایشان ایجاب می‌کند که برای راندن پرتغالی‌ها از سواحل ایران اقدام کنند.

برادران شرلی (سر آنتونی و سر رابرت) به معیت عده‌ای به دربار شاه عباس اول آمدند و آنتونی شرلی از طرف شاه ایران مأموریت پیدا کرد که به دربارهای دول اروپا به رسالت برود.

برای اولین بار در سال ۹۱۳، پرتغالی‌ها بحرین را متصرف شدند[۱]. مؤلف *عالم‌آرای عباسی* در وقایع سال ۱۰۳۰ آورده است که شاه عباس، اللـه‌وردی‌خان حاکم فارس را به اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس مأمور کرد و در آن سال جزایر بحرین را پس گرفتند[۲]. در مجموعهٔ معاهدات انگلیس مسطور است که بحرین تا سال ۱۰۳۲ در تصرف پرتغالی‌ها بوده تا اینکه ایرانیان ایشان را بیرون کردند. لرد «کرزن»[۳] در کتاب معروف خود به اسم «*ایران و مسئلهٔ ایران*» می‌نویسد: «پرتغالی‌ها در سال ۱۰۳۵ عهدنامه‌ای با شاه عباس بستند که بنا بر آن تمام متصرفات خود را در سواحل خلیج پس دادند و فقط مغاص [محل فرو رفتن در آب برای صید] مروارید بحرین را به دست خود نگاه داشتند».

پس از راندنِ پرتغالی‌ها از سواحل خلیج فارس، نفوذ دولت پرتغال از مجاورت ایران برای همیشه رخت بربست، و پس از اخراج آنها شاه عباس به انگلیس و سایر ملل اروپا اجازه می‌دهد که در خلیج فارس تجارت کنند. همچنین سِر «ادوارد کوتون»، در سال ۱۶۲۸ میلادی مأمور دربار ایران می‌شود.

در عهد صفویه، بجز مراودت با انگلستان و مخاصمت با پرتغال، دولت دیگری که مطامع استعماری در ایران داشت، گذشته از دولت عثمانی، دولت امپراطوری روسیه بود که به علت نزدیکی روزافزون با مرزهای ایران مطامع آن رو به توسعه می‌رفت. ازمیان تزارهای روسیه، نخستین کسی که رو به مرزهای ایران آورد، پتر کبیر بود. وی پس از جنگ با عثمانی در سال ۱۷۱۱میلادی یعنی ۱۱۲۳قمری، متوجه ایران شد. در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷قمری)، شخصی به نام «آرتُمی والینسکی»[۴] از دربار پتر مأمور سفارت دربار شاه سلطان حسین صفوی شد و موظف بود علاوه بر ایجاد رابطه با دربار ایران راجع به صفحات شمالی به خصوص گیلان تحقیقات سوق‌الجیشی به عمل آورد. مقارن این جریان تزار روسیه با امرای هم کیش خود در گرجستان و ارمنستان ایجاد رابطه کرد و خود را کم و بیش حامی نصارای گرجستان و ارمنستان معرفی نمود.

هنگامی‌که افغان‌ها بر دربار ایران مسلط شدند (محرم ۱۱۳۵ق.)، پترکبیر به بهانهٔ پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست‌اندازی به خاک ایران را گذاشت و در ماههای مه و ژوئن آن سال (مصادف با صفر و ربیع‌الاول ۱۱۳۵ق.)، از راه ولگا به «نیترنوکورود» و از آنجا به حاج طرخان رفت و از راه خشکی و دریا به شهر دربند که در خاک ایران بود

حمله برد و در این حمله با قشونی از سواره و پیاده و قزاق در حدود یکصد هزار نفر، تنها نیروی ایران، یعنی لشکریان محلی آذربایجان و گیلان را به سهولت درهم کوبید و در نوامبر ۱۷۲۲(صفر ۱۱۳۵ق.) شهر رشت را گشود و در ژوئیه ۱۷۲۳ میلادی مردم باکو تسلیم شدند و در سپتامبر سال ۱۷۲۳، در «سن‌پترزبورگ» عهدنامه‌ای بین فرستادهٔ ایران و دربار تزار امضاء شد و تزار متعهد گردید که به شاه طهماسب صفوی یاری کند و نیرویی به مدد او بفرستد، به شرط اینکه پادشاه ایران، تا (جاودان)، مالکیت نواحی دربند و باکو و ولایات گیلان و مازندران و استرآباد را به دولت روسیه واگذار کند. پتر کبیر به این حدود قانع نشد و بخصوص توجه خود را به سواحل شرقی خزر و آسیای میانه منعطف نمود و در سال ۱۷۱۶میلادی (۱۱۲۸ق.)، شخصی را مأمور کرد دو قلعه، یکی در مصب سابق رود جیحون و یکی در جایگاه کنونی شهر «کراسنوودسک»[۵] بسازد، و سپس نزد خان خیوه برود و او را قانع کند که قیمومیت روسیه را بپذیرد و راه تجارتی روسیه به هندوستان را برای بازرگانان روس مجاز بداند. لیکن پتر و سربازان او در این مأموریت ناکام گردیده و سفیر روس به شکل فجیعی کشته شد و نقشهٔ دربار روسیه برای مدت یکصد و پنجاه سال در این صفحات به تأخیر افتاد.

با ظهور نادرشاه در تاریخ ایران و جنگهای سهمناک او در مرزهای شرقی و غربی کشور، روس‌ها ناچار دست از موقعیتهای خود برداشتند و قرارداد خود را با طهماسب دوم به دست فراموشی جبری سپردند. در دورهٔ افشار و زندیه روابط سیاسی ایران با اروپا به حالت تعلیق درآمد و بر اثر جنگهای پیوسته‌ای که در تمام این دوره ایران را فراگرفته بود، روابط تجارتی با اروپا و گردش سیاحان خارجی در ایران مدتها متوقف گردید. در دورهٔ کریمخان زند، «ویلیام اندریو پرایس»[۶] نمایندهٔ دولت انگلیس در خلیج فارس موفق می‌شود رضایت خاطر کریم‌خان را در ایجاد کارخانه در بوشهر جلب نماید و مستر «بنجامین ژرویس»[۷]، در بوشهر مقیم می‌شود. برحسب این فرمان تجار انگلیسی مجاز می‌شوند متاع خود در بوشهر را در سایر نقاط کشور به فروش برسانند.

فقط لازم است گفته شود که قبل از شروع سلطنت قاجاریه و مؤسس آن آغامحمدخان، حاکم‌نشینهای محلی مسیحی که تابع ایران بودند کم و بیش تحت‌الحمایهٔ دربار روسیه قرار گرفتند و به خصوص گرجستان و پادشاه آن «هراکلیوس» تحت‌الحمایهٔ کاترین دوم ملکهٔ روسیه شده بود، و در آغاز کار آغامحمدخان، حملهٔ او به گرجستان برای اعادهٔ نفوذ در گرجستان به عمل آمد. از طرف دیگر کمپانی هند شرقی انگلیس در شروع کار قاجاریه نفوذ خود را در هند بسط داده، و مسئلهٔ تازه‌ای درمرزهای شرقی ایران به وجود آورده بود.

به طور کلی روابط ایران در دورهٔ صفویه با اروپا رابطه‌ای یکجانبه بود، یعنی دول اروپایی در ایران مطامع استعماری داشتند و سعی می‌کردند به عناوین مختلف از اوضاع و احوال ایران مطلع شوند. حال آنکه دولت ایران از اوضاع اروپا و وضع زندگی اروپائیان کاملاً بی‌اطلاع بود و توجهی به مطامع خاص ایشان در ایران نداشت.

۲ ـ روابط ایران در دورهٔ قاجاریه با بیگانگان

در زمان کاترین دوم، «پلاتون زوبف»[8] همه‌کارهٔ دربار، برادرش «والریان»، را برای تصرف ایران و ایجاد رابطه با هندوستان نامزد کرد. در اواخر فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ق.) «والریان زوبف» از پترزبورگ رهسپار شد و وعده می‌کرد که در ماه سپتامبر همان سال در اصفهان باشد. والریان و سردار دیگر روس کارساکف[9] با سی‌هزار سپاه تا باکو آمدند و در سپتامبر سال ۱۷۹۶ هنوز در آنجا بودند. دربار کاترین متوجه ضعف نقشه و غیر عملی بودن آن شد و «والریان زوبف» در باکو ماند تا در نوامبر سال ۱۷۹۶ کاترین درگذشت و «پاول» امپراطور جدید فوراً لشکرکشی به ایران را موقوف ساخت. آغامحمدخان در ذی‌القعده ۱۲۰۹ در تهران به خود عنوان سلطنت ایران داد و در همان سال به گرجستان حمله برد و جنگ معروف گرجستان و شکست «هراکلیوس» پادشاه تحت‌الحمایهٔ کاترین موجب لشکرکشی والریان زوبف شد که شرح و سرانجام آن گذشت. بنابراین هنگامی‌که فتحعلی‌شاه به سلطنت ایران رسید رابطهٔ ایران و روسیه حالت خصومت داشت و دربار روسیه مصمم بود مرزهای جنوبی خود را به ضرر ایران توسعه داده و به مرزهای هند که مورد توجه تمام دول استعماری بود نزدیک شود.

روابط ایران و فرانسه

فرانسه از زمانی‌که انگلستان در هند شروع به ایجاد نفوذ و سپس مستعمره ساختن آن را کرد (انگلستان برای اولین بار در سال ۱۶۰۰ میلادی برابر ۱۰۰۸ قمری، شروع به دست‌اندازی در هند کرد و قبل از آن فرانسوی‌ها در سال ۱۵۰۳ میلادی اقداماتی کرده بودند ـ سعید نفیسی، *تاریخ معاصرایران*، جلد اول، ص. ۹۰) تمام دول استعماری اروپا در صدد مشارکت در بلعیدن این قطعهٔ با ارزش برآمدند.

ایران که بر سر راه خشکی هندوستان قرار داشت مورد توجه خاص قرار گرفت و دولت روسیه علاوه بر قصد توسعهٔ مرزها در قفقاز نظر خاص به هندوستان داشت. ناپلئون اول، امپراطور جهانگشای فرانسه، نقشهٔ حمله به هند به خاطر عاجز کردن

دولت انگلیس و ایجاد مستعمره برای فرانسه را مطرح کرد، و علیرغم بُعد مسافت بین فرانسه و هندوستان و قدرت دریایی انگلیس و گرفتاریهای متعدد در اروپا، برای انجام این نقشه دست به عمل زد.

ناپلئون از لشکرکشی مظفرانهٔ آغامحمدخان به گرجستان اطلاع داشت و به خصوص خاطرهٔ هندگشایی نادر موجب این گمان شده بود که ایران دارای قدرت نظامی قابل توجهی است. هنگامی‌که ناپلئون چنین می‌اندیشید سپاهیان ایران مشغول جنگ با روسیه بودند که از سال ۱۸۰۳میلادی (۱۲۱۸قمری) تا ۱۸۱۳میلادی (۱۲۲۸قمری) ادامه داشت.

در نخستین مراحل این جنگ، فتحعلی‌شاه که ناتوانی خود را در برابر الکساندر اول تزار روسیه حس کرد در صدد برآمد از ناپلئون که از اختلاف او با روسیه خبرهایی داشت کمک بخواهد. به همین مقصود در سال ۱۲۱۹ قمری نامه‌ای به ناپلئون نوشت و از او خواست که در بهار آینده که وی به جنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم از سوی خود به روسیه بتازد تا هر دو متفقاً دولت روسیه را به جای خود بنشانند. نتیجه این شد که نخست «آمِده ژوبر»[۱۰] را که خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه به ایران بیاید و سپس آجودان ژنرال «رومئو»[۱۱] را در پی او فرستاد.

بر اثر زندانی شدن ژوبر در عثمانی، رومئو زودتر به ایران رسید و نامه‌ای از ناپلئون برای فتحعلی‌شاه آورد که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵میلادی (۱۲۱۹ق.) در پاریس نوشته بود. سپس ژوبر با نامهٔ دیگری موفق به ملاقات شاه شد. ژوبر در مأموریت خود موفق شد و مقدمات اتحاد ایران با فرانسه را فراهم ساخت و عهدنامهٔ معروف به «فینکن اشتاین»[۱۲] را مطرح ساخت. متقابلاً میرزا محمدرضاخان حکمران قزوین به سفارت ایران در ۴ مه ۱۸۰۷ (صفر۱۲۲۲) در فینکن‌اشتاین در خاک لهستان موفق به ملاقات ناپلئون شد و سرانجام عهدنامهٔ «فینکن‌شتاین» در ۱۶ ماده در مه ۱۸۰۷ به امضای طرفین قرارداد رسید و دراین قرارداد، صلح دائم دو دولت، حق وابستگی گرجستان به ایران، کمک مستشاری و نظامی فرانسه به ایران، بستن بنادر ایران به روی انگلیس‌ها و قطع هرگونه روابط با آنها، اتحاد جنگی علیه روس و انگلیس، حمله به هندوستان، حق عبور برای لشکریان فرانسه از ایران به هند، و ایجاد روابط تجاری مورد موافقت طرفین قرار گرفته بود[۱۳].

اما عملاً قرارداد «فینکن‌شتاین» فقط این نتیجه را داد که هیئت نظامی و مستشاری تحت ریاست ژنرال «کلود ماتیو کنت دو گاردان»[۱۴] به ایران آمد. «گاردان» در دستور عملیات خود در ایران خلاصه‌ای از موقعیت سیاسی و جغرافیایی ایران می‌داشت و علاوه بر ریاست هیئت نظامی، رابطهٔ سیاسی ایران و فرانسه را زیر نظر

داشت. «گاردان» مجاز بود که مطابق قراردادهایی برای تجهیز یک عدهٔ دوازده هزارنفری از فرانسه اسلحه خریداری نموده و در ایران اقدام به ریختن توپ بنماید.

هیئت سیاسی و نظامی «گاردان» دارای پانزده تن اعضای سیاسی و چهارده تن افسر از رشته‌های مختلف برای تربیت و ایجاد سپاه منظم ایران بود[۱۵]، «گاردان» علاوه بر این موظف بود با «ماهراتها» (راجه‌های جنوب هندوستان) تماس بگیرد و امکان حرکت یک قشون بیست هزارنفری فرانسوی را از ایران بررسی نماید. از اقدامات هیئت نظامی «گاردان» تأسیس کارخانهٔ توپ‌ریزی اصفهان و ایجاد سه مرکز تعلیمات در تهران، تبریز و اصفهان بود که در مدت یک سال و دو ماه که این هیأت در ایران بود به تعلیم و تربیت چهار هزار سرباز ایرانی اشتغال داشتند. در آن زمان حتی لباسهای پیاده و سواره و توپخانهٔ ایران را از روی لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردند و صفوف مختلف نظام را از روی همان سازمان ارتش ناپلئون ترتیب دادند و این را در آن زمان «نظام جدید» نام گذاشتند. همچنین قراردادی برای خرید بیست هزار تفنگ و پنج هزار فشنگ و دو هزار و پانصد جای فشنگ و تحویل پانزده متخصص فنی بسته شد که گویا هیچگاه فرصتی برای اجرای آن دست نداد.

سرانجام پس از کشمکشهای مفصل بین هیئت سیاسی فرانسوی با هیئت انگلیسی و رقابت شدید، قرارداد صلح تیلسیت[۱۶] که در تاریخ ژوئیه ۱۸۰۷ (هنگامی که «گاردان» در راه ایران بود) بین روسیه و فرانسه به امضاء رسید، جنبهٔ عملی قرارداد فینکن‌شتاین را ملغی ساخت و رابطهٔ ایران و فرانسه را در این مرحله با شکست مواجه ساخت. سرانجام پس از مدتی «گاردان» موظف شد خود را با وضع تازه توجیه نماید و موجبات صلح بین ایران و روسیه را فراهم سازد.

از آن پس شاهد فعالیتهای «گاردان» در وساطت بین ایران و روسیه هستیم. از طرف روسیه در این زمان کنت ژنرال گوداویچ مأموریت داشت با ایران به کمک وساطت «گاردان» صلح کند. سرانجام فرانسه نه فقط در جنگ با روسیه متحد ایران نشد، بلکه حتی در مذاکرات صلح نتوانست میانجی شود و پس از دهسال جنگ در ۱۲۲۸قمری (۱۸۱۳م.)، سرانجام با وساطت انگلستان قرارداد معروف *گلستان* بین ایران و روسیه منعقد شد. نتیجه‌ای که ـ از نظر تأثیر اجتماعی ـ هیئت «گاردان» در ایران گذاشت نسبتاً قابل توجه است. فرانسویان عضو این هیئت موجبات آشنایی ابتدایی ایران را با اوضاع اروپا فراهم آوردند و پای ایرانیان از این زمان کم و بیش به اروپا باز شد.

فابویه افسر فرانسوی مسئول و مدیر کارخانهٔ توپ‌ریزی اصفهان در روز ولادت ناپلئون علیرغم کارشکنی عمال انگلستان توپهای ساخته شده را به مردم عرضه کرد و

طی جشنی با مردم اصفهان از مفاخر کشور خود سخن گفت و شرحی از تمدن و مساوات در میان مردم و عدالت و توجه به لیاقت افراد در فرانسه بیان داشت.

به دنبال شکست سیاسی هیئت فرانسوی و یأس دربار ایران از همکاری با فرانسه، میرزا شفیع که نمایندهٔ سیاست اتحاد با فرانسه در دولت ایران بود و سمت صدارت عظمی داشت معزول گردید.

روابط ایران با انگلستان

پیش از آن که دربار ایران به فرانسه نزدیک شود و ناپلئون در جلب شاه ایران بکوشد، انگلیس‌ها کوشیده بودند او را با خود موافق سازند. قبل از ورود سِر «جان ملکم»[۱۷]به ایران، نمایندهٔ حکومت انگلیسِ هند، به نام مهدی‌علی‌خان از جانب حاکم بمبئی مأمور دربار ایران شده بود و در سال ۱۸۰۰م (۱۲۱۵ق) دربار لندن کمپانی هندوستان را وادار کرده بود سفیری به ایران بفرستد و سِر «جان ملکم» به عنوان سفیر کمپانی هند به ایران آمده و گفتگوهایی آغاز کرده بود. چون امیدوار نبودند که فتحعلی‌شاه تنها به مذاکره قانع شود، تدبیری به نظرشان رسیده بود که دولت انگلستان، جزیرهٔ قشم را در خلیج فارس بگیرد و فتحعلی‌شاه را بدینگونه بترسانند. اما این نقشه عملی نشد و به جای آن سِر «جان ملکم» مبالغ گزافی هدایا و رشوه به شاه و درباریان داد و بیش از دو میلیون روپیه در آن سفر خرج کرد. لکن با وقوع جنگ ایران و روس نحوهٔ روابط ایران و انگلیس، به علت دخالت فرانسه در اوضاع سیاسی ایران، تغییر یافت. سیاست انگلستان در این ماجرا چنین اقتضاء می‌کرد که دولت ایران در جنگ با روسیه تضعیف شود اما به صرفهٔ انگلستان نبود که روسیه بتواند همواره مرزهای خود را به سمت جنوب توسعه داده و منابع حیاتی انگلستان را تهدید نماید.

همچنین، انگلستان از نفوذ سیاسی فرانسه در ایران بسیار ناراضی بود و همواره در راه آن کارشکنی می‌کرد. پس از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین روابط ایران و انگلیس سخت تیره شد و ایران به موجب تعهدات خود در آن قرارداد، روابط خود را با انگلستان کاملاً منقطع ساخت. از طرفی منافع انگلستان ایجاب می‌کرد که دولت پوشالی افغانستان را بین قلمرو خود و آسیای میانه که هر روز روس‌ها در آن جلو می‌آمدند، حایل سازد و برای این کار لازم بود که این قسمت از زیر سلطهٔ ایران خارج شود. لذا یک سلسله جنگها و طغیانهایی در افغانستان به کمک انگلستان انجام شد که همواره ایران پیروز گردید تا سرانجام در دورهٔ ناصرالدین شاه تحت فشار انگلستان، افغانستان کاملاً از حیطهٔ دولت ایران خارج شد. ملکم‌خان در سفارت خود به دربار فتحعلی‌شاه از

خلاء موجود استفاده کرده و موفق به انعقاد معاهدهٔ تجارتی و سیاسی با ایران شد که در ژانویه ۱۸۰۱ به امضای شاه رسید.

مطابق این قرارداد دولت ایران حملهٔ افغانستان به هند را (که رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلیس هستند) با قشون کوه‌پیکر خود درهم خواهد شکست و انگلیس را در جنگ با دولت فرانسه تقویت خواهد کرد و در جنگ با افغانستان پشتیبان انگلیس خواهد بود. همچنین ایران به فرانسه اجازهٔ ورود قوا در سواحل خود را نخواهد داد و چنانچه فرانسه به زور متوسل شود دولت انگلیس اسلحهٔ مورد نیاز ایران را تأمین خواهد کرد. چنانچه گفته شد با ایجاد رابطهٔ نزدیک با فرانسه این قرارداد عملاً بی‌اثر ماند.

به هرحال هنگامی‌که رومئو از طرف ناپلئون به ایران آمد، دولت انگلستان نمایندهٔ دائمی در ایران نداشت و نزدیکترین مأمور رسمی به ایران، مستر «جونز»[۱۸] نامی، کنسول انگلستان در بغداد بود. چنانچه اشاره شد قبل از او ملکم به ایران آمده بود. هنگامی‌که پیشنهادات فرانسه توسط رومئو رسید، دربار ایران به «جونز» رجوع کرد تا پیشنهادات انگلستان را مورد بررسی قرار دهد، لکن انگلستان جز اتلاف وقت در این زمان کاری انجام نداد. پس از شکست رابطهٔ ایران و فرانسه و لغو عملی معاهدهٔ «فینکن‌شتاین»، نقش سیاست انگلیس در ایران قابل توجه گردید.

در طول توقف «گاردان» در ایران با آنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترک رابطه کرده بود، در دربار فتحعلی‌شاه همچنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند. این هواخواهی به چند دلیل بود: اول رابطهٔ ممتد تجاری ایران و هند لازمهٔ ایجاد روابط با انگلستان بود، دوم پیشرفت قدرت و نفوذ انگلستان در هند و سقوط پیاپی راجه‌ها رعب انگلستان را در دلها می‌انداخت و سوم هدایا و پول انگلستان درباریان طماع را از اولین سفر سِر جان ملکم بد عادت کرده بود.

از رجال دولت ایران شخص عباس میرزا و دربار او خواستار اتحاد با فرانسه بودند و قدرت عباس میرزا و دربار او نقش قطعی در سیاست ایران داشت. عباس میرزا حتی پس از مأیوس شدن از فرانسه طی چند نامه خواستار دوستی دولت اتریش و صدراعظم آن «پرنس مترنیخ» شده بود. لکن بقیهٔ درباریان (به جز میرزاشفیع صدراعظم) خواستار دوستی انگلستان بودند.

هنگامی‌که قطع رابطهٔ ایران و فرانسه نزدیک می‌شد نمایندهٔ تازهٔ انگلستان سِر«هارفورد جونز بریج»[۱۹] به ایران آمد و دربار ایران از ترس حملهٔ انگلستان به سواحل خلیج فارس علیرغم مفاد قرارداد با فرانسه او را پذیرفت. سرانجام «جونز» با میرزا شفیع معتمدالدوله صدراعظم و حاجی محمدحسین‌خان امین‌الدوله در تاریخ مارس ۱۸۰۹م

(۲۵ محرم‌الحرام ۱۲۲۴ق)، معاهده‌ای منعقد ساخت. در این قرارداد ایران تعهد کرده است که به هیچ دولتی اجازهٔ عبور قشون از ایران ندهد و انگلیس نیز متعهد شده است از ایران در جنگ با دول اروپایی حمایت نماید. این حمایت به صورت ارسال قشون و یا یک مساعدت مالی خواهد بود، به علاوه توپ و تفنگ و صاحب‌منصبان. در مادهٔ پنج این قرارداد با اجازهٔ شاه، به انگلیس، حق داشتن قشون در جزایر و بنادر سواحل ایران داده شده است. پس از بازگشت ژنرال گاردان، دولت انگلستان ایران را ترغیب به ادامهٔ جنگ با روسیه کرد و آخرین بقایای قدرت ایران در این جنگها از دست رفت. دراین جنگها به جای افسران مستشار فرانسوی، افسران انگلیسی وارد شدند. حتی انگلستان با فتحعلی‌شاه قراردادی بست که چنانچه با روسیه وارد جنگ شود، مبالغی به او پرداخت خواهد شد و چون ایران وارد جنگ شد، انگلستان عملاً هیچ کمکی به ایران نکرد تا در قرارداد (گلستان) خود واسطه شده و تمام مفاد عهدنامه به ضرر ایرانِ شکست خورده تنظیم شد. همچنین است نقش دولت انگلستان در جنگهای دورهٔ دوم ایران و روسیه (۱۲۴۲تا ۱۲۴۳ق.) که منجر به انعقاد صلحنامهٔ ترکمانچای [۱۲۴۳ق./۱۸۲۸م.] گردید.

روابط ایران با روسیه

در صفحات قبل به تجاوز تزار پترکبیر به مرزهای ایران صفوی و اشغال نواحی قفقاز و آذربایجان و گیلان از طرف سپاهیان روس و انعقاد عهدنامه با طهماسب دوم، اشاراتی شد. اولین عهدنامهٔ ایران و روسیه همین عهدنامه است. در این عهدنامه علاوه بر صرفنظر کردن ایران از حقوق خود در سرزمینهای اشغالی و اظهار دوستی و مودت دولتین، راجع به مبادلات تجارتی و ایجاد روابط سیاسی پیش‌بینیهایی شده است. این عهدنامه به سال ۱۷۲۳ میلادی بین ایران و روسیه امضاء شده است.

عهدنامهٔ دیگری شش سال پس از عهدنامهٔ اول در شهر رشت به تاریخ فوریه ۱۷۲۹م. (مطابق با ۱۱۴۱ق.) بین اشرف افغان که از ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲قمری، بر ایران مسلط بود و پتر دوم امپراطور روسیه که از۱۷۳۰ـ۱۷۲۷م. (۱۱۴۳ـ۱۱۴۰ق.)، پادشاهی کرده است، بسته شده. در این معاهده تمام سرزمینهای اشغالی روس‌ها به نفع آنها از طرف ایران به رسمیت شناخته شده است. در مواد ۶ و ۷ و ۸ و ۹ این قرارداد در مورد روابط دولتین در امور کنسولی و حقوق تجاری بیش از قرارداد قبل بحث شده است.

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ میلادی بین نادرشاه به نام طهماسب قلی‌خان پیشکار شاه طهماسب دوم با «آنا ایوانوونا» امپراطوریس روسیه (۱۷۴۰ـ۱۷۳۰) امضاء شده است. در این عهدنامه پس از شرح اغتشاشات افغان‌ها و اظهار زیانهای مالی

برای بازرگانان روسی مقیم ایران در این ماجرا و اظهار خرسندی از دفع این غائله و ایجاد نظم، دولت روسیه تعهد کرده است پس از یک ماه، ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آن را به ایران واگذارد. و پس از پنج ماه از تاریخ امضاء، گیلان و استرآباد و سایر نواحی کنار رود کور و در نتیجه پس از چندماه اغلب نواحی اشغالی تخلیه شد و به محض رفع نگرانی از اغتشاشات ایران، تعهد شده است که نواحی آن طرف رود کور را به ایران واگذارند و متقابلاً ایران تعهد می‌کندکه ولایات بازیافته را به هیچوجه در اختیار دولت دیگری قرار ندهد و از دوستی با روسیه دریغ ننماید. همچنان در مواد ۳ و ۴ و ۵ و ۶ در مورد رفتار متقابل دولتین در امور تجاری اتباع به قدر وافی بحث شده و در مادهٔ ۸ شاه ایران تعهد کرده است دارائی «واختان» پادشاه گرجستان را پس از بازیافتن گرجستان به او بازگرداند.

عهدنامهٔ چهارم در گنجه، در مارس ۱۷۳۵ مطابق شوال ۱۱۴۷، در زمان اوج قدرت نادرشاه منعقد شده است. این قرارداد پس از فتح داغستان بین او و «آنا ایوانوونا» به امضاء رسیده است. در این قرارداد دولت روسیه متعهد گردیده است در اسرع وقت قلمرو ایران را در زمان صفویه تخلیه نموده و به پشت مرزها بازگردد و طرفین در مقابل ترکان عثمانی متعهد به همکاری شده‌اند. موارد همکاری طرفین در امور تجاری و رفتار متقابل با اتباع که در قراردادهای قبل بوده تجدید گردیده است. سپس [بحران] روابط ایران و روسیه با حملهٔ آغامحمدخان قاجار به گرجستان که شرح آن گذشت تجدید می‌شود، و مقدمات جنگهای ایران و روس فراهم می‌گردد.

جنگهای ایران و روس

پس از تاخت و تازهای بیهودهٔ آغامحمدخان، دوباره حکومت گرجستان متمایل به روسیه شد، تا آنجا که «گئورکی» پسر «هراکلیوس» در سال ۱۷۹۹م. (۱۲۱۴ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضا کرد و امپراطور روسیه را به عنوان پادشاه رسمی گرجستان پذیرفت. پاول رسماً گرجستان را جزو خاک روسیه اعلام کرد و در چند ماه اول پادشاهی «الکساندر» اول (۱۸۰۱م.) با ورود سپاهیان روسی به گرجستان و حذف مقام نایب‌السلطنهٔ گرجستان، عملاً این سرزمین جزو روسیه شد و ژنرال «تسیتسیانف»[۲۰] («اشپختر» معروف ایرانیان که مقلوب کلمهٔ «اینپکتور» می‌باشد) به فرمانروایی گرجستان منصوب شد. فتحعلی‌شاه در پنج ـ شش ماه اول سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخل مملکت بود و نمی‌توانست در آن سوی ارس کاری بکند. به هرحال اولین برخورد ایران با روسیه در شهر گنجه رخ داد که حاکم آن

دست نشاندهٔ ایران بود و قبلاً مدتی جزو گرجستان محسوب می‌شد. سپاهیان روس گنجه را محاصره کردند و از تهران برای حاکم کمک ارسال شد. اندکی پس از این وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت و آنچه در روابط ایران و فرانسه شرح آن آمد، وضع سیاسی ایران را مشخص می‌سازد و احتیاج به تکرار آن نمی‌باشد. سرانجام گنجه به تصرف روس‌ها درآمد و «تسیتسیانف» به سوی ایروان روان شد. فتحعلی‌شاه در ذیقعده ۱۲۱۸ تهیه لشکرکشی مفصلی دید و عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در چهارده صفر ۱۲۱۹قمری با لشکریان خود از تبریز به سوی ایروان رهسپار شد. شرح جنگهای ایران و روس از حدود این تاریخچه خارج است و فقط برای بیان روابط سیاسی ایران و روسیه به آن اشاره می‌کنم.

نتیجهٔ جنگهای دوساله چندان به ضرر ایران نبود و لشکرکشی روس‌ها در ۱۲۲۰قمری به گیلان برای ایشان نتیجه‌ای نداشت. لیکن در آخر این دورهٔ جنگها «دربند» به تصرف روس‌ها درآمد و با این فتح روس‌ها به نواحی خزر و آذربایجان مسلط شدند. کشمکش با روس‌ها به دنبال متارکات و جنگها تا سال ۱۲۲۸، بیش از ده سال، به طول کشید. در ۲۹ شوال ۱۲۲۸قمری (۱۲ اکتبر۱۸۱۳میلادی)، قرارداد (*گلستان*) به میانجیگری انگلیس در لشکرگاه گلستان امضاء شد. نمایندهٔ ایران برای امضاء میرزا ابوالحسن ایلچی و نمایندهٔ روسیه ژنرال رتیسچف بوده است. در این قرارداد مرزهای ایران و روسیه دقیقاً معلوم نشده و مقدمات اختلافات مرزی را فراهم آورد. این قرارداد در یازده فصل تنظیم شده است و سِر «کور اوزله» سفیر انگلستان در دربار تهران در موقع امضاء حضور داشته است. اساس این قرارداد به اصطلاح حقوق بین‌الملل «استاتوکو»[۲۱] بوده، یعنی نواحی که تا آن تاریخ به دست هر یک از طرفین است به دست خودشان بماند.

در فصل چهارم امپراطور روسیه تعهد می‌کند از حق پادشاه ایران و فرزندان او در سلطنت ایران همواره جانبداری نماید. در فصل پنجم حقِ داشتنِ کشتی جنگی در بحر خزر منحصر به دولت روسیه است و در فصل هفتم و هشتم و نهم و دهم از نحوهٔ روابط تجاری و گمرکی و روابط متقابل بحث شده است.

دورهٔ دوم جنگهای ایران و روس

قرارداد گلستان سیزده سال صلح را محفوظ داشت. عدم تعیین مرزهای روشن و توسعه طلبی تزار و خامی دربار ایران و احاطهٔ روحانیان بر دربار و تحریک دولت انگلیس ایران را به جنگ برای تضعیف این دولت، موجب بروز یک دوره جنگ بین ایران و روسیه شد که از آغاز تا انجام زیان آن متوجه ایران بود و با انعقاد عهدنامهٔ

ترکمانچای در سال ۱۲۴۳هجری قمری با وساطت سفیر انگلیس، مرزهای ایران به حدود موجود در آذربایجان محدود گردید و حق کاپیتولاسیون به روسیه داده شد و از آن پس دربار ایران تحت نفوذ تزارها درآمد.

نظر به اهمیت عهدنامهٔ ترکمانچای متن آن را در این مقدمه نقل می‌کنیم:

متن قرارداد ترکمانچای

عهدنامهٔ صلح ما بین دولت ایران و روسیه در ترکمانچای به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان ۱۲۴۳. این قرارداد توسط «ژان پاسکویچ» و شاهزاده عباس میرزا به نمایندگی دو دولت امضاء شد.

فصل اول - از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی‌الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمهٔ طرفین معظمین، که به سعادت امروز به اختتام رسید، تعهدات عهدنامهٔ گلستان را باطل می‌دارد. لهذا طرفین چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامهٔ مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیهٔ مودت و صلح مابین روسیه و ایران است، برقرار نمایند.

در فصل سوم و چهارم و پنجم حدود مرزی ایالات ایران که به روسیه واگذار شده است که حدود مرز شمالی ایران را در آذربایجان به صورت فعلی تثبیت کرده، شرح داده شده است.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهایی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده، مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند. طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون منات نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیهٔ آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود. اعتبار و استحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود کأنهٔ لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم ـ چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند، لهذا اعلیحضرت امپراطور روسیه محض اینکه نیات دوستانهٔ خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت، خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران

نمایند، متعهد می‌شوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را، وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت، سلطان حقهٔ این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که به طور آزاد در دریای خزر در امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت. سفاین تجارتی ایران حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکستگی هم به آنها کمک و امداد خواهد شد. اما در باب کشتیهای جنگی چون آنهایی که بیرق نظامی روس دارند از قدیم‌الایام به انفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند، حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتیها خواهد بود. بطوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم ـ در این فصل از روابط دیپلماتیک و نحوهٔ رفتار محترمانه با نمایندگان سیاسی بحث شده است.

فصل دهم - در این فصل از انعقاد مقاوله‌نامهٔ تجارتی مابین وزرای مختار طرفین و توسعهٔ مناسبات بازرگانی بحث شده است، و اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روسیه حق می‌دهند که کمافی‌السابق هرجا که جهت منافع تجارتی لازم باشد، به آنجا کنسول و وکیل تجارتی بفرستد و متعهد می‌شوند این کنسول و وکلای تجاری را که من‌تبع هریک زیاده از ده نفر نخواهند بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمهٔ سمت و رسمیت آنهاست بهره‌مند سازند.

فصل یازدهم - اتباع طرفین در این مورد حق دارند که اموال و املاک خود را به دلخواه به مبایعه یا معاوضه برسانند و سه نفر از حکام سابق ایران در نواحی قفقاز از این قاعده استثناء شدند.

فصل سیزدهم - از معاوضه و استرداد اسرا بحث شده است.

فصل چهاردهم - دولت ایران حق دارد که پناهندگان سیاسی و نظامی دورهٔ جنگ را مسترد نکند، و ایشان را از نواحی مرزی دور نگه دارد.

فصل پانزدهم - تمام اهالی آذربایجان به موجب این ماده از تعقیب و مجازات دولت ایران به علل همکاری و کردار و نیات ایشان در دورهٔ جنگ معاف شده‌اند.

فصل شانزدهم - در مورد تشریفات رسمی اعلام قرارداد است.

به پیوست این قرارداد، قرارداد تجارتی در ۹ فصل به امضاء رسید، که به موجب

آن تسهیلاتی برای امور تجارت بین دولتین (که بیشتر یکطرفه است و بعدها در دورهٔ مظفرالدین‌شاه به علت وضع تازه‌ای که پیش آمده بود و منافعی برای ایران ایجاد می‌کرد با مقاوله‌نامهٔ دیگری تجدید شده است) فراهم شده است.

در فصلهای هفتم و هشتم مفصلاً از نحوهٔ قضاوت کنسولی روس در ایران بحث شده است و به این وسیله روسیه در ایران دارای حق کاپیتولاسیون شد که در توسعهٔ نفوذ دول بیگانه نقش بسیار مهمی دارد. بعدها دول دیگر که خواستند با ایران قرارداد ببندند این حق را برای خود کسب کردند.

بجز مقاولهٔ تجارتی صورت مجلس دیگری در باب تشریفات پذیرایی سفرای کبار و مأمورین سیاسی به همان تاریخ به امضای طرفین رسید (*تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ـ قرن ۱۹ ـ* محمود محمود، انتشارات اقبال، ۱۳۳۶، ج. اول، صص. ۲۰۹ تا ۲۱۸).

اهمیت معاهدهٔ *ترکمانچای* در تاریخ سیاسی ایران اینست که اولین قراردادیست که مواد آن کاملاً یکطرفه بوده (بجز عهدنامهٔ *گلستان*) و قسمتی از مهمترین ایالات را منتزع نمود (این قرارداد عملاً ایران را تابع سیاست روسیه قرار داد، و از آن پس نفوذ دولت روسیه در ایران نفوذ اول بوده است و دولت روسیه اولین دشمن استقلال و تمامیت ارضی و پیشرفت واقعی ایران گردید. این قرارداد در اذهان تأثیر تکاندهنده‌ای داشت و مقدمات بروز جنبش اصلاح‌طلبانهٔ و ضددربار مستبد را فراهم ساخت).

سال بعد از انعقاد عهدنامهٔ ترکمانچای «گریبایدُف»[۲۲] به عنوان سفارت و استرداد اسرای گرجستان و ارمنستان به تهران آمد و بر اثر تحریک روحانیان و شورش مردم در سفارت روس واقع در باغ ایلچی (محلهٔ عباس‌آباد تهران) کشته شد. پس از این واقعه، فتحعلی‌شاه، خسرو میرزا، پسر عباس میرزا را برای تعذر به روسیه فرستاد و تزار که از نتایج کشمکش با ایران کاملاً راضی بود، احتیاج ندید که این واقعه را دستاویز قرار دهد. پس از مرگ فتحعلی‌شاه، محمدشاه، پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه متوفی، با پشتیبانی روس‌ها به عنوان اجرای مفاد عهدنامهٔ ترکمانچای، به سلطنت رسید، و از این پس دربار ایران، کم و بیش تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، که دستگاه تزار برچیده شد، تحت نفوذ روسیه قرار گرفت.

در لشکرکشیهای متعدد ایران به هرات، همواره روس‌ها نقش محرک را داشتند. چنانچه انگلیسی‌ها نقش مدافع هرات و موجب طغیان و شورش می‌شدند. علت هواداری روسیه معلوم است که حمله به قلمرو انگلیس بوده است، و خواست انگلستان مبنی بر ایجاد دولت افغانستان به وجود آوردن یک دولت پوشالی بین مستعمرهٔ هند و قلمرو روسیهٔ تزارها بوده است.

۳ ـ نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانگان قبل از انقلاب مشروطیت

پس از ایجاد و توسعهٔ روزافزون نفوذ روسیه در دربار ایران که توسعهٔ نفوذ اقتصادی آن دولت را در برداشت، انگلیسی‌ها همواره با ایجاد عوامل موافق خود در دربار ایران در تضعیف دولت ایران می‌کوشیدند. نتیجهٔ اقدامات ایشان از نظر ارضی جدا شدن افغانستان و بلوچستان و از نظر سیاسی درهم‌ریختگی و آشوب اداری در ایران بود. نفوذِ روسیهٔ تزاری در دربار ایران جز نگهداشتن ایران در عقب‌ماندگی و ایجاد منافع برای روسیه کاری انجام نداد. بنابراین ایران در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در سکون مطلق قرار گرفت و هنگامی که کشورهای اروپایی و عثمانی به سرعت رشد می‌کردند، از هر پیشرفتی محروم بود. فقط در اواخر دورهٔ ناصرالدین شاه است که ایران ناچار حرکتهایی به جلو می‌کند. به هرحال لازم است، پس از اشاره به لشکرکشیهای ایران روابط دولتهای استعماری را در ایران قبل از انقلاب مشروطیت بررسی کنیم.

پس از پایان جنگ ایران و روس، فتحعلی‌شاه، محمدمیرزا (شاه آینده) را که حاکم خراسان بود مأمور فتح هرات کرد. عباس میرزا هم از تهران برای کمک به فرزند خود روانهٔ خراسان شد. این لشکرکشی به علت مرگ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در مشهد، برای ایران بی‌نتیجه ماند. پس از مرگ عباس‌میرزا، بنا به فصل هفتم عهدنامهٔ *ترکمانچای* و تمایل فتحعلی‌شاه، محمدمیرزا به عنوان ولیعهد انتخاب شد. یکسال بعد، ۱۲۵۰قمری، فتحعلی‌شاه در سن شصت و هشت سالگی درگذشت. محمدشاه پس از رسیدن به سلطنت به تحریک دولت روسیه به محاصرهٔ هرات رفت. انگلستان از فتح هرات توسط دربار ایران که تحت نفوذ روسیه بود سخت هراس داشت و مطابق با قراردادی که با فتحعلی‌شاه منعقد کرده بودند متعهد شده بود که در اختلاف ایران و افغانستان، بیطرفی پیش گیرد. با وجود کمکهای نظامی و مستشاری انگلستان به حاکم هرات کار به نفع ایران پیش می‌رفت، انگلستان برای ممانعت از سقوط هرات تصرف هرات را اعلان جنگ به حکومت هندوستان تلقی کرد و به وسیلهٔ رزمناوهای خود سواحل و جزایر خلیج فارس را مورد تعرض قرار داد و ایلات فارس را به طغیان بر ضد دولت ایران برانگیخت. مقارن این زمان نیکلای اول تزار روسیه از قفقاز بازدید می‌کرد و محمدشاه، ناصرالدین میرزا را برای ابراز مودت به ملاقات تزار فرستاد. انگلستان بر شدت عملیات خود افزود و ناچار محاصرهٔ هرات پایان یافته و پس از ۹ ماه محمد شاه بدون اخذ نتیجه به تهران بازگشت.

در سال ۱۲۶۴، ناصرالدین‌میرزا به کمک میرزاتقی‌خان امیرکبیر و پشتیبانی دربار روسیه، به موجب قرارداد ترکمانچای در میان مدعیان متعدد سلطنت به پادشاهی

رسید، امیرکبیر که سه سال و اندی در مقام صدارت عظمی باقی بود، دست به اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ای در ایران زد که به موقع خود ذکر آن خواهد گذشت. یکی از اقدامات او برقراری امنیت و ایجاد مرکزیت در دولت بود. امیرکبیر در برقراری امنیت به حمایت اجانب از یاغیان برخورد کرد. در تعدیل بودجه، که یکی دیگر از هدفهای اصلاحی او بود، هنگامی‌که می‌خواست مستمریهای غیرقانونی را حذف کند، با اعتراضات کلنل «شیل» برخورد کرد. در اصلاح سپاه و استخدام معلمین نظامی ارتش نیز با مخالفت سیاسی مواجه شد. حتی در کاستن نفوذ روحانیت مشکلات عجیبی برای او فراهم شد، از این قبیل: موقعی‌که [شایعه‌ای] انتشار دادند که بقعهٔ صاحب‌الزمان در تبریز معجزه کرده، هنگامه‌ای برخاست. امیر خواست آن فتنه را خاموش کند. از طرف یکی از مأمورین خارجی چهل چراغی بدانجا فرستاده شد که هیاهوی عامه را تشدید کرد. زمانی که خواست «بست» را بشکند، باز مورد اعتراض کلنل شیل واقع گردید. در حمایت از اقلیتهای مذهبی و حمایت اجانب از آنها با مخالفتهای بسیار شدیدی برخورد کرد. راجع به آقاخان محلاتی نیز دچار گرفتاری تازه‌ای شد... انگلستان در کارشکنی در مقابل امیر نقش اول را داشت و همواره جناح مخالف او را تقویت می‌کرد. در اوایل کار هنگامی که امیر خبر آمدن میرزاآقاخان را بدون اجازهٔ شاه به تهران شنید، فوراً امر به بازگشت او به کاشان داد. میرزاآقاخان چون از این قضیه مطلع شد «*چنان صواب شمرد که نخست [نماینده و یا سفیر] دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا به دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت را بسپرند. دولت انگریز به خصمی ایشان جیش خواهد کرد*»[۲۳]. در مورد توطئهٔ سالار، چون وزیر مختار انگلیس به شکست قطعی سالار پی برد، به معیت سفیر روس تواماً پیشنهادی کردند که با دخالت آنها بین امیر و سالار موافقت رضایتبخشی برقرار شود، میرزاتقی‌خان، که با دخالت نمایندگان خارجی در امور داخلی و خارجی ایران که در دورهٔ محمدشاه به منتهی درجه رسیده بود، سخت مخالفت می‌نمود، صریحاً جواب ردی بدین عنوان داد: « *... فعلاً این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران می‌باشد و حکومت ایران به هیچوجه راضی نیست از این طریق به اغتشاش خاتمه دهد و برای ایران بهتر است که اهالی مشهد را با وسایلی که در اختیار دارد آرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار قشون تلف گردید به مراتب بهتر از اینست که این شهر به وسیلهٔ دخالتهای اجانب سر تمکین فرود آورده تسلیم شود*»[۲۴].

علل سقوط و قتل امیر در واقع جز اقدامات وطن‌خواهانهٔ او، به خصوص در موضوع خراسان و افغانستان و به اطاعت درآوردن هرات و قندهار نبود که برای سیاستهای استعماری غیر قابل اغماض بود. شکست سیاست اصلاحی امیر در ایران

مسلماً بر اثر کوششهای استعمار بوده است که در اول دورهٔ ناصری مانع ایجاد یک سیاست صحیح ملی در ایران شدند.

آخرین کوشش دربار ایران که با وجود تحریک دولت روسیه جنبهٔ ملی داشت، لشکرکشی به هرات و فتح آن در این دوره است. تصرف هرات دولت انگلیس را به وحشت انداخت و به تعجیل با کشتیهای جنگی خود به سواحل ایران حمله نمود. جزایر خارک را مسخر ساخته، در بوشهر و خرمشهر (محمره) قشون پیاده کرد. ناصرالدین شاه، میرزا محمد قاجار را مأمور جنگ با انگلیسی‌ها نمود، ولی پیش از رسیدن او انگلیسی‌ها قوای محلی فارس و خوزستان را مغلوب نموده تا اهواز پیش آمدند و ناچار ایران به سفیر خود در پاریس - فرخ‌خان امین‌الدوله کاشانی ـ دستور داد به توسط ناپلئون سوم، امپراطور فرانسه، تقاضای صلح نماید، (۱۲۷۳) و سفیر ایران در پاریس معاهده را با دولت انگلیس امضاء کرد. به موجب این معاهده، دولت ایران استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و حقوق سیاسی قابل توجهی برای انگلستان به رسمیت شناخت. معاهدهٔ پاریس، در مارس ۱۸۵۷میلادی امضاء شده است. مفاد [کلی] این قرارداد به شرح زیر است:

فصل اول: صلح و مودت ـ فصل دوم: تخلیهٔ خاک ایران ـ فصل سوم: رها کردن اسیران جنگی ـ فصل چهارم: عفونامه ـ فصل پنجم: تخلیهٔ هرات و افغانستان از طرف ایران ـ فصل ششم: ترک دعاوی سلطنت بر هرات و افغانستان و عدم مداخلهٔ ایران در امور افغانستان و استقلال هرات و افغانستان ـ فصل هفتم: اقدامات ایران در قبال تجاوز ایالات افغانستان مبنی بر حق خروج لشکر ایران و بازگشت فوری آنها پس از غائله ـ فصل هشتم: آزادی اسرا ـ فصل نهم: روابط دول کامله‌الوداد بین دولتین برقرار شود ـ فصل دهم: تجدید مناسبات دیپلماتیک ـ فصل یازدهم: دولت انگلیس حقوق سیاسی سایر دول در ایران را کسب [حفظ] می‌کند ـ فصل سیزدهم: تجدید معاهدهٔ تجارتی ـ فصل چهاردهم: ترک مخاصمهٔ فوری ـ فصل پانزدهم: تشریفات امضای قرارداد.

مقارن همین قضایا بود که انگلستان با قیام بزرگ هند (۱۸۵۷میلادی) روبرو شد و موقعیتش در هند سخت در خطر افتاد و ممکن بود که دولت ایران اگر نسبت به قضایای جهانی آگاهی داشت، به نفع خود از این جریان استفاده کند و زیر بار قرارداد پاریس نرود. لیکن قادر به چنین کاری نبود.

«ایوانف» در مورد جنگ هرات، چنین اظهار نظر می‌کند: «اردوکشی سپاهیان ایران به هرات در سال ۱۸۵۶ و جنگ انگلیس و ایران که متعاقب آن در سالهای ۱۸۵۶ـ ۱۸۵۷، به وقوع پیوست به منزلهٔ آخرین واقعیت قرن نوزده بود، که طی آن شاه

و دولت او علیه یکی از دول اروپایی علناً اقدام نموده و پس از این واقعه جریان نفوذ به اصطلاح «مسالمت‌آمیز» سرمایهٔ خارجی به ایران و تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره شروع شد»[۲۵].

در واقع این گفتار دور از حق نیست، هرچند که در اقدامات جنگی ایران در هرات تحریک روسیه در کار بود. لیکن این واقعیت که روابط سیاسی و جریان نفوذ خارجی در ایران از آن پس به صورت تجاوز اقتصادی و سیاسی مسالمت‌آمیز در می‌آید، غیرقابل انکار است.

دورهٔ نفوذ اقتصادی و امتیازات خارجی در ایران

در اواخر قرن نوزده میلادی دولت ایران به عنوان دولتی ضعیف و دربار ایران به عنوان دستگاهی وابسته به دول خارجی در دنیا منعکس شده بود و ثبات و سکون اجتماعی که ایران را فراگرفته بود، کلاً یک کشور وابسته را در انظار مجسم می‌نمود. در چنین وضعی بود که پیشنهادات اقتصادی به صورت گرفتن امتیازات از دولت ایران از طرف دول خارجی مطرح شد و ظرف بیست سال تمام اقتصاد کشور در دست بیگانگان و نمایندگان ایشان قرار گرفت.

امتیاز تلگراف

در دسامبر سال ۱۸۶۲ و نوامبر ۱۸۶۵ انگلیسی‌ها ایران را مجبور ساختند که معاهدهٔ تلگرافی انگلیس و ایران را امضاء کند. به موجب این معاهده ادارهٔ انگلیسی تلگراف هند و اروپا امتیاز ساختمان (به حساب دولت ایران) و استفاده از خط تلگرافی خانقین - تهران ـ بوشهر را به دست آورد.

همچنین در ژانویه سال ۱۸۶۸ دولت ایران مجبور شد امتیاز ساختمان و استفاده از خط تلگرافی لندن - تورن - ورشو - ادسا - تفلیس - جلفا - تهران را به شرکت سهامی تلگرافی هند و اروپا (برادران «زیمنس» و «هالسکه» در برلن و پترزبورگ و غیره) واگذار نماید. بعدها در اوت ۱۹۰۱، دولت ایران متعهد گردید که به راهنمایی انگلیسی‌ها و به حساب قرضه‌ای که از انگلستان دریافت می‌دارد، در تکمیل خط تهران - بوشهر، خط تلگرافی بلوچستان را نیز که باید از یزد - کرمان بگذرد و به بلوچستان و مرز متصرفات انگلیس برسد، احداث نماید. این خط نیز پس از مدتی در اختیار ادارهٔ تلگراف هند و اروپا گذاشته شد. خطوط تلگرافی توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد و به طور کلی بین انگلیس و هند ارتباط برقرار می‌ساخت. تلگرافخانه‌ها، مرکزی برای توسعهٔ نفوذ انگلستان به شمار می‌رفت و از حق تحصن (بست) برخوردار بود.

امتیازنامهٔ رویتر

در سال ۱۸۷۲ میلادی برابر با جمادی‌الثانی ۱۲۸۹قمری، در دورهٔ صدارت عظمایی میرزا حسین‌خان سپهسالار، امتیاز ساختمان راه آهن در ایران، از رشت به تهران و از پایتخت به خلیج فارس، به یک نفر از اتباع انگلیس به نام بارون «جولیوس» واگذار شد. این امتیازنامه حق استخراج عموم معادن کشور (به استثنای طلا و نقره و سایر احجار کریمه) و استفاده از تمام جنگلها و تأسیس بانک و پست و تلگراف و کارخانجات و در واقع اختیار امور اقتصادی ایران را به مدت هفتاد سال به یک نفر خارجی واگذاشت. شرایط امتیاز به این ترتیب بود که دولت ایران در مقابل دریافت بیست هزار لیرهٔ استرلینگ حاضر شد ادارهٔ همهٔ گمرکات کشور را تا مدت بیست سال به رویتر واگذار نماید. صاحب امتیاز از پرداخت هر نوع عوارض گمرکی معاف بود و در عوض همهٔ اینها، موظف بود که فقط ۱۵ الی ۲۰٪ از سود خالص مؤسسات مورد امتیاز را به دولت ایران بپردازد. لرد «کرزن» دربارهٔ این امتیاز این طور می‌گوید: «*هنگامی‌که این امتیازنامه منتشر شد آن را به مثابه واگذاری کامل و خارق‌العادهٔ تمام ذخایر صنعتی کشور به خارجیها ارزیابی کردند*»[۲۶]. قرارداد رویتر آنچنان نابخردانه بود که حتی در میان درباریان فاسد شاه نیز با خشم مواجه شد و موجی از نارضایتی در بین مردم به خصوص تجار برانگیخت. در نتیجهٔ اعتراضاتی که در داخل کشور به عمل آمد و همچنین به علت اعتراض دیپلماسی تزاری، شاه مجبور شد به زودی لغو این امتیازنامه را اعلام نماید.

امتیازات روسیه:

شیلات ـ بانک ـ خط شوسه ـ بیمه

دولت ایران در سال ۱۸۷۹ امتیاز ساختمان خط تلگرافی استرآباد - چلینگر واقع در شمال ایران را به یک شرکت روسی واگذار نمود. این خط پس از پایان ساختمان آن، توسط کارکنان روسی اداره می‌شد. در سال ۱۸۸۸ یکی از صاحبان مؤسسات شیلات روس به نام «لیانازوف» امتیاز شیلات بحر خزر را از آستارا تا اترک به دست آورد. «*در سال ۱۸۹۰ یکی از سرمایه‌داران روس به نام «پالاکوف» بانک استقراضی (تنزیل و قرضه) روس را در ایران تأسیس کرد که عملیات اولیهٔ آن عبارت از دادن قرضه در مقابل گروکشی کالا، اموال منقول و اوراق بهادار و رهن و گروگیری اشیاء قیمتی بود*»[۲۷]. بانک استقراضی با دولت روسیهٔ تزاری ارتباط کامل داشت و دولت ایران وام و قرضه از دولت روسیهٔ تزاری را از طریق این بانک دریافت می‌کرد.

در ایران میان بانک روس و انگلیس رقابت کامل برقرار بود. در سال ۱۸۹۱، پالاکوف مزبور باز هم موفق گردید که امتیاز تأسیس بیمه و امور حمل و نقل را از دولت ایران دریافت نماید. بر اساس این امتیازنامه شرکتی به نام «دفتر حمل و نقل ایران» تشکیل شد. این شرکت خطوط کشتیرانی در دریای خزر به وجود آورد (شرکت قفقاز - مرکوری ـ نادژدا و شرکت روسیه و غیره). ضمناً امتیاز ساختمان و بهره‌برداری از بندر انزلی را نیز به دست آورد و همچنین ساختمان یک رشته از راههای شوسه را انجام داد: راههای انزلی - تهران، تهران - همدان، آستارا ـ اردبیل، تهران - مشهد و عشق آباد - قوچان[۲۸].

امتیاز بانک شاهنشاهی انگلیس

در سال ۱۸۸۹، تحت لفافهٔ جبران خسارت در اثر لغو امتیازنامهٔ رویتر، انگلیسی‌ها شاه را مجبور ساختند که امتیاز تأسیس بانک امپریال (شاهنشاهی) ایران را به رویتر واگذار کند. مدت این امتیاز شصت سال بود و حق انحصاری انتشار اسکناس، که در سراسر ایران همه کس موظف بود آن را به عنوان پول رایج مملکت قبول نماید، به این بانک داده شد. ضمناً بانک امور ضرابخانه را نیز در دست داشت و نرخ اسعار خارجی را نیز تعیین می‌کرد. به علاوه بانک انحصار بهره‌برداری از مواد معدنی کشور با حق فروش آن به دیگران را به دست آورد. ادارهٔ بانک در لندن بود و بانک از قوانین ایران متابعت نمی‌کرد. بانک به زودی تقریباً در تمام شهرهای بزرگ ایران شعب خود را دایر نموده و بدین ترتیب در زندگی اقتصادی و سیاسی کشور نفوذ زیادی به هم رسانید. در مقابل این امتیازات بانک موظف بود فقط شش درصد سود خالص را به دولت ایران بپردازد.

سایر امتیازات انگلستان

انگلیس در این احوال بر اساس امتیازنامهٔ رویتر در سالهای ۹۰ قرن نوزدهم، در جنوب ایران یک رشته راههای شوسه احداث کرد: تهران - قم - سلطان‌آباد و تهران - اصفهان و غیره. در سال ۱۸۸۸ شرکت انگلیسی «برادران لینچ»، توانست امتیاز کشتیرانی در یگانه رود قابل کشتیرانی ایران یعنی کارون را به دست آورد. در سال ۱۸۹۰میلادی (۱۲۷۰قمری)، امتیاز خرید و فروش و تهیهٔ تنباکو و توتون در سراسر ایران به شرکتی انگلیسی، به مدیریت «تالبوت» به نام «کمپانی رژی» واگذار شد. مدت قرارداد پنجاه سال بود و صاحبان امتیازنامه متعهد شده بودند که در سال مبلغ پانزده هزار لیرهٔ انگلیسی در دو قسط شش ماهه، به اضافهٔ یک چهارم منافع خالص به دولت ایران بپردازند.

هنگامی‌که قرارداد بر اثر مبارزات پیگیر مردم و مخالفت دول ذینفع به خصوص روسیه لغو شد، کمپانی «رژی» تقاضای ۵۰۰ هزار لیره خسارت کرد و در سال ۱۸۹۲ (۱۲۷۲ق) نوشته‌ای به امضای ناصرالدین شاه و کلیهٔ وزراء به سفارت انگلیس داده شد که به موجب آن دولت ایران بعد از چهار ماه ۵۰۰ هزار لیره به کمپانی «رژی» به عنوان خسارت بپردازد. برای پرداخت خسارت رژی مبلغ ۵۰۰ هزار لیره با فرع صدی شش از بانک شاهنشاهی استقراض شد و این اولین وام خارجی دولت ایران بود. در مقابل این قرضه درآمد گمرک بنادر خلیج فارس: بوشهر، عباس، لنگه و شهر شیراز ضمانت ادای این تنخواه گردید.

اولین مبارزهٔ دسته جمعی و همگانی مردم ایران به خاطر الغای این قرارداد انجام گردید و شایسته است که این مبارزه که پیوند مستقیمی با نهضت مشروطیت ایران دارد جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. من این وظیفه را در مقدمهٔ تاریخچهٔ انقلاب مشروطیت ایران بجای خواهم آورد.

امتیاز دارسی

در سال ۱۹۰۱م. - ۱۳۱۹ق. انگلیس‌ها به کمک عمال خود در دربار و تهدید و رشوه که اساس اخذ همهٔ قراردادهای ایشان بود، دولت ایران را وادار کردند امتیاز بهره‌برداری انحصاری از منابع نفتی سراسر خاک ایران به استثنای مناطق شمالی را به یکی از اتباع انگلیس به نام «ویلیام ناکس دارسی» واگذار نماید. انگلیسی‌ها امتیاز [نفت] سه چهارم خاک ایران را با ذخایر نفتی عظیم که عمده‌ترین ثروت کشور محسوب می‌شد (و البته در آن زمان، دولت ایران، به اهمیت آن پی نبرده و اهمیت چندان برای آن قائل نبود) در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی از ایران ربودند. به موجب این امتیازنامه صاحب امتیاز موظف بود که فقط مبلغ بیست‌هزار لیرهٔ استرلینگ، آن هم پس از شروع بهره‌برداری نقداً به دولت ایران بپردازد. و به اندازهٔ همین مبلغ از سهام شرکت، پس از تشکیل شرکت، در اختیار ایران بگذارد و همه ساله ۱۶درصد سود خالص ناشی از بهره‌برداری نفت را به دولت ایران بپردازد. همچنین بابت واگذاری همهٔ چاههای نفت که قبلاً در نواحی مورد امتیاز «دارسی» با وسایل دستی استخراج می‌شد، هر ساله مبلغ دو هزارتومان بپردازد. «*به طور کلی قبل از جنگ جهانی اول، سرمایه‌گذاری انگلیس در ایران ۹/۶ میلیون لیرهٔ استرلینگ بود*»[۲۹]. سایر دول نیز در ایران کم و بیش امتیازاتی داشتند. به طور کلی هرچه قابل فروش بود، دربار ایران آن را می‌فروخت. از جمله حق امتیاز انحصار حفریات تاریخی در سال ۱۹۰۰ به فرانسه و تشکیل قمارخانه‌ها معروف به قرارداد «لاتار»، در سال ۱۸۸۰ به بلژیکی‌ها واگذار گردید.

در مورد تسلط سیاسی روسیه مقارن آغاز قرن بیستم در ایران، «ادوارد براون»، سندی به شرح زیر ارائه می‌دهد: «*۱۰ اکتبر ۱۹۰۱، مخبرین تایمز، گزارشی از مفهوم مقالهٔ «برژویا ویدومستی»*[۳۰] *سنت‌پترزبورگ که زبان گویای وزیر خارجهٔ روسیه شناخته می‌شود، دربارهٔ خلیج فارس داده، که با لحن معترضی، ضمن بررسی مبارزهٔ انگلیس و ترکیه دربارهٔ کویت متهورانه توضیح می‌دهد که: تصمیم نهایی نه مربوط به انگلستان، نه آلمان و نه ترکیه است (که به حمایت آلمان متکی است) بلکه با روسیه است که بحریهٔ تجارتی او مرتباً ارتباط با بنادر خلیج دارد، و ادامه داده بود که برای خاطر تأمین نقطهٔ استراتژیک بحریهٔ بریتانی در خلیج فارس نبود که روسیه سرمایهٔ هنگفتی برای احیای اقتصاد ایران فدا کرد*[۳۱]*، بلکه دیپلماسی روسیه کاری کرده بود که ایران غربی را از بند بندگی بریتانی آزاد ساخته باشد. بنابراین چون دیپلماسی روسیه همسایهٔ خود ایران را به یک حیات نوینی وارد ساخته و او را از حیث اقتصادی و معنوی تقویت نموده و حلقهٔ اتحاد بین ایران و روسیه محکم گردیده، دیگر باید به آن حرف ناشایست تقسیم منطقهٔ نفوذ ایران به دو قسمت که شمال از آن روسیه و جنوب از آن انگلیس است، برای همیشه پایان داده شود. موضوع تقسیم مناطق نفوذ دیگر مورد ندارد، همینطور آبهای ایران که سواحل این کشور را شستشو می‌کنند، همه با هم موضوع واحدی از لحاظ صیانت مالی و معنوی روسیه به شمار است*»[۳۲]. «*در مبارزه بر سر خلیج فارس و پایگاه ساختن انگلیس در کویت صحبت این بوده است که روسیه بندرعباس را اختیار کند*»[۳۳].

استقراض خارجی

چنانچه مذکور گشت، اولین وام خارجی ایران به سال ۱۸۹۲، از بانک شاهنشاهی به مبلغ ۵۰۰ هزار لیره برای تأدیه خسارت کمپانی «رژی» بود. در سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۷ق)، روسیهٔ تزاری، قرضه‌ای به مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل، معادل ۲/۴ میلیون لیرهٔ استرلینگ به دولت ایران داد و در مقابل آن عایدات گمرکات شمالی ایران را به گرو گرفت. شرایط پرداخت این قرضه نظیر شرایط پرداخت قرضهٔ اول بود. ضمناً دولت ایران متعهد می‌شد که از این پس فقط از روسیه قرضه بگیرد و مدت قرضه باز هم برای ده سال یعنی تا سال ۱۹۱۰ تمدید می‌گردید. همچنین ایران موظف بود که از ساختمان راههای آهن استنکاف ورزد. در سال ۱۹۰۲م. (برابر ۱۳۱۹ق.)، ایران قرضهٔ جدیدی به مبلغ ۱۰ میلیون روبل از روسیه تزاری دریافت نمود. «*قبل از جنگ جهانی اول، مجموعاً قریب ۱۶۴ میلیون روبل برابر ۱۷/۹ میلیون لیرهٔ استرلینگ، روسیه ترازی در ایران سرمایه گذاشته بود*»[۳۴]، مقارن این زمان، کل سرمایه‌گذاری انگلستان در ایران ۹/۶ میلیون لیرهٔ

استرلینگ بوده است. براون ذکر می‌کند که قرضهٔ سال ۱۹۰۰ از روسیه و شرایط آن، دومین لطمه عظیم را به حیثیت مادی بریتانی وارد آورد. همانطور که امتیاز ناکام تنباکو، حیثیت معنوی آن را جریحه‌دار نمود. این دوره را با واگذاری کنترل گمرکهای ایران به بلژیک (چون بلژیکی‌ها در واقع شغالهای روسیه بوده‌اند) می‌توان تاریخ آغاز کاهش نفوذ انگلیس و افزایش بینوایی و بی‌نظمی ایران دانست[۳۵]. دانستن این مسئلهٔ اخیر برای توجیه روابط انگلستان در جریان نهضت مشروطیت ایران، اهمیتی بسزا دارد.

تجارت خارجی ایران

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، تجارت خارجی ایران نیز به طور قابل ملاحظه‌ای با کشورهای اروپایی توسعه یافت. مؤسسات تجارتی اروپایی و شعبات آنها در تمام شهرها و مناطق مهم ایران پراکنده بود. در آغاز سالهای۱۹۰۰، انگلستان و روسیهٔ تزاری موافقت‌نامه‌های گمرکی را با دولت ایران به امضاء رساندند. این موافقت‌نامه‌ها ورود کالاهای روسی و انگلیسی را به ایران باز هم وسیعتر ساخت. ایوانف بیان می‌دارد که:

«*تجارت ایران و انگلستان همیشه بی‌بهره و به زیان ملت ایران بود. صادرات انگلیس به ایران چهار بار بیشتر از واردات ایران به آن کشور بود. رقابت کالای صنعتی وارده از انگلستان باعث کساد کار صنعتگران و صنایع گشته و فابریکهای ملی ایران را که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به وجود آمده بود، به ورشکستگی سوق می‌داد. علاوه بر این تجارت با انگلستان سبب کمبود ذخیرهٔ ارزی ایران و خرابی وضع اقتصادی این کشور می‌شد، در همان زمان دولت روسیهٔ تزاری کالاهایی را که از ایران وارد می‌کرد، به مراتب بر کالاهای صادراتیش فزونی داشت. بیش از دو ثلث کالاهای صادراتی ایران در روسیه به مصرف می‌رسید، قسمت اعظم کالاهای صادراتی از روسیه به ایران را قند و شکر و وسایل ضروری و مورد نیاز مردم ایران تشکیل می‌داد. کالاهای روسی به علت کیفیت عالی خود همیشه در ایران مورد استقبال عامه قرار می‌گرفت. برای ایران تجارت با روسیه دارای اهمیت فراوانی بود. مناطق شمالی ایران از لحاظ اقتصادی با روسیه بستگی محکمی داشتند. همراه با رشد تجارت خارجی، ارتباط روسیه با کشاورزی ایران نیز تقویت می‌شد. مواد فلاحتی اقلام مهمی از صادرات کشور ایران را تشکیل می‌داد. مناطق شمالی ایران، برنج و خشکبار و پنبه به روسیه صادرمی‌کرد. افزایش وابستگی اقتصادی ایران به روسیه موجبات تشدید نفوذ سیاسی آن کشور را در ایران، فراهم می‌کرد*»[۳۶]. در صدق مطالب بالا، دلایل متعدد در دست است و نمی‌توان گفت ایوانف جهت مبالغه پیموده است. تجارت ایران و روسیه همواره

در دورهٔ قبل از مشروطیت و در جریان نهضت مورد نظر بازرگانان ایرانی بوده است. ناظم‌الاسلام در *تاریخ بیداری ایرانیان* ذکر می‌کند: «*... معاهدهٔ تجارتی ترکمانچای که به حالت تجارت و صناعت امروزهٔ ایران خیلی نافع بود، باطل و عهدنامهٔ جدید بسته آمد و سالی میلیونها ضرر تجارتی و صناعتی به ایران وارد کرد.*». لغو قرارداد تجارتی ترکمانچای به سال ۱۹۰۲، انجام گرفته است و نارضایتی تجار از لغو آن دلیل بر مبادلات زیاد تجارتی ایران و روسیه تزاری بوده است.

همچنین از میزان مبادلات تجارتی ایران با روسیه و انگلیس آماری در دست است که به نقل آن می‌پردازیم:

صادرات از راه تبریز در سال ۱۸۹۵، بالغ بر چهل میلیون منات بود. تجارت ایران با همسایگان خود روز به روز در ترقی و توسعه بود. بنا به اظهار کرزون تجارت ایران در سال ۱۸۸۹ با انگلستان، به مبلغ ۷۵ میلیون لیرهٔ استرلینگ و با روسیه به ۵۰ میلیون منات بالغ بوده است. بنا به آمار مأمورین بلژیکی گمرک ایران، در سال ۲ـ۱۹۰۱ تجارت ایران با انگلستان به ۵۹ و با روسیه به ۹۶ میلیون فرانک رسیده است. در سالهای ۱۹۰۶ـ ۱۹۰۵، در نتیجهٔ معاهدهٔ تجارتی که به نفع روسیه برقرار می‌شود. بنا به آمار همان مأمورین بلژیکی، تجارت ایران و روس به ۱۷۰ میلیون فرانک بالغ می‌گردد و در همین سال تجارت ایران و انگلیس متجاوز از ۷۰ میلیون فرانک و با فرانسه برابر ۱۶ میلیون فرانک و با اتریش به ۶/۵ میلیون فرانک می‌رسد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که پس از جنگ روس و ژاپن نفوذ اقتصادی روسیه در ایران افزایش می‌یابد. در سال ۱۸۹۵ از تمام کالاهای وارداتی به ایران، ۱۵ درصد از روسیه و ۷۰ درصد از انگلستان بوده است، و در سال ۱۹۰۵ یعنی ده سال بعد، از صادرات انگلیس به ایران ۲۷/۵ درصد کم شد و به صادرات روسیه به ایران ۳۹/۵ درصد افزوده شد»[۳۷].

در سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰، رابطهٔ تجارتی ایران با دول رقیب به این ترتیب بوده است: در سال ۱۹۱۰ از روسیه به بازارهای ایران، چیت، قند، چای و نفت فرستاده می‌شد. در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹، معادل ۸۴۰۱۹۰۲ منات و در سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ به مقدار ۹۹۶۲۸۰۰ منات چیت به ایران صادر شده و این ارقام ۲۵ درصد منسوجات وارده به ایران و ربع تمام صادرات روسیه به ایران محسوب می‌گردید. مقدار قند صادره به ایران نیز روز به روز درتزاید بود. در سالهای۱۰-۱۹۰۹ معادل ۱۳۱۵۶۰۶ منات و در سالهای ۱۱-۱۹۱۰معادل ۱۸۷۵۰۳۰۰ منات قند به ایران صادر شده است. از حیث صادرات قماش، روسیه پس از انگلستان، اولین قدم را برداشته و به ضرر کارخانجات انگلیس صادرات قماش روسی روز به روز به ایران افزایش می‌یافت [۳۸]. در

سال ۱۹۱۰، کل مبلغ تجارت ایران (واردات و صادرات) بالغ بر ۸۶۰ میلیون قران بوده است[۳۹]. مقایسهٔ دو کشور رقیب، از سهمیهٔ تجارت ایران به این ترتیب است:

واردات از روسیه	۲۱۹ میلیون قران	صادرات به روسیه	۲۶۲ میلیون قران
واردات از بریتانیا	۱۸۹ ″	صادرات به بریتانیا	۳۷ ″
واردات از عثمانی	۱۶ ″	صادرات به عثمانی	۴۰ ″

می‌بینیم مطابق این آمار ۵۰ درصد واردات ایران و ۷۰ درصد صادرات ایران با روسیه بوده است. با نظری به میزان معاملات تجارت خارجی ایران، می‌توانیم نقش سرمایهٔ تجارتی را نسبت به سرمایهٔ صنعتی بسنجیم. و به علت فعالیت بازار (سرمایهٔ تجارتی) در نهضت مشروطه پی ببریم. رویهمرفته سرمایهٔ تجارتی ایران قبل از انقلاب مشروطیت خیلی مهمتر از سرمایهٔ صنعتی بوده است.

نفوذ روسیه در سازمان لشکری ایران

در سال ۱۸۷۹، فرمان تأسیس بریگاد قزاق به امضای ناصرالدین‌شاه رسید. این فرمان پس از رقابتهای شدید با انگلستان و اتریش به نفع روسیه تمام شد. اولین رئیس هیئت افسران اعزامی برای بریگاد ایران «آ. دومانتویچ» افسر ارکان حرب ایروان بود. در سال ۱۸۸۰ بریگاد که مرکب از دو هنگ بود، تشکیل شد. درآمد گمرکات شمال ایران صرف تأدیهٔ وام دریافتی از روسیه و نگهداری بریگاد قزاق می‌گردید. به این ترتیب، حقوق و جیرهٔ افسران و سربازان بریگاد قزاق در دست دولت روسیه بود. فرماندهٔ بریگاد حقوق خود را از بانک استقراضی و تعلیمات لازمه را از سفارت روسیه و در صورت لزوم فرماندهی سپاه روسیه در ماورای قفقاز دریافت می‌کرد. در یک کلمه، فرمانده عامل مستقیم حکومت پترزبورگ بود. حقوق افسران روسی بدین قرار بود: سرهنگ ۲۴۰۰۰ فرانک و افسر ۵۰۰۰ منات (۱۳۰۰۰ فرانک). حقوق و جیره و علیق اسب استواران از پترزبورگ داده می‌شد. حکومت ایران، نیز هر ماه ۹۶ منات (۲۵۵ فرانک) بدانان کمک خرج می‌داد. در بریگاد قزاق تعداد ۲۷۰ نفر افسر ایرانی وجود داشت. حقوق دریافتی این افسران، با افسران و حتی استواران روسی قابل مقایسه نبود. به طور متوسط افسران ایرانی، در ماه ۲۵ـ۱۲ منات (۲۷ الی ۶۶ فرانک) حقوق می‌گرفتند. فرماندهٔ اسکادرون ۴۲ منات، و فرماندهٔ هنگ ۶۲ منات دریافت می‌داشتند. یک سرتیپ ایرانی که معاون سرهنگ «لیاخوف» بود، هرماه ۱۰۰ منات حقوق می‌گرفت، یک سرهنگ، سه افسر و پنج استوار روسی در سال ۱۶۱۹۲ تومان می‌گرفتند. در صورتی که ۲۷۰ افسر و یک

سرتیپ ایرانی رویهمرفته فقط مقداری درحدود ۳۶۵۴۹ تومان دریافت می‌داشتند. بریگاد قزاق تنها سپاه منظم ایران هنگام شروع نهضت مشروطیت بود. چنانچه مشهود است، این سپاه جز وسیله‌ای در دست استعمار روس نبود، و جزئی از ارتش تزاری به شمار می‌آمد. چنانچه در واقعهٔ انهدام مجلس اول و یورش سرهنگ لیاخوف، می‌بینیم تمام دستورات و برنامه‌های این بریگاد از روسیه اخذ می‌شود و احترامی که قزاقان برای تزار قائل بودند به مراتب بیش از احترام شاه ایران بود.

در پایان این فصل یعنی نفوذ بیگانگان در ایران، می‌گوییم که استعمار روسیه در ایران مقارن انقلاب، نقش اول را داشت. نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی روسیه به مراتب بیش از انگلستان بود. انگلستان از این وضع همواره ناراضی بود و به طور کلی به همین علت در جریان مشروطیت نقش مدافع و گاهی بی‌طرف نسبت به نهضت ملی را که مستقیماً با دربار مستبد قاجاریه، یعنی عامل درجهٔ اول روسیه مبارزه می‌کرد، ایفا نمود. دقت و امعان نظر به روابط ایران با کشورهای استعماری از اهم مسائلی است که در بررسی نهضت مشروطیت باید مورد توجه واقع گردد. زیرا یکی از عمده‌ترین هدفهای نهضت مشروطیت ایران مبارزه با همین نفوذ و کوشش برای استقلال ایران است. دول استعماری پا به پای هیئت حاکمهٔ خائن ایران، بر این مملکت حکومت کرده‌اند. بنابراین اطالهٔ کلام در مبحث روابط ایران، با ممالک مزبور و شرح نفوذ ایشان قابل گذشت می‌باشد.

فصل دوم
اوضاع اجتماعی و تحولات اجتماعی
قبل از انقلاب مشروطیت

اوضاع اجتماعی ایران در دورهٔ قاجاریه، بر اساس جامعهٔ عهد صفویه استوار بود. تا قبل از تغییراتی که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه در سازمانهای اداری پیش آمد، وضع اداری و دولتی به طور کلی بر مبنای قبلی خود می‌گردید.

از نظر روابط مردم با دولت، تمرکزی در عهد صفویه به وجود آمده بود و دربار صفوی از نظر اداری و سیاسی و اقتصادی تا حدود زیادی بر ایران مسلط بود. از دورهٔ نادرشاه به بعد این مرکزیت دستخوش دگرگونی شد و در عهد زندیه مرکزیت دربار بسیار ضعیف شد. آغامحمدخان قاجار فرصت احیای مرکزیت را پیدا نکرد و فقط در دورهٔ فتحعلی شاه بود که ایران یکبار دیگر به سوی تمرکز دولت پیش رفت. لیکن در این دوره نیز خوانین و ایلخانان قدرت اول را در دولت داشتند و قدرت دولت متکی به همکاری ایشان بود.

روحانیان در دورهٔ قاجاریه به خصوص در عهد فتحعلی‌شاه قدرت فراوان یافتند و در تمام امور مداخله می‌کردند. دربار از سیاست جهان بی‌اطلاع و فاقد کاردانی بود. در این بین میرزا عیسی قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر از اشخاص نسبتاً وارد و مصلح دولت بودند و به خصوص میرزا تقی‌خان برای اصلاح سازمانهای اداری ایران سخت کوشید ولی بر اثر کینهٔ اجانب و بخل و دسایس مرتجعین و عدم آمادگی عمومی برای پشتیبانی جدی و متشکل، اصلاحات او شکست خورد و به قتل رسید. چنانچه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نیز به سرنوشتی مشابه او دچار گردید. قدرت و نفوذ ایلات باعث تاخت و تازهای پیاپی و خرابی ممکت می‌گردید و از نظر مردم ایلاتی، دهقان گوسفندی بود که برای شکار او آفریده شده بود. در واقع کشور ایران در دست ملوک‌الطوایف غوطه‌ور بود.

وضع شهرها و دهات

در شهرها امور تجارتی دچار سکتهٔ بزرگ شده بود. اصناف پیشه‌ور شهرها که در دورهٔ صفویه دارای کمیت و کیفیت قابل توجهی بودند آنقدر ضعیف شده بودند که در شهرها به حساب نمی‌آمدند.

تجارت ایران که پس از صفویه دچار رکود شده بود در دورهٔ اول قاجاریه یعنی در سه ربع قرن نوزدهم کم و بیش دچار رکود بود. فقط پس از تثبیت ایران در حالت تازهٔ خود یعنی تثبیت به صورت یک کشور وابسته تحت فرمانروایی بیگانگان، بازرگانی ایران در وضع تازه نضج گرفت.

در کشاورزی اصول سرواژ برقرار بود و دهقانان اغلب وابسته به زمین بودند. استثمار ایشان به شدیدترین شکل ممکن ادامه داشت و در آنچنان بی‌خبری و جهلی قرار داشتند که هیچ نوع عکس‌العملی در مقابل وضع خود نمی‌کردند. بر اثر مهاجمات و لشکرکشی و غارت ایلات، دهات رو به خرابی گذاشت، قنوات خراب و متروک گردید، شهرهای بزرگ و معروف ایران بر اثر نابسامانی و کشمکشهای ایلاتی خالی از سکنه شد و خرابه‌هایی بیش نبود. «درویل»[۴۰] در سفرنامهٔ خود، ایران عهد فتحعلی‌شاه را چنین توصیف می‌کند: «*نظری به مقدار بیشماری از دهات خراب که در سراسر ایران به چشم می‌خورد و همچنین توجه به وسعت شهرهایی که جز ویرانه‌ای از آنها باقی نمانده است، روشن می‌سازد که پس از حملهٔ افغان‌ها، کشور ایران هفت هشتم جمعیت خود را از دست داده است. اگر نظری به خاطرات «شوالیه شاردن» و تابلویی که نامبرده از اصفهان و حوالی آن ترسیم نموده است بکنند و آن را باگزارشهای آقای «پی‌کو» در* (تاریخ انقلابات و اغتشاشات ایران) *بسنجند، تصور درستی از مصائب و بلایایی که در مدت یک صد سال بر سر ایران آمده است، خواهند داشت ... هفتاد و شش سال تمام کشور ایران دستخوش هرج و مرج بود و تازه پس از جلوس فتحعلی‌شاه نیز هیجده سال تمام جنگ ادامه داشت. شهر قزوین پایتخت و مقر سابق پادشاهان ایران، با توجه به بقایای حصار عظیم آن، بی‌گفتگو شهر بزرگی با جمعیتی بالغ بر یکصد هزار تن بوده است، ولی اکنون تعداد نفوس آن از ده هزار نفر تجاوز نمی‌کند. در سلطانیه، بنای سه مسجد برپاست. روزی این سه مسجد در سه گوشهٔ شهر واقع بود و فاصلهٔ این مساجد به حدی است که بی‌یقین می‌توان گفت که سلطانیه شهر بزرگی بوده است اما اینک از آن جز سه خانهٔ مسکونی که یکی از آنها چاپارخانهٔ شهر است، باقی نمانده است... شهر تبریز امروز شهر متوسطی است که جمعیت ناچیزی دارد. شهر کنونی برابر میدان سابق تبریز است که گنجایش سی هزارتن لشکر داشت*»[۴۱].

«به دنبال خشکسالی، بنا به ادعای «م ـ پیکو»، سطح زمین را قشری از نمک پوشانید. اما من (درووِیل) ، به این عقیده نیستم. تجربه نشان داده و خود در موارد بسیاری شاهد بوده‌ام که با جابجا کردن مشتی خاک و زیر و رو کردن زمین می‌توان اراضی بسیار حاصلخیزی شبیه زمینهای بکر تهیه کرد. اما قدر مسلم آنست که کم‌آبی و خشکسالی به نوبهٔ خود در آن زمان باعث خالی شدن دهات از سکنه و مهاجرت آنان گردید. عدهٔ معدودی که در لانه و کاشانهٔ خود ماندند، دور هم جمع شده و به قیمت کار سخت و جانفرسا از کوههای مجاور و رودخانه‌ها یا قنات آب صاف و گوارایی در همهٔ فصول سال برای مزارع و آبادیهای خود تأمین کردند»[۴۲].

به این ترتیب کشاورزی ایران به دنبال سقوط و انهدام شهرها نابود می‌شد و فقر و فاقه این سرزمین را فرا می‌گرفت. «سولتیکف» در سفر خود که به سال ۱۲۵۵ـ ۱۲۵۳ در ایران انجام داده است، همان خرابیها را که درووِیل دیده است، شرح می‌دهد و از جمله در مورد قزوین چنین می‌گوید: *«قزوین این شهر مشهور ایران که موقع و وسعت آن را تمجید می‌کنند و آن را به هرات تشبیه می‌نمایند و بر تهرانش ترجیح می‌دهند و بالاخره گفت و گوی آن بوده است که مرکز حکومت را به آنجا منتقل نمایند. به نظر من واقعاً چنین اشتهاری نالایق آمد. در آنجا جز فقری پست و منظری خالی از جذبه ندیدم»*[۴۳].

درووِیل در مورد مالکیت و ثروت در ایران چنین می‌گوید:

«در ایران نیز مانند تمام کشورهایی که اصول فئودالیته در آن حکمفرماست، ثروت افراد هنگفت و یا بسیار ناچیز است. به این ترتیب افراد جامعه به دو طبقهٔ (ثروتمند و مالک بزرگ) و مردمان (میانحال) تقسیم می‌شوند. البته پیشه‌وران و دهقانان جزو هیچیک از این دو طبقه به حساب نیامده‌اند. زیرا وضع آنها به حدی فلاکت بار است که حتی غالباً آنها را جزو افراد ملت نیز محسوب نمی‌دارند. منبع دارائی ثروتمندان معمولاً مالکیت روستاها و مزارع و ریاست بر قبایل چادرنشین است که حقوق مخصوصی از آنان دریافت می‌کنند. قبایل چادرنشین به هرکجا که خیمه اندازند ناچار از پرداخت حقوق مخصوصی به دولتند. عده‌ای از دولتمندان نیز ثروت خود را از مقامهای حساس دولتی و یا درباری به دست می‌آورند. آنها حقوق دیوانی را پرداخته و به میل خود از مردم خراج می‌گیرند. با مالکیت روستاها، در ایران هیچگونه حقی دربارهٔ شخص دهقانان به نجبا تعلق نمی‌گیرد. اما دهقانان مجبور به کار بی‌مزد (بیگاری) برای ارباب می‌باشند. شاه و ولیعهد که ظاهراً اختیاردار آنانند، هیچگونه حقی در این زمینه ندارند. دهکده‌های ایرانی مسلمان‌نشین رئیسی به نام کدخدا و دهکده‌های مسیحی-

نشین، رئیسی به نام مالک دارند. رؤسای مزبور مسئول پرداخت حقوق به مالک و باج به سلطان می‌باشند. به ندرت دهکده‌ای می‌توان یافت که حقوق و باج آن تمام و کمال به طور نقدی پرداخت شود. غالباً بهرهٔ مالکانه و حقوق دیوانی جنسی و از محصول گندم و جو و پنبه پرداخت می‌شود. یکی از روستاهایی را که دارای دویست خانوار است و سالیانه به میزان ۱۸۰۰ خروار غله و ۵۰۰ من پنبه محصول برمی‌دارد در نظر می‌گیریم. بنا به قراردادی که یک نسخه از آن در دست رئیس دهکده است، میزان سهم مالکانه و باجی که باید به دولت پرداخت شود معلوم است. اگر از این بابت ۶۰۰ خروار غله و ۲۰۰ من پنبه مقرر شده باشد، در این صورت مالیات به نسبت محصول هر خانوار یعنی دهقانان سرشکن می‌شود. و هر که محصول بیشتری برداشت نماید، کسری مالیاتی را جبران باید بکند. به این ترتیب به زمینهای غیرمستعد، مالیات کمتری تعلق می‌گیرد. حال اگر محصول غله به عللی، رویهمرفته از ۱۸۰۰ خروار کمتر بود، مالک ده تخفیفی بابت سهم مالکانه قایل می‌شود. این وضع دربارهٔ پنبه و مالیات نقدی نیز صادق است. هر ده علاوه بر تحویل حقوق فئودالی معمولی باید مرغ و کره و سرشیر و خربزه و چوب برای ساختن خانه و کاه برای علیق اسبان، و افرادی برای بیگاری در فصول مختلف، غیر از هنگام درو، در اختیار ارباب بگذارد. استفاده از حق بیگاری غالباً به بیعدالتی بزرگی منجر می‌شود، زیرا هنگامی که به نحوی از انحاء درآمد ارباب کم شود، با تهدید دهقانان به بیگاری، اموالی به عنوان پیشکش دریافت کرده و کسری بهرهٔ مالکانه را از این راه جبران می‌کند. بزرگان درجهٔ اول ایران هر یک دارای چندین آبادیند. تعداد روستاهای برخی از آنان از صد بیشتر است. البته همهٔ اراضی آنها حاصلخیز نیست، حاصلخیزی اراضی نسبت مستقیمی با آب آنها دارد»[۴۴].

دستگاه اداری و دربار

در دستگاه اداری دورهٔ فتحعلی‌شاه که تا تغییرات اداری دورهٔ ناصری به همان صورت باقی بود، ریاست سازمان اداری بر عهدهٔ صدراعظم بود که از طرف شاه برگزیده می‌شد. ریاست و فرماندهی لشکر با شخص شاه بود که اغلب کسانی از ایلخانان را به نمایندگی خود فرماندهی سپاه می‌داد. ولایتعهد همواره درباری کوچکتر در مقر خود (تبریز) داشت و به سهم خود حکومت مجزایی می‌کرد. در دورهٔ فتحعلی‌شاه برای ایجاد مرکزیت، هر یک از پسران شاه به سمت حکمرانی به ولایات اعزام شدند و هر یک برای خود درباری داشتند. مهمترین آنها پس از ولیعهد (نایب‌السلطنه)، شاهزاده محمدعلی میرزا حاکم غرب ایران بود، که جنگهای ایران و عثمانی، با حاکم بغداد و در قلمرو

عراق، توسط او اداره می‌شد. لیاقت و کاردانی صدراعظم و وزرای شاهزادگان در نحوهٔ ادارهٔ امور تأثیر بسیار داشت. دستگاه اداری شامل دیوانهای چندی بود که مهمترین آن دیوان خراج و چاپار بوده است. امر قضاوت توسط روحانیان انجام می‌شده است و عالیترین مقام قضایی شخص شاه بوده است که حق صدور فرمان به طور مطلق داشته است. هر یک از شاهزادگان و حکام در محل قلمرو خود از حقوق قضایی عملاً برخوردار بودند. تجمل‌پرستی شاه و شاهزادگان یکی از علل فقر کشور بوده است.

شاهزادگان و حکام نیز هریک در دستگاه حکومت خود پنجاه شصت تن را با سمتهای مختلف در خدمت می‌داشتند. شاه دارای دستهٔ غلامان و گارد مخصوص بود. غلامان (اسکورت) شاه بودند و زیر فرمان کلانترباشی خدمت می‌کردند. حقوق و جیرهٔ آنان مبلغ قابل توجهی بود.

ولیعهد نیز به سهم خود چنین دستگاهی داشت. مهمترین مقام دولتی ایران صدراعظم بود که در دورهٔ فتحعلی‌شاه، میرزا شفیع شاغل به این سمت بود. رسیدگی به امور داخلی و خارجی بر عهدهٔ صدراعظم قرار می‌گرفت. و همچنین وی سمت ریاست وزراء (رؤسای دیوانها) را داشت. دومین مقام دولتی قائم‌مقامی است که عملاً وزارت ولایتعهد را به این نام می‌خواندند و میرزاعیسی معروف به میرزابزرگ و سپس پسرش چنین سمتی را داشتند. همچنین میرزا تقی‌خان در دورهٔ ولایتعهدی ناصرالدین میرزا چنین سمتی داشت و امیرنظام لقب داشت.

سومین مقام دولتی وزارت بود. وزراء دارای اختیار و نقش کمی در امور بودند. در دستگاه شاهزادگان نیز وزیر وجود داشت. گذشته از وزرا، «میرزاها» خدمات مختلف دیوانی را انجام می‌دادند. میرزاها در حقیقت رؤسای دوایر و منشیان دولت محسوب می‌شدند. پس از میرزاها سمتهای دیگری به عناوین زیر وجود داشت:

«حکیمباشی» رئیس پزشکان و پزشک مخصوص شاه بود.

«شیخ‌الاسلام» ریاست روحانی کشور را به عهده داشت و قاضی شرع و مرجع تقلید شیعه بود.

«ایشیک‌آغاسی» یا «نسق‌چی‌باشی» رئیس کل تشریفات و انتظامات، همواره حاضر خدمت شاه بود.

نسق‌چی‌باشی ابلاغ فرامین شاه به صاحب منصبان دیوان و احضار کسانی را که باید شرفیاب شوند بر عهده داشت. ضمناً وظیفهٔ تأمینات اردوی شاه در سفر با او بود. ایشیک آغاسی همواره چند تن فراش‌باشی و آنها نیز به نوبهٔ خود فراشانی زیر دست داشتند. وظیفهٔ فراشان برافراشتن خیمه و خرگاه سلطنتی بود.

«مهمانداریاشی» موظف بود از بدو ورود سفیران خارجی از آنها پذیرایی کند. نامبرده ضمناً تقاضاهای سفیران را به دیوان عرضه کرده و یادداشتهای آنان را به وزیران تسلیم می‌کرد.

«مهرداریاشی» مهرهای سلطنتی را از گردن آویخته و فرامین شاه را بدان ممهور می‌نمود.

«میرآخورباشی» مسئول اصطبل مخصوص بود، و قبل از دورهٔ فتحعلی‌شاه مرسوم بود که اصطبل شاهی محل تحصن قرار می‌گرفت و میرآخورباشی مزایای زیادی در این قبیل قضایا داشت.

«خواجه‌باشی» یا رئیس خواجه‌سرایان نفوذ فراوانی در دربار داشت و با توجه به تعداد زنان شاه و شاهزادگان که بالغ بر چند هزار می‌شدند، اهمیت چنان مقامی معلوم می‌شود.

سمتهای دیگری چون «ناظرباشی»، «اودنداریاشی» (یعنی اتاق‌داریاشی که مسئول حفظ کاخها بود)، «شکارچی‌باشی» و «منجم‌باشی» هم در دربار وجود داشت. همچنین سمتهایی چون «به‌پز باشی» در شغل آشپزی و «صندوق‌داریاشی» مسئول نگهداری لباس و هدایای شاه، «شاطرباشی»[۴۵] سر دستهٔ شاطران و «نقاره‌چی‌باشی» وجود داشت.

اصلاحات سپاه و وضع سپاه ایران در دورهٔ فتحعلی‌شاه

در زمانی که ژنرال گاردان در ایران بود، نیروی نظامی ایران، شامل شصت هزار پیاده و صد و چهل هزار سواره و دو هزار و پانصد توپچی بود. درجات نظامی و اصطلاحات آن زمان بدینگونه بود: «ده‌باشی» فرماندهٔ ده سرباز، «الی‌باشی» فرماندهٔ پنجاه سرباز، «سلطان» فرماندهٔ صد سرباز، «خان» فرماندهٔ هشت تا ده هزار سرباز[۴۶] بودند. مدت خدمت سربازان بنیچه[۴۷] معلوم نبود و هر سربازی در سال سی تومان مواجب می‌گرفت و از مالیات معاف بود و روزی یک چهارم یک نان به او جیره می‌دادند. افراد پیاده نظام تفنگهای سرپُر بسیار سنگین داشتند. و به هر دو سه سرباز یک اسب تعلق می‌گرفت که علیق آن را دولت می‌داد. افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگهای سرپُر فتیله‌ای داشتند که زیر آن یک دو شاخه بود و موقع تیراندازی تفنگ را روی دو شاخه می‌گذاشتند. از تاکتیکهای جنگی بی‌اطلاع بودند و تنها به یک صف حمله می‌کردند.

افراد سواره نظام می‌بایست هر یک اسب خود را با خود بیاورد. تفنگهای دراز سرپُر داشتند. سواران ترکمان ایران، هنوز تیر و کمان داشتند. توپها را با گاو می‌بردند و

کارخانه‌های توپ‌ریزی و گلوله‌ریزی در اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد دایر کرده بودند. هر توپی بیش از بیست تا سی گلوله توپ نداشت.

در سپاه ایران مقداری زنبورک هم بود که بر شتر بار می‌کردند. باروتی که در ایران می‌ساختند بسیار بد و پر از مواد خارجی و سیاه بود و دود بسیار می‌کرد. لشکریان لباس متحدالشکل مخصوص نداشتند. علوفهٔ سپاه تنها کاه بود و هنگامی که در بیابان علف می‌یافتند به اسبان علف تازه می‌دادند، به همین جهت در فصلی که علف روی زمین نبود، لشکریان را مرخص می‌کردند و بدینگونه هر سال در دو ماه اول بهار سربازان را احضار می‌کردند و پس از چهار ماه، در ماه اول پاییز مرخص می‌کردند. و همواره در پیشاپیش اردو، دکاندارها و اردو بازار بودند.

در جنگهای ایران و روس عباس‌میرزا و شاه به خرابی وضع سپاه بیشتر پی بردند و در صدد اقدام برآمدند. عباس میرزا به هرسویی برای تهیه اسلحهٔ جدید می‌زد. از جمله پس از بازگشت هیئت گاردان متوسل به «مترنیخ» صدراعظم اتریش شد و نمونه‌هایی از تفنگهای اتریشی برای ایران خواست.

اصلاحی که در سپاه ایران انجام گردید اولین اقدام مستشاران خارجی در نظام ایران است [۴۸].

هیئت نظامی گاردان برای اصلاح سپاه ایران وارد شده بود، و در بین این هیئت افسران مهندس و مربیان کارآزموده وجود داشت. در میان افسران این هیئت «فابویه» افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانه تازهٔ ایران شده بود. شاه در سال ۱۲۲۲ به فابویه برای تهیهٔ توپ در ایران اختیار کامل داد، و وی در فوریهٔ ۱۸۰۸ (ذی‌الحجه ۱۲۲۲) در اصفهان آغاز به ایجاد کارخانهٔ توپ‌ریزی کرد. فابویه با مشکلات و کارشکنیهای زیادی مواجه شد. لکن سرانجام موفق به ساختن توپ شد و در تاریخ نوامبر ۱۸۰۸ (شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست عراده توپ و لوازم از اصفهان به تهران حرکت کرد و با یأس و نومیدی دربار که بر اثر سازش ناپلئون با روسیه (قرارداد تیلسیت) به وجود آمده بود، برخورد. و پس از چندی خاک ایران را ترک کرد.

افسران دیگر هیئت به اردوی عباس‌میرزا برای تربیت سپاه رفته بودند. «تانکوانی» مترجم سفارت فرانسه که با ژنرال گاردان به ایران آمده بود، کتابی در دو جلد به عنوان «*نامه‌هایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا*» در ۱۸۱۸ در پاریس چاپ کرده است. تانکوانی هنگام عزیمت از ایران مدتی در تبریز می‌ماند تا میرزا بزرگ نامه‌هایی به او بسپارد. در این زمان دو تن از افسران نظامی هیئت گاردان، یعنی «وردیه» سروان پیاده و «لامی» سروان مهندس با سه تن از افسران جزء پیاده در لشکرگاه عباس‌میرزا

بوده‌اند. تانکوانی می‌گوید: «در این موقع «عباس‌میرزا»، ۲۵۰۰ سرباز داشته که به نظام فرانسه تربیت شده بودند و فرمانده‌هایشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود. اونیفورم این سربازان بسیار شبیه اونیفورم سپاه فرانسه بوده است. لامی افسر مهندس هم در لشکرگاه یک مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود و ایشان را برای ساختن توپ و تفنگ آماده کرده بود، گذشته از این عده سرباز و افسر فرانسوی، عباس میرزا تقریباً ۱۵۰ تن سرباز فراری روس را که در جنگهای سابق به او پناه آورده بودند و یک تن سرگرد از ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفته و آنها را زیر دست وردیه افسر فرانسوی به کار گماشته بود.

پس از مراجعت افسران فرانسوی یک عده افسر انگلیسی که جز صرف وقت کاری انجام نمی‌دادند، جای ایشان را گرفتند و اقدام مثبتی به نفع سپاه ایران انجام ندادند. پس از شکست هیئت گاردان، سپاه ایران به همان وضع فلاکتبار ماند تا امیرکبیر از جملهٔ اصلاحات خود اصلاح سپاه ایران را قرار داد که از آن سخن خواهم گفت.

اصلاحات اجتماعی و اداری ایران در دورهٔ امیرکبیر

شکستهای پیاپی ایران از دولت روسیه رجال و مردم ایران را متوجه عقب‌ماندگی و ضعف دولت کرد. ورود هیئت فرانسوی و باز شدن باب مراوده با اروپا در دورهٔ فتحعلی‌شاه چشم مردم را نسبت به دنیای قرن نوزدهم باز کرد و در بین رجال و اشراف موجب بروز نظرات اصلاحی گردید.

در واقع باید گفت جنگهای ایران و روس و نتایج آن، استقلال افغانستان و قدرت‌نمایی انگلیس، زنگهایی بود که مردم ایران را از خواب عهد صفویه بیدار کرد. در همان دوره رجال مصلحی چون میرزاعیسی معروف به میرزا بزرگ قائم‌مقام و پسرش میرزاابوالقاسم قائم‌مقام ثانی نسبت به واقعیت بیش از دیگران آشنا بودند و موجب افکار اصلاحی در ولیعهد عباس میرزا شده بودند. میرزاعیسی اول شخص در تاریخ ایران است که برای آموزش صنایع غرب و علوم غربی اقدام می‌کند و در ایران مبادرت به تأسیس چاپخانه و روزنامه می‌نماید. در *کتاب امیرکبیر و ایران* اقدامات او چنین ذکر شده است:

«*فرستادن شاگردان جهت تعلیم به انگلستان و کارگر به منظور آموختن به روسیه و احداث کارخانه‌های توپ‌ریزی، باروت سازی، پارچه بافی، استخراج معادن، بنای چاپخانه، ترجمه و تألیف کتب علمی جدید، ایجاد روزنامه و غیره*»[۴۹]. شاگردانی که در اولین دسته به سال ۱۲۲۶ به انگلستان فرستاد، دو نفر بودند که یکی از ایشان فوت

نمود. و دیگری میرزاحاجی‌بابا به تحصیل طب پرداخت. دومین دسته به تعداد پنج نفر به سال ۱۲۳۰قمری (۱۸۱۵) از طریق روسیه به انگلستان اعزام شدند و پس از سه سال و نه ماه در سال ۱۲۳۴ (۱۸۱۹) به ایران برگشتند. یکی از ایشان میرزاجعفر مهندس است که بعدها به سفارت ایران در عثمانی رفت و مشیرالدوله لقب یافت و سپس رئیس شورای دولت گردید. دیگری میرزاصالح شیرازی که مؤسس اولین مطبعهٔ چاپ کتابهای فارسی در ایران و همچنین اولین روزنامهٔ فارسی است. وی سفرنامهٔ خود را نوشته است. پسر با کفایت و فاضل میرزاعیسی، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نیز از پیروان همان اصول تجددخواهانه بود و در این زمینه اقدامات سودمند بسیار نمود که در اصلاح اوضاع اجتماعی ایران مذکور گشت. میرزاتقی‌خان فراهانی مشخص‌ترین و برجسته‌ترین تربیت یافتگان و مدافعان این مکتب اصلاح‌طلب و متجدد بود، که در آذربایجان نشو و نما یافت و اصلاحات بزرگی در تمام شئون اجتماعی ایران به عمل آورد. اقدامات اصلاح‌طلبانهٔ امیر تأثیر مهمی در بیداری ایرانیان کرد و به ظهور یک گروه اصلاح‌طلب در بین اشراف و طبقات متوسط کمک مستقیم کرد. لذا به شرح مختصر اقدامات مهم او می‌پردازم. در این شرح *کتاب امیرکبیر و ایران* و *فکر آزادی* تألیف فریدون آدمیت مورد استفاده قرار گرفته است.

هنگامی‌که امیر زمام امور را به دست گرفت، مهمترین منابع مالیات ایران عبارت بود از مالیاتهای ارضی، خالصجات، گمرکات و تذکره، و علاوه بر آن از احشام و اغنام، قنوات، مستغلات، چاههای آب و آسیابها مالیات مخصوص اخذ می‌شد. در پاره‌ای نقاط و مخصوصاً در دهات، مالیات سرانه و در بعضی نواحی یک نوع مالیاتی به نام مالیات «در» که به هر خانواده‌ای تعلق می‌گرفت معمول بود. نرخ مالیات ارضی همان نرخی بود که از زمان فتحعلی‌شاه، ۲۰ درصد عایدات ارضی، مقرر شده بود. این نرخ را نباید یک نرخ ثابت و عمومی دانست. زیرا در ایالات مختلف، بنا بر میزان حاصلخیزی آن ممکن بود نرخ بیشتری رایج باشد. چنانچه در بعضی نقاط به ۳۰ تا ۳۵درصد عایدات می‌رسید. ایلات مالیات ارضی نمی‌پرداختند، زیرا خدمت نظامی بر عهده داشتند. مالیاتی که از ایلات دریافت می‌شد، مالیاتی بود که بر اغنام و احشام بسته بودند.

مالیات ارضی به دو قسمت تقسیم می‌شد، نقدی و جنسی. مالیات جنسی عبارت بود از گندم، جو، برنج، ابریشم، کاه، نخود و غیره که غله برای جیرهٔ سربازان و کاه جهت علیق اسبان مصرف می‌شد.

در نواحی که مالیات سرانه معمول بود، از هر مرد بالغ بر چهار قران و از زنان و کودکان ۲/۲۵ قران اخذ می‌شد. مالیاتی که از اغنام و احشام می‌گرفتند بدین قرار بود: از هر گوسفند و بز ۷۵ درصد قران تا یک قران و از هر خر و گاو یک تومان.

اصلاح امور مالی

بعد از قائم مقام (وزیر محمدشاه) تدریجاً وضع مالی ایران دچار بحران عظیمی شده بود و روز به روز از میزان عایدات کاسته و بر مخارج افزوده می‌گشت. مثلاً:

«*محمدحسنخان ایروانی که از همشهریهای حاج میرزاآغاسی بود و در دربار قرب و منزلتی بهم رسانده بود تا آنجا که خواهر محمدشاه را به حبالهٔ نکاح خود درآورده بود، منصب امیرتومانی حکومت عراق داشت. هرساله صورت لشکر را به تهران می‌فرستاد و حقوق و مواجب ایشان را می‌گرفت. ولی از آن طرف در وجه لشکریان نمی‌پرداخت*»[۵۰]. همچنین «*هنگ مستحفظ دربار سلطنتی که در زمان* فتحعلی‌شاه *ششصد نفر بود، در زمان محمدشاه در شمار چهار هزار تن محسوب می‌شدند و حقیقتاً بیش از سیصد تن نبودند. ولی مواجب چهار هزار نفر به حساب می‌آمد*»[۵۱].

همچنین عدهٔ زیادی بدون انجام خدمت مقرریهای گزاف دریافت می‌داشتند. شاهزادگان مستمریهای بیجا می‌گرفتند. جمعی از روحانیان متنفذ و مفتخواران بیکاره جیره‌خوار خوان یغمای خزانهٔ دولت بودند. چون امیرنظام سرِکار آمد اولین توجه وی معطوف اصلاح امور مالی کشور شد که دچار عدم توازن شده و قروض معتنابهی بر عهده داشت. و از طرف دیگر لشکرکشی به خراسان، برای دفع توطئهٔ سالار، مستلزم داشتن [اعتبار مالی] کافی بود. در مقابل این همه حواله‌های خرج، امیر یا باید حواله‌ها را قبول کرده پرداخت وجه آن را به عهده گیرد یا باید نکول کرده دولت را ورشکسته اعلام نماید. آخرین تصمیم جدی و مهم امیر این بود که اصولاً تمام براتهایی که در زمان سابق صادر شده بود، بی‌اعتبار قلمداد کرد. مگر برات کسانی را که طلب واقعی داشتند، که پس از اثبات پرداخت می‌کرد. از طرف دیگر امیر مبادرت به قطع مستمریها و کسر مبالغ کثیری از آنها نمود و با نارضایتی شاهزادگان و جیره‌خواران روبرو شد. اما کار را دنبال کرد.

لازم به تذکر است که در اصلاح امور مالی سیاست امیر فقط منعی نبوده است و برای ایجاد توازن به کاستن مخارج اکتفا نکرده است بلکه اصلاحات و اقدامات تجدد خواهانهٔ او مستلزم افزایش بودجه و افزونی عایدات کشور بود. این منظور را میرزاتقی‌خان با افزودن بر مالیاتهای سابق یا وضع مالیاتهای جدید عملی نکرد، بلکه با انتصاب اشخاص صدیق و کاردان و جلوگیری از رشوه‌خواری مأمورین، تمام مالیاتی را که حقاً می‌باید مودیان بپردازند و در سابق بیش از نصف آن به جیب مأمورین دولت می‌رفت به خزانهٔ دولت واصل نمود و از حیف و میل جلوگیری کرد. از طرف دیگر توسعهٔ فلاحت به خودی خود به میزان درآمد و محصولات اراضی می‌افزود.

ایجاد امنیت

برای ایجاد امنیت، امیر به دو کار اقدام کرد: در شهرها برای تأمین رفاه و آسایش مردم و جلوگیری از هرگونه تجاوز و اقدامات ماجراجویانه و شهرآشوب به تأسیس قراول‌خانه‌هایی پرداخت. در جاده‌ها و راهها نیز قراول‌خانه‌ها و رباطهایی ایجاد کرد که سربازان و مستحفظین مخصوصی در آنها گماشته شدند که با کمال حسن عمل انجام وظیفه می‌کردند. و بالاخره در مرزهای کشور قلاع نظامی ساخت و هنگهای مخصوصی را مأمور کرد که در این نقاط سوق‌الجیشی سکنی گزیده و حفاظت سرحدات را به عهده بگیرند.

ایجاد امنیت و محفوظ بودن راهها و ممانعت از تجاوز صاحبان قدرت، اولین قدمی است که باید برای توسعهٔ یک کشور عقب‌مانده انجام شود و می‌بینیم امیر آگاهانه متوجه این مسئله بوده است.

تأسیس کارخانجات

ایجاد دو کارخانهٔ شکرسازی، کارخانهٔ ریسمان‌ریسی، بلورسازی، چلواربافی، حریربافی و ماهوت‌بافی، اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی از کارهای او در مدت کوتاه صدارتش می‌باشد. تشویق و توسعهٔ صنایع ملی نیز از ارکان سیاست اقتصادی امیر بود. عده‌ای صنعتگر و هنرآموز در رشته‌های شکرریزی، بلورسازی، ریخته‌گری، نجاری و آهنگری به مسکو و پترزبورگ روانه کرد. دو نفر از حریربافان کاشان را به استانبول اعزام کرد که تهیهٔ ابریشم را به اسلوب جدید بیاموزند.

استخراج معادن

میرزاتقی‌خان به منظور تشویق استخراج معادن ایران فرمان آزادی استخراج معدن را صادر کرد که به موجب آن اتباع ایران با کسب اجازه، حق استخراج هر معدنی را داشتند و تا مدت پنج سال از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف بودند.

کشاورزی و آبیاری

ساختن سد ناصری به روی رودخانهٔ کرخه و حفر نهر بزرگی منشعب از رودخانهٔ کرج به تهران را می‌توان اسم برد. ترویج کشت پنبهٔ آمریکایی، که تخم آن را یک کشیش آمریکایی در سال ۱۲۶۷ به ایران آورده بود، و ایجاد زراعت نیشکر در خوزستان در آن زمان انجام گرفت. میرزاتقی‌خان نسبت به آبادی خوزستان توجه خاص داشت.

این اقدامات اقتصادی امیر بود، اما امیر اقدامات اجتماعی کرده که مستقیم در افکار مردم اثر گذاشت، به این قرار: برکناری روحانیان، تأسیس دارالفنون و روزنامه و غیره...

برکناری روحانیان از امور دولت

امیر بر آن بود که با ادامهٔ مداخلهٔ ملاها هیچ اصلاحی سر نمی‌گیرد. امیر به «استیونس» قنسول انگلیس در تبریز گفته بود: «دولت عثمانی وقتی توانست به احیای کشور خود بپردازد که تسلط ملاها را درهم شکست»[۵۳]. بنا بر گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران، میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران که از یک طرف از امپراطور روس هدایای قیمتی می‌پذیرفت و از طرف دیگر به «پالمرستون» وزیرخارجهٔ انگلیس نامهٔ ارادتمندانه می‌نوشت، مورد سخط و عتاب امیرکبیر قرار گرفت و در مقابل وساطت وزیر مختار انگلیس به او اخطار کرد: «*یا باید در مقابل بهانه‌جویی و دخالتها ایستادگی کنم و یا از حکومت دست بردارم. این مختص امام جمعه نیست، اساساً همهٔ آخوندها می‌خواهند در امور مملکتی و دنیوی دخالت کنند*»[۵۴]. همچنین وقتی در سال ۱۲۶۵ در تبریز شایع گردید که بقعهٔ صاحب‌الامر معجزه کرده است و قنسول انگلیس از راه شیطنت چهل چراغ به آنجا فرستاد و غوغایی در شهر برخاست و گفتند تبریز باید از پرداخت مالیات معاف باشد، میرزا تقی‌خان سران ملایان تبریز از جمله شیخ‌الاسلام را توقیف کرد و عذر قنسول انگلیس را از ایران خواست که دیگر مداخلهٔ فضولانه نکند. امیر جداً با دخالت بیگانگان در امور کشوری و لشکری مخالف بود و از ابراز مخالفت نمی‌هراسید.

دارالفنون و روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه*

امیرکبیر برای اولین بار درایران اقدام به تأسیس مدرسهٔ بر مبنای تازهٔ آن نمود و مدرسه‌ای ساخت که در زمان خودش نقش دانشگاه را داشت. امیر برای کادر آموزشی دارالفنون معلمین فرانسوی و اتریشی و ایتالیایی به ایران دعوت کرد. در دارالفنون رشته‌های طب و جراحی و مهندسی و معدن‌شناسی و داروسازی و حکمت طبیعی و علوم نظامی توسط معلمین خارجی تدریس می‌شد. دارالفنون پس از عزل امیر افتتاح شد.

امیر در سال ۱۲۶۷قمری روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* را دائر کرد. اولین روزنامه را قبلاً میرزاصالح شیرازی به سال ۱۲۵۲ منتشر کرده بود، و با نظری به فهرست مقالات این روزنامه که از روزنامه‌های فرنگ ترجمه شده است، می‌توان به قصد امیر در مورد انتشار

روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* پی برد. در بین عناوین چنین موضوعهایی دیده می‌شود: شرح مشورت‌خانه‌های (پارلمان) ممالک اروپا، اوضاع سیاسی اروپا، احوالات پیشوای بزرگ ایتالیا و عقاید انقلابیون و آزادیخواهان آنجا و کشمکش آنها با اتریش، نقشهٔ ترعهٔ سوئز و سابقهٔ تاریخی آن، اوضاع اجتماعی هندوستان، احداث راه‌آهن، علل معرفت‌الارضی زلزله، اکتشافات قطبی، سابقهٔ تمدن در آمریکا، سرشماری در انگلستان، تصفیهٔ آب آشامیدنی، احوالات مردم آدمخوار جزیرهٔ برنئو[۵۴].

علاوه بر این اقدامات، امیر در تأسیس مطبعه، انتشار کتب حفظ‌الصحه، آبله‌کوبی اجباری، احداث بیمارستان دولتی، تأسیس چاپارخانه به سبک جدید و تنظیم امور پستی، اصلاح نظام و تشکیلات قشونی اقدام کرد. همچنین فکر کشیدن راه‌آهن را در سر داشت و نقشهٔ آن را از یک مهندس انگلیسی خواست.

از اقدامات اصلاحی امیر نمی‌توانیم ذکر دو امر مهم را ندیده بگیریم، یکی کوشش برای امنیت مالی و جانی افراد و کاستن قدرت محاضر شرع و اعلام آزادی مذهبی برای اقلیتها مثل زرتشتیان، عیسویان و یهودیان، و دیگر قطع شکنجه و آزار متهمین است. در مورد اقدام اخیر به سال ۱۲۶۶ در بیست و پنج ربیع‌الثانی به عموم حکام دستور می‌دهد که اعمال شکنجه و مجازاتهای نامناسب را ترک کنند و برای اطلاع عموم متن فرمان در روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* درج شده است.

اصلاحات امیر که از روی هوشیاری کامل نسبت به کمبودهای ایران به عمل می‌آید و وسعت دامنهٔ آنها نسبت به سه سال و کسری حکومت امیر از ۶۸–۱۲۶۴قمری (مطابق ۵۱ ـ ۱۹۴۸میلادی) محافل استعماری را به وحشت انداخت و عوامل بیگانگان نسبت به او دست به توطئه زدند.

حکام و شاهزادگان و طفیلیها که سرشان بی‌کلاه مانده بود متحداً علیه او ایستادگی کردند. واتسون مورخ معاصر امیر می‌گوید: «*نسل جدید و نژاد ایران را نمی‌توان فاسد شمرد. چه می‌توان مرد لایق و توانایی چون امیرنظام که بهترین نمونه و شاهد این قبیل مردان برجسته است به وجود آورد و با ظهور او معلوم می‌شود که هنوز ریشهٔ مردان بزرگ در ایران قطع نشده است*»[۵۵]. امیر می‌خواست در ایران یک ملت و یک حکومت باشد، به همین جهت باید حکومت را بر اساس مرکزیت بنا نهاد. او طرفدار و مجری یک سلسله اصلاحات اساسی در کلیه شئون و ارکان اجتماعی ایران بود و همین سیاست را به طریق استبداد منور[۵۶] اجرا می‌کرد.

جانشین امیر، میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله، از عمال بنام انگلیس بود که در قتل او نقش مهمی داشت و از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ بر ایران حکومت کرد و ایران را به خاک

سیاه نشانید. شکست ایران در جنگ با انگلیس و تحمیل معاهدهٔ پاریس (۱۲۷۳)، تازیانهٔ عبرت دیگری بود نظیر آنچه که در گلستان و ترکمانچای بر ایران وارد آمد. در سال ۱۲۷۵ اعتمادالدوله ساقط شد و شاه مبادرت به تأسیس «شورای دولت» و شش وزارتخانه به تقلید ممالک اروپا کرد. وزارتهای ششگانه عبارت بودند از: وزارتخانه‌های جنگ، خارجه، مالیه، داخله، وظایف، و علوم که تحت ریاست میرزا جعفرخان مشیرالدوله از شاگردانی که قائم مقام به انگلیس فرستاده بود. وی تا سال ۱۲۷۹ رئیس شورای دولتی بود.

میرزاحسین‌خان سپهسالار و اقدامات او

میرزاحسینخان سپهسالار نیز از رجال مصلح ایران در آن دوره است (۱۲۹۸ـ۱۲۴۳). سپهسالار مدت مدیدی در استانبول وزیر مختار و سفیرکبیر بود و پس از انتصاب به پست وزارت، در سال ۱۲۸۸ به صدارت ایران رسید و در ۱۲۹۰ پس از انجام سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا معزول گردید. سپهسالار در استانبول با نهضت مشروطه‌خواهی عثمانی که سرانجام در سال ۱۲۹۳ به نتیجه رسید، و رهبران این نهضت چون علی پاشا و فؤاد پاشا و از همه نامدارتر مدحت پاشا، نویسندهٔ قانون اساسی عثمانی، آشنا گردید. سپهسالار در مورد وضع صنایع ایران چنین اظهار نظر می‌کند: «*اگر چند سال دیگر بگذرد به تدریج این نمونه هم که باقی است متروک شده و ابواب تجارت ایران با خارجه بکلی مسدود و در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعهٔ خارجی خواهد گردید. و حال آنکه با اندک توجه و مراقبت اهالی ایران، می‌توان از امتعهٔ خارجی صرفنظر نمود*»[۵۷]. سپهسالار در ۲۶ جمادی‌الثانی سال ۱۲۷۹ کتابچه‌ای شامل اصول ادارهٔ دیوان عدلیهٔ اعظم تنظیم کرد که مشتمل بر دو فصل بود. فصل اول دربارهٔ تکالیف سایر وزارتخانه‌ها نسبت به دیوان عدلیه، فصل دوم راجع به تکالیف و مسئولیت دیوان عدلیه و جریان گردش امور آن بود. همچنین برای اصلاح امور دولت به تأسیس «دربار اعظم» یا دارالشورای کبری اقدام کرد.

به موجب لایحه‌ای که سپهسالار جهت احداث این دستگاه تنظیم نمود، ادارهٔ کل امور مملکت به عهدهٔ مجلس مشورت وزرا واگذار گردید. این شورا مرکب بود از صدراعظم و ۹ وزیر. اعضای این هیئت در تصمیمات مسئولیت مشترک داشتند. خود میرزاحسین‌خان از مجلس مشورت وزرا به هیئت دولت مترادف با کابینه نام برده است. از جمله اقدامات سپهسالار آوردن مشاق از اتریش برای تربیت سپاه بود که با مخالفت روس‌ها نقش بر آب شد.

از جمله رجال اصلاح‌طلب ایران در عهد ناصری، میرزاملکم‌خان بوده است که در باب تأثیر و نقش او در تهیهٔ مقدمات نهضت مشروطیت اظهار نظرهای مختلفی شده است. من لازم می‌دانم دراینجا از او نیز یاد کنم و عقائد او را بررسی نمایم.

ملکم خان که بود و چه می‌گفت؟

در فصل گذشته ملاحظه شد که در اواخر قرن نوزده چگونه امتیازات روزافزون خارجی امور مملکت را در دست اجانب قرار می‌داد. زندگی ملکم‌خان مقارن این قضایا بود.

میرزا ملکم‌خان (۱۳۲۶-۱۲۴۹قمری)، پسر میرزا یعقوب از ارامنهٔ جلفای اصفهان بود. پدرش مترجم سفارت روس بود و با دانش اروپایی آشنایی داشت و زبان فرانسه می‌دانست. ملکم‌خان را در ده سالگی برای تحصیل به پاریس فرستادند. در آنجا حکمت طبیعی و مهندسی آموخت.

ملکم در سال ۱۲۶۷ به ایران بازگشت و در دبیرستان دارالفنون به تدریس پرداخت. درسال ۱۲۷۳ همراه فرخ‌خان امین‌الملک برای مذاکرات صلح بین ایران و انگلیس به پادرمیانی ناپلئون سوم به پاریس رفت. در سال ۱۲۷۵ وسایل احداث اولین خط تلگراف را در ایران مهیا ساخت. رساله‌ای به نام «*دفتر تنظیمات*» در باب اصلاح حکومت ایران منتشر ساخت. همچنین در همین سال «فراموشخانه» را تأسیس کرد و عده‌ای از اعیان و شاهزادگان و بعضی جوانان فارغ‌التحصیل دارالفنون را در آن مجتمع ساخت. در ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۸ در روزنامهٔ دولتی اعلام گردید که هرگاه بعد از این اجاسر و اوباشِ شهر لفظ فراموشخانه را جاری کنند و پیرامون این مزخرفات بروند، مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت[۵۸].

در سال ۱۲۸۸ که مشیرالدولهٔ سپهسالار به سمت صدارت منصوب شد، ملکم را به عنوان مستشار صدارت برگزید و لقب ناظرالملک را که بعدها ناظم‌الدوله شد برای او گرفت. چنانچه در مبحث امتیازات گذشت، رویتر در سال ۱۲۸۹ موفق به گرفتن امتیازات مهم و بی‌سابقهٔ خود شد. در این هنگام ملکم‌خان نقش اساسی در تنظیم این امتیازنامه داشت و میرزاحسین‌خان سپهسالار تابع نظر او قرار گرفت.

در کنگرهٔ [در متن کنفرانس] برلین سال ۱۲۹۵ق. (۱۸۷۸م.) نمایندهٔ ایران بود و با جلب نظر «بیسمارک» موفق به پس گرفتن بلوک «قطور» که سی سال قبل، عثمانی‌ها آن را اشغال کرده بودند شد. پس از آن به مقام سفیرکبیری و لقب پرنسی ارتقاء یافت. ملکم‌خان در سالهای ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۶ که داستان لاتاری پیش آمد سفارت ایران را در لندن به عهده داشت. در مورد مسئلهٔ اخیر از سمت خود خلع شد و کارش

به محاکمه کشید و او علیه دربار طغیان کرد، و در این هنگام روزنامهٔ *قانون* را منتشر ساخت. مجدداً در سال ۱۳۱۶ (در زمان مظفرالدین‌شاه) به مقام سفارت ایران در رم منصوب شد. و پس از ده سال سفارت رم در سال ۱۳۲۶ در هفتاد و هشت سالگی در سوئیس درگذشت.

از نظر افکار و عقاید، «جامع آدمیت» که در سال ۱۳۱۳ توسط عباسقلی‌خان آدمیت (۱۲۷۸ق تا ۱۳۱۸ شمسی) تشکیل شد، وارث ملکم خان محسوب می‌شود.

عقاید اصلاحی ملکم‌خان به طور کلی بر گرد عقیدهٔ جهان وطنی[۵۹] که در آن زمان از طرف محافل اروپایی برای رفع مقاومت کشورهای آسیایی اعلام می‌گردید، دور می‌زد. در نامهٔ ۲۰ شعبان ۱۲۹۴، ملکم‌خان به میرزاحسینخان می‌گوید: «*حال دیگر وقت آن گذشته است که یک دولتی بر دور خود سدی بکشد و به سایرین بگوید این ملک مال من است و من نمی‌خواهم ترقیات این عهد را اخذ بکنم. حال از اطراف جواب می‌دهند که بله این ملک مال شماست اما آبادی دنیا تعلق به عموم انسانیت دارد*»[۶۰].

در نامهٔ دوم صفر ۱۲۹۴ توضیح بیشتری داده است: «*الان عموم حکما و کل ملل و دول معترف این حقیقت هستند که تمام دنیا مال بنی انسان است و مأموریت ایشان این است که آبادی این دنیا را الی‌غیرالنهایت ترقی بدهند. هرگروهی مادامی که آبادی یک ملکی را به اندازهٔ استعداد و طبیعت ترقی می‌دهد، مالک بالحق آن ملک است، لکن بدیهی است که موافق احکام هر دین و به حکم اصول آبادی دنیا که حال مذهب عامهٔ دول شده است، باید آن ملک را از دست آن گروه ناقابل خلاص کرد*»[۶۱]. ملکم معتقد بود که اصول حکومت غرب را عیناً مثل صنعت اروپایی می‌توان اقتباس کرد. در دفتر «*تنظیمات*» می‌نویسد: «*همانطوری که تلغرافیا را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در تهران نصب کرد. همانطور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت*»[۶۲].

همچنین ملکم در موردسلطنت مشروطه یا مطلقه اظهار می‌دارد که: «*اوضاع سلطنتهای معتدل*[۶۳] *با حالت ایران اصلاً مناسبتی ندارد. چیزی که برای ما لازم است، تحقیق اوضاع سلطنتهای مطلق است*»[۶۴]. همچنین گوید: «*سلطنت ایران سلطنت مطلق غیر منظم است، و سلطنت روس و نفسه (اتریش) و عثمانی منظم*». «*وضع تنظیمات به جهت مزید قدرت پادشاه است، نه به جهت تحدید سلطهٔ سلطنت*». لکن با وجود اعتقاد و بیان حکومت سلطنت مطلقه، اصول دمکراسی را از قبیل: برابری در مقابل قانون، لغو موروثی بودن مشاغل، برابری در مناصب دیوانی، امنیت فردی، امنیت مسکن و شغل و... را بیان می‌کند.

فقط بعد از سال ۱۳۰۰ است که به سلطنت مشروطه و مجلس شورا و تفکیک قوهٔ مقننه از مجریه اشاره می‌نماید. لکن برای تشکیل این مجلس، ذکری از اعضای مردم و آرای عمومی نمی‌کند. برای تشکیل چنین مجلسی در روزنامهٔ *قانون* شمارهٔ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ چنین می‌نویسد: «*باید اجلهٔ این فضلا و کملین قوم و اعیان ملک به یک تدبیر ملی در یک شورای کبری جمع بشوند*».

طرح اقتصادی ملکم‌خان برای نجات ایران چنین است: فرستادن ۱۰۰۰ دانشجو به خارج برای اینکه «آدم بشوند»، استخدام ۱۰۰ مهندس و متخصص و مدیر برای ادارهٔ امور ایران، باز کردن پای کمپانیهای خارجی به ایران به وسیلهٔ اعطای امتیازات اقتصادی در احداث راه‌آهن، ایجاد طرق و شوارع، بازکردن بنادر و رودخانه‌ها به روی کشتیهای خارجی، اصلاح وضع مسکوکات، تأسیس بانک ملی، ایجاد کارخانجات، افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحتی و بالاخره توسعهٔ تجارت داخلی و خارجی.

چنانچه ملاحظه می‌شود عقاید اصلاحی ملکم‌خان به خصوص در مسائل اقتصادی مثل طرح امتیازات، که به میزان زیادی در ایران انجام شد، برای کشور مضر بود و ملکم‌خان توجهی به خطر شدید ناشی از این امتیازات نداشت. معذالک در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه و در دورهٔ مظفرالدین‌شاه عقاید ملکم‌خان در ایجاد یک گروه اصلاح‌طلب در طبقهٔ اشراف و متوسط متمایل به اشراف مؤثر واقع شده است. مهمترین اختلاف اصلاح‌طلبی و کوششهای اصلاح‌طلبان قبل از نهضت مشروطه با این نهضت، وسعت و دامنهٔ مبارزه است. در دورهٔ نهضت مشروطه مردم بودند که این عقاید را درک کرده به جنبش درآمدند. رفورم اجتماعی بدون پشتیبانی و درک عمومی مردم ممکن نیست موفق شود.

همانطور که مذکور گشت دنبالهٔ فکر و روش ملکم‌خان در «*جامع آدمیت*» دنبال شد. البته بدون پذیرفتن نظریهٔ او در مورد امتیازات. در باب شخصیت اخلاقی ملکم‌خان نیز مطالبی مبنی بر وجود نقایص اخلاقی در او بیان شده است که تقریباً دوست و دشمن منکر آن نبوده‌اند. مهمترین این نقایص پولدوستی و مقام‌طلبی ملکم‌خان بوده است. کار ملکم‌خان در واقعهٔ لاتاری انگیزه‌ای جز پولدوستی نداشته است.

نهضت اتحاد اسلام: سیدجمال‌الدین اسدآبادی و میرزارضا کرمانی

جریان دیگری که مقارن دورهٔ ناصرالدین شاه است، نهضت اتحاد اسلام می‌باشد که چهرهٔ درخشان آن سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود. این نهضت در اواخر قرن نوزدهم در ایران مانند سایر کشورهای خاورنزدیک و میانه به خصوص در بین روحانیان و طبقهٔ

متوسط بروز کرد. اساس این فکر اتحاد ملل مسلمان در یک امپراطوری اسلامی که در رأس آن یک خلیفه قرار داشته باشد، بود. این نهضت در هیچ کشوری معتقد به رفورم همه جانبهٔ اجتماعی و اقتصادی نبود و به خصوص نسبت به تمدن اروپایی در قطب مقابل عقاید ملکم‌خان قرار داشت. در ضمن این نهضت نمی‌توانست مخالف بقای رژیم فئودالی در کشورهای مزبور بشود. با ظهور نهضت مشروطیت این طرز فکر مطرود گردید.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۳۱۴ـ۱۲۵۴ هجری قمری)

راجع به سیدجمال‌الدین، مؤلف تاریخ *بیداری ایرانیان* چنین می‌نویسد: «*نخستین فروزندهٔ آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال حامل لواء آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت پیشرو آزادی‌طلبان مملکت عجم و سرسلسلهٔ تربیت‌یافتگان طوایف و امم العالم‌الربانی و البحرالصمدانی السیدمحمدجمال‌الدین*» ... « *از اول اشخاص مشهور این قرن است*»[۶۵].

اما آنچه سیدجمال‌الدین در تاریخ آزادی ایران انجام داده است، به شرح زیر می‌باشد: در کشورهای افغانستان، هندوستان، ایران، عثمانی و مصر اقامت کرده و به فرانسه و انگلستان و روسیه و آلمان سفر کرد و روزنامهٔ «*عروه‌الوثقی*» را در پاریس با کمک محمد عبده، مفتی تبعیدی مصر منتشر ساخت که با مخالفت انگلیسی‌ها روبرو شد و هجده شماره بیشتر از آن منتشر نگردید. در سال ۱۸۸۹میلادی بنا به دعوت شاه برای بار دوم به ایران آمد و از طرف مردم سخت استقبال شد. رفتار و بیانات او بر درباریان خوش نیامد و پس از تحصن در شاه‌عبدالعظیم به وضع فجیعی از ایران اخراج شد.

سیدجمال‌الدین عقیده به تشکیل و تجدید خلافت اسلامی برای مقابله با نفوذ غرب داشت و برای تحقق فکر خود اول به خدیو مصر توفیق پاشا فکر می‌کرد و پس از اخراج از مصر (۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م) به دربار عثمانی متوجه شد. به هرحال سید برای توسعهٔ فکر آزادی در ایران کوشش کرده است و در نامه‌ای که به عنوان سیدمحمد طباطبایی و نامه‌ای به عنوان حاج میرزامحمدحسن شیرازی (مراجع تقلید شیعه) و به علمای ایران در مورد لغو قرارداد انحصار توتون و تنباکو نوشته است، روشنی افکار او در مورد حوائج ایران نمایان است. سید دارای شجاعت و ایمان بسیار بوده است و در اطرافیان خود چنین تأثیری می‌گذاشته است. میرزارضا کرمانی ترورکنندهٔ ناصرالدین شاه از پیروان او بوده است. وی قبل از مبادرت به قتل شاه دو بار به زندان رفته بود که

در بار دوم به مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین به حالت فجیع محبوس بوده است. میرزارضا از اول شیفتهٔ سیدجمال‌الدین بود و قبل از انجام هدف خود با سید در عثمانی ملاقات کرده بود.

میرزارضا کرمانی که دارای افکار روشن وطنخواهانه بوده است، در مقابل سؤال علت قتل شاه چنین می‌گوید: «ج ـ همچو *خیال کردم که اگر او را (نایب‌السلطنه را) بکشم، ناصرالدین شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت. پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را. اینست که به تصورم آمد. اقدام کردم*»[۶۶].

میرزارضا در باب عقاید سیدجمال‌الدین چنین می‌گوید: « ... *سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد. این بود که بتمام علمای شیعهٔ کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و به وعده و نوید و استدلالات عقلیه بر آنها مدلل کرد که ملل اسلامی اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمی‌توانند به آنها دست بیابند ...*»[۶۷].

میرزارضا در جواب این مسئله که امتیازات خارجی موجب ترقی بوده است، چنین می‌گوید: «ج ـ *بلی اگر به دست خودمان می‌شد اسباب ترقی بود نه به دست خارجی*»[۶۸]. همچنین عمل ترور خود را چنین توجیه می‌نماید. «ج ـ ... *سالهاست که سیلاب ظلم بر عامهٔ رعیت جاری است ... اگر دیدهٔ بصیرت باز باشد ملتفت می‌شود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله به شاه خورد، مگر این مردم بیچاره و این یک مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند. قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بیچارهٔ ایرانی ببینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف‌ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته‌اند ... از این بالاتر چه می‌شود. گوشت بدن رعیت را می‌کنند، به خورد چند جره‌باز شکاری می‌دهند. صدهزار تومان از فلان بی‌مروت می‌گیرند قبالهٔ ملکیت، جان و مال و عِرض و ناموس یک شهر یا مملکتی را به دست او می‌دهند ... در زیر بار تعدیات مجبور می‌کنند که یک مرد زن منحصر به فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صد تا صدتا زن می‌گیرند. حالا که این اتفاق بزرگ ... بدست من جاری شد، یک بار سنگین از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبک شدند. دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد ...*»[۶۹].

گذشته از تأثیر فکری سیدجمال‌الدین در مبارزه علیه استعمار و نفوذ خارجی، عقاید او مبنی بر اتحاد دول اسلام بر پایهٔ صحیح متکی نبود و هیچ نتیجه‌ای به بار

نیاورد. ایوانف معتقد است: «*قتل ناصرالدین شاه مانند همهٔ فعالیتهای پان‌اسلامیستها، و پیروان ملکم‌خان در سیاست داخلی و خارجی کوچکترین تغییراتی را به وجود نیاورد. حکومت در دست همان اشراف فئودال که در رأس آنها خانوادهٔ قاجار قرار داشت، باقی ماند*»[۷۰].

به طورکلی دورهٔ ناصرالدین‌شاه برای ایران ایام بسیار بدی بود. این پادشاه، با مسافرتهای خود مرعوب دول اروپا گردید، و در مقابل تقاضاهای روزافزون این دول کوچکترین مقاومت روا نمی‌داشت. همواره خود را تحت حمایت روس‌ها می‌پنداشت و مرعوب ایشان بود، تمام اقدامات اصلاح‌طلبانهٔ امیرکبیر و میرزاحسین‌خان سپهسالار را نیمه تمام گذاشته و یا نابود کرد. «*... در پنجاه سال سلطنت او آنچه تصدیق شده است، هشتاد و سه مقاولات تجارتی و سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست که در جمیع آنها ایران مغبون گردید*». «*سی و پنج*» مقاوله و امتیاز به وسیلهٔ «*رشوه و اخذ پیشکش چشم بسته به صحه رسید*» *که جز وطن‌فروشی نامی بر آن نمی‌توان نهاد*. همچنین در طی سلطنت او اراضی مشروحهٔ زیر از ایران منتزع گردید: «*افغانستان تمام، نصف از خاک خراسان، سیستان، قائنات، مرو، سرخس، مسقط و عمانات و تمام خاک ترکمان. صد و هفتاد و سه قطعه از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان ...*»[۷۱].

در مورد رشوه‌خواری و ضعفهای شاه و درباریان و نحوهٔ صدور امتیازات در مبحثی که از *قرارداد رژی* و مبارزات مربوط به الغای آن گفتگو خواهد شد، نمونهٔ جالبی به دست خواهم داد.

اصلاحات اجتماعی ایران در دورهٔ مظفرالدین‌شاه

وضع مالکیت ارضی در دوران اخیر دچار دگرگونیهایی گردید، در عین حال که ظل‌السلطان (شاهزادهٔ قاجار) دارای دو هزار ده با نیم میلیون جمعیت بود، شاه که می‌کوشید خزانهٔ خود را بیشتر غنی سازد به فروش اراضی دولتی (خالصجات) شروع نمود.

مالکین در اراضی خریداری شده به تولید محصولاتی دست می‌زدند که مصرف صادراتی داشت. با آن استثمار بیرحمانهٔ دهقانان، به کار انداختن سرمایه در امور زراعتی از صرف آن در هر مؤسسهٔ صنعتی یا کار تجارتی پرسودتر بود. به این ترتیب در اوایل قرن بیستم، املاک مالکین نوع جدید یعنی مالکینی که جزو اشراف فئودال نبودند بلکه بیشتر با بازار خارجی ارتباط داشتند، به طور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت.

در عین حال سیستم قدیمی مالکیت «اقطاع» در حال تجزیه بود. زمینها از دست اشراف خارج می‌شد و به دست ملاکان جدیدی که از میان تجار، روحانیان و مستخدمین عالی دولتی برخاسته بودند، می‌افتاد. در نتیجه قسمت بورژوازی بزرگ و متوسط تجاری در آغاز قرن بیستم به میزان بسیاری با مالکیت فئودالی مربوط شده بود.

در نیمهٔ دوم قرن ۱۹، بر اثر فلاکت دهات و خرابی وضع فلاحت، قحطیهای مکرری روی داد که بخصوص در سالهای ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۹، ۱۸۷۲، ۱۸۷۹ و ۱۹۸۰میلادی بسیار وحشتناک بود. گفته شده است که در زمان این قحطی ده درصد تمام سکنهٔ ایران تلف شدند. «*دهقانان و پیشه‌وران فقیر و خانه خراب به تعداد کثیری برای کسب و کار به روسیه، ماوراء قفقاز و ماوراء خزر فرار می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم، هر ساله تا دویست هزار نفر برای کسب و کار از ایران عازم روسیه می‌شدند*»[۷۲].

بر اثر تحولات اجتماعی که شرح آن گذشت، از اوایل قرن بیستم تعداد کارخانجات ایرانی رو به افزایش گذشت. بنا بر قول پاولوویچ در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ در تبریز بالغ بر یکصد کارخانه وجود داشت و تعداد کارگرها به متجاوز از ده هزارنفر بالغ می‌شد. همچنین در تهران و اصفهان و رشت کارخانجات متعددی وجود داشت، محصول سالیانهٔ این کارخانجات بالغ بر سی میلیون منات بوده است[۷۳].

معذالک باید متذکر بشوم که میزان سرمایهٔ صنعتی ایران نسبت به سرمایهٔ تجارتی بسیار ناقابل بود و عمده سرمایهٔ بورژوازی ایران در این زمان در تجارت داخلی و خارجی به کار می‌رفت.

فهرست صنایع و رفرم اداری و اجتماعی در دورهٔ مظفرالدین‌شاه

۱ ـ ایجاد کارخانهٔ قند در سال دوم سلطنت در کهریزک تهران.
۲ ـ انکشاف صنعت کاشی طلائی در تهران به دستیاری خواجه عبدالکریم قاجار کلدانی در سال چهارم سلطنت.
۳ ـ شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به تهران خواست.
۴ ـ تأسیس راه شوسه از رشت به تهران در سال سوم سلطنت.
۵ ـ شروع به سنگفرش معابر تهران در سال سوم.
۶ ـ شیوع تلمبه‌های بخاری در سال ششم که از چاه آب جاری، آب بالا آوردند.

۷ ـ بنای قصر فرح‌آباد و ضرابخانهٔ جدید در سال ۱۳۲۰ قمری.
۸ ـ ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم.
۹ـ بروز[کشت] تخم چای در گیلان و تخم جنگل در جاجرود در سال ششم سلطنت.
۱۰ ـ ترقی گمرک و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرک را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرک داخله را موقوف کردند، در سال هفتم.
۱۱ ـ ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر عین‌الدوله.
۱۲ ـ ایجاد صندوق مالیات در سال هفتم.
۱۳ ـ آوردن چرخ خودنویس در تهران.
۱۴ ـ شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم و در رشت در سال نهم.
۱۵ ـ) تأسیس آسیای بخار در تهران به دستیاری صنیع‌الدوله در سال ششم سلطنت.
۱۶ ـ شیوع (اتومبیل) کالسکهٔ بخار در تهران در سال هشتم.
۱۷ ـ شیوع چراغ برق در خانه‌ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم.
۱۸ ـ تأسیس راه شوسهٔ آستارا.
۱۹ ـ احداث رختشویخانه در سال دهم.
۲۰ ـ ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم.
۲۱ ـ ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳، سال دهم سلطنت.
۲۲ ـ تأسیس چاه نفت کرمانشاه در قصرشیرین در سال هفتم.
۲۳ ـ ایجاد کارخانهٔ ریسمان‌بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به همت صنیع‌الدوله و شرکت حاج محمد تقی شاهمرادی ۱۳۱۵.
۲۴ ـ شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه‌دار.
۲۵ ـ گراور چاپ عکس در سال ۱۱ سلطنت.
۲۶ ـ ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت[۷۴].
۲۹ ـ اختراع توپ مسلسل که در دقیقه شصت تیر می‌اندازد. مخترع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمونهٔ آن را ساخته و در اتاق موزه گذارده است. ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقر می‌نالید و در خیال فرار به تبریز بود و به قدر کرایهٔ خود نداشت.
۳۰ ـ ظاهر شدن کتابهای رمان با ترجمهٔ کتب خارجی از قبیل *سه تفنگدار* و *کنت مونت کریستو* و غیره و از توقیف در آمدن آنها.
۳۱ ـ تأسیس ادارهٔ بلدیه و کشیدن تلفن به خانه‌ها.
۳۲ ـ بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به حقوق خویش و مشروطه شدن دولت[۷۵].

اسامی جراید و مدارس در دورهٔ مظفرالدین‌شاه

روزنامهٔ *ادیب* (نویسندهٔ آن ادیب‌الممالک و سپس مجدالاسلام) ـ روزنامهٔ *ایران* ـ روزنامهٔ *اطلاع* که قبل از دورهٔ مظفرالدین‌شاه وجود داشت ـ روزنامهٔ مصور موسوم به *شرافت* (نویسنده مجیرالدوله) ـ روزنامهٔ *تربیت* (مدیر و دبیر ذکاءالملک) ـ روزنامهٔ *ثریا* (مدتی در مصر دائر بود و در اواخر در تهران به مدیریت آقاسید فرج‌اله کاشانی دائر گردید) ـ روزنامهٔ *الحدید* در تبریز، بعد از مدتی به نام *حدید* و در اواخر به نام *عدالت* نشر و طبع می‌گردید. مدیرش آقاسیدمحمد و بعد سیدحسین‌خان بود ـ روزنامهٔ *نوروز* (به قلم ناظم‌الاسلام) در اواخر به نام *کوکب دری* گردید ـ روزنامهٔ *انجمن اخوت* در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر می‌گردید ـ روزنامهٔ *احتیاج* ـ روزنامه *معارف* ـ روزنامهٔ *دعوت‌الحق*؛ روزنامهٔ *صوراسرافیل* (به مدیریت میرزاجهانگیرخان و دبیر آن میرزاعلی‌اکبرخان دخو (دهخدا) بود) ـ روزنامهٔ *آدمیت* (به مدیریت میرزاعبدالمطلب) ـ روزنامهٔ *مساوات* ـ روزنامهٔ *تنبیه* ـ روزنامهٔ *ندای وطن* ـ هفته‌نامهٔ *کشکول* ـ روزنامهٔ محاکمات ـ روزنامهٔ الجمال ـ روزنامهٔ *نیراعظم* ـ روزنامهٔ *تمدن* ـ روزنامهٔ *عراق عجم* ـ روزنامهٔ *شاهنشاهی* ـ روزنامهٔ *روح‌القدس* ـ روزنامهٔ روح‌الامین ـ روزنامهٔ *تدین* ـ روزنامهٔ *عیب‌نما* ـ روزنامهٔ *اقیانوس* ـ روزنامهٔ *مجلس* (به مدیریت میرزا محمدصادق طباطبایی) ـ روزنامهٔ *رهنما* ـ روزنامهٔ مکتب *رشدیه* ـ روزنامهٔ تهران ـ روزنامهٔ *بامداد* ـ مجلهٔ *استبداد* ـ روزنامهٔ *حقوق* (به مدیریت شاهزاده سلیمان‌میرزا) ـ روزنامهٔ *حبل‌المتین* (به مدیریت میرزاسیدحسن برادر مؤیدالاسلام) ـ روزنامهٔ *صبح صادق* ـ روزنامهٔ *حلم‌آموز* ـ *شرف و شرافت* ـ *معرفت* ـ *فلاحت* (به مدیریت مسیو داشر در مدرسهٔ فلاحت طبع و نشر می‌شد) ـ روزنامهٔ *جفنگ‌مفنگ* ـ *دانش بلدیه* ـ *شورای بلدی* و *اتحاد* (هر چهار روزنامهٔ اخیر به مدیریت معتمدالاسلام رشتی) ـ روزنامهٔ *بیداری* ـ روزنامهٔ *زشت و زیبا* ـ روزنامهٔ *خلاصه‌الحوادث*. همچنین روزنامه‌های فارسی منتشر در خارج: روزنامهٔ *حبل‌المتین کلکته* (به مدیریت مؤیدالاسلام) و روزنامهٔ *حکمت* در قاهره.

روزنامه‌های شهرستانها عبارت بودند از: روزنامهٔ *انجمن ملی تبریز* ـ روزنامهٔ *اتحاد تبریز* ـ *ملانصرالدین* تبریز ـ *آذربایجان مصور* ـ *عدالت* در تبریز ـ *ندای اسلام* در شیراز ـ *مظفری* در بوشهر ـ روزنامهٔ *اصفهان* ـ *جهاد اکبر* در اصفهان ـ *انجمن* اصفهان ـ مجلهٔ *انصار اصفهان* ـ *خورشید* در مشهد ـ *بشارت* در مشهد ـ روزنامه‌ای در رشت به مدیریت افصح‌المتکلمین ـ و یک روزنامه هم در همدان[۷۶]. هرچند که این روزنامه‌ها همه مرتب منتشر نشده و اغلب آن متعلق به دورهٔ اول مشروطیت است، لکن می‌تواند نمونه‌ای از کوشش روشنفکران به دست دهد[۷۷].

اینک فهرست مدارس را نقل می‌کنم:

۱ـ مدرسهٔ اسلام، مؤسس سیدمحمد طباطبایی ۲ـ مدرسهٔ علمیه، مؤسس مفتاح‌الملک و احتشام‌السلطنه و انجمن معارف ۳ـ مدرسهٔ رشدیه، مؤسس آقامیرزا حسن تبریزی ۴ـ مدرسهٔ علمیه، مؤسس شیخ‌الملک سیرجانی ۵ـ مدرسهٔ افتتاحیه، مؤسس مفتاح‌الملک ۶ـ مدرسهٔ هدایت، مؤسس آقاسیدمهدی، ۷ـ مدرسهٔ شرف، مؤسس ناظم‌الاطباء کرمانی ۸ ـ مدرسهٔ ثروت ۹ـ مدرسهٔ سلطانی ۱۰ـ مدرسهٔ تربیت، ۱۱ـ مدرسهٔ ادب، مؤسس حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ۱۲ ـ مدرسهٔ سادات، مؤسس حاج میرزا یحیی ۱۳ـ مدرسهٔ خرد، مؤسس میرزاعبدالرضاخان ۱۴ـ مدرسهٔ معرفت، مؤسس ظهیرالدوله ۱۵ـ مدرسهٔ سعادت، مؤسس مترجم‌الدوله ۱۶ـ مدرسهٔ امانت ۱۷ـ مدرسهٔ اقبال ۱۸ـ مکتب رشدیهٔ ناموسه ۱۹ـ مدرسهٔ فلاحت ۲۰ـ مدرسهٔ سیاسی، مؤسس مشیرالدوله ۲۱ـ مدرسهٔ دبستان دانش، مؤسس حاجی میرزایحیی ۲۲ ـ مدرسهٔ خیریه، مؤسس میرزاکریمخان سردار ۲۳ـ مدرسهٔ مدیریه ۲۴ـ مدرسهٔ قوامیه ۲۵ـ مدرسهٔ تمدن ۲۶ـ مدرسهٔ شرافت ۲۷ـ مدرسهٔ فرهنگ ۲۸ـ مدرسهٔ مدیریه ۲۹ـ مدرسهٔ ایمانیه ۳۰ـ مدرسهٔ نظامیه ۳۱ـ مدرسهٔ قزاقخانه ۳۲ ـ مدرسهٔ قدسیه مؤسس نظام‌الحکما ۳۳ ـ مدرسهٔ اقدسیه ۳۴ـ مدرسهٔ همایون ۳۵ـ مدرسهٔ افتخاریه ۳۶ـ مدرسهٔ اعتضادیه ۳۷ـ مدرسهٔ الیانس ۳۸ـ مدرسهٔ ارامنه ۳۹ـ مدرسهٔ پروتستانها ۴۰ـ مدرسهٔ تأدیب ۴۱ـ مدرسهٔ دارالرشاد ۴۲ـ مدرسهٔ رفعت ۴۳ـ مدرسهٔ شریعت ۴۴ـ مدرسهٔ فضیلت ۴۵ـ مدرسهٔ کمالیه ۴۶ـ مدرسهٔ مظفریه ۴۷ـ مدرسهٔ یهود ۴۸ـ مدرسهٔ اتفاق جاوید ۴۹ـ مدرسهٔ شاه‌آباد.

علاوه بر تهران در سایر شهرهای ایران به خصوص تبریز، اصفهان، یزد، کرمان، مشهد، همدان، کرمانشاه، شیراز، بوشهر و رشت مدارس و مکاتب متعدد مفتوح گردید[۷۸]. مدرسهٔ دارالفنون نسبت به سایر مدارس نقش دانشگاه را داشت و مدرسهٔ سیاسی نقش دانشکدهٔ حقوق را ایفاء می‌کرد. همچنین در تهران و شهرستانها دوره‌های تدریس مذهبی و مدارس علوم دینی وجود داشته است.

علاوه بر این عدهٔ زیادی از فرزندان تجار ثروتمند و اشراف به اروپا اعزام شده و جهان‌بینی تازه‌ای با خود به ایران می‌آوردند.

در دورهٔ مظفرالدین‌شاه سه فقره استقراض خارجی از روسیه به عمل آمد که تمام مملکت را در گرو آن گرفتند و امور گمرک به دست بلژیکی‌ها افتاد و همچنین شاه پس از برگشت از سفر اروپا برای محدود کردن قدرت روحانیان دست به اقداماتی زد و سرانجام اقدامات او با شکست مواجه شد.

این بود طرحی از اوضاع اجتماعی و اداری و اقتصادی عهد قاجاریه. اینک لازم است بنا بر عنوان این رساله (نیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت) به صورت فهرست، طبقات اجتماعی ایران را در دورهٔ مقارن انقلاب شرح دهم.

طبقات و قشرهای اجتماعی ایران

بزرگترین طبقهٔ اجتماعی ایران در دورهٔ قاجاریه طبقهٔ دهقان بوده است. اقتصاد ایران بر اساس اقتصاد کشاورزی قرار داشته و نقش اقتصادی دهقانان اساسی‌ترین مسئلهٔ اقتصادی ایران به شمار می‌رود. گذشته از دهقانان طبقات دیگر به این شرح بوده‌اند: طبقهٔ مالکین بزرگ و اشراف و ایلخانان، طبقهٔ متوسط شهری که عبارتست از یک جهت بازاریان و اصناف و پیشه‌وران و از جهت دیگر روشنفکران وابسته به این طبقه، طبقهٔ کارگر که با ظهور صنایع به حالت ضعیف در ایران به وجود آمده بود. مردم ایران در هر صنف و گروه نمی‌توانند به طورکلی خارج از این طبقات باشند. مثلاً سپاهیان در قسمت فرماندهی عالی و سپهسالاران وابسته به طبقهٔ اشراف، و ایلخانان و نیز فرمانداران جزء از بین مالکین دهات و تا حدودی طبقهٔ متوسط شهری، و افراد سادهٔ لشکری از افراد ایلات و دهقانان تشکیل شده است. در مورد دستگاه بوروکراسی، در مقامات عالیهٔ صدارت و وزارت و حکومت ایلخانگری از طبقهٔ اشراف و فئودالها، و در مدارج میرزاها و منشیها و اعضای سادهٔ ادارات از طبقهٔ متوسط انتخاب شده‌اند. به هرحال، به اختصار به شرح هر یک می‌پردازم.

طبقهٔ دهقان

دهقان به اشخاص ذیل اطلاق می‌شود: رعایای بدون زمین و وابسته به زمین، که در دهات و روستاها کشت و کار کرده و از لحاظ کمی اکثریت دهقانان ایران بوده‌اند. اشخاصی‌که دارای زمین و آب اندکی بوده و خود به کشت و کار می‌پردازند و یا از چند نفر برای کشت و کار کمک می‌گیرند. [این طبقه] دردورهٔ آخر قاجاریه رو به توسعه گذاشته و طبقهٔ خرده مالک به ظهور رسید. به طورکلی این دو طبقه از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بوده و بر اثر جهل و نادانی و استثمار شدید، در بیخبری از اوضاع به سر می‌بردند. در ایران این دوره جنبشهای دهقانی به چشم نمی‌خورد و کوشش برای یافتن موارد نهضت دهقانی بی‌نتیجه است.

علت این عقب‌ماندگی دهقانان عدم توسعهٔ کافی صنایع در ایران است زیرا تا هنگامی که لازم نشود کارخانه‌ها و فابریکها با دهقانانی که تبدیل به کارگر شده‌اند پر

شود و بین شهر و ده رابطهٔ نزدیک برقرار شود، دهقانان همچنان در سکون و رکود باقی خواهند ماند و در حقیقت رابطهٔ نزدیک کارگران با دهقانان باعث بیداری و جنبش دهقانان علیه فئودالها می‌شود.

توسعهٔ صنعتی با بیداری دهات رابطهٔ مستقیم دارد. به همین علت است که نهضت مشروطه برای اکثریت ملت ایران (دهقانان) مجهول ماند و فقط در موارد جزئی و به ندرت اینان در مبارزه شرکت کردند. که به موقع خود به آن اشاره خواهد شد.

افراد سادهٔ ایلات نزدیکترین صنف، از نظر مشابهت، با دهقانان می‌باشند. این افراد زیر سلطهٔ خوانین به سر برده و از نظر جهل و نادانی در طراز دهقانان قرار داشتند. اینان از خوانین خود پیروی می‌کردند و بنابراین درمواردی له و در مواردی علیه نهضت نقشهایی ایفا کردند.

فئودالها و اشراف

مالکین بزرگ اراضی و ایلخانان تحت عنوان این طبقه قرار می‌گیرند. حکومت ایران توسط این عده اداره می‌شد و مقامات عالی دولت در دست این عده بود. فرماندهی لشکرها منحصر به این طبقه بوده است. چنانچه می‌دانیم ارتش ایران به دوگروه تقسیم می‌شده است. سربازان دولتی که با سیستم بنیچه از دهات جمع‌آوری می‌شدند و لشکر چریک که عبارت از افراد مسلح ایلخانان بود و در لشکرکشیهای دولتی بنا به تقاضای شاه و دولت شرکت می‌کردند. مالکیت ارضی وسیع کشاورزی و تسلط خوانین بر قلمرو وسیع و قدرت و نفوذ ایلات و خوانین ایشان در امر حکومت که همواره در قرون اخیر عامل قطعی سیاسی ایران شده بود، یک سیستم ملوک‌الطوایفی در ایران به وجود آورده و تا قبل از اصلاحات اداری ایران خودمختاری و حکمرانی بدون قید و شرط حکام بسیار رایج بود. تا از دورهٔ فتحعلی‌شاه و بعد در دورهٔ ناصری به خاطر ایجاد مرکزیت، اصلاحات اداری به عمل آمد که قبلاً شرح آن آمد.

شاه و شاهزادگان قاجار در رأس طبقهٔ فئودال قرار داشتند مالکیت نسلهای متوالی و حاکمیت اجتماعی این طبقه در طول زمان ایجاد اشرافیت برای ایشان کرده و خود را بر مردمان برتر می‌دانستند. در بین طبقهٔ روحانیان مالکین بزرگی وجود داشتند که با سایر اشراف برابری می‌کردند. همچنان که در بین همین صنف مردمانی کم‌چیز و وابسته به طبقهٔ متوسط کم نبود.

شاه، درباریان و اشراف برای جلوگیری از تسلط انقلابیون نه تنها ایلخانان را، در قلمرو خود، حق همه‌گونه حکومت و قضاوت داده بودند، بلکه از ایشان در سرکوب

انقلابیون کمکهای زیادی می‌گرفتند. اشراف در جریان نهضت با استعمار ساخته و عملاً به حربهٔ آن تبدیل شدند.

در دورهٔ دوم قاجاریه (دورهٔ ناصری) با اینکه از نفوذ و اقتدار خانها کاسته شد، در آستانهٔ انقلاب مشروطیت هنوز آن قدرت را داشتند که دربار در کوششهای خود متکی به ایشان باشد و یا به خاطر مصالح خودشان علیه حکومت مشروطه علم مخالفت بر افرازند.

عدهٔ افراد ایلات ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطیت سه و نیم میلیون نفر ارزیابی شده است[۷۹]، و با توجه به جمعیت ایران، در آن سالها که بین پانزده و دوازده میلیون نفر بوده است، عدهٔ قالب توجهی را تشکیل می‌داده‌اند.

طبقات متوسط

بررسی این طبقه در آستانهٔ انقلاب مشروطیت از اهم مسائل مربوط به شناسایی این جنبش به شمار می‌رود. با ملاحظهٔ آمار بازرگانی خارجی ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطه (صفحات ۲۸ تا ۳۰ همین رساله) و توجه به اهمیت این امر از نظر کشورهای استعماری می‌توان قیاسی از مجموعهٔ بازرگانی ایران در این سالها به عمل آورد. در آستانهٔ انقلاب در تمام شهرهای ایران به خصوص شهرهای شیراز، اصفهان، تهران، مشهد، تبریز و رشت یک صنف معتبر تاجر وجود داشت و اساس اقتصاد شهرها به دست اینان اداره می‌شد. همچنین بازرگانان درجهٔ اول دارای اراضی قابل توجه کشاورزی شده بودند. هر بازرگانی به فراخور حال کم و بیش دارای اراضی زراعتی بود.

توسعهٔ کشاورزی وابسته به صنعت مثل پنبه، نیشکر، چغندر قند، توتون و تنباکو، که اهمیت صادراتی داشت و همچنین صادرات خشکبار و غیره، موجب ارتباط نزدیکتر بازرگانان با مالکیت اراضی می‌شود. تمرکز پول در دست تجار و احتیاج روزافزون اشراف فئودال به پول سهم قابل توجهی از اراضی را در دست بازرگانان قرار می‌دهد. لیکن نباید فراموش کرد که اهمیت اراضی برای تجار بسته به میزان توسعهٔ تجارت است و بنابراین منافع اقتصادی این صنف ضرورت آزادیهای اجتماعی و شرکت در حکومت و خلاصه مبارزه با طبقهٔ حاکم اشراف را برای ایشان ایجاب می‌نماید. نفوذ اجتماعی این صنف از اینجا نمایان است که عناوین و القاب متعددی برای بازرگانان از طرف شاه اعطاء شده بود. در شهرها تجار بزرگ نفوذ و حیثیت اجتماعی درجهٔ اول داشتند.

مخالفت روحانیان با دربار بر سر قدرت که پس از مدتها کشمکش و مغلوبیت نسبتاً طولانی، در قضیهٔ «رژی» رو به فزونی گذاشت و بر دربار غالب آمد. به خصوص

برای روحانیان وابسته به طبقهٔ متوسط اتحاد با بازرگانان ضروری بود. روحانیان در ایران قبل از انقلاب دارای امکانات متعددی برای تسلط اجتماعی بودند. امور قضاوت به طور کلی و امور معاملات و امور مالکیت (اموری که در حیطهٔ ادارهٔ ثبت املاک انجام می‌شود) به دست ایشان اداره می‌شد. علاوه بر هدف مشترک تضعیف دستگاه سلطنت بستگی منافع اقتصادی روحانیان با بازرگانان، آنها را به نزدیکی بیشتر وامی‌داشت.

بعد از بازرگانان بزرگ، اصناف و پیشه‌وران، صاحبان کارگاههای کوچک مهمترین سرمایه را در دست داشتند و از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی در شهر نقش اول بر عهدهٔ ایشان بود. این عده از نظر کمیت قابل توجه بودند و از نظر کیفیت مهمترین نقش را در نهضت مشروطیت داشتند. اهمیت سیاسی طبقهٔ متوسط فقط در صنف بازرگانان و پیشه‌وران مستتر نبوده، روشنفکران، این اردوی اصلاح طلب فعال، وابستگی کامل به طبقهٔ متوسط داشت. قبل از جنبش مشروطیت در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم روشنفکران وابسته به اشراف اولین قدم‌های اصلاحی را برداشتند و هرچه به انقلاب نزدیک شویم، روشنفکران وابسته به طبقهٔ متوسط از نظر کمی و کیفی توسعه می‌یابند و اقدامات اصلاح‌طلبانهٔ این طبقه به صورت تأسیس مدارس، ایجاد جراید، و شرکت در سازمانهای اداری در بیداری مردم شهری نقش درجهٔ اول را بر عهده دارد.

نفوذ اجتماعی روحانیان و روشن‌بینی روشنفکران دست به دست هم داده ستاد رهبری انقلاب را به وجود می‌آورد. در این ستاد، پیشه‌وران و اصناف، به سهم خود، نقش قابل توجهی دارند. در صفحات قبل آماری از تعداد مدارس و روزنامه‌ها که از طرف این صنف (روشنفکران) اداره می‌شد به دست دادم. در متن رساله، که فصل اول آن منحصر به بررسی نیروهای انقلاب است، در مورد نقش این طبقات توضیح کامل داده خواهد شد.

طبقهٔ کارگر

چنانچه در صفحات قبل مذکور است، تعدادکارخانه‌های ایران بسیار محدود بوده است. بنابراین کارگاههای کوچک پیشه‌وری نقش اول را در تولیدات صنعتی ایران بر عهده داشته است. کارگران این کارگاههای کوچک فاقد شعور طبقاتی بوده و اتحادیه‌های مخصوص به خود نداشته‌اند. تنها اتحادیهٔ کارگری رسمی قابل توجه در ایران، اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌ها بوده است که بنا بر نحوهٔ کار خود از سایرین جلوتر بوده‌اند. «اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌های تهران در سال ۱۹۰۶ تشکیل شد»[۸۰].

همچنین کارگران شیلات درشمال به علت نزدیکی با سوسیال دمکراتها، داخل در جریانات سیاسی خاصی بوده‌اند. در سال ۱۹۰۸ چندین بار در مؤسسات ماهیگیری

«لیانوزوف» در بحر خزر عصیان و اعتصاب کارگری به وقوع پیوست که برای سرکوب آن نیروی قزاق اعزام شد[۸۱].

طی انقلاب، در آذربایجان، برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری به خصوص در تبریز اقدام شد. همچنین است در مورد تهران. لکن طبقهٔ کارگر در ایران از نظر کمی و کیفی آنچنان ضعیف بود که نقش عمده‌ای در انقلاب ایفاء نکرد. قابل تذکر است که عدهٔ زیادی از ایرانیان آذربایجان، طی سالها برای کار به قفقاز و روسیه مهاجرت کرده و عدهٔ کثیری از ایشان به کارگری در قفقاز مشغول بودند. «*در سال ۱۹۰۴ تعداد کارگران ایرانی در باکو قریب هفت هزار نفر بود و این عده ۲۲ درصد مجموع کارگران باکو را تشکیل می‌دادند*»[۸۲].

دردورهٔ انقلاب این کارگران نقش مهمتری نسبت به سایر کارگران بازی کرده‌اند که آن نیز بر اثر شرکت در جریانهای کارگری روسیه بوده است. مقارن انقلاب ایران حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه دست به قیام مسلحانه زده و پس از خونریزیهای زیاد شکست خورده بود (انقلاب ۱۹۰۵). نسبت کمی کارگران رابطهٔ مستقیم با سرمایهٔ تولیدی دارد که در ایران به مراتب اهمیت کمتری از سرمایهٔ تجارتی داشته است. کارگران کارگاهها بدون اینکه صف مشخصی در این دوره داشته باشند در انقلاب همواره شرکت کرده‌اند و نیروی ذخیرهٔ انقلاب در شهرها محسوب می‌شوند. کوشش به خاطر یافتن نمونه‌های جنبش کارگری در ایران از تصور غلط هماهنگی اوضاع اجتماعی و صنعتی ایران با روسیه ناشی می‌شود. مملکت اخیر در این زمان دارای نهضت کارگری قوی بوده است.

قبل از ورود به مبحث انقلاب مشروطیت ایران لازم است از واقعهٔ «رژی» که اولین مبارزهٔ جمعی مردم ایران است به اختصار یاد کنم.

فصل سوم

قرارداد «رژی» و تحریم تنباکو، اولین نهضت عمومی مردم

همانطور که در صفحات قبل خاطرنشان گردید، پس از شکستهای ایران از روسیه که منجر به انعقاد قرارداد *ترکمانچای* گردید، بنا بر تأثیر شکست در اذهان و بنا بر آشنایی با دول و تمدن اروپایی کم و بیش نظرات اصلاح‌طلبانه در ایران به وجود آمد. میدان رشد این قبیل نظرات نمی‌توانست خارج از طبقهٔ اشراف باشد. در واقع تمام جریانهای اصلاح‌طلبانه که در فصل دوم به شرح آنها پرداختیم چنین خصوصیتی داشته است. لکن اولین مقاومت دسته جمعی مردم در واقعهٔ «رژی» علیه دربار و دولت انگلیس انجام شد و مردم به نیروی خود در این جریان پی بردند و با کامیابی در این مبارزات، از آن پس کم و بیش پای مردم به میدان مبارزه باز شد. به خاطر این امتیاز، یعنی ورود مردم به مبارزه، لازم است واقعهٔ رژی و نقش مردم و طبقات در آن بررسی شود.

قرارداد چه بود و چگونه امتیاز آن صادر شد

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۶ مبادرت به سفر اروپا کرد. در این سفر که برای دیدار از اروپا بود، شاه قصد داشت با امپراطور روسیه ملاقات کرده و به این وسیله از فشار و تقاضاهای وزیر مختار آن دولت، «پرنس الکساندر دالکورکی» بکاهد. انگلیس‌ها در تحریک و تشویق شاه به این مسافرت نقش مهمی داشتند و توسط میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان (۱۳۲۵ـ ۱۲۷۵) او را به انگلستان می‌خواندند. منظور انگلیس‌ها از این اصرار این بود که اولاً می‌خواستند به واسطهٔ امتیاز بانک و تراموای در ایران که تازه به آنها واگذار شده بود، بنا به قول اعتمادالسلطنه «*اظهار امتنان دولت انگلیس را روبرو به بندگان همایون متوجه و معلوم سازند*»[۸۳] و ثانیاً تقاضای بعدی خود

را دائر بر گرفتن امتیازات دیگری در همانجا به شاه عرضه دارند. امین‌السلطان که در اوایل کار امور را با اشارهٔ انگلیس‌ها انجام می‌داد، به دستیاری سِر« هانری رالف» وزیر مختار انگلیس در تهران وسائل سفر را فراهم ساخت. در این سفر امین‌السلطان و اعتمادالسلطنه (طراح فکر انحصار دادن تنباکو و توتون) و عده‌ای دیگر همراه شاه بودند. «*ملکهٔ انگلیس، ویکتوریا، به هریک از ایشان نشانی اعطاء کرد که هیچکدام انتظار آن را نداشتند. در مدت توقف ناصرالدین شاه در انگلستان، انگلیس‌ها پیشنهاداتی از جمله پیشنهاد امتیاز توتون و تنباکوی ایران را دادند. مأموریت این کار را به عهدهٔ یکی از مهمانداران همراهان به نام ماژور «جرالد تالبوت» از مشاوران و نزدیکان لرد «سالیزبوری» نخست وزیر انگلیس واگذار کردند*»[۸۴].

نتیجه اینکه ناصرالدین‌شاه، ماژور تالبوت را به ایران دعوت می‌نماید و او پس از بازگشت ناصرالدین شاه به کمک دولت و سرمایه‌داران انگلیس، شرکتی با سرمایهٔ ۶۵۰ هزار لیره تأسیس کرد و خود عازم تهران شد. در تهران بالاخره ناصرالدین شاه گفته‌های امین‌السلطان را قبول و امتیازنامه را امضاء کرد و تقدیرنامه‌ای نیز به جهت حسن خدمت به امین‌السلطان نوشت و خلعتی گرانبها به او داد. بنا بر آنچه آن زمان شهرت داشت، کمپانی برای امضای قرارداد در حدود چهارصد هزار تومان به امین‌السلطان و کامران میرزا نایب‌السطلنه و سایر درباریان متنفذ رشوه داده بود. دکتر «فوریه» در کتاب خود به نام «*سه سال در دربار ایران*»، می‌نویسد: «*شرکت انگلیسی این امتیاز را با دادن رشوه‌های گزاف که به دو میلیون فرانک بالغ می‌شود، گرفته و حق این است که تحصیل آن به این خرج می‌ارزیده است*»[۸۵].

مواد قرارداد به این شرح است:

مدت قرارداد برای ۵۰ سال است که به نام ماژور تالبوت و شرکای خودشان صادر شده است. در مادهٔ اول ذکر شده است که صاحبان امتیازنامه متعهد می‌شوند که در سال مبلغ ۱۵ هزار لیرهٔ انگلیسی به خزانهٔ دولت عِلّیه ایران بپردازند.

در مادهٔ سوم، از آنچه عاید کمپانی می‌شود مخارجی که به توسط کمپانی شده به علاوهٔ پنج درصد کسر می‌شود و پس از وضع مخارج و پنج درصد هرچه باقی می‌ماند و عاید خالص می‌شود سه ربع آن هم راجع به کمپانی خواهد بود و یک ربعش باید به خزانهٔ دولت پرداخته شود.

این سهم ایران از قرارداد، و اما کمپانی در مقابل چه می‌خواهد؟

مادهٔ دوم: ... بجز صاحبان امتیازنامه احدی حق نداشته و نخواهد داشت که به جهت خرید و فروش توتون و تنباکو و سیگارت و سیگار و انفیه و امثالهم اجازهٔ کتبی به

احدی بدهد. اشخاصی که الحال توتون و تنباکو را خرده‌فروشی می‌کنند می‌توانند به این تجارت مداومت نمایند، ولی مشروط بر این است که از کمپانی دخانیات در این باب اجازه تحصیل نمایند.

ماده چهارم: جمیع اسباب و آلات لازمه به دخانیات که صاحبان امتیاز نامه به ایران می‌آورند از جمیع رسوم گمرکی و هرگونه مالیات معاف خواهد بود.

مادهٔ پنجم: حمل و نقل توتون و تنباکو به ایران قدغن است.

مادهٔ هفتم: دولت ایران تعهد می‌فرمایند که بر رسوم گمرک و سایر عوارض که تاکنون از توتون و تنباکو و سیگارت و انفیه گرفته می‌شود از روز امضای این امتیازنامه تا پنجاه سال، به هیچوجه نیفزایند.

زیانها و خسارات قرارداد

عباس‌میرزا ملک‌آرا برادر شاه در کتاب شرح حال خود می‌نویسد:

«انحصار تنباکو و توتون ایران را به قیمتی خیلی نازل بدون شرایط به یک کمپانی انگلیسی فروخت. چون مبالغی گزاف به اطرافیان شاه داد و هیچ کس که احتمال می‌رفت منشاء اثری شود، باقی نماند. اما آنان که پولی گرفتند لهذا تماماً تصدیق نمودند و کمپانی در ضمن شرایط متقبل شد که سالی ۲۵ هزار لیرهٔ انگلیسی (سهم ایران ۱۵ هزار لیره بود) به شاه بدهد و در خارج این شرط نامه هم قرار داد به میرزاعلی اصغرخان و بعضی دیگر مبلغی بدهد. شاه که از مداخل یک تومان نمی‌گذرد، همین که اسم سالی ۲۵ هزار لیره را شنید، هوش از سرش به در رفت و فوراً قرارنامه را امضاء نمود»[۸۶].

نظری به مفاد قرارداد معلوم می‌دارد که چگونه منافع سرمایهٔ تجاری ایران مورد تهدید و خطر جدی قرار گرفته است. در این هنگام در داخل و خارج با این قرارداد مخالفت شروع شد. قبل از صدور این امتیاز کشور عثمانی قراردادی در زمینهٔ انحصار توتون و تنباکو منعقد ساخته بود، اما در مقایسهٔ این دو قرارداد ایران بسیار متضرر شده است. روزنامهٔ *صباح* [؟] در عثمانی یک مقالهٔ انتقادی نوشت که ترجمهٔ فارسی آن در شماره ۱۳ روزنامهٔ *اختر* چاپ استانبول، سال هفدهم، مورخ ۲۷ ربیع‌الاول سال ۱۳۰۸(نوامبر ۱۸۱۰) منتشر شد. در این مقاله پس از ذکر نحوهٔ شرکت و قرارداد می‌نویسد: «بنابراین می‌توان گفت قول صاحب امتیاز که منافع سالیانهٔ این امتیاز را از حالا در انظار ۵۰۰ هزار لیره وانمود و تخمین می‌کند، از جمله سخنان بی‌پایه است. از این یکی هم معلوم می‌شود که برخلاف اعلان صاحب امتیاز، اولیاء دولت ایران در این

باب از روش امتیاز انحصار توتون ممالک عثمانی سرمشق نگرفته‌اند، سهل است که از احکام آن ابداً اطلاعی هم نداشته‌اند»[۸۷].

مخالفین و متضررین این قرارداد به طور کلی عبارت بودند از: اول ـ نمایندگان و مأمورین دولت روسیهٔ تزاری و ایرانیان وابسته به آنها. دوم ـ تجار ایرانی از تنباکوفروش و غیره که اجرای مواد این امتیازنامه باعث ورشکستگی و زیانهای جبران‌ناپذیر برای آنان می‌شد. سوم - علمای روحانی و یک عده از وطن‌پرستان ایران که این امر را مخالف با قوانین شرع دانسته و آن را مباین حیثیت و استقلال کشور خود می‌شمردند. زیان قرارداد برای ایران فقط زیان اقتصادی نبود، یکی از معروفین اصفهان پس از آنکه زیانهای متعدد از قبیل ضایع شدن تنباکو و سختی کار کشتکاران و زیانهای حاصله را نوشته، چنین می‌گوید: «*... خامساً جمیع کثیری قریب به یک هزار و پانصد نفر از مسلمانان را که تاکنون به طمع اجرت زیاد چاکر و عمله و دلال گرفته و مخصوصاً برای دوره‌گردی اطراف دهات مبادا به خفیه و پنهانی کسی تنباکو بخرد و ببرد غلام معین کرده و اسب و اسلحه و لوازم داده و به اشد مایکون از آنان حمایت دارد چنانچه هیچکس را جرأت آن نیست که به یکی از بستگان و اقوام تبعهٔ فرنگی بلند حرف بزند تا چه رسد به اینکه کسی بتواند با آنان در امری طرف واقع شده و این مردم اراذل و اوباش خودمان را هم که می‌شناسی، چنان قلباً خاطرخواه فرنگی گردیده و خوش‌رقصیها برای او دارند که به خاطر یک خوشامد فرنگی از ضررهای فاحش و خسارتهای خیلی بزرگ مسلمانان از هیچ رو باکی ندارند. خدا می‌داند که امساله این رعیت بیچاره از دست همین مسلمانان خودمان به خاطر فرنگی چه‌ها کشیدند... گذشته از طمع و اجرت و شهریهٔ زیاد هرکس می‌خواهد در بلد فعال مایشاء باشد و هرگونه تعدی و هر قسم بیعدالتی کند و کسی را بر او هیچ تعرضی نباشد خود را دخیل در کار فرنگی و منتسب به فرنگی می‌دارد...*»[۸۸].

نشانه‌ها و دلایلی در دست است که کمپانی «رژی» برای ایجاد دستجات مسلح برای اخلال و اعمال نفوذ در ایران مبادرت به حمل و ورود اسلحه و مهمات به ایران کرده بود. چنانچه پس از لغو امتیازنامه، چند صندوق که دارای علامت «کمپانی رژی» بود و بدون بازدید معمولاً وارد ایران می‌شده است به یکی از گمرکخانه‌های جنوبی ایران رسید. نمایندهٔ صاحب امتیاز می‌خواست آن را به طریق سابق بدون بازدید مأمورین ایران حمل نماید. به علت الغای قرارداد، جعبه‌ها را می‌گشایند و مأمورین از ارتشاء در این امر خودداری می‌نمایند. هنگامی که جعبه‌ها گشوده شد، پُر بود از تفنگ و فشنگ و نارنجک و باروت بی‌دود و غیره. سفارت انگلیس در مقابل اعتراض ایران

اعلام می‌کند که صاحب امتیاز را برای این عمل در سفارت انگلیس بازداشت کرده است. و برای محاکمه به انگلستان خواهد فرستاد[۸۹]. کمپانی رژی در تمام شهرستانها مراکز قدرتی برای خود ایجاد کرده بود که با نیروی مسلح حکومت می‌کرد و وضعی که شرکت نفت ایران و انگلیس بعدها توانست در خوزستان به وجود آورد در همهٔ ایران ظاهر شده بود.

خراسان: در خراسان کمپانی مبادرت به ساخت قلاع و استحکامات به نام ادارات و انبارهای کمپانی کرده بود. برای ادارهٔ امور کمپانی عدهٔ زیادی خارجی وارد ایران شد. شیخ ذبیح‌اللـه‌المحلاتی در کتاب «*ماثرالکبری فی تاریخ سامرا*» در این باب می‌نویسد: «در این موقع از طرف فرنگیان عدهٔ زیادی که حدود صد هزار تن زن و مرد بود به ایران آمده و مرکز تبلیغ خود را در تهران قرار دادند و طولی نکشید که این عده بین شهرستانها پخش شده و در هر نقطه مشغول تبلیغ مردم به دیانت مسیح شدند. کلیساها ساخته شد و برای پیشرفت خود مریضخانه‌هایی بنا کرده و دختران مسلمان که تا آن روز زیر پردهٔ عصمت بودند برای پرستاری استخدام کرده و آنان را بی‌حجاب به امور پرستاری واداشتند. مردم که...

[صفحهٔ ۷۲ در نسخه‌ای که ما در دست داریم موجود نیست مطلب از صفحهٔ ۷۳ ادامه می‌یابد]:

... حاج محمدحسن امین‌الضرب قرار داشتند سخت به وحشت افتادند و به علمای تهران متوسل شدند. ناصرالدین شاه مستبد که تا آن روز بجز با جریانات خصوصی در بین فرنگ رفته‌ها با مبارزه‌ای مواجه نشده بود، در اول کار نه حرمت علماء را نگاه داشت و نه از تهدید و به کار بردن زور خودداری کرد. نتیجه این شد که همهٔ بازرگانان ایران و مردم به دنبال روحانیان بزرگ دست به مبارزه زدند و علمای داخله به میرزای شیرازی، مرجع تقلید شیعهٔ اثنی‌عشری متوسل شدند. در مقابل اعتراض میرزای شیرازی، شاه مقاومت می‌ورزد و به آن وقعی نمی‌گذارد و اکتفا می‌شود که مشیرالوزراء را برای اعلام نظر دولت ایران و روشن کردن ذهن آیت‌اللـه به سامره بفرستد.

فارس: مقاومت در همهٔ شهرهای ایران، به خصوص آنها که اهمیت تجارتی بیشتری داشت نضج گرفت. بازرگانان تنباکو فروش فارس که در بین آنها بزرگترین تجار ایرانی دیده می‌شدند از همان اوایل بی‌کار ننشسته دائماً برای لغو «رژی» مشغول فعالیت بودند و با توسل به علماء و تحریک مردم زمینه را جهت یک مبارزهٔ سخت و برخورد

شدید آماده می‌نمودند. در ماه رمضان سال ۱۳۰۸قمری، وقتی مأمورین انگلیسی کمپانی به نزدیکی شیراز می‌رسند، جمع کثیری از مردم شهر که عمده محرکین آنان همان تجار بودند در دکاکین و بازار را بسته، به رهبری و هدایت حاج سیدعلی‌اکبرخان اسیری شیرازی در مسجد وکیل شیراز جمع شده و بنای اعتراض را گذاشتند و روحانی مزبور به منبر رفته بیاناتی علیه دولت و صاحب امتیاز نمود و در پایان شمشیری از زیر عبای خود درآورده و اظهار داشت:

«*موقع جهاد عمومی است، ای مردم بکوشید تا جامهٔ زنان نپوشید. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم، هر بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات شیراز بیاید شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد*».

سرانجام قوام‌الملک از طرف امین‌السلطان مأمور نظم و امنیت شیراز می‌شود و متظاهرین را سرکوب می‌کند و حاجی سیدعلی‌اکبر را به بصره و سامره نزد میرزای شیرازی تبعید می‌کند. تجار شیرازی موقع را غنیمت دانسته تمام دکاکین و بازار را بسته جمع کثیری «واسلاما»گویان برای تحصن به محل امامزاده شاهچراغ می‌روند. قوام‌الملک در شاهچراغ مردم را به گلوله می‌بندد. سه نفر کشته و عده‌ای زخمی می‌شوند و به این ترتیب مردم سرکوب می‌گردند[۹۰].

آذربایجان: تجار آذربایجانی در تجارت خارجی توتون و تنباکو نقش اول را داشتند. هنگامی‌که تجار دست به اقدام زدند، دولت روسیه که با امیر نظام گروسی (والی) و حاج میرزاجوادآقا مجتهد (رئیس روحانیان) رابطهٔ نزدیک داشت، در تحریک ایشان می‌کوشید. سرانجام مردم در اطراف میرزاجوادآقا جمع شدند و در حدود ۲۰ هزارنفر مسلح[۹۱] خود را برای مقابله با هر پیش‌آمدی حاضر نمودند، و آگهی‌های کمپانی را از در و دیوار شهر پاره کردند و به جای آن نوشته‌های زننده بر ضد کمپانی منتشر کردند. مردم تبریز طی تلگرافاتی از ناصرالدین شاه تقاضای لغو آن را می‌نمایند و تهدید می‌کنند که: «*اگر تقاضای آنها مورد قبول واقع نشود، با اسلحه از حقوق حقهٔ خویش دفاع خواهند کرد*»[۹۲].

ناصرالدین شاه به مردم تبریز وعدهٔ لغو امتیاز را می‌دهد و امین حضور را برای رفع غائله به تبریز می‌فرستد. امین حضور به زحمت موفق به حفظ جان خود در تبریز می‌شود و می‌گوید: «*تمام کوچه‌ها و باغها و خانهٔ مجتهد را مملو از مردم مسلح دید که تمام تفنگ مارتین در دست و تپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند*»[۹۳]. ناصرالدین‌شاه پس از اطلاع از طرز رفتار مردم به مظفرالدین‌میرزا ولیعهد و امیرنظام گروسی پیشکار

تلگراف می‌کند که: «*با داشتن اسلحه و فشنگ کافی، چرا به سربازها دستور نمی‌دهید به شورشیان شلیک کنند؟*». لیکن سرانجام اقدامات شاه در آذربایجان منتج به شکست می‌شود و شاه دستور می‌دهد فعلاً کمپانی انحصار از آذربایجان صرفنظر کند تا مردم آن سامان را با تهیهٔ نیرو با وسیلهٔ دیگری به اطاعت درآورد. کمپانی برای موفقیت خود بعضی روزنامه‌های فارسی زبان خارج از جمله *اختر*، چاپ استانبول را با رشوه می‌خرد و ناگهان این روزنامه به پشتیبانی کمپانی مبادرت می‌کند. این روزنامه می‌نویسد: «*به موجب کاغذی که از مشهد نوشته‌اند بعضی از عوام‌الناس آنجا به سبب مأموریت «رژی» به های و هوی برخاسته و به ولوله و آشوب همداستان شده... ولی در ثانی به سبب اندرزهای مشفقانه و نصایح سودمند جناب مستطاب اجل اکرم آقای صاحب دیوان فرمانروای ایالت خراسان مردم آشوب‌طلب متنبه شده، به گوشه‌ای خزیده‌اند*»[۹۴].

امین‌السلطان سرانجام به تهدید علماء می‌پردازد و می‌گوید: «*آقایان بی‌پرده می‌گویم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صریحاً فرموده‌اند تغییر و تبدیل در این عهدنامه از هیچ رو دولت را ممکن نیست. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظر نموده فکری دیگر بکنید.*» علما هم جواب دادند: «*ما هم بی‌پرده می‌گوییم مساعدت با دولت در خصوص این عهدنامه از ما نیز محال و ممتنع است*».

از جمله کسانی که، بجز علمای داخل ایران، در صدور حکم تحریم مؤثر بود، سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که همواره آیت‌اللـه میرزا محمدحسن شیرازی را در جریان واقعی امر می‌گذاشت. باری سرانجام در میان انتظار شدید روحانیان، بازرگانان و عامهٔ مردم، حکم تحریم از طرف میرزای شیرازی صادر شد و مردم برای اطلاع از آن به تلگرافخانه‌ها روی آوردند. روز پنج‌شنبه اول جمادی‌الاول ۱۳۰۹ (دسامبر ۱۸۹۱) مژدهٔ تحریم، برای مردم ایران توسط پست رسید. این فتوا در جواب سؤالی بود که به طور مکرر از طرف عموم طبقات از مرجع تقلید به عمل آمده بود. «*بسم‌اللـه‌الرحمن‌الرحیم، حجت‌الاسلاما، مرجع‌الاناما ادام‌اللـه حاتم‌العالی با این وضعی که در بلاد اسلام از بابت میل تنباکو پیش آمد، فعلاً کشیدن غلیان شرعاً چه صورت دارد تکلیف مسلمانان چیست؟ مستدعی آنکه چگونگی تکلیف مسلمانان را مشخص فرمایید*». جواب چنین بود: «*بسم‌اللـه‌الرحمن الرحیم، الیوم استعمال تنباکو و توتون به این نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است.* محرره‌الاحقر محمدحسن‌الحسینی».

روز بعد یعنی جمعه دوم جمادی‌الاول در تهران کسی نبود که از این حکم خبر نداشته باشد. در تمام قهوه‌خانه‌ها، اماکن، شرکتهای خصوصی، ادارات دولتی و حتی حرمهای شاهی و سربازخانه‌ها، غلیانها و چپقها را جمع‌آوری کردند. به طوری که در

عصر روز جمعه دود سیگار و چپق و غلیان از هیچ نقطه‌ای از پایتخت بلند نمی‌شد. مقدار زیادی چپق شکسته هم در مقابل عمارت کمپانی انباشتند.

پس از تحریم، جلسه‌ای برای کنار آمدن با علماء تشکیل می‌شود و طی آن برخورد شدیدی بین ایشان و نمایندگان شاه پیش می‌آید. مشیرالدوله در دنبالهٔ اظهارات امین‌السلطان خطاب به علماء گفت: «*این امر برای شما خوب نیست و مخالفت شما علماء عاقبت خوبی نمی‌تواند داشت*». از این تهدید سیدعلی‌اکبر تفرشی سخت برآشفت و با تغیّر گفت: «*این کلام سربسته چیست و چه معنی دارد؟ می‌فهمید چه می‌گویید؟*» دیگر علما هم شروع به پرخاش کردند و برای اولین بار در نزد رجال بزرگ دولت حرفهایی زدند که هیچ انتظار آن را نداشتند. از جمله سیدمحمدرضا طباطبایی به امین‌السلطان گفت: «*باید انحصار دخانیات لغو شده و خسارت دولت را باید کسانی بپردازند که از انگلیس رشوه گرفته‌اند*» و با دست هم به نایب‌السلطنه و مشیرالدوله و دیگران اشاره نمود در این موقع قوام‌الدوله روی خود را درهم کرد و گفت: «*برداشتن این امتیاز محال است*» سیدعلی‌اکبر تفرشی مجدداً جلو آمد گفت: « *آیا رئیس دخانیات و رژی شما می‌باشید؟*» امین‌السلطان به شوخی گفت: «*خیر ایشان نایب قوام‌الدوله وزیر امور خارجه می‌باشند...*». در پایان سید محمدرضا طباطبائی مجدداً چنین گفت: «*به هرحال اگر این حکم را دولت داده است که باید با رضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده که ... حقی نداشته و ندارد.*»[۹۵].

می‌بینیم که مبارزه در واقع بر سر قدرت است و از کادر قرارداد رژی خارج شده است.

برای رفع غائله و سرکوبی مردم تهران شاه حکم تبعید میرزاحسن آشتیانی را صادر کرد و مردم تهران برای ممانعت از این جریان بازار را بسته و شهر را به حالت تعطیل درآورده، دسته دسته کفن پوشیده و به طرف منزل میرزا روان شدند و این شعر را با آهنگ می‌خواندند: «یا قریب‌القربا می‌رود سرور ما». این اولین تظاهرات بزرگ خیابانی در تهران است که منجر به برخورد شدید با مأمورین مسلح شاه می‌شود. جمعیت تا ظهر به چندین هزار تن رسید و نزدیک ظهر زنان نیز دسته دسته به منزل میرزای آشتیانی آمدند، و وقتی جمعیت زیاد شد، زنان از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه شدند. منظرهٔ جمعیت زنان با روبنده و چادر و چاقچور که اغلب روی سر خود لجن مالیده و شیون و ناله می‌کردند و یا علی و یا حسین می‌گفتند بس دلخراش بود.

زنها وقتی به سبزه میدان رسیدند بدون معطلی به بازار ریخته بعضی از دکانها را که هنوز باز بود بسته و اگر کسی از این دستور سرپیچی می‌کرد، دکانش معرض غارت

و چپاول زنان قرار می‌گرفت. جمعیت مرد و زن به طرف میدان ارک رهسپار شدند. زنان که در پیشاپیش مردان حرکت می‌کردند وقتی به میدان رسیدند همهمه و فریادشان بیشتر شد و خطاب به ناصرالدین شاه مکرر با صدای بلند فحش می‌دادند و می‌گفتند: «شاه به جای شاه باجی سبیلو، ای لچک بسر، ای لامذهب ما تو را نمی‌خواهیم» و از این قبیل حرفها و فحشهای رکیک، مردان در فواصل فریاد می‌کشیدند: «یاعلی، یا حسین یا صاحب‌الزمان».

کامران‌میرزا نایب السلطنه که مردی ترسو و جبون بود، وقتی که این هیجان را دید به خیال گفتگو با مردم با چند نفر از نوکران خود از ارک بیرون آمد، ولی هنوز کلمه‌ای از دهانش خارج نشده بود که فریاد جمعیت بلند شد، زنها می‌گفتند: «ای خدا می‌خواهند دین ما را ببرند، علمای ما را بیرون کنند، بر جنازهٔ ما فرنگیها نماز بخوانند». نایب‌السلطنه می‌گفت: «*همشیره‌ها شاه‌بابا فرمودند فرنگیها را بیرون می‌کنم. هیچیک از علما را نمی‌گذارم بیرون بروند ...*». بعداز این زنها به طرف مسجد شاه به راه افتادند. اتفاقاً در مسجد شاه، میرسیدزین‌العابدین امام جمعه و داماد شاه بر منبر رفته بود و مردم را نصیحت و موعظه می‌کرد. زن‌ها در برخورد با این حالت شروع به فحاشی کرده مقداری حرفهای رکیک به او تحویل دادند و چند نفر امام جمعه را از منبر به زیر کشیدند. دکتر فوریه در یادداشت خود می‌نویسد: «*دیدم در ارک بسته و قراولان اسلحه به دست از جمعیت ممانعت می‌کنند. برگشتم زنگ ساعت شمس‌العماره ساعت یک را زد. سر و صدای مردم کم کم بیشتر شد*». عباس میرزا می‌نویسد: «*شاه به غایت مضطرب شده از نایب‌السلطنه علاج کار می‌خواست. او هم گفت اگر یک نفر از علما را به من برسانند، فتنه را آسوده می‌کنم. هیچکس جرأت بیرون رفتن از عمارت شاهی نکرد. امین‌السلطان در آبدارخانه مخفی شد*». امین‌السلطان پیاپی به شاه تلقین می‌کرد که مقصود کسانی که این غائله را بپا کرده‌اند لغو انحصار نیست. بلکه قصد تغییر حکومت است و اینها طرفدار جمهوری هستند. شاه ناچار این فرمان را صادر می‌کند: «*نایب‌السلطنه، امتیاز داخله را که برداشته بودیم، حال امتیاز خارجه را هم برداشتیم و مردم مجبور در کشیدن غلیان نیستند تا حکم از جانب میرزای شیرازی برسد. شاه*». برای ابلاغ فرمان شاه مجدالدوله پسر خالوی شاه به منزل میرزاحسن آشتیانی می‌رود و با پسرخالهٔ او مواجه می‌شود و سرانجام موفق می‌شود آقا علی‌اکبر پسر آقا جمال بروجردی مجتهد را به همراه بیاورد. در این هنگام نایب‌السلطنه از دروازهٔ ارک خارج شده به میدان درآمد و مشغول مذاکره با آقا علی‌اکبر شد. عباس میرزا چنین شرح می‌دهد: با «آقا علی‌اکبر بنای فرمایشات گذاشتند و اصل مقصود از شورش را جویا

شدند. جواب شنیدند که مقصود اول عزل امین‌السلطان و ثانی لغو تمام قراردادهایی است که با فرنگیان گذارده شده. چه سابقاً چه لاحقاً، از امتیاز انحصار تنباکو انحصار انگور و شراب‌سازی و تراموای شهر و راه‌آهن شاهزاده عبدالعظیم و راه شوسه ... بعد از این جواب... نایب‌السلطنه قدری تند شدند، آقا علی‌اکبر هم گفت «*حال اینطور فرمایشات می‌فرمایید، سازش ما نمی‌شود*». و خود را عقب کشید. دو مرتبه رجاله زور آورده به ارک ریختند... در این هنگام سیدی با عده‌ای کثیر به جانب نایب‌السلطنه هجوم آوردند تا نزدیک او رفتند. وقتی مهدی ناون... و حاجی معصوم سیدنگی که از سردسته‌های مردم بودند فحشهایی به نایب‌السلطنه دادند و سید ... در میان خشم و غضب شمشیر خود را به طرف نایب‌السلطنه - فرزند شاه، وزیر جنگ، حاکم تهران و خلاصه همه‌کارهٔ دولت - پرتاب نمود، مردم هم به تعاقب آن دوان دوان به اطراف خانهٔ نایب‌السلطنه ریخته با سنگ و چوب در و پنجره و شیشه و چراغها را شکستند. نایب‌السلطنه غش کرده بود. دوست‌علیخان معیرالممالک می‌نویسد: «*هر دقیقه جسارت شورشیان زیادتر می‌گشت تا آنکه به صدای بلند فریاد کردند "* ما شاه را نمی‌خواهیم" ... *به شاه خبر دادند که عنقریب وارد دیوانخانه خواهند شد... شاه چند تن تفنگدار در اطرافش واداشته خود نیز تفنگ به دست گرفت و گفت: "* حال که به ناحق کشته می‌شویم ما هم خواهیم کشت"».

هنگامی که جسارت و جرأت شورشیان به این حد رسید، آقابالاخان فرماندهٔ فوج مخصوص که مورد توجه نایب‌السلطنه بود به سربازان ترک تبریزی دستور می‌دهد به جمعیت زن و مرد شلیک کنند. ولی ترکان وطن دوست با غیرت به عنوان اینکه به علماء و سادات نمی‌توان گلوله انداخت از این فرمان سرپیچی کردند. آقا بالاخان ناچار بدون آنکه از کسی دستور یا اجازه‌ای داشته باشد به سربازان نایب‌السلطنه امر شلیک می‌دهد. این سربازان که مردم آنها را «فوج بی‌پدران» می‌خواندند، به جمعیت بی‌پناه و اسلحه شلیک کردند. دکتر فوریه تلفات آن روز را هفت نفر کشته و بیست نفر زخمی می‌نویسد. پس از شلیک، شاه گفت «*یقین آقا را کشتند.*» منظور پسرش کامران‌میرزا نایب‌السلطنه بود، و اضافه کرد «*هرچند آقا را کشته باشند قدغن کن میان مردم شلیک نکنند*» (از مشاهدات دکتر فوریه).

مردم نعشهایی را که به دست آوردند برداشته و به خانهٔ میرزاحسن آشتیانی رفتند، و بلوا به اشد خود رسید. مردم سخت خشمگین بودند. آن شب بر درباریان شب سختی گذشت. شهر به صورت اشغال نظامی درآمد و جمع کثیری از اروپائیان مقیم تهران با تغییر لباس فرار کردند و بقیه پنهان شدند. نتیجه این بود که شاه نمایندگان

خود را نزد علماء فرستاد واعلام کرد که قرارداد رژی ملغی شده است. علماء نیز پس از اطمینان خاطر از لغو قرارداد، مراتب را به میرزاحسن شیرازی اطلاع دادند و حکم تحریم از طرف او لغو گردید.

برای اطلاع از نحوهٔ رقابت دیپلماسی دو کشور استعماری درجه اول در ایران به اقدامات سفیر روس و دولت روسیه در این مورد اشاره می‌کنیم.

رقابت دیپلماتیک روس و انگلیس

در خلال مبارزه و فعالیت شدید در همان ایام شبی وزیر مختار جدید امپراطور روسیه «دبوتزوف» از نمایندگان خارجی و عده‌ای از رجال ایران دعوتی به عمل آورد تا در مهمانی سفارت روس شرکت کنند. مدیر شرکت انحصار دخانیات که در این وقت شخصی موسوم به «ارنستین» بود نیز دعوت داشت. در این مجلس به ابتکار سفیر روس سیگار و غلیان به هیچوجه استعمال نشد. سفیر روس گیلاس خود را بلند کرد و با صدای بلند گفت: «*به سلامتی اتحاد و اتفاق ملت مسلمان ایران*». همگی غرق در تعجب شدند، از خود می‌پرسیدند در این هنگام که هر آن خطر بزرگی خارجیها را تهدید می‌کند، انعقاد این مجلس و گفتن این جمله از طرف نمایندهٔ رسمیِ دولتی که مدتهاست با رقیب نیرومند خود مشغول دست و پنجه نرم کردن بوده و هرکدام برای بلعیدن این کشور نقشه‌ها طرح نموده‌اند برای چیست؟[۹۶]

وزیر مختار روس در این مجلس پس از اشاره به وضع نامطلوب موجود، گفت: «*قریب یک میلیون اجناس از قبیل غلیان و سر غلیان چینی و بلور ساخت روسیه که برای فروش به ایران آورده شده در انبارها معطل افتاده و معلوم نیست سرنوشت آن چیست؟ عده‌ای از تجار کشورهای دیگر که دارای این قبیل اجناس هستند، بیم ورشکستگی آنها می‌رود و می‌دانیم که علت این پیش‌آمد هم عملی است که بر خلاف آیین و شریعت اسلام شده و رئیس مسلمانان هم برای برهم زدن آن حکم تحریم استعمال توتون و تنباکو را صادر کرده ... منشاء این خسارت و خسارات بعدی کیست؟ یک شرکت نفع‌پرست انگلیسی که اکنون هم نمایندهٔ رسمی آن در این مجلس حضور دارد... . شما آقایان سفرای محترم که نمایندگان دول معظم اروپا هستید، دقت بفرمایید البته زیانهایی که تاکنون از این قضیه به اروپائیان وارد شده زیاد نیست و اگر دامنهٔ آن پیش از این کشیده نشود جای حرفی نخواهد بود ولی اگر کار به همین منوال پیش رود و مثلاً رئیس مسلمانان بنویسد چای هم مثل توتون و تنباکو است. آیا فکر می‌کنید چه لطمه‌ای به تجارت اروپا در ایران وارد می‌شود. از همه بالاتر اگر این مرد*

مسلم‌القول حکم تحریم کلیهٔ مال‌التجارهٔ اروپا را صادر کند و بگوید مایحتاج مردم باید درداخل تهیه گردد یا اگر حکم قتل عام خارجیهای مقیم این کشور را بدهد آیا عواقب وخیم آن را متوجه هستید؟ من که اتباع دولت متبوعهٔ خود را در معرض این مخاطرات می‌بینم، شما را از خواب غفلت بیدار کرده و خاطرنشان می‌کنم که تا زود است اقدامی بکنید. وگرنه مسئول هرپیش‌آمدی شماها خواهید بود...». ارنستین که خود را در معرض اعتراض نمایندگان خارجی و حضار آن مجلس دید، وعده داد که هرچه زودتر (به خیال خود) با دادن رشوه، رضای علماء را جلب کند و به این کار سر و صورتی بدهد[۹۷].

امپراطور روس پس از الغای قرارداد برای آنکه نظر میرزای شیرازی را به خود جلب کند، نامه‌ای در نهایت ادب، همانطور که برای پاپ می‌نویسد، به مرحوم میرزا می‌نویسد و از اقدام او در تحریم تنباکو سپاسگزاری می‌کند و ضمناً می‌گوید: «*من اوامر شما را در ممالک روسیه نسبت به مسلمانان اجرا می‌کنم و حاضرم برای پیشرفت مقاصد شما در مملکت ایران هر اقدامی بنمایم.*» این نامه را سرکنسول روسیه در بغداد به سامره می‌برد. ولی میرزا جواب آن را نمی‌دهد و شفاهاً تشکر می‌کند. انگلیس‌ها نیز به تقلید روس‌ها دست به چنین اقدامی می‌زنند.

به هرحال پایان کار قرارداد «*رژی*» را در باب امتیازات ذکر کردیم و از مالیات انگلیسی‌ها شرحی دادیم. پس از پایان کار و شکست دولت و شاه، نفوذ علما در ایران رو به تزاید گذاشت و ناصرالدین شاه که تا قبل از این جریان بر ایشان تسلط داشت به ضعف خود پی برد. شاه بعد از این قضایا گفت: «*حقیقت، ما قدر علما را نمی‌دانستیم. علما در واقع دولتخواه ما بودند و به طوری دیگر مطلب را حالی ما کرده بودند*». این تملق‌گویی نسبت به علماء برای شاه مستبد قاجار امر تازه‌ای بود، چنانچه نفوذ و رهبری علماء در مبارزات آتی که بعد از این واقعه شروع شد به همان میزان تازگی داشت.

پس از شکست شاه و بی‌حیثیت شدن دولت انگلیس دراین ماجرا، نفوذ روسیه در دولت ایران رو به نضج گذاشت و رجال درباری ایران همه جیره‌خوار دولت تزاری شدند. این نفوذ در سالهای آخر قرن نوزدهم با اولین قرضهٔ بزرگ از روسیه به صورت کامل اقتصادیات ایران را برگرفت و سهم کمی برای انگلیس‌ها باقی گذاشت. از این دوره انگلستان در پی تجدید حیثیت خود بود و به همین علت در نهضت مشروطیت نقش مخالف دستگاه سلطنت قاجار را ایفاء می‌کرد و حداقل تا زمانی که دنیا در آستانهٔ قطعی جنگ اول جهانی قرار نگرفت، انگلستان علیه روسیه سخت کوشش می‌کرد تا آنکه به نفع اتحاد با آلمان دست روسیه را در ایران بازگذاشت و ماجرای اشغال ایران از طرف قشون روس در جنگ اول پیش آمد.

فصل چهارم
تاریخچهٔ انقلاب مشروطیت ایران

مبارزهٔ تجار علیه بلژیکیان و اتحاد علماء علیه دولت

در فصل اول نفوذ استعمارگران در ایران مذکور گردید. به دنبال قرضهٔ بزرگ از روس، گمرکات ایران که در گروی این قرضه بود به توصیهٔ روس‌ها در زیر نظر بلژیکی‌ها قرار گرفت. بلژیکیان علاوه بر تسلط کامل بر ادارهٔ گمرک، موجبات نارضایتی بازرگانان را در جوانب مختلف فراهم می‌ساختند. از طرفی بین مسلمانان و مسیحیان فرق می‌گذاشتند و از طرف دیگر بازرگانی ایران را بیشتر در دست بیگانگان و ایرانیان (زیر پرچم بیگانه) قرار می‌دادند.

در زمانی که شاه در خارج بود، در تهران اولین پایهٔ همکاری روحانیان علیه امین‌السلطان گذاشته شد. بنا به قول ناظم‌الاسلام در *تاریخ بیداری ایرانیان*، سیدعلی اکبر تفرشی و سیدمحمد طباطبایی و امام جمعه با عده‌ای از درباریان علیه اتابک انجمن کردند، لکن با آمدن شاه همکاریهای ایشان غیرممکن شد.

در سال ۱۳۲۱ در تهران و تبریز علیه نفوذ بلژیکی‌ها اعتراض شد و مخالفت روحانیان تبریز با اخذ مظاهر تمدن اروپایی منجر به تاراج و تعطیل میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و دبستانها گردید. در جمادی‌الثانی ۱۳۲۱، اتابک معزول و عین‌الدوله جانشین او شد. عین‌الدوله مردی بسیار مستبد بود. به هیچوجه حاضر به معامله و عقب‌نشینی در مقابل دشمنان خود نمی‌شد، خواه این دشمنان ملت باشند، خواه دستجات درباری مخالف. در آغاز فرمانداری عین‌الدوله واقعهٔ اختلاف روحانیان، امام جمعه با بهبهانی، رخ داد که طلبه‌ها دخالت کردند و عین‌الدوله چهارده تن از ایشان را به زندان اردبیل تبعید کرد. سید عبدالله بهبهانی پس از این واقعه به عین‌الدوله پیام می‌فرستد: «*من از شما متشکرم، طلبه‌ها را آزاد کنید، من ایشان را عفو کرده‌ام*».

عین‌الدوله جواب می‌دهد: *من آنان را برای دلخواه آقا نگرفتم که او تشکر کند، که چون خواست آزادشان گردانم*». این نمونه‌ای از استبداد عین‌الدوله به دست داد.

در سال ۱۳۱۹ پیمان گمرکی تازه‌ای به دست بلژیکیان با روسیه آماده شد که پس از بازگشت شاه از سفر دوم امضاء شد. این پیمان همانطور که در فصول قبل اشاره شد، تجارت ایران را به ضرر تجار ایرانی و تولیدات داخلی تغییر می‌داد. صفی‌نیا، نویسندهٔ کتاب «*استقلال گمرکی ایران*» می‌نویسد: «*الغای این قرارداد ضربت سختی بود که پس از عهدنامهٔ ترکمانچای به استقلال ایران وارد شد*». تقلیل تعرفهٔ گمرکی از روسیه به ایران و اختلاف قیمت تعرفه بازرگانی ایران را دربست در اختیار روس‌ها می‌گذاشت. با وجود اعتراضات بازرگانان، سال ۱۳۲۲، در زیر سایهٔ استبداد عین‌الدوله، بدون برخورد شدید طی شد. در پایان سال ۱۳۲۲ عکس «نوز» در لباس روحانی ایرانی به دست مردم افتاد و بهانهٔ خوبی برای تاختن به او به دست داد.

اول در سال ۱۳۲۳ قمری دو سید بزرگ طباطبایی و بهبهانی متحد شدند، در جواب بهبهانی که طباطبایی را به اقدام علیه عین‌الدوله دعوت می‌کرد، طباطبایی چنین پاسخ داد «*اگر جناب آقا سیدعبدالله، مقصود را تبدیل کنند، و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود.*»[۹۸] ...

[در اینجا، در نسخه‌ای که ما در دست داریم صفحهٔ ۸۶، موجود نیست. مطلب از صفحهٔ ۸۷ ادامه می‌یابد]:

... چند تن از ایشان را نامبرده به فلک بسته و آنان را چوب زدند. از جملهٔ ایشان حاج سید هاشم قندی بود که از بازرگانان آبرومند تهران بود. بلافاصله همان روز بازارها بسته شد و بازاریان رو به مسجد شاه آوردند. در این واقعه امام جمعه توطئه کرده بود تا روحانیان [مخالف] دستگاه را مفتضح گرداند و کلمه‌ای از وعظ آقا سیدجمال واعظ اصفهانی را بهانه قرار داده با افراد خود و فراشان حکومتی به مردم و ملایان تاخته آنان را مضروب ساختند.

بعد از این واقعه امام جمعهٔ تهران در مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفت. به دنبال این جریان روز چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳ عده‌ای از علماء و طلبه‌ها و مردم به عبدالعظیم رفته بست نشستند. از روحانیان بزرگ طباطبائی، بهبهانی، حاج سیدمرتضی، میرزامصطفی، صدرالعلماء، سید جمال‌الدین افجه‌ای، شیخ محمدصادق کاشانی، و شیخ محمدرضا قمی، با کسان خود دربست نشستن شرکت کردند. شیخ فضل‌الله با ایشان یاری نکرد ولی پسرش شیخ مهدی از این جریان صمیمانه در صف ملت قرار گرفت. خواستهای روحانیان و بست‌نشینان بدین قرار بود:

۱ـ نبودن عسگر گاریچی در راه قم (مرد بدسیرتی بود).
۲ـ بازگرداندن حاج میرزا محمدرضا از رفسنجان به کرمان (در واقع از کرمان تبعید شده بود).
۳ـ بازگردانیدن تولیت مدرسهٔ مروی به حاج شیخ مرتضی (امام جمعه آن را تصاحب کرده بود).
۴ـ بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران.
۵ـ روان گردانیدن قانون اسلام به همگی مردم کشور.
۶ـ برداشتن مسیو نوز از سر گمرک و مالیهٔ ایران.
۷ـ برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران.
۸ـ کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری (مالیات بر درآمد کارمندان).

سفیر عثمانی واسطهٔ مذاکرات شد. شاه خواستهای ایشان را قبول کرده و به عین‌الدوله گفت: «*البته مقاصدآقایان را اجرا دارید و آنها را تا فردا بیاورید شهر، و الا من خودم می‌روم و آنها را می‌آورم*». بازارها همچنان بسته بود و تمام کارهای شهر به حالت تعطیل درآمده بود.

در مورد عدالتخانه که خواست بست‌نشینان بود، در همان زمان ایران ظاهراً دارای عدلیه بود و مقارن این قضیه نظام‌الملک «وزیر عدلیه» نامیده می‌شد. لکن عملاً عدالت در مملکت وجود نداشت. خواست ایشان مبنی بر ایجاد عدالتخانه که همه در برابر آن مساوی باشند، بود. و با صدور فرمان ایجاد عدالتخانه گامی در راه قانونی شدن کشور برداشته شد. بست‌نشینان در روز ۱۶ ذیقعده پس از یک ماه، در میان استقبال بی‌نظیر مردم و استقبال رسمی درباریان و نمایندگان شاه وارد تهران شدند. کالسکه‌های شاهی و اشراف برای ایشان ارسال شده بود و دو سید و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و میربهادر در کالسکهٔ شش اسبهٔ پادشاهی نشستند. برای این روز راه‌آهن تهران ـ عبدالعظیم را مجانی کردند.

در ۱۳ ذی‌القعده سعدالدوله وزیر تجارت که طرف تجار را گرفته بود و دکتر محمد خان احیاءالممالک را از شهر تبعید کردند و در واقع پس از این جریان تا مهاجرت دوم به قم، علماء و مردم تقاضای تشکیل عدالتخانه می‌کردند و عین‌الدوله به عناوین مختلف این کار را به عقب می‌انداخت.

در جریان این وقایع نام عدالتخانه کم و بیش به مجلس تغییر یافت و تقاضای عدالتخانه جای خود را به مجلس داد. طباطبایی نامه‌ای به عین‌الدوله به این شرح

می‌نویسد: «*کو آن همه راز و عهد و پیمان. مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است که می‌دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء ... تأخیر اینکار ولو یک روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد. فعلاً دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء. نتایج حسنهٔ دیگر محتاج به بیان است*».

در این ایام خبر آشوب مشهد رسید به این شرح که حاج محمدحسن، کنتراتچی نان و گوشت شهر، به بهای آن می‌افزاید و حاکم و دیگران با او شریک هستند. مردم علیه او شورش می‌کنند و تفنگچیهای حاجی به مردم شلیک می‌کنند و عده‌ای کشته می‌شوند.

تظاهرات تهران و مهاجرت به قم

در جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ وقایع دیگری پیش آمد که منجر به قتل عبدالحمید نامی از طلبه‌ها شد و مقدمهٔ مهاجرت بزرگ به قم را فراهم ساخت. قضایا به اختصار چنین بود:

حاج شیخ محمد واعظ در منابر شدیداً به عین‌الدوله می‌تاخت و عین‌الدوله فرمان بازداشت او را صادر کرد (چهارشنبه، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۴). هنگامی که مأمورین او را گرفتند، بر اثر دخالت مردم و هجوم ایشان به قراولخانه، رها شده و در هنگام بازگشت از قراولخانه، مأمورین شلیک کرده و سیدعبدالحمید نامی کشته شد. جنازهٔ سید به دوش مردم به مسجد جامع حمل شد و پس از تجمع مردم، علماء را نیز آوردند. بازار تعطیل شد و کار بالا گرفت. از طرف دولت جار زدند که: «*هرکسی که فردا دکان یا حجرهٔ خود را باز نکند، کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت*». روز جمعه ۲۰ جمادی‌الاول تمام شهر به صورت اشغال درآمد و قصرهای سلطنتی به شدت محافظت می‌شد. علماء در مقابل پیام عین‌الدوله مبنی بر رسیدگی به درخواست ایشان جواب دادند: «*مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم و تعدی نکند و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی‌نماید، پس خائن دولت و ملت است و باید از مسند وزارت برخیزد*»[۹۹].

تمام مدت چند روزه مردم در اطراف مسجد جامع گرد آمده و تظاهرات می‌کردند. هر روز از مسجد دستجات تعزیه خارج می‌شد و در بازار نوحه‌خوانی می‌کردند که آن زمان دمونستراسیون به شمار می‌آمد. لکن در این روز اخیر دستهٔ

مردم با شلیک سربازان روبرو شد، عده‌ای کشته شدند، عدهٔ ایشان را، طرفداران دولت، دوازده تن نوشته‌اند. پس از این واقعه پشت بامهای بازار سنگر شد و در بین مجتمعین مسجد نیز شلیک شد که موجب پراکندن مردم از مسجد جامع شد. علماء روز شنبه و یکشنبه را در مسجد تنها ماندند و در جواب دولت گفتند: «*تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود یا ما را بکشید*»[۱۰۰].

روزنامهٔ *حبل‌المتین* به پشتیبانی عین‌الدوله در این زمان چنین تفسیر می‌کند: «*چون قومی را جهالت دامنگیر و ملتی را سفاهت و نادانی گریبانگیر گردد، خیر خویش ندانند و با القاء شبهات مغرضین حرکات وحشیانه کنند ...*»

خلاصهٔ نظر او این است که «*بیگانگان چون می‌بینند شاهزاده اتابک اعظم کارهای کشور را در دست می‌گرداند و ایران را پیش می‌برد، برای کارشکنی از او اینان را برانگیختند*». این اتهام یکی از حربه‌هایی است که همواره دولتهای مستبد برای رفع مخالفت و توجیه مبارزات مخالف خود به آن متوسل می‌شوند. باری شب دوشنبه با اجازهٔ شاه علماء از مسجد خارج شدند و صبح دوشنبه اولین دسته از شهر خارج شده و با پیوستن دیگران عده‌ای در حدود هزار تن به سوی قم عزیمت کردند. قصد خود را عتبات گفته بودند. با توجه به نفوذ معنوی و اجتماعی روحانیان باید توجه داشت که در چنین هنگامی چه غائله‌ای در شهر برمی‌خیزد و چه مشکلاتی برای دولت پیش می‌آید.

تحصن در سفارت انگلیس

دو روز پس از رفتن به قم، کسانی به قلهک رفته و از سفارت انگلیس پرسیدند: اگر ما به سفارتخانه پناه آوریم، راه داده خواهد شد یا نه؟ سفارتیان در این مورد سخت نگرفتند.

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاول (تیرماه) پنجاه تن از بازرگانان و طلبه‌ها به محل سفارت در شهر رفته و در آنجا متحصن شدند. روز دوشنبه عدهٔ بست‌نشینان به ۸۵۸ نفر رسید و تا سه روز بعد تا حدود ۵ هزار تن افزایش یافت. خرج متحصنین از طرف بازرگانان تأمین می‌شد. خواست متحصنین در روزهای نخست چنین بود: ۱ـ معاودت علمای مهاجرین به تهران. ۲ـ قطع بازداشت و شکنجهٔ بدون علت و جهت. ۳ـ ایجاد امنیت در مقابل خودکامگی و امنیت عمومی. ۴ـ افتتاح عدالتخانه از طبقهٔ علما و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در مرافعات که در آن شرکت داشته باشند. ۵ ـ مجازات قاتل شهدا.

مدتی که مردم در سفارتخانه متحصن بودند، از نظر توسعهٔ افکار مشروطه‌طلبی و روشنی اذهان در مورد آینده تأثیر مهمی داشت. چه از یک طرف همواره برای آنان که روشن بودند امکان مذاکره و بحث و خطابه بود و از طرف دیگر می‌توانستند بدون هراس خواستهای خود را ابراز دارند. نتیجه این که خواستهای متحصنین به این طریق توسعه یافت: ۱ـ بازگشت علماء. ۲ ـ عزل شاهزاده اتابک. ۳ ـ افتتاح دارالشورا. ۴ـ قصاص قاتلین شهدای وطن. ۵ ـ عودت مطرودین.

شارژ دافر انگلیس نقش رابط بین مردم و دربار را بر عهده داشت.

در تبریز در این روز تظاهرات شد[۱۰۱] و مردم طی تلگرافهایی موضوع را به شهرستانهای دیگر اطلاع دادند. نتیجه، ایجاد چنین موجی در تمام شهرهای بزرگ بود. محمدعلی میرزا در این جریان از علمای تبریز پشتیبانی کرد و تلگرافی در قبول خواستهای ایشان به شاه مخابره نمود.

روز ششم جمادی‌الثانی عین‌الدوله معزول گردید و مشیرالدوله به صدارت برگزیده گردید. روز ۱۴ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ مطابق سیزدهم مردادماه فرمان مشروطیت صادر گردید. در این هنگام عدهٔ متحصنان به ۱۴ هزارتن رسیده بود. پس از اعلام فرمان مشروطیت مردم آن را نپسندیدند و اعلانهای آنرا کندند زیرا در آنها نامی از ملت برده نشده بود. روز ۱۷ جمادی‌الثانی اصلاحاتی در فرمان به عمل آمد. در پایان جریان، ملک‌المتکلمین (حاجی میرزا نصرالله) به نام ملت خطبه‌ای خواند و از شاه تشکر کرد و پس از برداشتن عکس تحصن پایان یافت[۱۰۲].

افتتاح مجلس

مجلس موقت، هر هفته دو روز تشکیل می‌شد تا «نظامنامهٔ انتخابات» را تهیه کند و این نظامنامه به تاریخ ۱۶ رجب یک ماه پس از صدور فرمان به امضای شاه رسید، و با وجود کارشکنیهای درباریان و مرتجعین به تاریخ ۱۸ شعبان (۱۴ مهر) اولین جلسهٔ نمایندگان تهران تشکیل شد.

در اواخر ماه رجب در تبریز، نهضت مشروطیت با تحصن در کنسولگری انگلیس به تقلید تهران آغاز شد.

روز ۲۹ رجب عده‌ای از سردمداران روحانی و غیر روحانی به کنسولگری رفتند و کنسول گفت: «*ما نتوانیم به کارهای درونی ایران درآییم و شما را با این اندکی نتوانیم پذیرفت ولی اگر بازار ببندد و علما و دیگران نیز بیایند، چون به نام توده است توانیم پذیرفت*»[۱۰۳]. عده‌ای که مراجعه کرده بودند، بیش از ۱۴ یا ۱۵ تن نبودند. روز

چهارشنبه بازار بسته شد و از فردا رو به کنسولخانه آوردند. خواستِ مردم تشکیل مجلس بود و جنبش ده روز به طول انجامید و تبریز را وارد دورهٔ خطیری کرد که سالها ادامه داشت. پس از این جریان بیست نفر از سران جنبش برای عضویت انجمن انتخاب شدند.

عده‌ای از سران نهضت کمیتهٔ «مرکز غیبی» را تأسیس کردند. این عده عبارت بودند از: کربلایی علی موسیو، حاجی رسول صدقیانی، حاج علی دوافروش، سید حسن شریف‌زاده، میرزامحمدعلی‌خان تربیت، جعفرآقا گنجه‌ای، آقامیرباقر، میرزاعلی اصغر خویی، آقاتقی شجاعی، آقامحمدصادق خامنه، سیدرضا و یک نفر دیگر؛ جمعاً ۱۲ نفر. این کمیته در قضایای آینده نقش مهمی ایفا کرد.

در این هنگام نظامنامهٔ انتخابات از امضاءگذشته و در مرکز مشغول انتخابات بودند. این نظامنامه مردم را به : شش گروه (طبقه) تقسیم می‌کرد، بدینسان: شاهزادگان و قاجاریان (۴ تن)، علماء و طلبه‌ها (۴ تن)، اعیان و بازرگانان (۱۰ تن)، زمین‌داران و کشاورزان (۱۰ تن)، پیشه‌وران (۳۲ تن) که هریک جداگانه نمایندگان خود را انتخاب می‌کردند. و در مجموع ۶۰ نماینده انتخاب می‌شد.

پس از بازشدن مجلس در تهران، در تبریز به دنبال جریانات داخلی انجمن، میرهاشم دوچی و امام جمعه حاج میرزا کریم را به تهران تبعید کردند.

در ۱۴ ذی‌القعده در آخرین روزهای زندگی مظفرالدین‌شاه قانون اساسی ایران به تصویب و امضاء شاه رسید. از آن پس به تدریج نمایندگان شهرستانها وارد شدند. ده روز پس از تصویب قانون اساسی در ۲۴ ذی‌القعده مظفرالدین‌شاه فوت کرد و محمدعلی میرزا به سلطنت رسید.

محمدعلی میرزا با آشنایی به اوضاع تبریز از اول نگران آنجا بود و در بدو سلطنت، نارضایی خود را از تبریز و انجمن آن علنی کرد. در مجلس در این مورد گفتگو شد. محمدعلی میرزا از نمایندگان مجلس رسماً کسی را در تاجگذاری دعوت نکرد و این اول کشمکش مجلس با او بود.

در ذی‌الحجه (بهمن ماه) در تبریز یک سلسله وقایع پیش آمد که هدف آن به قرار ذیل بود:

۱ـ تصدیق محمدعلی‌شاه، مشروطه را.
۲ـ وزراء در مقابل مجلس مسئولند و تأسیس وزارتخانه با اجازهٔ مجلس ممکن است.
۳ـ از این پس وزیر خارجی استخدام نخواهد شد.
۴ـ تأسیس انجمنها در شهرستانها.

۵ ـ وزرای افتخاری وجود نداشته باشد.
۶ ـ عزل موسیو نوز و پریم، توقیف لاروس رئیس گمرکخانهٔ تبریز.
۷ـ عزل ساعدالملک.

سرانجام خواستهای هفتگانه در میان شور و احساسات در تجمع مردم در یک ساعت و نیم از شب گذشته از امضای شاه گذشت و تلگراف شاه برای تبریز ارسال شد. انجام این خواستها علاوه بر منافع آن نشان داد که تبریز مهمترین مرکز انقلاب است و به پایداری و پیشرفت خواستهای مجلس بسیار بیفزود.

در ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ میرزاحسن مجتهد را از تبریز به علت بدخواهی با مشروطه اخراج کردند. روز ۸ ربیع‌الاول پس از اخراج مجتهد، حاج میرزامحسن، میرزاصادق و حاجی سیداحمد خسروشاهی و همچنین ثقه‌الاسلام از شهر بیرون رفتند. انجمن تصمیم به بازگرداندن علماء گرفت.

در همین ماه میرزاعلی‌اصغرخان اتابک به ایران بازگشت و در ظاهر اظهار ندامت از مخالفتهای خود با ملت می‌کرد و ملکم‌خان نیز گواهی کرده بود که او عوض شده است. باری اتابک به ایران آمد و به زودی زمام امور دولت را در دست گرفت. مجاهدان و مردم اغلب به اتابک بدبین بوده، منتظر غدر و خیانت او بودند. برعکس در بین رهبران نسبت به او خوشبینی وجود داشت.

تصویب متمم قانون اساسی

هنگامی‌که «متمم قانون اساسی» در مجلس مطرح شد، و اینکه از علمای بزرگ تهران سه تن؛ طباطبایی، بهبهانی و شیخ فضل‌اللـه (نامبردهٔ اخیر در جریان مسجد جامع به ایشان پیوست) در میدان مانده بودند، با طرح این مسئله اختلاف مشروطه و مشروعه پیش آمد، و شیخ فضل‌اللـه جانب «شریعت» را گرفت و مورد پشتیبانی معنوی و مالی محمدعلی شاه قرار گرفت. وی در تمام ایران شروع به نامه‌پراکنی کرد تا علمای سرشناس را با خود همصدا سازد.

در این هنگام در نجف سه نفر از علمای بزرگ شیعه جانب مشروطه داشتند. این سه تن عبارت بودند از: حاجی شیخ عبداللـــه مازندرانی، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و حاجی میرزاخلیل تهرانی که در جریان «مشروطه‌خواهی» و «مشروعه‌خواهی» آگاهانه جانب ملت و مشروطه را گرفتند و جوابهای صریح دادند. همچنین ملامحمد آملی و حاج میرزا لطف‌اللـه از ملایان با شیخ فضل‌اللـه در عبدالعظیم همکاری می‌کردند.

به تحریک محمدعلی‌شاه در آذربایجان پسر رحیم‌خان تاخت و تاز می‌کرد و علیه امنیت تبریز راهها را می‌برید و تاراج می‌کرد. این جریان مصادف بود با فشار نهضت تبریزیان برای تصویب متمم قانون اساسی.

در تمام ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ تبریز دچار تعطیل و آشوب بود. در سیزدهم ربیع‌الثانی موج اعتصاب تهران را فراگرفت و به طلب متمم قانون اساسی که حقوق ملت ایران را مطرح می‌ساخت و مشروطیت را واقعی می‌کرد جنبش کردند.

این جنبش که امنیت آذربایجان و تصویب متمم قانون اساسی هدف آن بود، موفق شد و دربار را یک قدم دیگر به عقب راند.

مشروعه یا مشروطه

در جریان تصویب متمم قانون اساسی همانطور که ذکر شد اختلاف مشروعه و مشروطه پیش آمد و شیخ فضل‌اللـه پس از شکست در تهران به حضرت عبدالعظیم رفته آنجا را سنگر خود ساخت و با پخش لوایح، علیه مجلس اقدام می‌کرد. حاجی میرزاحسن مجتهد تبریز نیز در عبدالعظیم به او پیوست، در نجف نیز سیدکاظم یزدی علیه مشروطه و در جهت مشروعه‌خواهان قرار داشت. از طرف دیگر حاج خمامی که وضعی مشابه میرزاحسن مجتهد داشت و از رشت اخراج شده بود، نیز در جنبش علیه مجلس شرکت کرد. در این هنگام اقبال‌السلطنه با اتکاء به نیروی کُردان جلالی در ماکو کشتار و تاراج می‌کرد. و از طرف دیگر سالارالدوله برادر شاه در غرب علم طغیان علیه محمد علی‌شاه را برداشته بود، سرانجام سالارالدوله به جای خود نشست. در این زمان عدهٔ زیادی از مجاهدان ایرانی قفقاز به تبریز آمده بودند که دارای عقیدهٔ خاصی در مورد انقلاب بودند، مراکز قدرت در تبریز یکی مرکز غیبی، یکی کمیتهٔ قفقازیان و نیز سازمان رسمی انجمن ایالتی بود.

روز ۲۲ رجب سال ۱۳۲۵ میرزاعلی‌اصغرخان اتابک توسط عباس آقا صراف تبریزی کشته شد و به دنبال آن بست‌نشینان مشروعه‌خواه ناچار از عبدالعظیم بیرون آمدند و درباریان مرعوب شدند. تا جایی که انجمن مشروطه‌خواهان دربار به نام (انجمن خدمت) تشکیل شد.

در ذیقعده ۱۳۲۵ واقعهٔ میدان توپخانه که اولین توطئهٔ رسمی و علنی شاه علیه مجلس بود، به وقوع پیوست و در مقابل آن مجلس دست به تجهیز قوا زد و در مقابل خواستهای شاه که اخراج چند تن از فعالین درجهٔ یک نهضت بود، مقاومت ورزیده و در پایان کار بر اثر قدرت مجلس و پشتیبانی شهرستانها شاه مغلوب شد.

مجلس به توپ بسته شد: کودتا

در ماههای اخیر کاملاً محسوس بود که انجمن ایالتی تبریز دارای نفوذ محلی و قدرت بی‌نظیری در ایران است. در این هنگام در کشور تعداد کثیری انجمن ایجاد شده بود و تنها در تهران ۱۴۰ نوع انجمن وجود داشت. در این انجمنها کمیته‌هایی برای جلب افراد همهٔ اصناف بود. ایوانف در صفحهٔ ۳۴ *تاریخ مشروطه* می‌نویسد: «*در جیرفت انجمن غلامان آزاد تشکیل شد و در تهران انجمن خدمتگزاران سفارتخانه‌ها و قنسولگریهای خارجی به وجود آمد. در بندر لنگه (خلیج فارس) انجمنهای شیعه و سنی تشکیل شد*».

مثلاً در مورد قدرت انجمن تبریز چنین سند در دست است: در ۲۴ اوت ۱۹۰۸، هارتویگ سفیر روس در ایران، در گزارش خود به پطرزبورگ وضع تبریز را در اواخر ژوئیه سال ۱۹۰۷ چنین توصیف کرد: «*تمام قدرت از مدتها قبل عملاً در دست انجمن محلی است که متنفذتر از سایر انجمنهای ایران می‌باشد و در تهران شعبه‌ای دارد که کلیهٔ وکلای مجلس گوش به فرمان آنند*»[۱۰۴].

از وقایع مهم که در [زمان مجلس] دورهٔ اول انجام شد، انعقاد پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد تقسیم ایران به مناطق نفوذ است (۲۵ رجب ۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷)، این پیمان که از آن بیشتر گفتگو خواهم کرد، موجب دخالت بیشتر استعمار روس و سکوت انگلیس در مورد ایران شد. تأثیر داخلی این پیمان بسیار مهم بود. هنگامی‌که مجلس شورای ملی ایران منعقد بود، دو دولت خارجی بدون اطلاع ایران کشور را بین خود تقسیم می‌کنند و با این عمل به دنیا و به ایرانیان اعلام می‌کنند که چیزی به نام دولت و ملت ایران مطرح نیست.

از آخرین وقایع دورهٔ اول، فشار آزادیخواهان برای تبعید اطرافیان مرتجع شاه بود. سرانجام در جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ شاه مجبور شد عده‌ای از درباریان مرتجع، از جمله امیربهادر جنگ، را که مورد نفرت مردم بود تبعید نماید و مشارالیه به سفارت روس پناهنده شد. در همین ماه جمادی الاول بود که شاه از شهر به باغشاه نقل مکان کرد و در مقابل مجلس سنگر گرفت و تقاضای تبعید و یا تحویل هشت تن از مبارزین را کرد.

در همین ماه شهرهای ایران به خصوص تبریز سخت علیه شاه برانگیخته بود و در تبریز محمدعلی‌شاه را شاه غیرقانونی دانستند. همچنین علمای نجف علیه محمدعلی‌شاه فتوا داده و کسانی را که علیه مشروطه و مجلس عمل کنند، دشمنان امام زمان اعلام کردند.

در روز ۲۳ جمادی‌الاول (۲ تیرماه ۱۲۸۷)، قشون قزاق تحت فرمان «لیاخوف» به فرمان محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست و مشروطیت را ملغی ساخت.

«مامانتوف» [خبرنگار روسی] در این روز شاهد وقایع بوده است و هجوم به مجلس را توصیف کرده است. به هر حال در کودتای علیه مجلس، روس و انگلیس توافق کرده بودند. «شوستر» ذکر می‌کند که قبل از کودتا مستر «دو هارتویگ»[۱۰۵] و شارژ دافر انگلیس مستر «مارلینگ»[۱۰۶]، وزیر امورخارجهٔ ایران را ملاقات نموده و دولت ایران را حقیقتاً تهدید کردند که در صورتی که مخالفت و ضدیت با خیالات و نقشه‌های شاه طرح شود، روس مداخله خواهد نمود. وزیر مختار روس سبقت گرفته تهدیدات خود و خواهشهای شاه را بیان نمود. ولی نمایندگان انگلیس همراهی دولت متبوعهٔ خود را فقط موکول به قبول مقاصد وزیر مختار روس گردانیدند[۱۰۷].

بنا به گزارشهای رسمی، ضمن تخریب مجلس، متجاوز از سیصد نفر کشته شده بودند، ولی در واقع در حدود ۲۵۰۰ تن به قتل رسیده بودند. مدافعین مجلس که غالباً مسلح به اسلحهٔ سرد از قبیل خنجر و نیزه بودند چند بار به توپخانهٔ دشمن هجوم آوردند. فعالیت افسران روس و وضع خونین روز ۲۳ جمادی‌الاول همه ذکر شده است. روزنامه‌های روسی مدافع تزار نیز به عنوان پیروزی عملیات علیه اخلالگران آمار فوق‌الذکر را داده‌اند[۱۰۸]. دخالتهای روسیه در کودتای مجلس منحصر به عملیات لیاخوف که با فرماندهی ماوراء قفقاز مربوط بود، نیست، بلکه تزار صریحاً در این مورد اظهارنظر کرده است. «تزار پس از انحلال دومای دولتی، شاه را به بستن مجلس تشویق می‌کرد. نیکلای دوم در جواب گزارش مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ هارتویگ سفیر روس در تهران که وضع بحرانی ایران را اطلاع می‌داد، چنین نوشت: «*نجات ایران و سلطنت شاه فقط وسیلهٔ انحلال مجلس و سرکوب سایر اجتماعات انقلابی میسر است. این یگانه پاسخ من است*»[۱۰۹].

در روز کودتا عده‌ای به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده شدند که از جمله اینان تقی زاده و دهخدا بودند که به خارج از ایران رفته علیه حکومت محمدعلی‌شاه مبارزه کردند. پس از کودتا اشخاصی چون صوراسرافیل، قاضی ارداقی، ملک‌المتکلمین اعدام شدند و سیدجمال واعظ اصفهانی بعدها در همدان بازداشت و در بروجرد اعدام شد.

تبریز همچنان مقاومت می‌کند

از این پس تبریز تنها مرکز انقلاب ایران بود و چون آتشی در میان خاکستر می‌درخشید. تبریز دو دوره جنگ و تهاجم را از سر گذراند و تا هنگامی که جنبش در اصفهان و رشت آغاز شد و حکومت استبداد در آن شهرها ساقط گردید، پایداری کرد. در تبریز در همان روز ۲۳ جمادی‌الاول مرتجعین بر مشروطه‌خواهان تاختند.

در همان اوایل انجمن از هم پاشید و مشروطه‌خواهان مرفه‌الحالی چون اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه در کنسولخانه روس پناهنده شدند. لکن کمیتهٔ سری و قفقازیان و به طور کلی مجاهدان با وجود اطلاع از خبر تهران مقاومت ورزیده و ستارخان و باقرخان در حالیکه هر ساعت به قدرت مرتجعین افزوده می‌شد، مقاومت می‌کردند.

تا پایان هفتهٔ آخر جمادی‌الثانی، سواران بیوک‌خان، نیروی اصلی ارتجاع بودند و در این ایام رحیم‌خان مرتجع و یاغی معروف برای سرکوبی تبریز عازم این شهر شد. سرانجام در نیمه ماه جمادی‌الثانی تمام تبریز بجز محلهٔ امیرخیز به دست قشون رحیم‌خان افتاد و در این محله، سردار ملی و گرد آزادی، ستارخان با عده‌ای معدود از اطرافیان خود پافشاری می‌کرد و با پیوستن باقرخان به او هر روز مرتجعین عقب نشستند.

اردوی تهران به فرماندهی عین‌الدوله نیز عازم تبریز شد و این شهر را در محاصره گرفتند. در این هنگام از طرف کمیتهٔ سوسیال دمکرات قفقاز برای مجاهدان کمک می‌رسید و همچنین «*انجمن سعادت ایران*» در استانبول در رساندن اخبار تبریز به دنیا و پشتیبانی از تبریز کمک کردند. *انجمن سعادت* رابطهٔ تبریز با نجف را بر عهده داشت و آنچه از دست علمای نجف برمی‌آمد، برای حفظ تبریز کردند. از صدور فتاوی مبنی بر پشتیبانی مالی و جانی از تبریز و لعن و تحذیر از محمدعلی‌شاه. از جمله سرداران اردوی دولتی، سپهدار بود که در رمضان ۱۳۲۶ از عین‌الدوله جدا شد و پس از مبادله پیامها با ستارخان و باقرخان به سوی گیلان عازم گردید.

در ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۶، انجمن ایالتی تنکابن تشکیل شد. در طی این مدت قشون ارتجاعی ایالات ماکو ازجانب دیگر به تبریز تاخته و راههای شمالی آذربایجان را سد کرده بودند. در همین ماه محاصرهٔ تبریز شکسته شد و مجاهدان به فتح شهرهای آذربایجان مبادرت ورزیدند. در داخل تبریز نظمی بی‌نظیر و اقدامات مهمی در توسعهٔ قدرت مشروطه‌خواهان در آذربایجان به عمل آمد.

جنگهای دورهٔ دوم تبریز با آمدن قشون صمدخان مراغه‌ای، در ذی الحجه ۱۳۲۶، به تبریز کشمکش آغاز شد و از آن پس پیوسته پیشرفت و عقب‌نشینی طرفین ادامه داشت. لکن تبریز هیچگاه از پای درنیامد. از جمله وقایع این دوره کشته شدن مستر «باسکرویل» معلم آمریکایی در تبریز بود که دسته‌ای از جوانان (فرزندان تجار) را برای جنگ آماده کرده بود. جنگهای دورهٔ دوم شش ماه ادامه داشت و سرانجام با مداخلهٔ سفیر روس و انگلیس و پیروزی مشروطه‌خواهان پایان یافت.

فتح اصفهان و رشت

سردار اسعد از خوانین بزرگ بختیاری در سال ۱۳۲۶ در پاریس سکونت داشت. وی چون از پایداری تبریز آگاه شد به برادر و خویشان خود نوشت و ایشان را به مبارزه با محمدعلی‌شاه دعوت کرد. خوانین بختیاری با یکدیگر متحد شدند و سردار اسعد نیز از اروپا وارد شد و مقدمات فتح اصفهان را فراهم آورد. در این هنگام صمصام‌السلطنه به فرمان شاه از ایلخانگری معزول شده بود. ایل بختیاری یکی از بزرگترین ایلات ایران محسوب می‌شود و علاوه بر تحریک و راهنمایی سردار اسعد، جاه‌طلبی و میل به در دست گرفتن حکومت، خوانین را در یک صف علیه دربار و در جانب ملت قرار داد.

در این هنگام در اصفهان کمیته‌ای مخفی برای متحد کردن و زمینه سازی فتح اصفهان فراهم آمده بود. مؤلف کتاب «*جنبش وطن پرستان اصفهان، بختیاری*» وقایع را چنین نقل می‌کند: «*شب نهم ذی‌الحجه ۱۳۲۶قمری، یک شب بعد ازاشغال مسجد شاه از طرف مجاهدین شهری (پاشا آقا نوراللـه) حاج حبیب‌اللـه امین‌التجار و شکراللـه‌خان لبنانی و دکتر مسیح‌خان و میرزا آقاخان لبنانی و نویسندهٔ این سطور به دستگرد خیاو رفتند و صبح اول آفتاب با ضرغام‌السلطنه باغ اشرف ملاقات و مذاکره و بلافاصله بعد از طرح نقشه‌های لازم به شهر مراجعت نمودند و دو ساعت بعد از حرکت آنها اردوی ضرغام‌السلطنه به طرف شهر حرکت کرد. روز نهم ذی‌الحجه، عده‌ای از مجاهدین بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم خان ضرغام، از پل چوبی گذشته وارد کوره‌پشت مطبخ شدند و غریب‌خان قشقایی که در ظاهر نوکر دولت و خدمتگزار اقبال‌الدوله بود با چند نفر سوار شخصی، به دستور کمیته برای راهنمایی مجاهدین در آنجا مستقر گردیده بود، بختیاری‌ها را به طرف در کوچک مسجد شاه راهنمایی کرد. مجاهدین شهری در را باز کردند و سوارهای بختیاری وارد مسجد شدند و بیدرنگ مناره‌ها و سردر مسجد را سنگربندی نموده صدای گلولهٔ تفنگ شهر را به زلزله درآورد*».

خبر فتح اصفهان که به صمصام‌السلطنه رسید، در روز بعد (۱۱ ذی‌الحجه) با عده‌ای سواره و پیاده از طرف دروازهٔ چهارسو شیرازیها وارد شهر شد و طولی نکشید که آتش انقلاب فرونشست و نظم و آرامش برقرار گردید، و مردم از نو مشغول کسب و کار شدند. به این ترتیب شهر اصفهان به دست مشروطه‌خواهان افتاد.

در گیلان، هنگامی‌که کودتا علیه مجلس واقع شد، شهر رشت سه روز در مقابل قضایای مختلف مقاومت ورزیده و سرانجام مغلوب شد. در روز ۱۶ محرم‌الحرام عده‌ای از مجاهدان قفقازی و داشناک‌ها از جمله یپرم‌خان با اسلحهٔ زیاد و افراد نسبتاً کم به ادارات و بر سر حاکم تاختند و او را از پای درآوردند. سپس سپهدار با سپاهیان خود از تنکابن وارد و

مجاهدان حکومت را به او سپردند. بعد از فتح نواحی گیلان، یپرم‌خان با دستهٔ مسلح به منجیل آمد و آنجا سنگر گرفت. مستر چرچیل ترجمان سفارت انگلیس که سالها در ایران بوده است در این ایام سفری به گیلان نموده و چنین نوشته است: «*من از آنچه دیدم و یا جستجو نموده دریافتم، این را دانستم که نقشهٔ شورش گیلان را در قفقاز ریخته و با دست داوطلبانی که شمارهٔ ایشان به پنجاه تن می‌رسید انجام داده‌اند. در این شش هفته که از آن زمان گذشته بر شمارهٔ آنها افزوده شد و چنان که گفتند اکنون شمارهٔ آنان به ۳۵۰ تن می‌رسد. در این میان یک دستهٔ بزرگ از آزادیخواهانی که از ایران بیرون رانده شده بودند، به رشت آمده‌اند. بازارها باز بود و داد و ستد و بازرگانی راه خود را داشت. بیرقهای سرخ بالای خانه‌ها دیده می‌شد. در آن خانه‌هایی که این نشان آزادی‌خواهی نبود بیرق روس یا عثمانی زده بودند.*»

به این ترتیب گیلان و اصفهان آزاد شده و بار سنگین تبریز را سبک گردانیدند. این دو ناحیهٔ شمالی و جنوبی متحد شده و لشکرکشی بزرگ انقلابی را که به فتح تهران انجامید، انجام دادند.

فتح تهران، اردوکشی انقلابی

در گیلان هزاران نفر مسلح شدند، لشکر آزادی به تاریخ چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، هنگامی‌که در قزوین تولد محمدعلی‌شاه را در اردو و ادارهٔ حکومت جشن گرفته بودند، وارد شهر قزوین شده و آزادیخواهان این شهر نیز به ایشان پیوستند. در این هنگام سفرای روس و انگلیس برای ممانعت از پیشروی مشروطه‌خواهان میانجی شده و محمدعلی‌شاه مشروطه را قبول کرد و وعده‌ای برای تشکیل مجدد مجلس داد.

لکن سرانجام مشروطه‌خواهان بختیاری و گیلان تصمیم پیشروی به سوی تهران را گرفتند و در سی‌ام جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ سردار اسعد با اولین دسته سواران بختیاری به سوی تهران حرکت کرد.

در این هنگام جنگهای تبریز پایان یافته بود، لکن به تاریخ هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، عده‌ای از قشون روس که مشتمل بر چهار دسته قزاق و سه باطالیون پیاده و دو باطری توپخانه و یک دسته عمله‌جات بود به اطراف تبریز رسیده و روز بعد وارد شهر شدند. دولت روس ضمانتهای موثق و معتبر داد که اقامت و ساخلو بودن آن در تبریز تا وقتی است که امنیت شهر و محافظت جان و مال قنسولها و رعایای خارجه لازم باشد. و نیز تعهد کرد که از مداخله در امور پلیتیکی به کلی اجتناب خواهد نمود. لکن این قولها جز فریب چیزی نبود و از آن پس قشون روس تبریز را ترک نکرد تا وقایع جنگ

جهانی اول پیش آمد که قشون روس آذربایجان را اشغال کرد و در تعقیب ملیون که به قم مهاجرت کرده بودند، تا این شهر جلو رفت. به هر حال حضور قشون روس در آذربایجان و تبریز، مانع این شد که نیروی انقلابی مسلح و کارآزمودهٔ آن در فتح تهران شرکت جوید. باری قشون روس از بدو ورود به تبریز بنای بدرفتاری را گذاشت و به بازداشت و خلع سلاح مجاهدان اقدام کرد تا آنکه سردار و سالار ملی ناچار شدند به توصیهٔ انجمن در شهبندرخانه (کنسولگری) عثمانی بست نشستند.

اما سرانجام قشون مشروطه از قزوین و اصفهان به پیشرفت پرداختند در جنوب غربی تهران (در قراتپه) به یکدیگر پیوستند، و پس از شش روز جنگ خونین و لاینقطع (سه روز در بیرون شهر و سه روز در داخل شهر) تهران را کاملاً فتح کرده و در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ (۲۵ تیرماه ۱۲۸۸) محمدعلی میرزا دست از تاج و تخت برداشت و به سفارتخانهٔ روس پناهنده شد. در این جنگها قشون قزاق تربیت شدهٔ روسها و افسران روسی شرکت داشتند و ناکام گردیدند.

به این ترتیب پس از سیزده ماه دوباره مشروطه‌خواهان پیروز شدند (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تا ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) لکن در این هنگام قشون روس در تبریز مستقر شده بود و از این پس امکان هر نوع اقدام مثبت از دولت مشروطه سلب شده بود. در ایران بجز خواست سفارت روس و انگلیس و موافقت ایشان کاری پیش نمی‌رفت.

مشروطه‌خواهان در اول فتح تهران حاج شیخ‌فضل‌اللـه نوری را اعدام کردند. همچنین شخصی به نام آجودان باشی را به دار زدند و سپس میرهاشم دوچی، از ملایان مرتجع تبریز که با مشروطه‌خواهان بسیار دشمنی کرده بود به دار آویخته شد.

افتتاح مجلس دوم و وقایع مهم این دوره

در این هنگام سپهدار اولین کابینه را در دورهٔ جدید تشکیل داد و وزارت خارجه به علاءالسلطنه و وزارت عدلیه به وثوق‌الدوله داده شد که اول از اطرافیان شاه بود، و اکنون از او رویگردان شده بود. ریاست نظمیه به یپرم‌خان فرماندهٔ قشون گیلان داده شد. در تاریخ یکم ذی‌القعده مجلس دوم افتتاح شد.

در آغاز مجلس از شهدای مشروطه یادآوری گردید و سپاسنامه‌ای از طرف مجلس به نام ستارخان و باقرخان صادر شد که در آن فداکاریهای مردم تبریز نخستین علت آزادی و خلاصی ایران دانسته شده است. همچنین از اقدامات سردار اسعد و سپهدار و نهضت گیلان و بختیاری تشکر شد. قبل از انتخابات، قانون جدید انتخابات که لغو سیستم صنفی را ضمن حفظ انتخابات دو مرحله‌ای و شرط داشتن دارایی ۲۵۰ تومان و یا پرداخت

مالیات به میزان ده تومان و محرومیت زنان از حق انتخاب کردن و سایر محدودیتها را پیش‌بینی می‌کرد منتشر شد. ایوانف می‌گوید: «*انتخاباتی که بلافاصله به عمل آمد، تعداد نمایندگان ملاک را در مجلس بالا برد و از شمارهٔ نمایندگان دمکرات کاست*»[۱۱۰].

در مجلس دوم دسته‌بندی سیاسی به صورت دمکرات و اعتدالی پیش آمد و سید عبداللـه بهبهانی از طرف دمکراتها ترور شد. در این هنگام ستارخان و باقرخان به تهران آمده و ستارخان در پارک اتابک (محل فعلی سفارت شوروی) می‌نشست. مجاهدین که عده‌ای کثیر از ایشان در تهران به سر می‌بردند، خواستهایی در مورد حقوق خود داشتند که با مخالفت دولت روبرو شد. ضمناً وجود ایشان به صورت مسلح در شهر مسایل متعددی پیش می‌آورد که اغلب بر خلاف امنیت و مرکزیت دولت بود.

در یکی از جلسات مجلس (دهم مردادماه) قانونی گذشت که بجز افراد رسمی کسی حق داشتن اسلحه نداشته باشد. این جلسه در حضور ستارخان و باقرخان منعقد شد و تصویبنامهٔ آن مورد قبول و تأیید ایشان قرار گرفت. لکن در واقعهٔ معروف پارک اتابک برخورد شدیدی بین مجاهدان از یک سو و بختیاریان و یپرم‌خان و دستهٔ او از سوی دیگر درگرفت و عده‌ای کشته شدند، و ستارخان در این واقعه تیر خورد. تمام منابع له و علیه مجاهدان ذکر کرده‌اند که ستارخان نظر به خلع سلاح مجاهدان و خروج ایشان از تهران داشته است. مردم تهران با وجود اعلام حکومت نظامی بازارها را بسته و از این واقعه سخت افسرده بودند.

پس از واقعهٔ پارک اتابک کابینهٔ مستوفی‌الممالک به پشتیبانی دمکراتها (انقلابیون) به کار پرداخت و تهران آرام شد لکن شهرستانها دستخوش آشوب بود.

در این دوره انگلیس تقاضای استقرار افراد مسلح در جنوب ایران تحت نظر سرکردگان انگلیسی به نام پلیس جنوب نمود. با ورود ناصرالملک به ایران (در مقام نایب‌السلطنه) مجلس به دو گروه مخالف تقسیم شد وکابینهٔ مستوفی‌الممالک سقوط کرد و سپهدار که به دشمنی با دمکراتها معروف بود جانشین او شد. در اواخر دورهٔ دوم مجلس مستر «شوستر» آمریکایی به معیت هیئت مستشاران آمریکا به ایران آمد و در مقام «خزانه‌دار کل» قرار گرفت و اقدام به ایجاد «ژاندارم خزانه» کرد.

محمدعلی‌میرزا مجدداً به کمک روس به ایران آمد و طی یک سلسله جنگها مغلوب و دوباره متواری شد. از طرف دیگر سالارالدوله برادر شاه از کرمانشاه بنای پیشروی به سوی تهران را گذاشت ولی او هم مغلوب گردید. در آذربایجان نیز شاهسون‌ها و در گروس شجاع‌الدوله علیه دولت وارد عمل شدند. شکست همگی دشمنان پیروزی بزرگی برای مردم محسوب می‌شد.

در پاییز سال ۱۳۲۹، صمدخان به تبریز تاخت، هرچند که پیروزی نیافت، لیکن از آن پس تبریز زیر دست او ماند.

اولتیماتوم روس و تعطیل مجلس

مهمترین واقعهٔ مجلس دوم که آخرین آن است کشمکش مجلس با دولت روس بر سر اقدامات شوستر در مصادره و ضبط اموال و املاک سالارالدوله و شعاع‌السلطنه است. در حقیقت روسیه وجود شوستر را بهانه قرار داد و در این زمینه اولتیماتومی به تهران تسلیم کرد. چون مدت قانونی مجلس در شرف اتمام بود نمایندگان بالاتفاق به اضافه شدن شش ماه به دورهٔ مجلس دوم رأی دادند زیرا با تعطیل مجلس و تسلط روس معلوم نبود که چه وقت مجلس سوم تشکیل خواهد شد. دومین اولتیماتوم روس به تاریخ ۷ ذی‌الحجه ۱۳۲۹ (۷ آذر ۱۲۹۰ شمسی) به دولت ایران که در آن زمان نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه، نخست‌وزیر آن بود تسلیم شد که به موجب آن می‌باید:

۱ـ مستر شوستر و مستر لکفر (نمایندهٔ مالیه در آذربایجان) اخراج شوند. ۲ـ دولت ایران از این پس بدون مشورت با دولت روسیه کارکنانی از خارج نگیرد. ۳ـ خسارت و مخارج لشکرکشی روس را باید ایران بپردازد. در این هنگام دسته‌هایی از سپاه روس به رشت رسیده و خطر این بود که به قزوین برسند. چهل و هشت ساعت برای پاسخ وقت معین شده بود. به دنبال این تهدید در تهران و شهرستانها مردم به پا خاستند و تلگرافهای عدیده در پشتیبانی از مجلس و رد اولتیماتوم مخابره کردند. در پایان مهلت، مجلس با رأی علنی به اتفاق آراء التیماتوم وحشتناک را رد کرد و مردم ایران پس از چهارسال کوشش مردانه منتظر رفتار قشون امپراطوری استعمار روس شدند. در این هنگام دولت انگلیس متحد و موافق روس بود و به هیچوجه ممانعت از اعمال آن دولت نمی‌کرد.

علمای نجف همچنان از مجلس و پایداری آن جانبداری می‌کردند و ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز از کوشش و تشویق مجلس خودداری نمی‌کردند. در این هنگام سردار اسعد (حاج علیقلی‌خان) به ایران بازگشت. این شهامت و وطن‌دوستی نامبرده را می‌رساند. در همین روزها خبر فوت آخوند خراسانی هم، که فرمان جهاد علیه روس صادر کرده بود و عده‌ای نیز به پیروی از او عازم ایران بودند، رسید.

در روز دوم محرم ۱۳۳۰ مطابق دوم دیماه ۱۲۹۰، پیرم‌خان به عنوان عامل دولت به مجلس تاخت و مجلس دوم را تعطیل نمود. شوستر این واقعه را چنین می‌نویسد: *«بعد از ظهر بیست و چهارم اکتبر، کابینه که از طرق عدیده معزول شده بود، با به کار*

بردن یک ضرب دست برخلاف مجلس شد و توسط عده‌ای ژاندارم و دسته‌هایی از ایل بختیاری به خارج کردن تمام وکلا و مستخدمین و اجزای جزء داخل مجلس کامیاب و کامران شد. و بعد از آن درها را بسته و مقفل نموده و عده‌ای کثیر از گارد همایون که معروف به رژیمان [لشکر] شاهی بود برای محافظت مجلس گمارده و وکلا را تهدید نمودند که اگر در مراجعت به آنجا یا جمع شدن در جای دیگر سعی نمایند کشته خواهند شد. شهر تهران فوراً به طرز حکومت اولیه یعنی استبدادی و نظامی گردید... نواب روس به ترغیب و مطمئن کردن اعضای کابینهٔ معزول شده که مقاصد و اغراضشان طرفداری روس‌ها بود نائل شده و به مقصود خود رسیدند. رئیس‌الوزراء، یکی از مشاهیر سرداران بختیاری و وزیر جنگ بود. سردار محتشم سردار دیگر بختیاری بود که فقط از پیش خود وزیر جنگ شده بود»[۱۱۱].

به این ترتیب التیماتوم روس عملی شد و مجلس دوم به زور نیروی مسلح تعطیل گردید. وقایع بعدی به خوبی نشان داد که مقاصد روسیه از حدودی که مخالفین مجلس فکر می‌کردند، بسیار وسیعتر است و این اقدام دولت باعث قطع تجاوز نظامی روس نگردید. مقارن اولتیماتوم دوم روس به ایران، در شهر تبریز تجاوز و جنگ علنی قشون روس با مجاهدان و قشون دولتی درگرفت و سرانجام آن متواری شدن مجاهدان از تبریز و پناهندگی ایشان به عثمانی بود.

باری از این پس وقایع ایران کاملاً مربوط به مقدمات نهایی جنگ بین‌الملل اول می‌شود.

بخش دوم
نیروها و هدفهای انقلاب مشروطیت ایران

فصل اول
نیروهای موافق انقلاب

زیر عنوان نیروهای موافق انقلاب، از طبقات و قشرهایی سخن خواهم گفت که از ابتدا تا آخر در صف انقلاب قرار داشتند و در همهٔ دوران، انقلاب را خواستار بودند و برای پیشرفت آن کوشیدند. این نیروها شامل بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران، و روشنفکران وابسته به طبقهٔ متوسط و تودهٔ شهری بودند. دهقانان با اینکه منافع زیادی در انقلاب داشتند عملاً به ندرت در جریانها شرکت کردند. نخستین مبحث این فصل بررسی گروه اول یعنی بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران می‌باشد.

بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران

در دورهٔ مورد بحث ما ایران هنوز قدمهای ابتدایی خود را نیز در راه توسعهٔ صنعتی برنداشته بود. کارخانه‌ها چنانچه صورت آنها در بخش گذشته مذکور گردید، بسیار معدود و کم وسعت بودند و سرمایهٔ صنعتی و تولیدی نسبت به سرمایهٔ تجارتی اندک بود، بنابراین طبقهٔ متوسط بیشتر شامل بازرگانان و پیشه‌وران می‌گردید. با تسلط بلژیکی‌ها بر گمرک ایران، و لغو قرارداد تجارتی ترکمانچای، که در امور گمرکی برای طرفین حقوق نسبتاً متساوی قائل شده بود، و انعقاد قرارداد تازه با دست بلژیکی‌ها، سرمایهٔ تجارتی ایران در معرض تهدید بازرگانان روسی قرار گرفته، تجار و تجارتخانه‌های روسی در سراسر نواحی شمالی ایران از آذربایجان تا خراسان و حتی

نواحی مرکزی پراکنده بودند. با استفاده از حقوق اتباع خارجی در ایران، منافع کلان به جیب سرمایه‌داران خارجی می‌رفت. مهمتر از این، موضوع امتیازات است که سرمایه‌گذاری داخلی ایران را در انحصار بیگانگان درآورده و عرصه را بر توسعهٔ سرمایه‌های داخلی تنگ کرده بود.

در مبارزات بازرگانان علیه بیگانگان و علیه دستگاه استبداد داخلی، منافع اقتصادی ایشان به صورت مستقیم مطرح و نمایان است. لازمهٔ دفاع از منافع اقتصادی شرکت در امر حکومت بود و با وجود حکومت شاه و دربار مستبد و وجود ملوک‌الطوایفی، طبقهٔ متوسط مورد تضییقات و فشارهای داخلی و خارجی قرار می‌گرفت. در جریان مبارزه برای لغو قرارداد انحصار تنباکو و توتون نقش بازرگانان و بازاریان کم و بیش نمایان شد.

بازاریان سخت مقاومت ورزیدند. حتی نمونه‌هایی در دست است که اغلب منابع آن را تأیید کرده‌اند و مثلاً یکی اینست که در این جریان، یکی از تجار معتبر حاضر به فروش تنباکوهای خود به شرکت نمی‌شود و مأمورین شرکت در صدد توقیف تنباکوها بر می‌آیند. ولی این شخص یک روز مهلت می‌خواهد و شبانه دوازده هزار کیسه تنباکوی خود را به محل وسیعی برده نفت زیادی روی آن می‌ریزد و آنها را آتش می‌زند. صبح که انگلیسی‌ها می‌آیند، جز مشتی خاکستر چیزی نمی‌یابند. اقدام این تاجر برای مخالفین «رژی» اثر عجیبی داشت. «ادوارد براون» می‌نویسد: «*علو طبع و دانش این تاجر میهن‌دوست را وصف کردن آسان نیست، که چگونه با کمال متانت و آرامش، بدون هیچ تظاهری، برای مخالفت با انحصار، سرمایهٔ مهمی را آتش زد و عملاً نشان داد که این شرکت برخلاف میل و مصلحت ایرانیان است و حکم پیشوای مذهب برای عموم مسلمین حتمی‌الاجرا است*».

پس از آنکه «نوز» بلژیکی به نفع روس شروع به تغییر دادن تعرفه‌های گمرک کرد، بازرگانان به روحانیان معتبر شهر متوسل شده، ایشان را دعوت به اتحاد علیه دستگاه استبداد شاه و نفوذ بیگانگان کردند. در ابتدای مشروطیت در وعظهایی که بر منابر از طرف روحانیان شده، صریحاً به این خواست بازرگانان اشاره شده است. در *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌خوانیم: «*جناب آقای سیدعبدالله بهبهانی در خانهٔ خودش به منبر صعود نموده و فرمود: ای مردم در چندی پیش تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه اعلیحضرت* مظفرالدین‌شاه *گمرک را واگذار فرموده به مسیو نوز مستخدم بلژیکی. او هم تعرفه بر گمرک بست و کتابچه طبع کرد و نشر داد که گمرک اجناس را از صادر و وارد بر طبق آن کتابچه بگیرند. لیکن در این مدت بر طبق آن کتابچه احدی*

از عُمال او عمل ننموده‌اند. هرکس هر چه توانسته است از مردم مال‌التجاره گرفته است... عکسی از نوز منتشر شده است و در حالتی عکس برداشته که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی عمامه به سر گذارده و عبا به دوش افکنده است. با این توهین و این کار، کارهای دیگر هم نموده است، مثل آنکه در گمرک و پستخانه و ادارهٔ صندوق، مسلمانانی را که در این ادارات مشغول خدمت و زحمت بوده‌اند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می‌نموده‌اند، خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه را منصوب داشته ...».

در جریان تحصن حضرت عبدالعظیم، به سال ۱۳۲۳ هجری، کار از کشمکش تجار با حکومت آغاز شد و در این جریان تجار نقش فعال داشتند.

تا هنگامی‌که حکومت در دست طبقهٔ ملاک و خوانین بود، با بستن مالیاتهای متعدد و فشار شدید بر افراد رعیت، مانع توسعهٔ کار تجار می‌شدند. ناظم‌الاسلام نقل می‌کند از گفتگوهای انجمن: «... *به طور تخمین محقق و معلوم است سالی دو کرور تومان پول خارجه وارد کرمان می‌شود برای خرید شال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ و کتیرا (جناب) آقایحیی وکیل کرمان که از موثقین و اهل خرد است نقل کرد که در یک سال من از آقامحمد اسماعیل تاجر مقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا در کرمان و رفسنجان خریده شده است یا نه؟ جواب داد "امسال بتوسط شخص من دویست هزار تومان کتیرا خریده شده"*. پس چه علت دارد *که ده خانه در کرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند*»[1]. باری بازرگانان نه فقط از منافع مستقیم خود دفاع می‌کردند بلکه در جریان مترقی زمان خود، علیه ستمکاری طبقهٔ جابر نقش اساسی داشتند.

اصناف و پیشه‌وران به عنوان نیروی پیوسته و پشتیبان بازرگانان در مبارزات شرکت می‌کردند. در طول نهضت مشروطیت دهها بار بازار تهران، تبریز و اصفهان ... به صورت تعطیل و اعتصاب درآمد.

حتی در کشمکش مشروطه و مشروعه، بازاریان طرف انقلاب را گرفتند و با اینکه شیخ فضل‌اللـه نفوذ زیادی داشت، علیه متشرعین فعالیت کردند. هنگامی که متشرعین در عبدالعظیم سنگر گرفته بودند و مشروطه‌خواهان را که گذرشان به آنجا می‌افتاد می‌آزردند، از جمله چنین واقعه‌ای به وقوع پیوست:

«*فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیم‌خان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده می‌شد و به "زیارت" رفته بود، کتک زدند. این پیش آمد با آن سخنی که در مجلس گفته شده بود*» (یا دولت غائله را رفع نماید و یا به ملت

واگذارد) «*تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هرگونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانهٔ عبدالعظیم گردند ملایان را بیرون گردانند*» (در مجلس) «*پس از گفتگوی بسیار بر آن شدند که کسانی را از نمایندگان به بازار فرستاده بازاریان را از اندیشهٔ نگشادن بازار بازگردانند ...*»[۲].

باری، بازاریان که برای به دست آوردن مشروطه می‌کوشیدند، هنگامی هم که مجلس باز شد سخت کوشش می‌کردند، لکن هنگامی که کودتای محمدعلی‌میرزا در کوبیدن مجلس موفق شد در همان قدم اول تهران باز دچار سکوت و خفقان گردید. عمال حکومت بازاریان را تهدید کردند که چنانچه مغازه‌های خود را نگشایند کالای ایشان تاراج خواهد شد و این مطلب را در خیابانها و بازار جار زدند. بازاریان پس از اندک مقاومت بازارها را باز کردند.

در رشت هنگامی که خبر کودتا رسید (پس از سه روز)، بازارها تعطیل شدند. دستور داده شد مردم بازارها را بگشایند، ولی کسی گوش نداد. حکمران یک دسته سرباز فرستاد که ناچارشان گردانند و این بود که جنگی رخ داد که سه تن کشته گردیدند و چهار تن زخمی شدند، دو روز بعد بازار باز شد و آرامش برپا گردید.

در تبریز بازاریان مانند سایر مردم مقاومت بیشتری می‌کردند. در جنبش ربیع‌الاول ۱۳۲۵، چون گفتگو این بود که اگر تا یک ماه نیز قانون اساسی نرسد، بازارها را باز نکنند، (به همین‌گونه به همهٔ شهرهای دیگر آگاهی دادند)، به پاس حال بینوایان چنین نهادند که هرکس را شاگردی یا کارگری بود، همچنان مزد آنان را بپردازد و هرکه را همسایه بی‌چیزی است در دستگیری از او دریغ نگیرد ... امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان هردسته‌ای جداگانه تلگراف به نمایندگان فرستادند. در نهضت تبریز بازار جلوهٔ درخشانتری دارد. بازرگانان ضررهای مالی را به خوبی تحمل کرده و حتی در جریانات جنگی شرکت می‌کنند. از روز آدینه۱۲ذی‌الحجه، جنگ در میان محلات دَوَچی و سرخاب با انجمن و مجاهدین درگرفت. یکی «*... از مجاهدین به نام حاجی خلیل فرشچی کشته شد. او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجان است. این مرد حجره در بازار داشت و یکی از توانگران به شمار می‌رفت و ...* »[۳]

نه فقط اصناف و بازرگانان کم سرمایه بلکه بزرگترین بازرگانان درجریان نهضت شرکت داشتند و مخالف دستگاه استبداد و نمایندگان مشروطه‌خواهان محسوب می‌شدند. برای رفع جنبش تبریز جلسه‌ای بین دولت و ملت منعقد شد: «*در خانهٔ مشیرالدوله صدراعظم*» برای ختم جنبش تبریز و رسیدگی به خواستهای هفتگانه، در

ذی‌الحجه ۱۳۲۴، جلسه‌ای تشکیل شد از اشخاص زیر: «*صنیع‌الدوله، سعدالدوله، حاجی معین، حاجی مرتضوی، حاجی امین‌الضرب و حاجی‌محمد اسماعیل*» ... «حاجی امین‌الضرب بپا خاست و چنین گفت: «*... دولت نمی‌تواند بگوید من به شما مشروطه نداده‌ام، اگر ما مشروطه نیستیم، چرا از ولایات مبعوث می‌فرستند؟ ما خودمان را رسماً مشروطه می‌دانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمی‌تواند از ما پس گیرد، مگر با خون ملت...*»[۴]

در اصفهان علیه اقبال‌الدوله و ایادی او از طرف مردم از جمله بازاریان نهضت سخت کوشش می‌شد: «*سربازان ملایری که در شهر درنگ داشتند و همیشه به مردم آزار می‌رسانیدند. شب هفتم دیماه (چهارم ذی‌الحجه) چند تن از ایشان مست شده در بازار بدمستی نمودند و دست به دکان یک میوه فروشی دراز کردند، بازاریان بر سر ایشان ریخته سخت بزدند. فردا حکمران فرستاد*» (*قبال‌الدوله*) «*زندگان را دستگیر نمود و ... گوشمالی داد. مردم این را دستاویز گرفته بازار را بستند و در مسجد شاه گرد آمده و به خروش و فریاد برخاستند. اقبال‌الدوله می‌کوشید شورش را فرونشاند و بازارها را باز نماید و برای بیم دادن، توپ به میدان شاه کشید ...*»[۵].

امروز یکی راجع به بازرگانان و صاحبان کارخانه‌ها و کارگاهها چنین اظهار نظر می‌کند: «در سالهای انقلاب، ۱۹۰۹ـ۱۹۰۶، تنها طبقهٔ انقلابی، بورژوازی صنعتی و تجارتی بود.»

نمونه‌های بسیاری از کوششهای بازرگانان و پیشه‌وران می‌توان ذکر کرد که این طبقه در انقلاب مشروطیت نقش درجهٔ اول داشته است، زیرا در تمام دوران نهضت به یک سان کوشیده است. اصناف و پیشه‌وران تهران دارای دهها انجمن مشروطه‌خواهی بوده‌اند. نیروی اصلی انقلاب مشروطه در شهرها توسط پیشه‌وران و وابستگان ایشان تشکیل می‌شد. این طبقه که منافع بیشمار در انجام انقلاب مشروطیت داشت، به علت بستگیهای مالی و روحیهٔ کاسبکاری عمومی نمی‌توانست آنچنان نیرویی باشد که به تنهایی بار مبارزه را بر دوش بگیرد. در جریانات شدید انقلاب هرچه کار شدت می‌گیرد، مردمان تهیدست شهرها و تودهٔ زحمتکش شهری بیشتر به مبارزه کشانده می‌شود.

این موضوع نباید موجب این اشتباه گردد که نیروی بازاریان، اعم از بازرگانان و پیشه‌وران، اندک ارزیابی شود. این نیرو از لحاظ کمیت مهمترین نیروی انقلاب بود. این نیرو به فراخور محیط خود کم و بیش انقلابی و یا مسالمت‌آمیز بوده است. تبریز به علل متعددی که در آینده از آن گفتگو خواهد شد، زودتر قضایا را به برخورد می‌کشاند. بازار تبریز نیز به فراخور این شهر کار می‌کرد، در صفحات مرکزی و جنوبی ظاهرسازی و

جنجالهای بی‌ثمر بیشتر بروز می‌کرد، نتیجه این بود که بازاریان در بسیاری موارد دچار چنین تظاهری می‌شدند.

اهمیت بازار از لحاظ اقتصادی در آن زمان به مراتب بیش از عصر حاضر بود. تمام اقتصاد مملکت در دست بازرگانان اداره می‌شد. بستن بازار یعنی قطع تمام فعالیتهای اقتصادی کشور و ما مکرر می‌بینیم که بازار از این حربهٔ خود به خوبی استفاده کرده است.

برای اینکه بیشتر به اهمیت بازاریان و پیشه‌وران پی ببریم نظری به جدول انتخابات دورهٔ اول می‌اندازیم. عدهٔ منتخبین تهران ۶۰ نفر مقرر گردیده است که از این عده ۳۰ نفر نمایندگان اصناف از قبیل: صراف، چوب فروش و نجار، بزار و حریر فروش، دوره‌گرد، خیاط و رفوگر، زرگر و دواتگر، آهنگر، بلورفروش و شیشه‌بر، قصاب و دباغ، بقال و بنکدار، دلال، آهنگر، نعل‌بند، میخ‌بر، عطار، کفش‌دوز، خباز، علاف، کلاه‌دوز، پلوپز و آشپز و کبابی، خرازی فروش، یخدان‌ساز، سمسار، قهوه‌چی، سلمانی و حمامی، گیوه‌فروش، حصیرباف و تیرفروش، سیگار فروش و غیره می‌باشند. باید توجه کرد که این اصناف اغلب دارای انجمن مخصوص به خود بودند و در جریان مبارزه نقش مهمی را بر دوش داشتند. هنگامی‌که در تاریخ می‌خوانیم در مقابل تهدید مستبدین به صورت واقعهٔ میدان توپخانه ظرف چند روز چند هزار نفر مسلح در مسجد سپهسالار گرد آمدند و امور نظم کافی داشت و یا در تبریز در ماجراهای بسیار که گاهی یک ماه به طول می‌انجامید و در هنگام جنگ انجمن شهر توانست شهر را اداره کند، در حالیکه می‌دانیم یک سازمان حزبی وجود نداشته است، به اهمیت انجمنها پی می‌بریم. انجمنهایی که افراد هر صنف را برای مقابله با دشمن آماده می‌کردند.

نقش اصناف و پیشه‌وران از نظر شرکت درجریانات سیاسی بیش از بازرگانان است و باید دانست که نیروی انقلابی شهرها تا حدود زیادی متکی به اصناف و پیشه‌وران بود.

حال در نظر بگیریم که علاوه بر سی نفر نمایندگان اصناف، ده نفر نمایندگان تجار هم در عدهٔ شصت نفری منتخبین تهران وجود دارد، یعنی دو سوم منتخبین تهران، یعنی دو سوم آراء متعلق به بازاریان و اصناف و پیشه‌وران می‌باشد. این نمونه‌ای از قدرت و اهمیت این گروه درجریان انقلاب مشروطیت ایران است.

روشنفکران وابسته به طبقات متوسط

مطلبی هست که لازم است در اینجا بیان کنم. شاید بتوان آن را مقدمه‌ای بر مبحث نقش روشنفکران در انقلاب مشروطیت دانست.

در جنبشها و انقلابهایی که به نام یک طبقه نامیده می‌شود، مثل انقلاب بورژوازی، ما همواره می‌بینیم که قشر روشنفکر به صورت بسیار فعال دست در کار است. حال آنکه این روشنفکران نه دارای کارخانه هستند و نه خود در بازار دارای حجره و دستگاه می‌باشند. کسانی که چنین پدیده‌هایی را به همین صورت می‌بینند نه تنها اطلاق لفظ «بورژوازی» بر یک انقلاب یا جنبش را صحیح نمی‌دانند، بلکه از اینکه طبقهٔ منورالفکر را با بازاریان و کسبه و کارفرمایان در یک ردیف قرارداده‌اند ناراحت نیز خواهند شد. اما واقعیت این است که روشنفکران قشر بزرگی هستند که می‌توانند وابستگیهای طبقاتی مختلف داشته باشند. گروهی از این قشر وابسته به طبقات اشراف و فئودال هستند. این گروه در حکومت اشراف و فئودال نقش کارگزار و گردانندهٔ امور را می‌یابند. در واقع روشنفکران وابسته به اشراف و روشنفکرانی‌که از طبقات دیگر خود را به خدمت این طبقه در می‌آورند، کادرهایی هستند که برای حفظ حکومت و ادارهٔ آن لازمند.

گروه دیگر روشنفکران، وابسته به طبقات متوسط (بورژوازی) هستند. این عده از خانواده‌های عضو این طبقه بیرون آمده و با تربیت و فرهنگی که دارند، به خاطر تحقق خواستهای طبقهٔ خود اقدام می‌کنند. ممکن است که یک روشنفکر، هنگامی که در جنبشی شرکت می‌کند بری از این حسابگریهاست، این کاملاً صحیح است.

روشنفکران به احتساب منافع اقتصادی طبقهٔ خود نمی‌پردازند و اصولاً چنین عملی لازم نیست. هرجریان انقلابی و یا جنبش ترقی‌خواهانه، دارای آن صفاتی است که شرکت در آن جنبهٔ حق‌طلبی، نوع‌دوستی، شرافت و فضیلت دارد. هیچگاه یک روشنفکر نمی‌اندیشد که: من در نهضت شرکت می‌کنم تا کارخانه‌داران بتوانند به وسعت کارخانهٔ خود بیافزایند. او می‌گوید: من در این نهضت مقدس شرکت می‌کنم تا جور و ستم یک طبقهٔ فاسد را واژگون سازم، تا این همه فقر و مذلت و سیاه‌روزی را از کشور خود پاک کنم. مونتسکیو، روسو، ولتر، و بسیاری دیگر از روشنفکران خوش‌قریحهٔ قبل از انقلاب فرانسه مکرر اصول برادری و برابری و غیره را بیان داشتند و از آن دفاع کردند و به این خاطر بعضیهاشان مرارتها کشیدند. لکن انقلابی که آن را دنبالهٔ افکار ایشان می‌دانیم فقط تا آنجایی برابری ایجاد کرد که اشراف فرانسه جای خود را به سفته‌بازان بدهند و فئودالها زمام اقتصادی کشور را به دست کارخانه‌داران واگذارند. نتیجهٔ انقلاب، فرانسهٔ تازه‌ای بود که به راه سرمایه‌داری گام برمی‌داشت. آیا می‌توان گفت آن بزرگان نیرنگ زده‌اند و یا افکار خود را دگرگونه نمایان ساخته‌اند؟ خیر، واقعیت این است که انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) و تمام انقلابهای بورژوازی و اصولاً همهٔ

انقلابهای اجتماعی، قدمی به جلو و اقدامی ترقی‌خواهانه است. این صفت مسلم آن عاملی است که با خرد تازه‌جو و فضیلت روشنفکرانه مطابقت دارد. بنابراین روشنفکران بدون حسابگری می‌توانند در انقلاب و نهضت شرکت کنند و در عین حال منافع طبقهٔ خود را با در دست گرفتن حکومت، تأمین کنند.

در انقلاب مشروطیت اولین دستهٔ روشنفکران اصلاح‌طلب، وابستگی اشرافی داشتند. این عده اغلب تحصیلات خارجی داشتند، در آن زمان که جز برای طبقهٔ اشراف و حاکم، برای دیگران تحصیل در خارج امکان نداشت، این عده در اروپا با جامعهٔ نوین و فرهنگ نو آشنا شدند و علائق اصلاح‌طلبانهٔ خود را در ایران بروز دادند. در دورهٔ ناصرالدین‌شاه عدهٔ قابل توجهی از این افراد در دربار و دولت حضور داشتند و به خصوص جوانان آن دوره از چنین خواستهایی جانبداری می‌کردند. در اواخر قرن نوزده، با توسعهٔ تجارت است که فرزندان طبقهٔ متوسط نیز می‌توانند، به ندرت، از تحصیلات خارجی بهره‌مند گردند. از طرفی در داخل ایران تحصیلات نوین آغاز شده و وسعت می‌گیرد. نظری به تعداد مدارس جدید در عهد مظفرالدین‌شاه نشان می‌دهد که روشنفکران آینده چه وضعی خواهند داشت. به هرحال روشنفکران وابسته به طبقهٔ متوسط به چند گروه قابل تقسیم هستند:

۱ـ آنان که قبل از انقلاب خواستار اصلاحات شده‌اند. ۲ـ روزنامه‌نویسان و دیگران که در جریان نهضت شرکت فعال داشتند. ۳ـ طلبه‌های علوم دینی. ۴ـ محصلین مدارس. ۵ ـ ایرانیان مقیم خارج. اینک به بحث در مورد هر یک می‌پردازم.

اصلاح طلبان قبل از انقلاب

شاگردانی که قائم‌مقام و امیرکبیر به خارج از ایران اعزام داشتند، اغلب در بازگشت پرچمدار اصلاحات شده بودند. این عده اغلب در حکومت شرکت داشتند و اقدامات مفیدی در توسعهٔ فرهنگ و یا آوردن تمدن اروپایی به ایران انجام می‌دادند. هرچند که در دورهٔ امتیازات، اغلب دچار این اشتباه شدند که راه پیشرفت ایران دادن امتیازات است و در این راه به وساطت نیز پرداختند. ملکم‌خان که درخشانترین چهره به شمار می‌رود، در چند امتیاز مهم واسطه بوده و صریحاً اعتقاد داشت که اگر ایران بخواهد پیشرفت کند، باید هرچه بیشتر به خارجیان (اروپائیان) امتیاز بدهد. به طور کلی، این گروه مورد بحث، کاملاً مسالمت‌جو و غیر انقلابی بودند. حق هم چنین است، زیرا ایشان اولین گروه روشنفکران به شمار می‌رفتند و وابستگی طبقاتی ایشان حتی در کادر طبقهٔ متوسط نمی‌گنجید.

در ابتدای سلطنت مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳) میرزاعباسقلی‌خان آدمیت (۱۲۷۸ قمری تا ۱۳۱۸ شمسی) که از پیروان ملکم‌خان بود اقدام به تأسیس *جامع آدمیت* نمود. مرامنامهٔ *جامع آدمیت* دو اثر ملکم خان: «*اصول آدمیت*» و «*دفتر حقوق اساسی فرد*» بود. تکالیف اعضای این جامع عبارت بود از: اجتناب از بدی، اقدام به نیکی، رفع ظلم، اتفاق، طلب علم، ترویج آدمیت و حفظ نظام.

محتوای سیاسی *جامع* اندک بود، حال آنکه پس از سال ۱۳۱۳ مبنای کار قرار داده شده است. حقوق اساسی فرد در رسالهٔ «*صراط‌المستقیم*» حقوق اساسی افراد تشریح شده است و بر چهار رکن استوار است: اطمینان، اختیار یا آزادی، مساوات، امتیاز فضلی. و در باب اختیار می‌گوید: اختیار شامل اختیار بدنی، اختیار زبان، اختیار قلم، اختیار خیال، اختیار کسب و اختیار جماعت است. در باب مساوات گوید مساوات در نفوس، مساوات در حدود و حقوق می‌باشد.

می‌بینیم که اساسنامهٔ جامع تحت تأثیر افکار ناشی از انقلابهای اروپایی است. جامع *آدمیت* از روشنفکران اشرافی و وابسته به خانواده‌های مرفه تشکیل شده بود. کوششهای این جامع همانند کوششهای ملکم‌خان، بیشتر مصروف طبقهٔ بالای جامعه بود و با طبقاتی که انقلاب را خواستار بودند و در آن شرکت کردند رابطهٔ قابل توجهی نداشت. عامهٔ مردم هنگامی ملکم‌خان را شناختند که بسیاری از مطالب را می‌دانستند و فعالانه در جریان انقلاب شرکت کرده بودند. هنگامی‌که انقلاب آغاز شد و به خصوص هنگامی‌که طی دورهٔ اول مجلس افکار انقلابی نضج می‌گرفت و عامهٔ مردم رو به شدت عمل در مهار کردن دربار محمدعلی‌شاه می‌آوردند. *جامع آدمیت* سنگری برای محافظه‌کاری به شمار می‌رفت. نه تنها عدهٔ زیادی مرتجع وارد این جامع شدند بلکه محمدعلی میرزا نیز عضویت آن را پذیرفت. میرزا عباس‌قلی‌خان می‌خواست او را «آدم» کند. سعدالدوله که در اواخر از متحدین محمدعلی‌شاه بود یکی از سران جامع به شمار می‌رفت.

عدهٔ اعضای جامع تا سیصد نفر رسید. در اسناد و مدارک *جامع آدمیت* تعداد سیصد و ده تعهدنامهٔ عضویت به دست آمد. سران نامدار *جامع آدمیت* عبارت بودند از: «*میرزا ابراهیم‌خان عون‌الممالک، عبدالحمیدخان غفاری، یمین نظام، سلطان جنیدمیرزا معتمدالدوله، یحیی میرزا، سلیمان میرزا، میرزاعلیخان انتظام الحکما، میرزاجوادخان، سعدالدوله، میرزااحمد ناظم‌العلماء ملایری، میرزا عبدالله خان مصدق‌الممالک نوری، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، شاهزاده محمدعلی میرزا. به هرحال کسانی که در سال ۱۳۲۵ عضویت جامع را داشتند. به این نسبت بودند: از نمایندگان دورهٔ اول مجلس ۱۵ نفر، رجال و سرشناسان ۱۳۵ نفر، شاهزادگان ۲۰ نفر، ادبا ۱۱ نفر،*

هنرمندان ۳ نفر، نظامیان ۱۲ نفر، تجار ۱۳ نفر، روحانیان ۱۴ نفر و ۱۰ نفر نیز طبقهٔ متوسط نوشته شده است».

علاوه بر تهران، در بعضی شهرستانها حوزهٔ *جامع آدمیت* تأسیس گردید. در تهران چهار جامع (حوزه) وجود داشت که یکی از آنها انجمن حقوق بود که توسط سلیمان میرزا و برادر او اداره می‌شد. در سال ۱۳۲۵ بر اثر انشعابی که در *جامع آدمیت* عارض گردید، انجمن حقوق از آدمیت جدا شد و عنوان جمعیت سیاسی مستقلی یافت.

صفات کلی اعضای *جامع آدمیت* عبارت بود از: روشنفکر بودن، محافظه‌کار بودن و مسالمت‌جو بودن. نسبت به انقلابیون بدبین و رفتار ایشان را موجب جدایی محمدعلی میرزا از ملت می‌دانستند. در پایان این بحث می‌گوییم که *جامع آدمیت* نه در بیداری افکار عامه قدم مؤثری برداشت و نه در به وجود آوردن شخصیتهای انقلابی و رهبران عالیقدر.

روزنامه‌نویسان و روشنفکران معاصر انقلاب مشروطیت

با نظری به تعداد کثیر روزنامه‌ها در دورهٔ انقلاب می‌توانیم عدهٔ کسانی را که به این کار مشغول بودند حدس بزنیم. علاوه بر این عده، گروه کثیری از روشنفکران در انقلاب شرکت مؤثر داشتند.

در میان گروه روزنامه‌نویسان، روشنفکران شجاع و انقلابی نظیر میرزاجهانگیرخان و میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا وجود داشتند. هنگامی‌که جریانات به سوی بمباران مجلس پیش می‌رفت روزنامه‌های *مجلس*، *حبل‌المتین*، *صوراسرافیل*، *روح‌القدس*، *تمدن* و *ندای وطن* در تهران و *انجمن* در تبریز همچنان پیش می‌رفتند و تا نزدیکیهای بمباران چاپ می‌شدند.

همچنین در تهران روزنامهٔ *مساوات* منتشر می‌شد که نویسندهٔ آن سید محمدرضا شیرازی بود. او مردی بیباک بود که با دربار محمدعلی شاه سخت درافتاده بود، وی در یکی از شماره‌ها از لویی شانزدهم پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش نوشت و در پایان آن روی سخن را به محمدعلی میرزا گردانیده به گفته‌های بیم‌آمیزی پرداخته و نوشت: «*مگر تصور می‌شود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بی‌مکافات آسوده گذارد. نه والله، نه، هرکس این خیال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه القاء نماید، به جمیع انبیا و اولیاء و ارواح مقدسهٔ دنیا سوگند و به روح عدالت و حقیقت و مساوات قسم است که خیانت صریح به مقام سلطنت نموده و اگر این قسمها را باور بدارند به ایران پرستی شاپشال* [سرگئی مارکوویچ] *و به*

دانش امیربهادر و به پاکدامنی سعدالدوله و به دیانت اقبال‌الدوله و عفت آصف افخم و به رحم و مروت ظفرالسلطنه ... به نیکنامی مجتهد تبریزی قسم یاد می‌کنم...». و در همین موقع است که روزنامهٔ *صوراسرافیل* چنین می‌نویسد: «*اگر شما سنگدلی نموده سینه‌های ما را آماج گلوله‌های خود گردانید، ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوییم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دینها شدیم، چرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید... ما می‌خواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین تهران را برای تشریفات مقدم این میهمانهای تازه رسیده از خون گلوی خود زینت دهیم...*». باری میرزا جهانگیرخان با خون خود درخت انقلاب را آبیاری کرد و آن را پرورد.

روزنامه‌ها اولین عامل روشنی افکار عامه در انقلاب و به خصوص در دورهٔ اول مجلس شدند. در تهییج و آماده کردن عامه و پرده‌دری از توطئه‌ها و هدایت افکار هیچ عاملی به اندازهٔ روزنامه در این دوره مؤثر نبود. معذالک نمی‌توان روش زشت بعضی از روزنامه‌ها را که هر روز خود را به طرفی می‌بستند و روزنامه را وسیلهٔ نان خوردن خود قرار داده بودند، یعنی کاری که اکنون همهٔ روزنامه‌ها به آن مشغولند، ندیده گرفت. *حبل‌المتین* که از روزنامه‌های مهم آن زمان است در یک دوره به جانبداری از عین‌الدوله می‌پردازد و او را می‌ستاید. روزنامه‌های دیگر هرکدام چنین نقاط ضعفی دارند. فقط چند روزنامه هست که به خاطر فعالیت سیاسی منتشر شده و مستقیم به جلو می‌رفتند. نظر به موقعیت ممتاز روزنامه‌ها رجال ناچار بودند روی آنها حساب کنند و چه بسا که حملات روزنامه‌ها موجب برکناری و یا سرِ کار آمدن رجلی می‌شد. هنگامی که احتشام‌السلطنه از ریاست و نمایندگی مجلس کناره‌جویی کرد (احتشام‌السلطنه عضو جامع آدمیت بود) علت را حملات روزنامه‌ها در مورد مماشات او نسبت به محمدعلی‌شاه اعلام کرد و از این موضوع رنجیده خاطر بود.

روزنامهٔ *روح‌القدس* در شمارهٔ ۱۳ (مورخ ۲۹ رمضان ۱۳۲۶) به قلم سلطان‌العلمای خراسانی می‌نویسد: «*... سلاطین سابق ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دو چیز (مال و جان رعیت) همیشه لوای جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را در سایهٔ خود آسوده می‌داشتند، چون ودایع حق را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ می‌کردند، ملقب به «ظل‌اللـه فی‌الارض» شدند... گوسفند از برای چوپان نیست، بلکه چوپان برای خدمت اوست*» همین روزنامه به دربار حملهٔ شدید کرد و نتایج مشروطیت را ستوده و از غلبهٔ ژاپن بر روس و پیشرفتهای انگلیس در سایهٔ مشروطیت نمونه‌ها آورده است.

بجز روزنامه‌نویسان، روشنفکران دیگری از طبقهٔ متوسط در رهبری و هدایت انقلاب کوشیده‌اند. هنگامی که جنگ متشرع و مشروطه‌خواه درگرفت روشنفکران در مقابل ارتجاع که به صورت مشروعه‌خواهی نمودار شده بود، قرار گرفتند و سرانجام جنگ مشروعه و مشروطه را به نفع مشروطه پایان دادند. روشنفکران طبقهٔ متوسط صف انقلابی نهضت مشروطیت محسوب می‌شوند. ایشان با جامعهٔ نوین از نظر فکری آشنایی داشته و از خواستهای مترقی انقلاب چون عدالت، برابری و استقلال جانبداری می‌کردند. این روشنفکران به عنوان با استعدادترین گروه جامعهٔ ایران، نمی‌توانستند حکومت مالکین و خوانین را که جنبهٔ موروثی داشت تحمل کنند و ناچار برای وسعت دادن به عرصهٔ زندگی خود خواستار الغای امتیازات اشراف بودند.

روشنفکران مستقیماً به رهبری توده می‌پرداختند. در نامه‌ای برای آقای کوزه‌کنانی از تهران، چنین می‌خوانیم. در واقعهٔ طغیان پسر رحیم‌خان در آذربایجان و انعکاس آن در تهران مقابل مجلس شورای ملی نویسندهٔ نامه چنین منظره‌ای دیده است: «*یکنفر خان فرنگی‌مآب عینکی بپا ایستاده سرگذشت لویی شانزدهم را از سر تا پا خواند و سخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بر او ثابت کردند و خودش و زنش را سربریدند. مردم گفتند: فرانسه نباشد ایران باشد، لوئی شانزدهم نباشد، محمدعلی‌شاه باشد، ما حاضریم این را به محاکمه بکشیم*»[۶]

روشنفکرانی بودند که پس از افتتاح مجلس، در ادارات دولتی به پشتیبانی مجلس درآمدند و می‌خواستند حکومت ملی را عملاً در همه‌جا بگسترانند. در عدلیه جوانان دانا و مشروطه‌خواه بسیار بودند که نه تنها حکمی علیه مشروطه‌خواهان صادر نمی‌کردند، بلکه از هیچ کوششی علیه عوامل دربار خودداری نمی‌کردند. در واقعهٔ سوءقصد به محمدعلی‌شاه، عدلیه به بازداشت متهمین از طرف شاه و دربار سخت اعتراض کرد و متهمین را پس از اندک مدتی آزاد کرد. متقابلاً برای اراذل و اوباش آن زمان تهران که نقش مشابهی با این جماعت در دورهٔ ما داشتند حکم تعقیب و بازداشت صادر می‌کردند. اینها بود موجبات قتل اشخاصی چون قاضی ارداقی. مسلماً قاضی ارداقی در عدلیه تنها نبود، بلکه وی شجاعترین ایشان به شمار می‌رفت.

طلبه‌های علوم دینی

در دورهٔ قبل از مشروطیت و دورهٔ مشروطیت مدارس عالیهٔ ایران منحصر بود به مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ سیاسی. فارغ‌التحصیلان این مدارس روشنفکرترین افراد تحصیلکرده در ایران محسوب می‌شدند. پس از این دو مدرسه، تعداد زیادی مدارس و

حلقه‌های درسی علوم دینی وجود داشت. در تهران هر یک از علمای بزرگ حلقهٔ درسی مخصوص به خود داشتند که طلبه از تهران و شهرستانها برای تلمذ به نزد ایشان رفته طی چند سال موفق به اخذ درجهٔ اجتهاد می‌شدند. هنگامی که علماء و بازاریان به عرصهٔ مبارزه داخل شدند، طلاب مدارس مزبور نقش مهمی را در اخذ مشروطیت ایفا کردند. در پای منابر بهبهانی و وعاظ مشروطه‌خواه همواره عدهٔ زیادی از طلاب جمع می‌آمدند و گروه فعال مشروطه‌خواهان در دورهٔ اول یعنی تا اعطای مشروطه، طلاب مدارس دینی بودند. تظاهرات تهران، بست‌نشینی حضرت عبدالعظیم، اغلب توسط طلاب دامن زده می‌شد و نقش فعال ایشان در این دوره غیرقابل انکار است.

در دورهٔ دوم یعنی کشمکش مجلس اول با استبداد، طلبه‌ها در صف ملت ماندند و در مورد اختلاف مشروعه و مشروطه که برای ایشان امری مهم و از نظر منافع صنفی قابل تردید نبود، به ندرت طرف حاج شیخ فضل‌اللـه و گروه او را گرفتند.

در همان روز که در مقابل مجلس یک نفر «خان فرنگی‌مآب» بدانگونه سخن می‌راند: «*یکنفر طلبه بپا ایستاده چنین می‌گوید: "حضرات می‌دانید ماها در این مدت از دست سلاطین قاجاریه چها کشیده‌ایم" سپس بنا کرد از فتحعلی‌شاه و محمدشاه گفتن. نوبت به ناصرالدین شاه رسید از هر جا داد زدند خدا قبر او را پر از آتش کند، مظفرالدین‌شاه را رحمت و دعا گفتند. آخر گفت "الان در دست یک نفر خبیث گیر کرده‌ایم". یک مرتبه صداها بلند شد: ما چنین پادشاهی نمی‌خواهیم. ما پسر ام‌الخاقان را نمی‌خواهیم*»[۷].

در *تاریخ بیداری ایرانیان* ذکر شده است که بهبهانی برای جلب طلبه‌ها نه تنها هر روز بساط نهار و چای می‌گسترد، بلکه مبالغی به صورت کمک به ایشان می‌داد که پول آن را از تجار مطالبه می‌کرد. به فرض که چنین مطالبی صحیح باشد، نمی‌تواند از ارزش کلی مبارزات این صنف بکاهد. زیرا وسعت شرکت طلبه‌ها در نهضت سال ۱۳۲۴ به حدی است که حتی آنان که شاگرد علمای مخالف مشروطه، چون امام جمعه، بودند، به نفع مشروطه‌خواهان وارد عمل می‌شدند. کشته شدن سیدعبدالحمید اولین قربانی سال ۱۳۲۴ و تبعید چهارده تن طلبه به اردبیل، نمونه‌هایی از نقش ایشان را نمایان می‌سازد.

محصلین مدارس جدید

قابل توجه است که این محصلین از نظر سنی خردسال بودند و نمی‌توانستند خود راه صحیح مبارزه را تشخیص داده و به کوشش برخیزند، زیرا مدارس آن زمان اغلب

شش کلاسه بوده است. معذالک در جریانات تهران و تبریز و رشت در بسیاری موارد دانش آموزانی را می‌بینیم که تشکیل دسته داده و در تظاهرات عمومی شرکت می‌کردند. در تمام تظاهرات سال ۲۵ و ۲۶ تبریز محصلین شرکت داشتند، و در دستجات منظم حرکت می‌کردند و سرود می‌خواندند. در تهران نیز در موارد متعدد شرکت این گروه دیده شده است. توجه به این گروه از جوانان برای آیندهٔ نهضت مشروطیت و هر نهضت دیگری مهم و در خور نظر است.

ایرانیان مقیم خارج از کشور

دردورهٔ ناصرالدین شاه، به علت اختناق داخلی، ایرانیان مقیم خارج امکان می‌یافتند علیه استبداد و علیه سیاستهای خارجی کوشش کرده و نظر خود را به دنیای آن روز بشناسانند. کوششهای سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاملکم‌خان و دیگران از این زمره است. در دورهٔ بعد انتشار جراید *حبل‌المتین* کلکته، *اختر* اسلامبول و *ثریا* در مصر سنگرهایی برای کوبیدن سیاست دربار ایران به شمار می‌رفت. قابل توجه است که انگلستان برای مبارزه با حریف پیروز خود در دربار ایران یعنی روس، امکان این مبارزه را در قلمرو خود می‌داد. نشر ۴۲۴ شمارهٔ *قانون* توسط میرزاملکم‌خان و انتشار دائمی *حبل‌المتین* در کلکته از آن جمله است.

به هرحال پس از کوبیدن مجلس در سال ۱۳۲۶ عدهٔ زیادی از مشروطه‌خواهان به خارج فرار کردند و کمیته‌هایی برای ادامهٔ مبارزه تشکیل دادند. از آن جمله تشکیل کمیته‌ای در انگلستان (در ۳۰ اکتبر ۱۹۰۸) به همت تقی‌زاده و همکاری معاضدالسلطنه می‌باشد. در پاریس محفل بزرگی به نام *فرانکو ـ پرسیا* در سایهٔ دلبستگی و اقدامات ایرانیان مقیم آنجا و پناهندگان اخیر به ریاست افتخاری آقای «دیولفای» از ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۸ برپا گردید. در وردن و سوئیس برای مدت کوتاهی روزنامهٔ *صوراسرافیل* به توسط مدیر داخلی‌اش میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا که در واقعهٔ مجلس به اتفاق تقی‌زاده به سفارت انگلیس پناهنده شده بودند و با وساطت آن دولت از ایران خارج شدند، منتشر گردید. و اما مهمتر از همه کمیتهٔ *سعادت ایران* است که در استانبول بنیاد نهاده شد. این انجمن به علت نزدیکی به ایران و مجاورت کشور عثمانی، با تبریز ارتباط دائم داشت و در تمام مدت محاصره و جنگ فریاد تبریز را به اروپا و نجف و هندوستان می‌رساند و کمکهای مالی از ایرانیان خارج به تبریز ارسال می‌داشت. بیشتر اعضای این کمیته، بازرگانان آذربایجانی مقیم استانبول بودند. *انجمن سعادت* از نظر معنوی و روحیه دادن به مجاهدان آذربایجان، هنگامی که همهٔ ایران در ظلمت اختناق فرو شده

بود، عامل مؤثری به شمار می‌رفت و وظیفهٔ خود را به عنوان کمیته‌ای از ایرانیان خارج کشور به خوبی انجام داد.

تودهٔ شهری و کارگران

گروههایی که تاکنون مورد بحث قرار گرفتند عبارتند از بازرگانان بزرگ، پیشه‌وران، روشنفکران. کسان دیگری که صورت مشخص دارند عبارتند از: روحانیان، لشکریان و اشراف که در شهرها ساکن هستند. حال ببینیم گذشته از این گروهها، بقیهٔ مردم شهر چه کسانی هستند. این عده عبارتند از کارگران کارخانه‌ها و کارگاههای بزرگ، صنعتگران که در کارگاههای پیشه‌وری شاگرد هستند، یعنی مزدبگیر می‌باشند، و عمله‌ها و کارگران ساده که روستاییان تازه به شهر آمده هستند. اما مقصود ما از تودهٔ شهری، فقط این عده نیست. در جمعیت تهران آن زمان (که حدود ۴۰۰ هزار تن برآورد شده) و جمعیت دیگر شهرهای بزرگ، هزاران نفر کسبهٔ جزء و شاگردان مغازه و بازار به این عده اضافه می‌شوند.

وقتی در یک تظاهرات گفته می‌شود عامهٔ مردم فلان کردند. منظور این توده‌ای است که به یکدیگر پیوسته، انبوه می‌شود و در جلوی آن چهره گروههای مذکور آشکار است. انجمنهای مشروطه در تهران و انجمنهای ایالتی و ولایتی در شهرستانها متکی به چنین نیرویی بود، پس بجاست که گفتگو از انجمنها را در این مبحث قرار دهیم. بنابراین سه مطلب در اینجا بحث خواهد شد. الف ـ وضع کارگران و نقش ایشان. ب ـ عامهٔ مردم شهر چه می‌کردند. ج ـ نقش انجمنها و قدرت آنها.

وضع کارگران و نقش ایشان

همانطور که قبلاً ذکر شد در ایران آن روز تعداد کارگران کم بود زیرا کارخانه‌های نادری تأسیس یافته و کارگاههای بزرگ نیز وجود نداشت. همانطور که میزان سرمایهٔ صنعتی نسبت به سرمایهٔ تجارتی قلیل بود، تعداد کارگران کارخانه‌ها هم نسبت به خرده بورژوازی و کارگران تجارتخانه‌ها و بازار اندک می‌نمود.

پاولوویچ در کتاب «*ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران*» بیهوده می‌کوشد تشابه نهضت سوسیال دمکراسی کارگران روسیه و قفقاز را در نهضت مشروطیت بیابد. نهضت کارگری در ایران در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ هنوز به وجود نیامده بود و پس از مراودات بسیار با سوسیال دمکراتهای قفقاز، برای اولین مرتبه نطفهٔ این نهضت در ایران به وجود آمد، آن هم ضعیف و به همان میزان که ایران دارای

صنایع کارخانه‌ای بود. لکن باید توجه داشت که در این دوره کارگران کارخانه‌ها با اینکه قلیل بودند در انقلاب شرکت کردند و به خصوص در تبریز نقش نسبتاً قابل توجهی داشتند. وجود هفت هزار کارگر ایرانی در باکو بزرگترین رقم کارگران ایران است و این گروه آنچنان کارشان با سوسیال دمکراتها پیوسته است که قسمتی از نیروهای این گروه در آذربایجان و سایر نواحی به شمار می‌رفتند. به هرحال در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۰ اولین جریان کارگری به صورت اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها واقع شد و اعتصاب عمومی توانست مدت ده روز روزنامه‌ها را اجباراً تعطیل نماید. تنها، نشریه‌ای به نام «*اتحاد کارگران*» با روح انقلابی، که ارگان کارگران مطبعه بود، منتشر می‌شد. اعتصابیون خواستهای خود را به صورت بیانیه‌های جداگانه منتشر می‌کردند و مناسبات بین کارفرما و کارگران برای اولین بار صورت روشنی به خود می‌گرفت.

به این ترتیب در ایران نیز مثل عثمانی نهضت مشروطه مصادف با جنبش طبقاتی کارگران، منتها به صورت ابتدایی، می‌شود. «*با افزایش تعداد پرولتاریای ایران و توسعهٔ تشکیلات کارگری، تأثیر پرولتاریای روس مخصوصاً قفقاز بر روی آن رو به تزاید می‌گذارد*»[۸]. از جمله قضایایی مانند اعتصاب کارگران مؤسسات ماهیگیری لیانازوف در بحر خزر که تحت تأثیر فعالیتهای کارگری روسیه و قفقاز بود.

در سال ۱۳۲۶ در توطئهٔ میدان توپخانه کارگران نیز مانند سایر مردم تهران علیه دربار قرار گرفتند. کسروی نقل می‌کند: «*امروز*» سه‌شنبه «*کارگران تلگرافخانه، و همچنین کارکنان واگن شهری و راه‌آهن عبدالعظیم دست از کار برداشته بنام همدردی به مجلس آمدند، ولی احتشام‌السلطنه*» *رئیس مجلس* « *آنان را باز گردانید که به کارهای خود بپردازند*»[۹].

بلی مسلم است که کارگران کارخانه‌ها و مؤسسات کارگری سخت جانب انقلاب را داشتند و مسلم است که وجودکارگران و متخصصین مهاجر سوسیال دمکرات در این امر بی‌تأثیر نبوده است. اما آنچه را می‌توان به عنوان کارگر و نه «پرولتاریا» در این دوره مورد بررسی قرار داد، کارگران و صنعتگرانی است که در کارگاهها دوش به دوش استادان خود به میدان مبارزه آمده و مسلماً گروه قاطع و فشرده‌ای را در انقلاب مشروطیت به وجود آورده‌اند. کمیت این گروه اخیر با گروه سابق قابل مقایسه نیست.

عامهٔ مردم شهر چه می‌کردند

در جریان مبارزه علیه کمپانی «رژی» مردم شوریدند و با تظاهرات گرم خود مبارزه را به پیروزی رساندند. طی سال ۱۳۲۴ علماء رهبری مبارزه را کاملاً در دست

داشتند و مردم از ایشان تبعیت می‌کردند. نمونهٔ آن تظاهرات روز ۲۰ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ قمری است. در این روز «*... دکاکین و سراها را بسته تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب دومین اعضای حجج اسلامیه بودند. پیراهن خون‌آلود سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته دسته به حالت سینه‌زدن، که از مصیبت بزرگی می‌دهد، در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجدشاه حرکت کرده پس از آن به مسجد جامع مراجعت نمودند*»[۱۰]. این تظاهراتی است که به خون کشیده می‌شود. انبوه مردم همواره نیرویی است که ارتجاع را تهدید به مرگ می‌کند به خصوص اگر این نیرو رهبرانی لایق داشته باشد. در تبریز هنگامی‌که نان گران شد و مردم علیه دستگاه حکومت و محتکرین شوریدند، شورش خونین پیش آمد. در تاریخ کسروی (ص. ۳۳۵) این شورش چنین وصف شده است: «*باری مقدمهٔ شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی‌خیال و مردمان بی‌حال و سادات ساده می‌باشند، به طرف ارک روانه شدند. معاون‌التجار هم از پیش تهیهٔ دفاع را دیده و می‌دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد ... همین‌که جمعیت شورشیان، در واقع گروه متظلمین، به نزدیک خانهٔ او که در راه ارک واقع بود رسید و هجوم اطفال را به خانهٔ خود معاینه دید، امر به شلیک نمود. آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیرانداختن را گذاردند. مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده، تاب طاقت و ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون‌التجار را نداشته فرار را بر قرار اختیار کردند*».

در کشاکش مجلس با دربار، برای اتمام قانون اساسی، در تمام شهرها تظاهرات عمومی صورت گرفت. در روز ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ در تظاهراتی که به مناسبت مددخواهی شیرازیان از قوام‌الدوله و عراقیان از حاجی آقامحسن و قمی‌ها از متولی‌باشی و شاهسونان از پالکونیک به عمل آمد «چون سخنرانی به پایان رسید همگی رو به *سالن آوردند و بار دیگر دادخواهی نموده چاره طلبیدند. همچنین از قانون اساسی نام برده، به پایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند ...*»[۱۱].

در تبریز قبل از اردوکشی ارتجاع به این شهر لاینقطع تظاهرات مردم ادامه داشت. در خواستار شدن قانون اساسی، مردم انبوه شده دست ازکار کشیده و بازارها را بسته و مکرر به تهران تلگراف می‌نموده‌اند که، تا قانون به شهرها نرسد ما بازار را باز نمی‌کنیم و از ایستادگی به کنار نمی‌رویم. پس از چند روز کشاکش و تعطیل و تحصن در تلگرافخانهٔ تبریز و مبادلهٔ تلگرافات متعدد، مردم و رهبرانشان به خروش آمده

می‌گفتند: «*مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه‌ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجریست می‌خواهیم. قانون شرع را در هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم*»[۱۲].

از انزلی و رشت و شیراز تلگرافاتی شد که اشعار می‌داشت در شهرهای مزبور تظاهراتی برای تسریع در توشیح قانون اساسی به عمل آمده است. در این مورد، در مجلس، روز شنبه ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ مذاکراتی به عمل آمد. شرح آن در *روزنامهٔ رسمی* مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۵ چنین ذکر شده است: «*مذاکرات در خصوص این تلگراف به میان آمد آقای سیدعبدالله مجتهد فرمودند از شیراز هم تلگراف آمد که شورشی کرده‌اند و آقاسیدمحمد مجتهد فرمودند اینها باید محرک داشته باشند... بعضی از وکلا اظهار کردند که این حرکت اهالی رشت را محرک باید باشد. آقاسیدعبدالله فرمودند حالا تلگرافی بشود که اهالی رشت ساکت شوند و چند نفر بروند تلگرافخانه و به آنها حالی نمایند که اجماع اسباب اختلاس حواس ما می‌شود و از کار باز می‌مانیم و ضرر خود شما است.*» نتیجه این شد که میرزا علی‌اصغرخان اتابک، صدراعظم، به مجلس آمده مراتب علاقمندی شاه و هیئت دولت را به مجلس و اساس مشروطه اعلام داشت و این نیرنگی بود برای ساکت کردن مردم که بر اثر وحشت از تظاهرات شهرستانها به عمل آمد.

در تمام مدتی که مجلس برقرار بود، مردم مستقیماً در سرنوشت خود فعالیت می‌کردند. در هر جریانی باغ بهارستان و جلوخان مجلس و حتی اتاقها از مردم انباشته می‌شد. کسروی در موردی چنین می‌نویسد: «*مجلس همچنان بر پا می‌بود و نتیجه را می‌بیوسید، از آن سوی مردم همگی اتاقهای مجلس و سراسر باغ بهارستان و جلوخان مجلس و خیابانها را پر کرده بودند و در هر گوشه‌ای یک ملایی یا طلبه‌ای یا یک جوان فرنگ رفته‌ای، یا یک آزادیخواهی بروی یک بلندی ایستاده بمردم سخن می‌راند. هرکس از دانسته‌های خود می‌گفت*»[۱۳].

ممکن است تصور شود که مردم عادی جاهل و نادان بوده‌اند، لکن چنین نبوده است. مردم در دورهٔ اول به رهبری علمای روحانی وارد میدان شدند و در دورهٔ دوم دنبال رهبران روشنفکر را گرفته به افکار انقلابی روی‌آور شدند. هنگامی که مخالفت متشرعین با مشروطه درگرفت، اکثر مردم جانب مشروطه‌خواهان را گرفتند. در این دوره مشروطه‌خواهی علمای بزرگ نجف و دو سید در تهران مؤثر بوده است. اما پیش از همه، فعالیت روزنامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان روشنفکران مردم را هدایت کرده بود. هنگامی که شیخ فضل‌الله، اصل پیشنهادی خود را به چاپ رسانیده در میان مردم

پراکنده می‌ساخت «*روزنامهٔ صبح صادق هم آن را در شمارهٔ خود آورد. ولی مردم از این کار بد او به خشم آمدند و به ادارهٔ روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره به دست آوردند پاره کردند*». «*حاجی میرزاحسن* (مجتهد تبریز) *که خانه‌ای به کرایه گرفته و در آن می‌نشست مردم همسایه پیامش دادند که می‌باید از این کوی بیرون روی*»[۱۴].

هنگامی‌که شاه نقشهٔ کوبیدن مجلس را کشیده بود مردم تهران نیرویی بودند که می‌توانستند نیروی ارتجاع و قزاق را در هم کوبند، لکن کسانی که مردم را آمادگی انقلابی دهند در تهران اندک بودند. معذالک مقاومت مردم در واقعهٔ توطئهٔ میدان توپخانه و همچنین در روز هجوم مجلس در خور توجه بوده است. در دورهٔ مجلس دوم و کشمکشهای این مجلس با مرتجعین و استعمار روس، از خود جربزه و مقاومت نشان دادند. در قبال اولتیماتوم روس مردم به مجلس فشار آوردند که به مقاومت برخیزد و اولتیماتوم را رد نماید و پس از رد این اولتیماتوم توسط مجلس، در خیابانهای تهران تظاهرات شدید واقع شد. شوستر ذکر می‌کند: «*بسیاری از مردم در خیابان لاله‌زار که خیابان معروف تهران است جمع شده و نعره‌ها بلند کرده که مرده باد خائنین ملت و خدا را گواه طلبیده که برای محافظت وطن خود به جان دادن حاضر خواهند بود*»[۱۵].

در آخر این مبحث باید بگوییم که نیروی اصلی انقلاب همین مردم شهر بودند و انقلاب متکی به ایشان بود و با توجه به کثرت روستاها، در آن زمان نسبت به حال، و عدم توسعهٔ شهرها، و وجود عشایر، بیش از حال، به قلت نیروهای انقلاب مشروطیت پی می‌بریم. این محدودیت و نارسایی نیروها، بزرگترین نقص انقلاب ایران به شمار می‌رود. هنگامی‌که امپریالیزم روس بر این مملکت دست انداخته و امپریالیزم انگلستان برای این مملکت کمین کرده است و منتظر فرصت می‌باشد تا تمام آن را ببلعد، انقلاب ایران دچار چنین محدودیتی بود. ولی همین نیروی محدود تحت عنوان انجمنهای شهر و انجمنهای ولایتی و ایالتی متمرکز شده از تمام قدرت خود استفاده می‌کردند.

نقش انجمنها

تشکیل انجمنها نمودار دورهٔ دوم انقلاب مشروطیت است. لکن کمیته‌ای مخفی به نام *انجمن مخفی* در سال ۱۳۲۲، در ماه ذی‌الحجه تشکیل شد که به اشارهٔ سید محمد طباطبایی و توسط ناظم‌الاسلام کرمانی (مؤلف *تاریخ بیداری ایرانیان*) پایه‌گذاری شد. نامبرده در اولین جلسهٔ این انجمن به تاریخ ۱۸ ذی‌الحجه، چنین سخن می‌راند:

«*... آیا شما خود را در اعداد انسان می‌شمارید یا نه، اگر حس انسانیت دارید چرا فکری به حال زار خود و هموطنان خود نمی‌فرمائید و چرا در اوضاع عالم مشاهده*

نمی‌نمائید. این مملکت ژاپن برادر شرقی و آسیائی شماست که می‌بینید چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه جرأت محیرالعقول و خارق‌العادات نموده و می‌نماید. این ملت روسیه است که می‌بینید چگونه به خیال حریت و آزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خود را دریافتند و در چه خیالاتی هستند و برای ادراک مقامات منیعهٔ شرف و آزادی، تحمل چه زحمات می‌نمایند و چگونه از مال و جان می‌گذرند، و این اهالی هندوستان هستند که به خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده...»[۱۶].

انجمن مخفی برای پیشرفت مقاصد خود متوسل به روحانیان شدند و طرح همکاری ایشان را ریختند و واقع اینست که کوششهای ایشان در این امر مؤثر بوده است. خلاصهٔ یکی از راپرتها به انجمن چنین است: «*بر حسب دستورالعمل برادران محترم، جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی را که از اشخاص با کفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول همه‌گونه همراهی را داده است. بیک عنوان خاص و بهانهٔ مخصوص جناب حجت‌الاسلام آقا سیدعبداللـه بهبهانی را ملاقات نموده، عماًقریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید، چه جناب معظم با عین‌الدوله صفایی ندارد، بهانه که به دست آمد، منتج مقصود خواهد بود ...*»[۱۷].

بنابراین می‌بینیم که این انجمن عالماً و عامداً دست به فعالیت برای جلب علمای بزرگ به مبارزه زده است و کارشان نیز با آگاهی توأم بوده و به واقعیت متکی. زیرا که علت اعتراض بهبهانی را مخالفت با عین‌الدوله ذکر می‌کند و در این مورد دچار احساسات و گزافه‌گویی نمی‌گردد. این انجمن بعد از مهاجرت قم منحل و انجمن ثانوی تشکیل شد. لکن انجمنهای ملی با صدور فرمان مشروطیت به وجود آمد. این انجمنها مراکزی برای تجمع و تشکل مردم به شمار می‌رفت، در شهرهای بزرگ نه تنها وظیفهٔ آماده کردن مردم را داشت، بلکه در امر حکومت کم و بیش دخالت می‌ورزید. در تهران که مجلس شورایملی وجود داشت دهها انجمن کوچک و بزرگ کوشش خود را مصروف بیدار کردن و اتحاد مردم قرار داده، در راهبرد مجلس و تصمیمات آن اعمال نفوذ می‌کردند. هنگامی‌که انجمنهای ولایتی و ایالتی در شهرستانها شروع به فعالیت کرد، شاه و درباریان به خطر آنها پی برده و برای انحلال آنها کوشش کردند، و کسانی در مجلس بر اثر محافظه‌کاری در مقابل این کوشش سکوت کردند، شاه دستخطی صادر کرد که خلاصهٔ آن چنین است:

«*... درتمام دول مشروطه دو قوه است یکی قوهٔ قانونیه و یکی قوهٔ اجراییه. دفع اغتشاش را در تمام دنیا در این دیدند که این دو قوه همیشه از هم جدا باشند ... و این دو قوه باید منفک شود تا هر یکی وظیفهٔ خودشان را بدانند و با وضع طلبه [و] بی*

تکلیفی نتیجه همین است که ملاحظه می‌شود. اطراف و جوانب سرحدات همه مغشوش است، چه خونها که ریخته و چه بی نظمیها می‌شود، پس تا کی باید صبر کرد و تا کی باید سکوت نمود رفع این انقلابات را نکرد ... مطلب دوم ... دراین شهر شب و روز مردم خواب و آسایش ندارند، از جان و مال خودشان ایمن نیستند، اشرار تماماً هریک به اسم انجمن برای خودشان محلی معین کرده و مخل آسایش اهالی و نظم شهر شده و سایر انجمنهای صحیح را بدنام کرده، امروز مداخله به تمام امورات سیاسی و دولتی و مجلس پارلمنت می‌نمایند. از شما سؤال می‌کنم در کدام دولت مشروطه، سهل است در کدام دولت جمهوری این قسم مداخلات می‌نمایند، اگر برای حفظ مجلس است، حفظ مجلس به موجب عهدی که با قرآن خدا در نگهداری مشروطه نموده‌اند بر عهدهٔ شخص من است نه رعیت ... و حالا از امروز انجمنهایی که مقصودشان بی‌نظمی و تولید فساد است باید به کلی جلوگیری شود و تا قانون این انجمنها نوشته نشده و از روی دقت ملاحظه نشود نباید اجتماع نمایند که سلب آسایش از ملت و اسباب بی‌نظمی مملکت بشود»[۱۸].

سرانجام مجلس به مقاومت برخاست و روز پنجشنبه ۲۱ شوال، حاج سیدنصراللـه، نماینده، به دستخط شاه چنین پاسخ داد: «*فرمایش دیگر در خصوص انجمنهاست. صحیح است انجمن که مولد فتنه باشد البته باید رفع کرد. اما باید ببینیم کدام یک از این انجمنها از حد خود خارج شده‌اند، بلی. بعضی از انجمنها هست که سری است و مخرب اساس مشروطیت است و در حقیقت مخرب سلطنت محمدعلی‌شاه است. البته اینگونه انجمنها را باید رفع کرد. فرمایش ملوکانه هم این بود که من خودم حافظ اساس مشروطیت هستم. پس خواهش می‌کنم آن انجمن نباشد که تا قیام قائم این سلطنت در خانوادهٔ اعلیحضرت پاینده بماند ... پس از این نوع انجمنها را با تمام قوا باید رفع کرد. حالا ببینیم صلاح می‌دانید که اسامی آن انجمنها برده شود یا نه؟ (همه گفتند بلی!) ولی من باز صلاح نمی‌دانم اسم ببرم. چند روزی باشد. من می‌گویم آن اجتماعی که آقاسیدعلی یزدی فراهم می‌آورد، او مخرب اساس و باعث فتنهٔ مملکت است...*

حاج محمد اسمعیل‌آقا: خوب بود اعلیحضرت این خطاب را به قوهٔ مجریه بفرمایند که چرا آنها از کار خود باز می‌مانند تا آنجا مدافع خود را اظهار دارند ... در خصوص این انجمنها این عده از مردم برحسب آزادی اجتماعات حاضر شده‌اند که هرگاه مانعی از برای پیشرفت مشروطیت پیش آمد، آنها مدافع نمایند حال معلوم شده که کدام یک از آنها مانع پیشرفت کار قوهٔ مجریه است.

صدیق حضرت: گویا یک مطلب دراین دستخط فراموش شده است و آن وظیفهٔ رئیس قوهٔ مجریه است که خود اعلیحضرت همایونی باشد. بعد از رسیدن قانون اساسی به صحه، هر امری را که رئیس قوهٔ مجریه اقدام می‌فرماید باید با اطلاع و تصویب وزراء باشد. ولی می‌بینیم بعضی کارها می‌گذرد بدون اطلاع آنها، مثل اینکه تقسیم قشون می‌شود بدون اطلاع وزیر جنگ ...

وکیل‌الرعایا: ... در این مدت اختلال مملکت هرچه شد از آن راه شد که قوهٔ مجریه قوانین موضوعه را اجراء نداشت...»[۱۹].

باری هنگامی که دولت حاضر نبود زیر بار قوانین مصوب مجلس رود و سازمان اداری مملکت به صورت قبل از مشروطه اداره می‌شد و مستبدین و مرتجعین نمی‌توانستند پس از چندین قرن حکومت خود رأی، به رأی مجلس و مردم تن در دهند، مردم انجمنها را به وجود آوردند و در شهرهای بزرگ به خصوص تبریز و رشت انجمنها تا حدودی وظیفهٔ ادارات دولتی را انجام می‌دادند. تصویب قانون انجمنهای ولایتی و ایالتی یکی از موفقیتهای مجلس بود و این مواد یکی از مفیدترین اصول قانون اساسی به شمار می‌رود که از مجلس دورهٔ چهارم به بعد کان‌لم‌یکن تلقی شده است.

هارتویگ سفیر روسیه، طی تلگراف فوری مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۰۸، گزارش می‌دهد: *«از گزارشهای قبلی اینجانب به وزارت خارجهٔ امپراطور به خوبی مشهود است که انجمنها دارای چه قدرت بزرگی شده‌اند. در این اواخر آنها به مأمورین دولت، مانند عمال خود امر و نهی می‌کنند. از طرف خود دستورات کلی می‌دهند و مستقیماً در امور داخلی هر اداره‌ای دخالت می‌نمایند»*[۲۰].

انجمنها در دشمنی با شاه و درباریان مستبد حدی نمی‌شناسند، پس از سوءقصد به محمدعلی‌شاه *«هنگام نیمه شب به خانهٔ چهار تن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنها حیدرعمواوغلی و دیگری ضیاءالسلطنه نامی می‌بود) ریختند و با دژ رفتاری هر چهار تن را گرفتند و به شهربانی برده به زنجیرکشیدند. فردا نیز هر چهار تن را به کاخ گلستان (نشیمن محمدعلی‌میرزا) بردند که در آنجا به بازپرسی پردازند. این آگاهی چون پراکنده گردید، انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند و به عنوان آنکه چند «اصل» از قانون اساسی شکسته شده (زیرا به خانهٔ مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان به بازپرسی پرداخته بودند)، زبان به ایراد و رنجیدگی گشادند. فردا، پنجشنبه، شورش بزرگتر گردیده، انجمنها باز در مدرسهٔ سپهسالار گرد آمدند و به مجلس «لایحه» فرستادند ... وزیران ناآگاهی نموده و دانسته شد شاه یکسر دستخط به حکمران تهران نوشته و او را دستور به شهربانی داده بی آن که وزیر عدلیه یا داخله*

آگاه باشند... چون آزادیخواهان همچنان شور و خروش می‌کردند، برگزیدگانی از سوی مجلس با وزیران نشسته، چنین نهادند که حکمران تهران و رئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند، هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کیفر قانونی یابند. ولی محمدعلی‌میرزا به این نهش سر فرو نیاورده با وزیران درشتی کرد و چنین گفت:

"من خودم با مجلس بکنار خواهم آمد". وزیران از این پرخاش و درشتی از کار کناره‌جوئی کردند و در خانه‌های خود نشستند ... انجمنها در مدرسهٔ سپهسالار داد هیاهو و سخن‌پردازی می‌دادند ... شاه می‌گفت: "اکنون که ملت نمی‌خواهد کسانی را که آهنگ کشتن من می‌داشتند دنبال کند، من نیز چشم می‌پوشم". و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی می‌گفت ... محمدعلی‌میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدرعمواوغلی و دیگران را رها کردند و به خواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهربانی را به عدلیه آورده به گناه قانون شکنی کیفر دهند ... تا آن نیز انجام گرفت و بی هیچ نتیجه‌ای پایان پذیرفت ...»[۲۱].

کار انجمنها و دربار به آنجا کشیده بود که در آستانهٔ کودتا انجمن تبریز تلگرافی به عنوان زیر به شهرستانهای شیراز، خراسان، اصفهان، کرمان می‌فرستد: «*رفتار و حرکات مخالفانه و خائنانهٔ این شخص خائن دولت و ملت و وطن مسبوق شده بلادرنگ باقدامات مادی و معنوی مؤثر قیام نمایند که دارالشورای و مبعوثین محترم ملت در خطر تهاجمات خائنین ـ موقع غیرت و فتوت است که از برکت یک قوهٔ متحد ملی عموم ملت ایران را از شر فساد و خائنین مستخلص نموده و بسعادت ابدی نائل شویم.*
انجمن ایالتی آذربایجان»[۲۲].

در طول جنگهای تبریز انجمن ایالتی آذربایجان (تبریز)، شخصیت و کاردانی زیادی ازخود بروز داد که مافوق قدرت مجلس شورا بود. این مقاومت و قدرت در طول دو سال دورهٔ اول مجلس نمودار بود و با مقاومت دلاورانهٔ تبریز معلوم شد که قدرت انجمن طبل میان‌تهی نبوده است و از پشتیبانی جدی مردم بهره‌مند بوده و با کمک افراد کاردان *کمیتهٔ مخفی* که در تبریز تشکیل شده بود و با ورود مجاهدان قفقازی و سوسیال دمکراتهای قفقاز و ارمنی توانست بار مبارزه را بر دوش بکشد. پس از انجمن تبریز، انجمن شهر رشت از مهمترین انجمنهای ایران می‌بود و در تهران در بین انجمنها، انجمن آذربایجانی‌ها تندروترین و محکمترین انجمن تهران بود که در روز کودتا به جنگ علیه قزاق برخاست.

موضوع دیگری که در این مبحث می‌گنجد فعالیت زنان است در جریان انقلاب، که ذیلاً به آن خواهیم پرداخت و مبحث دیگر، تشکیل دسته‌های مجاهد و مسلح در شهرها به خصوص تبریز می‌باشد که آن را شرح خواهم داد.

کوششهای زنان در نهضت مشروطیت ایران

در نهضت الغای قرارداد «رژی»، در تظاهرات تهران دیدیم که برای اولین بار زنان ایران وارد تظاهرات خیابانی شده و دوش به دوش مردان و در جلو صفوف ایشان به میدان ارک رفته علیه شاه شعار می‌دادند. و به تعطیل بازارها مبادرت ورزیدند. در جریان نهضت، پس از صدور فرمان مشروطیت زنان در مبارزه شرکت کردند. تهران از این نظر جلوتر از سایر شهرها بود. کسروی ذکر می‌کند که: «... *زنهای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همیاری ننمودند ولی دراین روزها سختی نان یکدسته از زنهای بینوا را نیز بمیان شورشیان می‌کشانید. امروز این دسته* (بینوایان) *انبوهتر از دیگر روزها می‌بودند و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر و دیه‌دار تبریز و به انبارداری بدنام می‌بود، به تلگرافخانه آمد و چون از میان مردم می‌گذشت، زنی یک تکه نان سیاهی را که در دست می‌داشت به حاجی نشان داده زبان به دشنام و نفرین باز کرده و به این بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت گردن او نواخت. همین که دست این زن بلند گردید دیگران بر سر حاجی ریخته بیباکانه مشت و لگد و پشت گردنی بسیار زدند ... ولی مردم همچنان در شور و تلاش می‌بودند و کینه‌جویی می‌خواستند. در این هنگام یکی از میان ایشان تیری به هوا انداخت و از آن سوی یکدسته از زنان که در بازارها نانی پیدا نکرده و با شیون و فریاد رو به تلگرافخانه آورده بودند فرارسیدند. آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی به دستهٔ بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان به اتاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند و چون یافتند در زمان ... تا دم در خانهٔ نیرالسلطان روان از تنش بیرون رفت ...*»[۲۳].

در تهران به سال ۱۳۲۵ از طرف زنان مجلسی منعقد شد. در نامه‌ای، سیداحمد طباطبایی به دخترش، به تاریخ چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۵، در انتقاد از مجلس و مشروطه چنین می‌نویسد: «... *فعلاً در حیاط شاهی مقابل خانهٔ جناب آقاسیدریحان‌الله زنان مجلس منعقد کرده‌اند. رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنهٔ سابقه ملکهٔ ایران را به فرنگستان برده و یکی زن میرزاحسن رشدی معروف و یکی بی‌بی نامی که هر سه، از قرار مشهور به محقق‌البابیه هستند*»[۲۴]. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ در تبریز در برخی کویها، زنان در مسجدها گردآمدند و آنان نیز شورش از خود نشان می‌دهند. در تلگراف انجمن ایالتی این موضوع ذکر شده است: «*حتی طایفهٔ نسوان با بچه‌های شیرخواره در مساجد محلات جمع شده‌اند.*» مقارن این جریان زنان تهران نیز در جریان پا در میان داشتند. حاجی میرزاابوطالب نام در نامه‌ای برای برادرش

می‌نویسد: «... *اما قتل نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه‌ها* ـ مورد بحث است ـ) *بنده در آن روز نبودم. دو نفر در مجمع تیر خالی کرده بودند، یکی بسرباز خورده بود که گویا هر دو را کشتند. یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته، تیری به جانب آقاسیدعلی خالی کرده بود، نخورده بود، زنها او را گرفته بودند و مردم او را کشته بودند. و من در خانهٔ جناب آخوند محمد ...*»[۲۵].

زنان تهران در اغلب جریانات صفی مربوط به خود داشتند. در طلبیدن قانون اساسی زنان با روی پوشیده و چادر و چاقچور به مجلس رفتند.

در آذربایجان هنگامی که انجمن تقاضای اعانه کرد، زنها به میزان جالب در آن شرکت کردند. درتلگراف *انجمن تبریز* مورخ ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ چنین اشعار شده است: «... *زنهای غیورهٔ آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً گردنبند و گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و دل در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم از وقایع تهران ما را محروم نفرمایند...*»[۲۶]

باری، چون نهضت مشروطیت وسعت یافت و همهٔ مردم شهر را در برگرفت، زنان طبقهٔ متوسط یعنی زنان روشنفکران و تجار نتوانستند از کمک خودداری نمایند. پس از گشایش مجلس دوم، هنگامی که شوستر آمریکایی در رأس خزانه قرار گرفته بود، مکرر می‌نویسد که زنان به او یاوری کرده و حتی صورت املاک و اموال شجاع‌السلطنه را یکی از زنان در اختیار او می‌گذارد.

شوستر می‌نویسد: «*زنان ایران نمونهٔ مشعشعی از لیاقت و دلهای پاکیزه [تمایل] خود را در قبول خیالات جدید اظهار نموده و با تهور و مجاهدت به تکمیل خیالات خویش مشغول گشتند. در تهران شهرت داشت که دوجینها و دسته‌ها از اعضای انجمنهای سری زنان هستند که مخفی و گمنام و در تحت اوامر مرکز معین می‌باشند... و از طریق عدیده مطلع شدم که هزارها از جنس آن زنان ضعیف در پیشرفتهای کارهای من مساعدت می‌نمایند. در یک معاملهٔ دیگری جماعت بسیاری از زنان فقیر و پریشان ایرانی به پارک اتابک آمده که به من اظهار نمایند که چون ادارهٔ خزانه نمی‌تواند وظایف و مستمریهای دولتی مردم را برساند، و بیش از یک میلیون دلار قرض دارد ... مخالف و بر ضد من می‌باشند. (در واقعهٔ اولتیماتوم روس) زنان ایران جوابی مهیا نموده و سیصد تن از آن جنس ضعیف از خانه، حرمسرای محصور، بیرون آمده در حالی که در چادرهای سیاه و نقابهای مشبک سفید مستور بوده و حرکت نظامی می‌نمودند و بسیاری از ایشان در زیر لباس خود تپانچه پنهان داشتند، یکسره به مجلس رفته و با*

رئیس مجلس ملاقات کرده و برای تأکید درخواستهای خود تپانچه‌های خود را نمایش داده و نقابها را پاره کرده و دور انداختند و اراده و عزم خود را اظهار و اعتراف کرده‌اند که اگر وکلای مجلس در انجام فرایض خود محافظت و برقرار داشتن شرف ملت ایران تردید نمایند مردان و فرزندان و خودشان را کشته و ...»[۲۷]

مجاهدان و جنگهای تبریز

دسته‌های مجاهدان چگونه پدیدار شدند

از نظر جغرافیایی آذربایجان و گیلان دروازهٔ اروپایی ایران محسوب می‌شدند و از نظر اقتصادی تبریز و رشت دو مرکز مهم تجارتی ایران به شمار می‌رفت و به خصوص تبریز بزرگترین مرکز تجارت به شمار می‌رفت زیرا از یکسو با قفقاز و روسیه مربوط بود و از جهت دیگر با عثمانی استانبول باب معامله داشت.

قفقاز یکی از مراکز کارگری روسیه محسوب می‌شد و هزاران نفر ایرانی برای کسب و کار به این ناحیه سفر کرده و تحت تأثیر نهضت سوسیال دمکراتها قرار می‌گرفتند. ایوانف در این مورد می‌نویسد: «*کار در ماوراء قفقاز به خصوص در مؤسسات صنعتی باکو در محیط کارگرانی که مبارزهٔ انقلابی آنان را بلشویکهای ماوراء قفقاز هدایت می‌کردند و شرکت در اعتصابات کارگران باکو، تمام اینها کارگرانی را که از ایران آمده بودند با روح انقلابی تربیت می‌کرده*»[۲۸]. ما به این مطلب این توضیح مهم را می‌افزاییم که بازرگانان ایرانی مقیم قفقاز و به خصوص باکو با مشاهدهٔ کوشش سوسیال دمکراتها در سال ۱۹۰۵ برای مبارزه با دربار مستبد ایران آماده شدند. در بین صفوف مبارزین تبریز عده‌ای از این بازرگانان شرکت دارند و در تمام طول نهضت این عده از بذل هیچ کمکی کوتاهی نکرده‌اند.

هنگامی‌که در تبریز جنبش مشروطه‌خواهی آغاز می‌شد اولین کمیتهٔ مخفی تشکیل گردید که در رهبری مبارزات این شهر نقش مهمی را برعهده گرفت. در سال ۱۳۲۵ در شورش و جنبشی که در رشت به عمل آمد دسته‌های مجاهدین نیز به حرکت درآمدند. در توطئهٔ دربار علیه مجلس، ظرف مدت کوتاهی چندین هزار مسلح در مسجد سپهسالار گردآمدند: «... *در این هنگام تبریز به یک سربازخانه بیشتر می‌مانست تا به یک شهر، زیرا در هر کویی رویهمرفته هزار تن و دو هزار تن تفنگچی مشق‌دیده پیدا می‌شد که اگر کشاکش و دو تیرگی به آنان رسیدی بایستی به جای*

زنجبیل دانه‌های گلوله را به روی یکدیگر انداخته و کار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد»[۲۹]. سرانجام موقع عمل فرارسید و شهرستانها که هر یک عده‌ای سوار نوید داده بودند با نهیب اول عقب نشستند و قزوین که قبلاً عده‌ای سوار برای کمک به مجلس فرستاده بود در این مورد نتوانست اقدامی کند و رشت پس از سه روز مقاومت از پای درآمد. در تهران با اینکه مجاهدان آمادگی قبلی را نداشتند، مقاومت قابل توجهی به عمل آمد و فقط تبریز بود که سخت مقاومت کرد. در تبریز دستجات مسلح از روز نخست در میان تظاهرکنندگان دیده می‌شدند و همواره رو به تزاید گذاشته و در سازمانهای مجاهدین در هر کویی متشکل و منظم شدند. ایوانف می‌نویسد: «*... سازمانهای مجاهدان نیز علنی بود. این سازمانها برای اولین بار در سال ۱۹۰۵ در ماوراء قفقاز و شهرهای شمالی ایران به وجود آمد و به طور عمده از انقلابیون خرده بوژوازی، تجار، روحانیان درجهٔ دوم، خرده مالکین، پیشه‌وران، دهقانان و کارگران تشکیل می‌شد*»[۳۰].

دسته‌های مجاهدان هنگام بروز توطئه تقاضا کردند که به تهران عازم شوند، ایشان سخت می‌خروشیدند: «*... ما چرا دور ایستاده‌ایم؟! آنهمه کوششها در دو سال برای چنین روزی می‌بود، از تلگراف چه برخیزد؟چرا خود به تهران نرویم؟! چرا به یاری دارالشورای نشتابیم؟ این اندیشه نخست از خود آنان سر زد.* مرکز غیبی و انجمن ایالتی *نیز خرسندی دادند. همان روز چنین نهادند دفتری در سربازخانه باز کنند که هر کس خواهان چنین سفری باشد نام خود را در آن بنویساند. نیز دفتری برای «اعانه» باز کنند که در وقت سفر بسیجیده گردد*»[۳۱].

سرانجام تصمیم به اعزام نیرو گرفته شد: «*سپاهی که به تهران خواستی رفت، نقی‌خان رشیدالملک را به سرداری آن برگزیدند. چنان که نوشته‌ایم این مرد در آن روزها در میان آزادیخواهان می‌بود و با نیرنگ و دو رنگی روز می‌گذاشت. ستارخان با پنجاه سوار و باقرخان با پنجاه سوار و محمدقلی‌خان آقبلاغی با دسته‌هایی از سواران در آن لشکر می‌بودند. شمارهٔ آنان کمتر از هزار نخواستی بود ولی چون شتاب می‌کردند، همین که سیصد تن آماده گردیدند روز ۲۷ خرداد (۱۷ جمادی‌الاول) با شکوه بسیار و سهش سرشار از شهر بیرون رفته در "واسمنج" که دو فرسخی شهر است لشکرگاه زدند که از دیگران نیز هر که کارهایش را به پایان رساند به آنان پیوندد*»[۳۲].

لکن در تبریز *انجمن اسلامیه* علیه مشروطه‌خواهان صف‌آرایی می‌کرد. مرتجعین تبریز بامحمد علی‌شاه ارتباط داشتند. و قبل از آنکه او در تهران مجلس را به توپ ببندد، در تبریز جنگ واقع گردید.«*در تبریز دَوَچیان از یک طرف و مجاهدان از طرف*

دیگر صف‌آرایی می‌کردند و از اعزام نیرو به تهران صرفنظر کردند». روز دوم جنگ تبریز بود که تلگراف فتح و موفقیت کودتا به تبریز رسید. در بین نمایندگان انجمن ایالتی بیم حاکم شد و پاک نومید شدند و فکر جان و مال خود کردند و انجمن خود به خود به هم خورد. نمایندگان هر یکی خود را به پناهگاهی کشید: «*اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه در کنسولخانهٔ روس و میرزا حسین واعظ در کنسولخانهٔ فرانسه بست نشستند. اینان کار را پایان یافته و مشروطه را از میان برخاسته می‌دانستند، ولی مجاهدان ترسی به خود راه نداده و دست از ایستادگی برنداشتند، و کسانی از علی مسیو و حاجی علی دوا فروش و حاج مهدی آقا و دیگران رشتهٔ پشتیبانی را از دست ندادند. شجاع نظام و سرکردگان اندازهٔ دلیری مجاهدان را نشناخته چنین می‌دانستند که به اندک فشاری شهر را به دست گرفته و آنچه لیاخوف در تهران کرده بود، اینان در تبریز خواهند کرد. ملایان اسلامیه‌نشین که به خون مشروطه‌خواهان تشنه می‌بودند، امید می‌بستند که به زودی آنان را در زیر دست داشته "فتوی" به خونشان خواهند داد ...*»[۳۳]. لکن مقاومت مجاهدان نه تنها نقشه‌های ایشان را نقش بر آب ساخت، بلکه دستگاه محمدعلی شاه ـ لیاخوف را با ناکامی مواجه گردانید.

در جنگهای دورهٔ اول تبریز کار به آنجا کشید که ستارخان و محلهٔ امیرخیز تنها سنگر مجاهدان بود. هنگامی که ستارخان در امیرخیز به تنهایی مقاومت می‌کرد، عدهٔ مجاهدان او در حدود ۲۰ تا ۵۰، مجموع آنها به چند صد نفر نمی‌رسید. این حداقل نیروی مجاهدان بود، هنگامی که سپاه ماکو و لشکر تهران و سایر مستبدان تبریز را در میان می‌داشتند، عدهٔ دشمنان به سی هزار و عدهٔ مجاهدان را به ده تا پانزده هزار برآورد کرده‌اند: «*در این هنگام شمارهٔ دولتیان را سی هزار می‌گفتند. اما مجاهدان بیگمان بیش از ده هزار می‌بودند و باشد تا پانزده هزار می‌رسیدند*»[۳۴].

مجاهدان در تمام طول جنگ نظم و امنیت شهر را تأمین کردند. این گروه مسلح چند هزارنفری منظم‌ترین گروه مسلح دولتی و غیردولتی ایران در آن زمان و حتی دورانهای بعد بوده است. امنیت تبریز در این دوره بی‌نظیر بوده و پیشرفت فکری مردم نیز در خور توجه است: «*مستر "راتسلاو" جنرال کنسول انگلیس در نامهٔ خود به سفیرشان در ۲۷ آبان (۲۳ شوال) چنین می‌نویسد: در درون شهر ایمنی هرچه بهتر برپاست و راستی کوی مسیحیان و بیگانگان چندان ایمن و آسوده است که تاکنون هرگز نبوده است ... همهٔ بیگانگان از رفتار و کردار آزادیخواهان در این چندگاههٔ شورش خوشنودی می‌نمایند. جز روسیان کسی سخن از ترس نمی‌راند*»[۳۵]. تنها دژخویی مجاهدان با بعضی توانگران بود که مورد خرده‌گیری نمایندهٔ انگلیس قرار گرفته است.

جریان این است که برای گرفتن «اعانه» برای تأمین مخارج جنگ ناچار به چنین رفتاری بودند. نیز راتسلاو در نامهٔ خود گلهٔ اجلال‌الملک را از کارهای خودسرانهٔ باقرخان می‌نویسد.

در این باره در روزنامهٔ *شمس* استانبول نیز سخنانی نوشته می‌شد. اجلال‌الملک که در سایهٔ جانبازیهای ستارخان و باقرخان و سایر مجاهدان ایمنی یافته بلکه به حکومت رسیده بود، متوقع بود که ستارخان و باقرخان از او فرمان گیرند و زیر دست او محسوب شوند. محاصرهٔ تبریز بهانه به دست روسها داده بود که از زبان بازرگانان خود سخن می‌راندند و گاه وانمود می‌ساختند که چون در تبریز گرسنگی پدید آمده بیم آن می‌رود که گرسنگان به خانه‌های اروپائیان و بستگان روس بریزند و تاراج کنند. بارها از چنین خطری به گفتگو می‌پرداختند: «*این گرفتاری بزرگی می‌بود و همگی را به اندیشه می‌انداخت. شادروان ثقه‌الاسلام که از آغاز جنگ یکسویی نشان داده خود را به کنار کشیده بود، این زمان خاموشی نتوانسته به اندیشهٔ چاره‌جویی، روز ۲۸ اسفند ۱۳۲۶(۲۶ صفر) به محمدعلی میرزا تلگرافی فرستاده در آن سختی کار شهر و بیمی را که از سوی بیگانگان در میان می‌بود باز نموده درخواست که سر به مشروطه فرود آورد و کشاکش را به پایان رساند*»[۳۶]. مجاهدان و شخص سردار متوجهٔ دخالت روس در کار می‌بودند و به بازماندن راه اهمیت بسیار می‌دادند و حتی‌المقدور بهانه به دست آنان نمی‌دادند.

براون سه گواهینامه از جانب سه تجارتخانهٔ خارجی در تبریز درج کرده است که ضمن آن امنیت و رفاه خود را در طول مدافعات تبریز اعلام کردند. این سه تجارتخانه عبارت بود از یک طرف آقایان «سوسیک ـ وشوفان» (شرکت آلمانی)، برلن ـ هامبورگ و تبریز. ۲ـ به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۰۸ به امضاء (ناخوانا)، نمایندهٔ برادران «کاستلو». ۳ـ به تاریخ نوامبر ۱۹۰۸ از طرف شرکت سهامی تجارت شرقی اتریش، که در وین تأسیس و در ایران در شهرهای تهران، مشهد، همدان و تبریز شعبه داشت[۳۷].

باری، مجاهدان نه تنها تبریز رامحفوظ داشتند بلکه در رشت قیام کرده و اردوی شمال را به وجود آوردند و یکایک شهرهای آذربایجان را فتح کردند.

قیام مسلحانهٔ ایران علیه دربار کودتاچی محمدعلی‌شاه متکی به نیروی مجاهدان بود. جنگهای دولت مشروطه با یاغیان و محمدعلی میرزا یاغی که دوباره به کمک روس به ایران برگشته بود، متکی به مجاهدان بود. هرچند که با واقعهٔ پارک اتابک، تهران از وجود گروه کثیر مجاهدان خالی شد و فقط مجاهدان ایل بختیاری و پیوستگان یپرم خان به صورت مسلح باقی ماندند، لکن در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان نسل

مجاهدان باقی بود و در جنگ اول جهانی به کمک دولت عثمانی با قوای منظم روس زد و خورد می‌کردند، آخرین بارقهٔ مجاهدان ایران در جنگهای بین قم و تهران با قشون روس بود که در صفحات مرکزی و جنوبی این دسته‌ها را ریشه‌کن کرد.

در پایان بحث از مجاهدان لازم است راجع به شخص ستارخان به عنوان سمبل مجاهدان به اختصار بنویسیم:

ستارخان، گُرد آزادی، نمونهٔ عالی یک مجاهد

کسروی گذشتهٔ ستارخان را چنین بیان می‌کند: «*دیگری از آنان ستارخان می‌بود که پیش از مشروطه سالها گریزان بوده و با دولت گردنکشیها کرده ولی سپس از آن راه بازگشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می‌کرد، و اکنون یکی از سردستگان مجاهدان به شمار می‌رفت ... دیگری عباس و یوسف در کوی "هُکماوار" که هر دو از شاگردان ستارخان می‌بودند که یک سفر با او گریزان و گردنکشان، از کوه و بیابان تا به مشهد رفته و بازگردیده بودند و اینان هم اکنون از آن راه بازگشته و در شهر با دسترنج خود زندگی به سر می‌بردند*»[۳۸]. در اوایل جنگهای تبریز هنگامی رسید که مجاهدان خیابان مارالان و نوبر اسلحه به زمین گذاشتند. از روز ۱۴ جمادی‌الاخر (سه‌شنبه) در نوبر و آن پیرامونها نگهبان گذاشته اسلحه و ابزار از مردم می‌ستاندند. همچنین روز ۲۳ تیرماه (۱۴ جمادی‌الاخر) از طرف مقتدرالدوله تلگرافی به شاه فرستاده شده، پیروزی قطعی را اعلام کرده است:

«*... راستست که در نتیجهٔ این پیش‌آمدها انبوه مجاهدان نومید گردیده تفنگهای خود را به زمین گزاردند، ولی ستارخان که ازسالها در تبریز به دلیری شناخته بوده، و در این جنگهای بازپسین کاردانی و مردانگی بسیار از او سر زده بود، با دستهٔ کوچکی از پیرامونیان خود می‌ایستاد و پروایی از این پیش آمدها نمی‌داشت. در این دو روزه که دیگر کویها دست از جنگ کشیدند و دولتیان به شهر درآمدند، مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران بنام، از حسین باغبان و دیگران، که سر فرود آوردن به دولتیان نمی‌خواستند به امیرخیز پناهیده در نزد او می‌بودند، اینان با همهٔ اندکی، استوار می‌ایستادند ... دولتیان به این ارج نمی‌گزاردند و هر کسی می‌پنداشت ستارخان یا دستگیر می‌گردد و یا گریخته جان به در می‌برد. هیچکس گمان نمی‌برد که او در برابر آنهمه دشمنان خواهد ایستاد و فیروز هم خواهد گردید ... در روز شانزده جمادی‌الاخر بار دیگر دولتیان به امیرخیز تاخته به سنگرهای ستارخان فشار می‌آوردند ...*»[۳۹] و این محله را برای اولین بار در تبریز به توپ بستند. لکن نتیجه‌ای به دست نیامد. در روز ۱۷

یا ۱۸ جمادی‌الاخر، «پاختیااوف» کنسول روس به ستارخان اطلاع داد که می‌خواهد به امیرخیز بیاید. «*ستارخان بسیج پذیرایی کرد. کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند*» ... «*کنسول آغاز سخن کرد: "امروز به خیابان رفتم و به دَوَچی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیش‌دستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد". ستارخان پاسخی ساده داد و گفت: "ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم" ... کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او به در خانهٔ خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید می‌داد که سر قره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: "جنرال کنسول، من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم"* »[۴۰].

در آن هنگام همهٔ تبریز بیرقهای *انجمن اسلامیه* را که رنگ سفید داشت به علامت تأمین داشتن از قوای دولتی بر سر در خانه‌ها افراشته بودند و یا بیرق دول بیگانه را نصب کرده بودند. کسروی از قول حاج حسن‌آقا پسر حاجی مهدی آقا چنین نقل می‌کند: «*آن روز ستارخان با جمعی مجاهد به خانهٔ ما آمد و تفصیل کونسول و پیشنهاد او را گفت. چون ناهار خوردیم، گفت می‌خواهم امروز بروم و بیرقهای سفید را بخوابانم ... حتماً بیرقها را خواهیم خوابانید. این گفته، با مجاهدان بیرون رفت و چون در بازارچهٔ صفی خانهٔ حاجی محمدرضا شکوئی می‌بود، و او بیرق روس افراشته بود، ستارخان با گلوله زده آن را پایین انداخت. سپس به بیرقهای سفید پرداخته، یکایک سرنگون گردانید ... ستارخان می‌خواست با خوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود..*». چنان که گفتیم، مجاهدان اطراف او کم بودند « *از آن سوی همین که او در کوچه نمودار گردید و مردم خواست او را دانستند، به انبوهی پی او را گرفتند و آواز به "زنده باد" بلند گردانیدند و یک هیاهوی بزرگی پدید آوردند. بدینسان بیرق خوابانان تا دم علی‌قاپو پیش رفته از آنجا کسی را با پیام به نزد باقرخان فرستاد و خود بازگردید. نتیجهٔ این کار آن بود که مردم دوباره به تکان آمدند و گرد نومیدی را از خود فشانده و برای کوشش آماده گردیدند*»[۴۱]. چون مجاهدان انبوه شده و به پیشرفت نائل آمدند سردار فرمان داد که بر کویهای فتح شده بیرق سرخ آزادیخواهی و انقلاب بیفرازند. از آن سوی در دوچی و سرخاب به دستور سردار بیرقهای قرمز بالای بامها پرچم گشاده و مردم در سایهٔ تأمینها که از سردار و سالار گرفته بودند آزادانه بیرون ریختند و با تماشائیان در آمیخته با خویشان و آشنایان خود دیدار می‌کردند و شادمانی می‌نمودند. ستارخان فقط یک مرد جنگی نبود. او معنی

آزادیخواهی و وطن‌پرستی را بهتر از هرکس می‌دانست. او متوجهٔ توطئه‌ها و نقشه‌های سیاسی خارجی بود و در تمام مدت شخصیتی ممتاز از خود نشان داد. تقی‌زاده پس از آنکه جنگهای داخل تبریز پایان یافته بود (در آذرماه) وارد تبریز شد و از همان آغاز کار دخالت و «سرپرستی» به کار سردار و سالار می‌کرد. در یک جلسهٔ عمومی نامبرده رو به سردار کرده گفت: «*فرح آقا در مرند شراب می‌خورد*». ستارخان جواب داده بود: «*من فرح آقا را برای پیش‌نمازی نفرستاده‌ام*». توضیح اینکه فرح آقا یکی از مجاهدان بود که سردار او را برای فتح و نگاهداری مرند فرستاده بود.

همواره در نهضتها و مبارزات بین آنان که ایمان دارند و شجاع هستند و عمل می‌کنند و کسانی که حرف می‌زنند و تئوری می‌بافند و فضل می‌فروشند، کشمکش بوده است. راستی باید دید کدام یک از این دو دسته ارج بیشتری دارند. در انقلاب مشروطیت ایران این دستهٔ اخیر قدمی مثبت برنداشتند و هرچه شد از جانب مردمانی بود که حقایق را در عمل و زندگی درک می‌کردند و از مال و جان خود در راه انقلاب می‌گذشتند. در یک کلام«به عمل کار برآید به سخندانی نیست». تئوری بافی جز فضل‌فروشی و ایجاد برتری شخصی نتیجه‌ای ندارد و درست در نقطهٔ مقابل عمل قرار گرفته است.

جنگهای تبریز

چند روز قبل از به توپ بستن مجلس در تهران، جنگ بین استبداد و آزادی در تبریز در گرفت. محله‌های دَوَچی، سرخاب، ششکلان و باغمیشه در شمال مهران رود واقع بود و ستارخان جلوی مستبدین را در این محله می‌گرفت و باقرخان از محله‌های خیابان نوبر دفاع می‌کرد. روز ۲۲ جمادی‌الاول جنگ آغاز شد. قشون مستبدین بجز عده‌ای از ملایان *انجمن اسلامیه* که قبلاً مسلح شده بودند عمده سواران شجاع‌نظام می‌بودند. ملایان مشروطه‌خواهان را «بابی» خوانده و به سواران می‌گفتند «جان و مال ایشان حلال است» و این بود که سواران قصدی جز قتل و غارت نداشتند. نیروی مدافع عبارت از مجاهدین بودند که قبلاً هر محله به تربیت آنان پرداخته بود. شجاع نظام، فرماندهٔ سواران مشروطه‌خواهان را پس از بازداشت بلافاصله اعدام می‌کرد و فوراً تلگرافی خبر آن را به دربار محمدعلی‌شاه می‌داد.

دورهٔ اول این جنگها با پیشرفت و عقب‌نشینی مکرر طرفین انجام می‌شد. شجاع نظام طی تلگرافات متعدد طلب کمک از کنسول روس می‌کرد و هر روز نوید ختم جنگ و فیروزی را می‌داد. در یک تلگراف چنین می‌گوید: «*به توسط حضرت مستطاب*

اشرف سپهسالار اعظم ... دیروز خیلی شکست خورده‌اند، به طوری که امروز که روز چهارشنبه است و دو ساعت به غروب، مثل اینست که نیست و نابود شده. خبر آورده‌اند که ستار نابکار هم مرده چون غسال آورده‌اند چشمش را بسته‌اند. احتمال هست که اصل داشته باشد. بعد از رسیدگی به عرض می‌رسانم. از اقبال بی زوال تا حال نه صدای تفنگی هست و نه توپ ... غلام خانزاد شکراللـــه». در تلگراف دیگر چنین تقاضا می‌کند *«... اگر مقتضی رأی مبارک باشد از سفارت به جنرال قنسول امر شده ده بیست هزار فشنگ بدهند. بر ختم عمل چیزی نمانده،* غلام خانزاد شکراللـه. ۲۶، ج. ۲»

هنگامی که سربازان رحیم‌خان کاری از پیش نبردند خود او عازم تبریز شد و در همین هنگام کنسول روس و وابستگان آن دولت مردم را وادار کردند زینهار بطلبند. از میان مجاهدان (خیابان)، باقرخان و میرهاشم خان به این کار خرسندی نمی‌دادند و ناچار شدند در خانهٔ میرهاشم خان با دسته‌ای مسلح بمانند. همین هنگام امام جمعه و حاجی میرزاحسن مجتهد نیز در تأیید محمدعلی‌شاه، رحیم‌خان را به فرمانروایی شهر و قلع و قمع «اشرار» فراخواندند. چون پرچم روس در محلهٔ خیابان افراشته شد و ملایان «اسلامیه» بر جان و مال مردم مسلط شدند و بیرقهای سفید برای زینهار طلبیدن مردم از سواران دولتی توزیع می‌کردند. کوتاه سخن روز ۱۳ جمادی‌الاخر رحیم‌خان به امید سواران و سربازان قره داغ با دبدبه و شکوه به شهر درآمد. همچنین سهام‌الدوله با فوج ملایر که از تهران رسیده بودند به درون شهر آمدند.

سرانجام جنگهای دورهٔ اول تبریز این شد که رحیم‌خان با افتضاح از تبریز گریخت. پس از این فرار در جواب تلگراف صدراعظم، تلگرافی مخابره کرد که مطالبی از آن نقل می‌شود: *«... حالا خودم هم به شما زحمت بدهم. انشاالله تعالی همت کنید و تا ورود اردوی تهران کارها را انجام بدهید و نگذارید ناقص بماند. بلکه انشاءالله اردو به هیچوجه لازم نباشد و از وسط راه حکم شود مراجعه کنند و از مثل شما صاحبمنصب و دیگر صاحبمنصبان آذربایجان راضی نشوید که قشون عراق بیاید فتح کند، و این ننگ به جهت قشون آذربایجان بماند. دولت همیشه با قشون آذربایجان فتح هرات و بخارا کرده. خداوند مفسدین را سیاه نماید که این بی‌غیرتی را به جهت قشون آذربایجان گذاشتند. بالجمله امیدوارم شما راضی نشوید و کار را زودتر تمام و همه قسم خودتان را مورد عواطف شاهانه بدانید و دربارهٔ هرکدام که خدمت کرده‌اند به صوابدید شما هرچه بخواهند قبلهٔ عالم ارواحنافداه مرحمت خواهند فرمود.* مشیرالسلطنه».

لکن سرانجام اردوی دولتی از تهران رسید و در رأس آن عین‌الدوله و سپهدار قرار داشتند. عین‌الدوله در بدو ورود به مجاهدین پیشنهاد تسلیم اسلحه و طلب بخشش از

شاه کرد و گفت من متقابلاً از شاه مشروطه‌خواهم گرفت. مجاهدین پاسخ دادند که دو سال پیش مشروطه گرفته شده و کسی نباید به مجلس تجاوز کند، و ما آنقدر مقاومت می‌کنیم تا مشروطه دوباره باز گردد و تو اگر والی قانونی هستی، باید شجاع نظام، ضرغام و رحیم خان و دیگران را که بر شهر آمده و دست به کشتار گشاده‌اند، دستگیر گردانید، به عدلیه سپارید و اگر قانونی نیستی، ما نیز تو را نتوانیم پذیرفت.

سرانجام عین‌الدوله بهتر از رحیم‌خان نبود. یکی از کارگزاران اردوی عین‌الدوله می‌نویسد: «*... از حرکات رؤسا و سرداران امید غلبه و فتح دیده نمی‌شود...*». همو می‌نویسد: «*آقایان اسلامیه را اعتقادی بر این بود، اگر مختصر حمله‌ای به اهل شهر شود فوراً تسلیم خواهند شد، و این ایراد را به عین‌الدوله وارد می‌آوردند، در صورتی که همان روز از هر طرف بلکه از هر سنگر که دولتیان داشتند هجوم برده کاری نساخته به افتضاح تمام رو به فرار گزاشتند. برای آقایان اسلامیه ثابت شد با کیها پنجه می‌زنند*»[۴۲]. این بود سرانجام نبردی که در نتیجهٔ مقاومت آزادگان یک شهر در مقابل هجوم استبداد به وقوع پیوست.

روستائیان در انقلاب مشروطیت ایران

در کشاورزی ایران مقارن انقلاب مشروطیت اصول فئودالیته باتمام مظاهر آن مستقر بوده و در اغلب موارد رابطهٔ سرواژ یعنی بستگی دهقانان به زمین مشاهده نمی‌شد. عدم توسعهٔ صنعتی موجب شده بود که دهقانان در جهل و بیخبری مانده از حقوق خود بیخبر بمانند. عدم شرکت فعالانهٔ دهقانان در انقلاب، بزرگترین علت ناکامی انقلاب ایران به شمار می‌رود. برای شرکت این طبقهٔ کثیر، توسعهٔ صنعتی و وسعت شهرها، توسعهٔ فرهنگ و وجود یک طبقهٔ کارگر قابل توجه از نظر کمی و کیفی ضرورت داشت و این علل هنوز هم در کشور ما آنطور که باید رشد نکرده است. نتیجهٔ عقب‌ماندگی دهقانان این شد که انقلاب از شعارهای ضد فئودالی مشخص در مورد مالکیت اراضی بی‌بهره ماند، ایرانسکی می‌نویسد: «*... دهقانان ستمدیدهٔ ایران تفاوتی بین مالکین داخلی و صاحبان امتیاز خارجی نمی‌دیدند. از این رو در خارج از حیطهٔ جنبش انقلابی باقی ماندند*»[۴۳].

اشرافی که علائق ملکی داشتند توانستند موجب تغییر ماهیت انقلاب شوند و شعارهای انقلاب را به اصطلاح روی کاغذ نگاهدارند.

شوستر در مقدمهٔ *اختناق ایران* می‌نویسد: «*رعایای فقیر ولایات در تحت حکمرانی هر حکومتی مجبور به تأدیهٔ مالیات خود بودند در صورتی که یک دینار از آن*

مالیات هیچگاه به مصرف فوائدشان مصروف نمی‌شد و همیشه شکار قطاع‌الطریق بیگانه و خودی یعنی صاحبمنصبان و مأمورین دولتی که تقدیر آنها را مسلط کرده بود می‌بودند، خود مردم نمی‌توانستند تا درجهٔ وسیعی حقوق خود را که از حیث رعیت بودن سلطنت مشروطهٔ ایران باید به آنها عاید بشود ادراک کرده و احساس مسئولیت کسانی را که می‌خواهند طریقهٔ حکومت دمکرات آزادی را تأسیس کرده بنمایند. لکن شدیدترین خطر آنها این بود که قبل از آنکه آنها بتوانند تربیت و تمدن کافی که قابل فهمیدن این مسائل گردند، تحصیل نمایند مملکت آنها شاید از نقشهٔ ملل سلطنت مستقله محو می‌شد»[۴۴].

در ایالات شمالی ایران به خصوص آذربایجان، گیلان و مازندران، به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تحت تأثیر این انقلاب، دهقانان در مقابل مالکین مقاومت ورزیده‌اند. م. ب. پاولویچ ذکر می‌کند که در سال ۱۹۰۵ در اغلب دهات دهقانان، مباشرین را رانده و از پرداخت مالیات خودداری کرده و در دهات شروع به تشکیل انجمنهای محلی نمودند. مأمورین دولتی و مالکین و مباشرین جرأت ورود به این دهات را نداشتند. انجمنهای محلی برای تأمین مخارج دولتی یک پانزدهم محصول زمین دیمی را جمع آوری کرده به انجمنهای شهر فرستادند... متأسفانه فکر دهقانان هنوز به آن پایه‌ای نرسیده است که برای نجات کشور از ظلم و بیداد و هرج و مرج دست به یگانه چارهٔ مطمئن زده و در نهضت انقلابی جداً شرکت نمایند. از این رو در اثر جهالت و نادانی خود آلت دست دشمنان خود قرار می‌گیرند[۴۵].

با توجه به مسائلی که شرح داده شد تکیه به نیروی دهقانان در تحلیل انقلاب مشروطیت ایران اشتباهی جبران‌ناپذیر است، لکن می‌توان به ذکر نمونه‌هایی پرداخت که در دورهٔ دوم انقلاب یعنی پس از صدور فرمان مشروطیت، به خصوص پس از نفوذ *انجمن ایالتی* تبریز از مقاومت دهقانان در مقابل اربابان و حتی پیوستن ایشان به انقلابیون به وقوع پیوسته است. ایوانف می‌نویسد:

«*در سال ۱۹۰۶ نهضت خود بخودی دهقانان رو به توسعه گذاشت. نخست این نهضت در ایالات شمالی ایران که همجوار روسیه بود بوجود آمد، اما سپس به جنوب ایران سرایت کرد. نهضت دهقانی اشکال گوناگون به خود می‌گرفت. امتناع دهقانان از پرداخت مالیاتها و سهم مالکانه، خودداری از اجرای وظایف گوناگون که به آنها محول می‌شد، و نافرمانی از مأمورین شاه یکی از اشکال تظاهر فعالیت توده‌ها بود، که دامنهٔ وسیعی داشت. به نسبت گسترش انقلاب، جنبش دهقانان نیز پیوسته شکل قاطعتری به خود می‌گرفت*»[۴۶].

افزایش نفوذ تبریز انقلابی در نواحی آذربایجان با توسعهٔ جنبش دهقانی توأم بود. دهقانان خوانین مرتجع را از املاک خود بیرون می‌راندند و احشام و گندم و سایر ذخایر خوانین را مصادره کرده بین افراد تقسیم می‌کردند. کسروی از وقایع انقلاب تبریز می‌نویسد: «*روز پنجشنبه همچنان توپهای دولتی به غرش پرداخته پس از دیری از این سوی نیز بمباران آغاز شده تا غروب جنگ توپ بر پا بود. پسین امروز دسته‌ای از روستاییان اسبران و گیوی داوطلبانه نزد ستارخان آمده خواستار تفنگ شدند و در شمار مجاهدان جا گرفتند*»[۴۷]. همچنین در جای دیگر می‌نویسد:

«*... از چندی پیش گروهی از روستائیان ساوالان و خواجه دیزه و الوار که دیه‌هایی در بیرون تبریز از سوی صوفیان می‌باشد به شهر آمده و از ستارخان تفنگ و فشنگ گرفته و در دیه‌های خود سنگرها پدید آورده بودند و چون سپاه ماکو به صوفیان رسیده بود، امروز آنان جلو پیشروی آن سپاه را گرفتند و زنان و فرزندان خود را به شهر فرستادند...*»[۴۸]. سرانجام در ساوالان لشکر ماکو مجاهدان روستایی را شکست سخت داده و ۲۸ تن را کشته و ۷۵ نفر را بازداشتند که به دستور عزوخان چهار تن را به توپ بستند.

پس از آنکه مجاهدان تبریز به آزاد ساختن سایر شهرهای آذربایجان پرداختند از کمک دهقانان برخوردار گردیدند. باز کسروی می‌نویسد: «*به ویژه پس از بهم زدن دستگاه اسلامیه و تهی گردانیدن دَوَچی که چون دسته‌هایی بیرون فرستادند و سلماس و خوی و مرند را گشادند بار دیگر بشماره‌شان افزود. زیرا دسته‌هایی از روستائیان به شهر آمده تفنگ گرفته به مجاهدان پیوستند*»[۴۹].

در سایر شهرها روستاییان به رهبری روحانیون و با خوانینی که طرف مشروطه را گرفته بودند به نفع انقلاب اقدام کردند. از جمله در اصفهان به دستور حاج آقا نوراللـه و آقانجفی دسته‌هایی از روستا نیز به نام دادخواهی به شهر آمدند و به شورشیان پیوستند تا زمینهٔ ورود قشون بختیاری را فراهم آورند. تمام منابع ذکر کرده‌اند که طی جنگهای تبریز پس از آنکه علمای نجف علیه محمدعلی‌شاه فتوا دادند، هیچکس به مأمورین شاه مالیات ارضی نپرداخت و آن سال درآمدی به صندوق دولت واصل نگردید.

در این مبحث باید به افراد سادهٔ ایلات نیز اشاره‌ای بنمایم. افراد ایلات از نظر سطح فکر در درجه‌های پایینتر از دهقانان تخته قاپو قرار داشتند. در ایلات حکومت خانوادگی خان آنچنان مستقر بود که بدون تردید، افراد از خوانین پیروی می‌کردند. ایلات که در میان خود از نظر پیشرفت و تکامل اقتصادی مدارج مختلف داشتند به طور کلی علاوه بر دامپروری یکی از مداخلشان تاراج دهات بود.

ترکمانان در این مورد گوی سبقت از دیگران می‌ربودند و ایلات و عشایر آذربایجان از ایشان دست کم نداشتند در مورد افراد ایل بختیاری چون خوانین بزرگ این ایل به نفع جنبش مشروطیت وارد میدان شدند. افراد نیز به تبع، به نفع این نهضت عمل کردند و هرجا که خوانین خواستند قدمی علیه مردم بردارند ایشان نیز پیروی کردند. یکی از نشانه‌های نارسایی اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در انقلاب مشروطیت وضع خاص ایلات و عشایر بوده است.

کمکهای بیگانگان به ایران

حزب اجتماعیون عامیون

در صفحات قبل بیان گردید که چگونه ایران، به خصوص اهالی ایالات شمالی با قفقاز بستگی اقتصادی و رابطهٔ تجاری داشتند. همچنین ذکر گردید که عده زیادی از ایرانیان که بالغ بر چندین هزار نفر می‌شدند در قفقاز به کارگری و یا تجارت مشغول بودند. هنگامی که در ایران جنبش مشروطه‌خواهی برپا گردید، این ایرانیان که تحت تأثیر فعالیتهای شعبهٔ حزب سوسیال دمکرات کارگری روس در قفقاز بودند نتوانستند از همدردی و کوشش به خاطر نجات وطن خودداری نمایند.

ایرانیان مقیم قفقاز در سال ۱۹۰۰ از روی مرامنامهٔ سوسیال دمکرات روس دسته‌ای به نام «*اجتماعیون عامیون*» که معنی کلمه به کلمهٔ آن نام است، پدید آوردند، که مؤسس و پیشوای آن نریمان نریمانف بوده است. نامبرده خود از تربیت‌یافتگان حزب سوسیال دمکرات روس بود.

پس از آغاز جنبش در تبریز عده‌ای از تندروان از جمله علی موسیو، حاج علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی همان مرامنامهٔ گروه *اجتماعیون عامیون* را به فارسی ترجمه و دستهٔ مجاهدان را پدید آوردند و خود کمیته‌ای به نام *مرکز غیبی* بپا کردند که کارهای مجاهدان را رهبری می‌کرد.

مقارن همین جریان عده ای از ایرانیان مقیم قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند. «*بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره می‌بودند یکی آنان که از قفقاز آمده و دیگری آنان که از خود تبریز برخاسته بودند*». کسروی می‌گوید: «*آن تیره هم جز از تبریزیان نمی‌بودند ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی به تن می‌کردند، "قفقازی" نامیده می‌شدند، خودآزموده‌تر و چابکتر می‌بودند و به ملایان و کیش پروا نمی‌داشتند و از این*

رو مردم از آنان رمیده می‌بودند. اینان چون خود را بستهٔ کمیته باکو می‌شماردند چندان که می‌بایست فرمانبرداری از مرکز غیبی نمی‌نمودند و از چندی باز به این اندیشه می‌بودند که دست علی موسیو و همراهان را کوتاه ساخته و رشتهٔ کارها را خود به دست گیرند»[۵۰]. سپس کسروی ذکر می‌کند که این دوگانگی نزدیک بود برخوردی پیش‌آورد و به همین علت روزهای پنجشنبه، آدینه و شنبه ۲۹ تا ۳۱ خرداد (۸ و ۹ و ۱۰ جمادی‌الاول) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید. لکن سران با یکدیگر کنار آمده و از خودکاردانی نشان دادند.

پس از انحلال مجلس در تهران، آزادیخواهان از شهرها به قفقاز پناهنده شدند و با کمک کمیتهٔ *اجتماعیون عامیون* به کمک تبریز مبادرت کردند. اینان از یکسو اعانه گرد می‌آوردند و از یکسو خوب می‌کوشیدند تفنگ و فشنگ و مواد جنگی به تبریز برسانند. همچنین کمیتهٔ مزبور می‌کوشید که پشتیبانی حزب سوسیال دمکرات روس را از قیام تبریز برانگیزد. نتیجه این شد که حزب سوسیال دمکرات به اقدامات جدید در این راه دست زد. بجز تبریز افراد کمیتهٔ *اجتماعیون عامیون* در سایر شهرها به خصوص رشت فعالیت می‌کردند. هنگامی‌که واقعهٔ توپخانه به وجود آمد تلگرافی به این عبارت از رشت به تبریز مخابره گردید: «*حضور اعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان شیدالله ارکانه، ارکان دارالشوری در تزلزل حضور وکلاء تهران در تلگرافخانه غیرممکن است. از طرف دولت اقدامات قولی و فعلی می‌شود. تعطیل عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ثبات قدم لازم*». در اواخر سال ۱۳۲۶، برای آزاد ساختن گیلان از طرف کمیتهٔ سوسیال دمکرات و ایرانیان وابسته به *کمیتهٔ اجتماعیون عامیون* اقدام شده و عبدالحسین خان معزالسلطان که بعدها لقب سردار محیی گرفت، با قفقازیان مذاکره به عمل آورده و بنیاد شورش گیلان گذاشته شد.

وابستگان کمیتهٔ اجتماعیون عامیون

از جمله کسانی که با کمیتهٔ اجتماعیون عامیون باکو مربوط بوده است، حیدرعمواوغلی را می‌توان نام برد. وی در کارخانهٔ برق حاجی امین‌الضرب کار می‌کرد و مهندس آنجا بود، و به حیدرخان برقی معروف گردیده بود. خانوادهٔ عمواوغلی اهل سلماس بود ولی در قفقاز بزرگ شده و در تفلیس درس مهندسی برق می‌خواند. نامبرده برای برق کشیدن بارگاه مشهد هنگامی که هنوز بیست سال نداشت به ایران آمد (توسط رضایوف نامی). در جنبش دورهٔ دوم مشروطیت، در تهران مثل همه شهرها یک انجمن به نام انجمن آذربایجان بنا نهاده شد و حیدر عمواوغلی از فعالین این

انجمن گردید. از جملهٔ اقدامات او در تهران ترور اتابک است که با اجازه *کمیتهٔ اجتماعیون عامیون* بوده است. همچنین طرح سوءقصد به محمدعلی‌شاه که موفق نشد و حتی از طرف دربار بازداشت گردید و تحت فشار انجمنها آزاد شد.

عمواوغلی پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز رفت و نقشهٔ قتل شجاع اعظم را به مورد اجرا گذاشت که به موقع خود خیلی سر و صدا راه انداخت. از جمله کارهای مهم عمواوغلی در قیام آذربایجان ادارهٔ شهر سلماس است. قبل از اینکه عمواوغلی به این شهر اعزام شود شهر توسط حاجی پیشنماز و دیگران نگهداشته می‌شد. حیدر عمواوغلی که از تبریز به مرند رفته بود خود را به سلماس رسانیده رشتهٔ کارها را به دست گرفت. در آنجا عدلیه و شهربانی و مالیه و دیگر اداره‌ها برپا گردید و عمواوغلی با چابکی و کاردانی بسیار به بسیج نیرو پرداخت که شهر را در برابر کردان و ماکوئیان که آبادیهای نزدیک را گرفته بودند نگه دارد و از همان ایام جنگهایی آغاز شد. انجمن ایالتی، امیرحشمت (سعیدالملک) که او نیز از تهران به قفقاز رفته و از آنجا به تبریز رسیده بود، را به فرمانروایی خوی برگزید و این روانه گردیده با عمواوغلی به همدستی پرداخت. از جمله کسانی که از قفقاز آمده و میان مجاهدان نام‌آور شده بودند یکی فرح آقا زنوزی است که سردار او را برای فتح مرند فرستاده بود و موفق گردید. موضوع گفتگوی تقی‌زاده با ستارخان که در مبحث قبل بیان شد، همین شخص بوده است.

یکی دیگر از افراد *اجتماعیون عامیون* میرزاجعفر زنجانی بود که از طرف کمیته عازم خوی می‌شود. نامبرده به معیت شش نفر در آنجا ترتیب قشون داده و آمادهٔ پیکار با اقبال‌السلطنه و کردان یاغی و مهاجم می‌شود. در جنگ جمعه چهارم شعبان، کردان به اردوی سکمن‌آباد تاخته، مجاهدین شکست می‌خورند، و جعفرآقا اسیر می‌شود که چون در اسارت دلیری می‌کرده همان روز کشته می‌شود.

میرزانوراللـه‌خان از افراد کمیته در یادداشتی در مورد فتح خوی چنین می‌نویسد: «*کمیتهٔ اجتماعیون عامیون و انجمن ایرانیان در باکو بر این شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای این کار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده به جلفا رسیدم ... قوچعلی‌خان یکانی با برادرانش بخشعلی‌خان و شیرعلی‌خان که بیست ساله و هفده ساله بودند از سوی امیر امجد نگهداری راه جلفا و خوی را می‌داشتند و در جلفا می‌نشستند. من با ایشان به گفتگو پرداختم و هر سه را هوادار آزادی گردانیدم ...*»[۵۱].

این بود نمونه‌ای از اقدامات *کمیتهٔ اجتماعیون عامیون* قفقاز (باکو) که بدون گفتگو تحت تأثیر حزب سوسیال دمکرات روس بود و از جهت ارسال سلاح و مواد

جنگی و متخصصین متکی به این حزب بود. این حزب یکی از گروههایی است که در انقلاب تبریز و رشت مؤثر بوده است و پدیده‌ایست که از وجوه تمایز ایالات شمالی از سایر صفحات ناشی شده است.

کوششهای حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (کمیتهٔ قفقاز) در انقلاب ایران

کارگران ایرانی مقیم قفقاز در کنار سایر کارگران این ناحیه به مبارزات اقتصادی و سیاسی کشیده شده‌اند. بلشویکهای ماوراء قفقاز عضو حزب سوسیال دمکرات کارگری این مبارزات را رهبری می‌کردند. برای اجرای مبارزهٔ همگانی در بین کارگران آذربایجانی مقیم قفقاز در سال ۱۹۰۴ گروه سوسیال دمکرات (*هومت*) تشکیل گردیده بود که در رأس آن «م. عزیزبکوف» و «ا. جاپاریدزه» قرار داشتند. این سازمان کارگران ایرانی را با انقلاب و مبارزه علیه شاه و فئودالها و استعمار آشنا می‌ساخت. این کارگران که به شهرهای خود مراجعت می‌کردند تأثیر زیادی در افکار مردم نواحی شمالی باقی می‌گذاشتند در سال ۱۹۰۷ کارگران ایرانی در سازمان مجاهدین نقش مهمی را ایفاء کردند. برای شناسایی سازمان «هومت» برنامهٔ آن ذکر می‌گردد:

ـ تأمین حق انتخابات عمومی با رأی مساوی و مخفی و مستقیم.
ـ تأمین هفت نوع آزادی که عبارت بود از:
آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، آزادی فردی، و آزادی اعتصاب.
ـ مصادرهٔ اراضی شاه، بازخرید زمینهای خوانین و تقسیم آن بین دهقانان.
ـ هشت ساعت کار روزانه.
ـ تغییر سیستم مالیاتی از طریق بستن مالیات تصاعدی بر ثروت.
ـ تعلیمات عمومی و اجباری. [۵۲]

این خواستها از شورای نمایندگان سازمانهای مجاهدین متشکله در مشهد به سال ۱۹۰۷ نقل شده است.

مداخلهٔ انقلابیون حزب سوسیال دمکرات پس از بمباران مجلس به دست لیاخوف آغاز شد. در مقابل اتحاد شاه ایران با تزار روس که لیاخوف و شاپشال و سپاهیان روسی متجاوز نماینده و مظهر آن بوده‌اند. حزب سوسیال دمکرات (کمیتهٔ قفقاز) با آزادیخواهان آذربایجان و گیلان علیه این اتحاد وارد همکاری شد انقلابیون وابسته به حزب که به ایران آمدند، در دفاع تبریز، فتح آذربایجان و گیلان و تصرف تهران و حوادث بعدی رل بزرگ و مؤثری را بازی کرده‌اند. «و. تریا» که در رأس یکی از دستجات انقلابی وارد ایران شده است در گزارشی که بعدها به کمیتهٔ خود می‌دهد

تاریخچهٔ این همکاری را بیان کرده است که ما به اختصار قسمتهایی از آن را نقل خواهیم کرد:

هنگامی که تبریز در مقابل قشون استبداد به مقاومت پرداخت، *انجمن سعادت ایران* (واقع در استانبول) و انقلابیون تبریز نمایندگانی به کمیتهٔ ولایتی سوسیال دمکراتهای کارگران قفقاز روانه کرده و از آنها یاری طلبیدند. حزب سوسیال دمکرات کارگران در این زمان تازه می‌خواست خود را از زیر ضربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ و دیکتاتوری پس از آن بیرون کشد. با این جهت در مقابل انقلاب ایران خونسرد نماند. قبل از اینکه کمیتهٔ ولایتی قطعنامهٔ خود را انتشار دهد، کارگران عضو حزب تقاضای حرکت به ایران داشتند، در نتیجه قطعنامهٔ زیر از طرف کمیتهٔ مزبور منتشر شد:

۱ـ لازمست از تشکیلات محلی و نفراتی که سابقهٔ خدمت نظام دارند و همچنین از تکنیسینهای ماهر و کارگران مجرب ارتشی بسیج شوند.

۲ـ این ارتش با اسلحه و مهماتی از قبیل بمب و مواد منفجره و غیره که در اختیار تشکیلات هست، مسلح شده و به صورت دسته‌های مجزا از هم به ایران اعزام خواهند شد [۵۳].

اولین دستهٔ سوسیال دمکراتها از تفلیس با راه آهن جلفا، واقع در مرز ایران اعزام شده و با احتیاط کامل و به طور اختفا از ارس عبور کردند. این دسته پس از کوشش بسیار خود را به تبریز رسانده و زیر پرچم ستارخان به عملیات پرداختند. اینجا بود که برای اولین مرتبه بمب به کار رفت و این امر موجب وحشت مستبدین شد. در اولین زد و خوردهای تبریز چند تن از سوسیال دمکراتهای قفقاز تلف شدند و آنانی که اسیر شده بودند با شکنجه‌های فجیعی به قتل رسیدند.

روز به روز تعداد بیشتری از انقلابیون قفقاز به ایران روانه شدند. کمیتهٔ ولایتی قفقاز یک نفر برای رهبری سوسیال دمکراتهای قفقاز به تبریز اعزام داشت. دراین موقع ۲۲ نفر از سوسیال دمکراتها به تبریز وارد شدند. اینان چهل تفنگ «برونگ» و در حدود پنجاه بمب به همراه آوردند. در آن موقع انقلابیون مخصوصاً مسلمانان مجهز و مسلح از نقاط مختلف قفقاز به تبریز وارد می‌شدند. سوسیال دمکراتها در تبریز یک لابراتوار تهیهٔ بمب تأسیس کردند. بنا به پیشنهاد سوسیال دمکراتها نمایندگانی به دهات اعزام شدند. «تریا» می‌نویسد: «*سوسیال دمکراتهای قفقاز به شرکت در زد و خوردها اکتفا نمی‌کردند، بلکه با رأی قطعی در شورای جنگی و در انجمن شرکت کرده و بیانیه منتشر نموده و میتینگها برپا می‌نمودند. مذاکره با نمایندگان خارجی را اغلب بر عهده گرفته تشکیلات زحمتکشان تأسیس و عملیات تبلیغاتی را اداره می‌کردند. اولین بیمارستان تبریز به دست سوسیال دمکراتها تأسیس گردید. اینها راجع به تمام*

فعالیتهای خود به تشکیلات فرقهٔ سوسیال دمکرات محلی گزارش می‌دادند ...»[۵۴].
سوسیال دمکراتها با هوشیاری مترصد اقدامات کنسول روس که بهتر از دیگران با آنان آشنایی داشتند بوده و فرصت سوءاستفاده به او نمی‌دادند.

در ماه دسامبر ۱۹۰۸، پنج نفر از سوسیال دمکراتها در تبریز کشته شدند و همچنین هفت نفر از ایشان در صوفیان پس از شکنجه‌های طاقت فرسا سوزانده شدند. رویهمرفته بیست و دو تن از آنها کشته و عده‌ای نیز به سیبریه تبعید شدند. کسروی جریان کشته شدن یکی از ایشان را چنین شرح می‌دهد که مسیو «چلیتو» مجاهد گرجی، روز جمعه ۱۹ شهریور بر اثر انفجار نارنجک مجروح شد و در روز یکشنبه بدرود زندگی گفت و روز دوشنبه تشییع جنازهٔ او به عمل آمد: «... *از آن سوی چون جنازه را از بیمارستان بیرون آوردند، نخست بیرق سه رنگ ایران را به جلو انداخته پشت سر آن هزار تن مجاهدان، هر چهار تن در یک رده، تفنگها را سرازیر گردانیده با یک دسته موزیک روانه شدند. پس از ایشان* جوانان ارمنی با طاقنماهایی از گل به *دستهاشان سرودخوانان راه افتادند و پس از آنان دسته‌های انبوهی از مسلمان و مسیحی جنازه را دنبال می‌کردند ...*

روزنامه *نالهٔ ملت* می‌نویسد: " *الحق و الانصاف که آذربایجان، نه بلکه ایران، تا بوده جنازهٔ احدی را از بزرگان و اشراف و رجال مملکت بدین وضع و ترتیب و عزت و اجلال حمل ننموده و در حق هیچیک از شهدای حریت این احترام فوق‌العاده را مرعی نداشته‌اند" ...*»[۵۵].

هارتویگ سفیر روسیه در روز بیست و یک اکتبر سال ۱۹۰۸ گزارش داد که: «فرماندهٔ توپخانهٔ ستارخان ملوان روسی کشتی زره‌دار "پوتمکین" است»[۵۶]

پس از ورود قشون روس به تبریز، دفتر *حزب سوسیال دمکرات* و همزمان با آن *انجمن تبریز*، به *بین‌الملل احزاب سوسیال دمکرات*، از مداخلات دول بیگانه در امور ایران شکایت کردند. ژنرال «سنارسکی» به عنوان دیکتاتور نظامی در تبریز فرمانروایی می‌کرد و تسلیم انقلابیون قفقاز را خواستار گردید. و برای این که این فرمان به مورد اجرا گذاشته شود آزادیخواهان را به دستگیری و توقیف ستارخان و باقرخان تهدید کرد. مجاهدین قفقاز به طور مخفی از شهر خارج شده و عازم قفقاز شدند. اهالی تبریز موفق نشدند مجاهدین قفقاز را علناً مشایعت کنند. یک مجلس محرمانه شبانه تشکیل شد، ضیافت مجللی از طرف ستارخان به افتخار آنان داده شد... مجاهدان برای فرار از تعقیب مأموران تزاری چهار شبانه روز به کوهها پناهنده شده و خسته و کوفته خود را به شهر خوی رسانیدند. فرماندار و شهردار به اتفاق اعضای محلی فرقهٔ *اجتماعیون عامیون* و

عدهٔ زیادی از اهالی شهر با موزیک به استقبال مجاهدان آمدند و از خوی تا مرز آنان را بدرقه کردند. جریدهٔ *شرق* چاپ تهران در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۰، در مورد سوسیال دمکراتها چنین می‌نویسد: «*متفق جدی ایران مظلوم، ملت قهرمانی است که در راه آزادی قربانیان بیشماری داده است. اگر رنجبران روسیه بتوانند شرایط بهتری برای زندگانی خود تأمین کنند نه تنها در ایران بلکه در افغانستان و تبت و چین و هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری نیز به پیکر ارتجاع ضربت مهلکی وارد خواهد آمد*»[۵۷]. این بود فعالیت سوسیال دمکراتها در تبریز.

کسروی اثر شرکت این گروه را در جنگها چنین می‌نویسد: «*از یکسو می‌دانستند که در همه جا به این کوششهای جوانمردانهٔ آنان ارج گزارده می‌شود و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده‌ها همدردانی می‌دارند و این کشاکش میان آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش می‌رود، از یکسو این چند صد تن گرجی هر یکی مرد جنگندهٔ دلیری می‌بود که در جنگها کاردانی بسیار نشان می‌داد. گذشته از همه گرجیان لابراتوار بمب‌سازی همراه می‌داشتند و چنانکه گفته‌ایم بمب در این جنگها بسیار به کار می‌افتاد*».

کوششهای سوسیال دمکراتها در گیلان

عده‌ای از سران آزادیخواهان رشت که آذربایجانی می‌بوده‌اند و میرزا سوچی و حاج شیخ حسین اشکریز با *کمیته سوسیال دمکرات* قفقاز آشنا می‌بودند. از طرف دیگر معزالسلطان و برادرش میرزاکریمخان برای ایجاد جنبش کوشش می‌کردند. اینان با یکدیگر متحد شده و میرزا کریمخان به نمایندگی ایشان به قفقاز رفته و از آنجا دسته‌ای از داوطلبان را با ابزار فراوان همراه آورد. اینان نخست انجمن پنهانی به نام *کمیتهٔ ستار* پدید آوردند که کسروی از اعضای آن نامهای «*معزالسلطان و حاج‌حسین‌آقا اسکندانی و آقاگل اسکندانی و ولیکوف گرجی و یفرمخان ارمنی و میرزامحمدعلی‌خان مغازه*»[۵۸] را نام می‌برد. میرزامحمدعلی‌خان تربیت و حسین‌خان کسمایی که بعد از بمباران مجلس به قفقاز رفته بودند به این هنگام بازآمدند. کسروی می‌گوید: «*شاید میرزاکوچک (میرزا کوچکخان) نیز از همین هنگام با آنان پیوستگی داشت*»[۵۹]. در این هنگام دستهٔ سوسیال دمکرات قفقاز تحت رهبری کمیتهٔ ایالتی قفقاز به گیلان روانه شده بود. این عده همان کسانی هستند که با میرزاکریمخان به گیلان آمده و مدت سه ماه در منزل او و برادرش معزالسلطان مخفی بودند. حکومت ایران که از تشکیل کمیتهٔ *ستار*، که از جمله سوسیال دمکراتها در آن عضویت داشتند، آگاه شد، از معزالسلطان و

برادرش خواستار تسلیم مجاهدان سوسیال دمکرات بود. در این هنگام واقعهٔ کشته شدن یکی از تبریزیان به دست افراد حکمران (سردار افخم) واقع شد و اهالی از آذربایجانی و گیلانی متحد شده علیه سردار افخم به فعالیت برخاستند. کمیتهٔ *ستار* در این هنگام موقع را از دست نداد. در روز ۱۶ محرم‌الحرام برابر ۲۱ ژانویه ۱۹۰۹، فرماندار رشت را در یک مجلس مهمانی خارج شهر کشتند و در همان روز انقلابیون به فرمانداری حمله‌ور شدند و با وجود کثرت مستحفظین با کمک یپرم‌خان و عدهٔ او پیروز گردیدند و فرمانداری را به آتش کشیدند. پس از فتح رشت، سپهدار وارد آن شهر شد و لشکر مشروطه‌خواهان تحت نظر انقلابیون سوسیال دمکرات و مجاهدان داشناک مجهز شده به سوی قزوین حرکت کردند. لیاخوف در گزارش مورخ ۱۴فوریه سال ۱۹۰۹ خود دربارهٔ فعالیت انقلابیون رشت و نقش انقلابیون قفقاز چنین می‌نویسد: «*رشت با عجله مسلح می‌شود. درخود شهر توپخانه کار می‌گذارند. جادهٔ رشت ـ منجیل مین‌گذاری شده. در حوالی منجیل استحکاماتی برای آتشبار توپخانه ساخته‌اند. کلیهٔ این امور را «پائوف» خبرنگار سابق روزنامهٔ رخ اداره می‌کند. پائوف بلغاری فعال و مصمم و شجاعی است که به قدر کافی از اعتماد سفیر ماکارتو برخوردار بوده و وضع ایران را به خوبی مطالعه کرده و سابقاً در ادارهٔ مالیهٔ مقدونیه فعالیت می‌کرده است. او وظیفهٔ ریاست ستاد و زرادخانهٔ ارتش ملی را که با کمک پانصد قفقازی سازمان می‌دهد. بیباکی انقلابیون به حدی رسیده که حتی چاپارخانه‌های پستی ما را متوقف می‌سازند و بازرسی می‌کنند*»[۶۰].

بعدها فعالیت بلشویکهای قفقاز در گیلان وسعت بیشتر یافت:

«*در اواخر تابستان سال ۱۹۰۹، طبق تصمیم کمیتهٔ بلشویکهای باکو، "سرگئی اورجوتکیدزه" به ایران آمد و یکسال تمام تا اواخر پاییز ۱۹۱۰ در ایران ماند. اورجوتکیدزه به گروههای سوسیال دمکرات مخفی یاری می‌کرد و می‌کوشید کار آنها را با برنامهٔ بلشویکها مطابقت دهد. او در تشکیل باشگاههای انترناسیونال و کلوبهای سیاسی کارگران و پیشه‌وران در رشت و انزلی شرکت داشت. ایده‌های مارکسیستی را بین مردم تبلیغ می‌نمود و دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روس جلسات بحث و کنفرانس ترتیب می‌داد*»[۶۱].

این بود نظری به فعالیت سوسیال دمکراتها در انقلاب ایران. همکاری این عده موجب پیشرفت و اعتلای افکار انقلابی در ایران گردید. این جماعت که با کار در شرایط نسبتاً صنعتی شدهٔ روسیه و قفقاز آشنایی داشتند، همان برنامه‌ها را در ایران به مورد اجرا می‌گذاشتند. کوششهای این گروه برای تشکیل سازمانهای دهقانی و کارگران در ایران

کامیاب نگردید. ملت ایران هنوز از جریانات سوسیال دمکراسی و نهضت کارگری و دهقانی که لازمهٔ انقلاب قطعی است، متأسفانه بسیار دور بود و جریانات بعدی که بر این مملکت گذشت چنین نظری را تأیید می‌کند.

کمکهای ارامنه (حزب داشناکسیون) در انقلاب ایران

فرقهٔ داشناکسیون از ارامنه تشکیل شده بود و این گروه نیز خود را سوسیالیست می‌نامیدند. مرکز فعالیت این فرقه در قفقاز، به پیروی از اقدام *کمیتهٔ سوسیال دمکرات*، گروهی مجاهد به سرکردگی کری‌خان به تبریز فرستاد. این دسته در آغاز جنگهای دورهٔ دوم تبریز وارد شدند. کسروی می‌نویسد: «*روز آدینه شش تن از دستهٔ داشناکسیون ارمنی به سرکردگی فدایی بنام «کری» که به تازگی از قفقاز رسیده‌اند برای دیدن سنگرهای کوی خطیب بدانجا رفته بودند*»[۶۲]. «و. تریا» در مورد فعالیتهای این گروه چنین بیان می‌دارد: «*... و فرقهٔ داشناکسیون که خود را سوسیالیست می‌نامیدند در اوایل از شرکت در انقلاب خودداری می‌کرده‌اند زیرا امیدی به پیروزی توده‌ها نداشتند و می‌گفتند در صورتیکه فرقه موفقیتی به دست نیاورد مرتجعین تمام ارامنه را قتل عام خواهند کرد. بورژوازی ارمنی نژاد که اخیراً از پرداخت مالیات مخصوص آزاد شده بود و در صورت امکان می‌توانست با ارتشاء کار خود را از پیش ببرد، به هم خوردن روابط بین خود و شاه را صلاح نمی‌دانست. توسعهٔ دامنهٔ انقلاب ارامنه را به سوی خود جلب کرد. جوانان ارمنی به گروه جدیدالتشکیل سوسیال دمکرات ایران پیوستند. پس از آنکه فرقهٔ سوسیال دمکرات قفقاز پرچم خود را برافراشت، حزب داشناکسیون نیز در انقلاب ایران شرکت نمود*»[۶۳].

فعالیت ارامنه در آذربایجان به صورت جداگانه در انقلاب مشروطیت قابل بحث نیست، چه این گروه جزئی از فعالین قفقازی به شمار می‌رفتند که به تبریز آمده بودند. در انقلاب گیلان وضع ایشان به علت وجود یپرم‌خان معلوم می‌شود. به هرحال، پس از ورود قشون روس به تبریز افراد وابسته به کمیته داشناکسیون خود را به «ارومیه» منطقهٔ ارمنی نشین رساندند.

فعالیت این گروه در گیلان با شروع کار کمیتهٔ ستار آغاز می‌شود. در این کمیته، یپرم خان عضویت داشت. «و. تریا» ذکر می‌کند: «*دروشاکیست‌ها*[۶۴] *از قلت عدهٔ انقلابیون به هراس افتاده و از شرکت در قیام خودداری کردند. اینان از اینکه ممکن بود سرمایه‌داران ارمنی مقیم رشت متضرر شوند در کار تعلل می‌کردند*». سپس چون انقلابیون قفقازی در هجوم به محل فرمانداری به تنگنا افتادند، می‌نویسد: «*در این میان*

چند تن داشناک به همراهی یپرم به یاری مجاهدین شتافتند. هرطور بود اینان مردمانی انقلابی بوده‌اند و نمی‌توانستند دلاوریهای انقلابیون دیگر را دیده خود دست روی دست بگذارند»[۶۵].

پس از فتح رشت و آمدن سپهدار به این شهر و ایجاد حکومت مشروطه، یپرم‌خان در رأس قشون قرار گرفت. هنگام فتح تهران او از فرماندهان عالی بود و در تهران به ریاست نظمیه رسید، حال آنکه سوسیال دمکراتها با شرکت در حکومت و گرفتن پست مخالف بودند. در جنگ با قشون محمدعلی‌شاه که دوباره بازگشته بود و موقعیت دولت مشروطه را به خطر انداخته بود، سخت جنگ کرد و پیروز شد و در لشکرکشی غرب علیه سالارالدوله به قتل رسید. در همه حال یک گروه مجاهد ارمنی او را در میان داشتند. مجاهدان سوسیال دمکرات به صورت ساده در نبردها شرکت می‌کردند. از جمله اقدامات منفی یپرم‌خان شرکت او در توطئه کابینهٔ صمصام‌السلطنه علیه مجلس دوم است.

در جریان رد اولتیماتوم روس، یپرم‌خان در این مورد آلت دست اشراف شد و به مجلس رفته به زور سرباز، مجلسیان را بیرون ریخته و بر ساختمان سپهسالار نگهبان گذاشت و اعلامیه صادر کرد که هرگاه نمایندگان قصد تجمع در محل دیگری داشته باشند، از طرف نظمیه بازداشت خواهند شد.

در مورد گفتارهای و. تریا، شک نیست که خدمات سوسیال دمکراتها پر ارج‌تر از کار داشناکها می‌باشد. از طرفی محافظه‌کاری داشناکها قابل توجیه است، زیرا ایشان در ایران به یک اقلیت مذهبی وابستگی داشتند و اقلیتها همواره برای حفظ منافع و حقوق خود ناچار از محافظه‌کاری بوده‌اند.

پس از فرمان مشروطیت و طبق مصوبات مجلس شورا در دورهٔ اول، حقوق مساوی برای اقلیتها با سایرین به دست آمد و پس از بمباران و تعطیل مجلس این حقوق ملغاء نشده بود.

بنابراین می‌تواند گفته‌های و. تریا در مورد تعلل و تردید داشناکها صحیح باشد، چه محمدعلی‌شاه می‌توانست به کمترین کوشش در آن زمان وضع اقلیتها را به صورت قبل از انقلاب عودت دهد. هرچند که مخالفت دولتهای استعماری در این مورد تا حدودی مانع او بوده است. در دست داشتن یپرم‌خان نظمیهٔ تهران را به مردمان عامی و عادی خوش نمی‌آمد، و در جریان دار زدن شیخ فضل‌اللـه نوری کم مانده بود که بر سر این ماجرا غوغا بپا خیزد و شایعات شگرف از رفتار ارامنه با جسد او را رندان شایع کردند.

سایر کمکهای خارجی به انقلاب مشروطیت

عثمانی: نهضت اصلاح‌طلبانهٔ ترکیه به رهبری شناس‌افندی، ضیاءپاشا و کمال‌بک به نام جوانان ترک که منجر به اعطای مشروطیت در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ گردیده و در اثنای روزهای تیرهٔ جنگ روس ـ ترک، تحلیل رفته، با تحکم ظالمانهٔ سلطان عبدالحمید ساقط و خفه شد. این نهضت در سال ۱۹۰۸، در ماه ژوئیه، یک ماه پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شاه دوباره به نتیجه رسید و حکومت مشروطه برقرار گردید. لکن سلطان عبدالحمید هنوز بر تخت جای می‌داشت و دستهٔ *اتحاد و ترقی* در خفا فعالیت می‌کرد. در این هنگام بر اثر اختلافات مرزی میان ایران و عثمانی، سپاهیان عثمانی در مرز ایران نزدیکیهای«قوتور» جا داشتند و ناظر قهرمانیهای آزادیخواهان ایران بودند. کسروی نقل می‌کند: «... *یکی از جوانان*» بازرگان که با استانبول مربوط بود و بارها به عثمانی سفر کرده بود و «*عثمانیان او را می‌شناختند*»... در این هنگام از عثمانیان کمک خواست، و عده‌ای از ایشان به کمک میرزاسعید شتافتند... «*عموأوغلی و مجاهدان به پیشواز شتافتند و سه دسته ایرانی و ترک و ارمنی دست به هم داده و به کوشش پرداختند. سپاهی در سعدآباد در برابر ماکوییان گردآمده، جنگ در میانه رخ می‌داد*» در این ضمن «*خلیل بیک با دستهٔ خود به آنجا پیوست*»[۶۶]. گذشته از این مورد کمک مستقیم، دولت عثمانی مانع کار کمیتهٔ «*سعادت ایران*» در استانبول نشده و اهل کمیته در سال ۱۹۰۹ با مشخص شدن وضع سیاسی آنها و توسعهٔ نفوذ آلمان‌ها در عثمانی متمایل به استمداد از آلمان گردید. کسروی چنین می‌نویسد: «... *نیز در استانبول ایرانیان و دیگران به جوش آمدند و انجمن سعادت یک رشته از تلگرافها به اینجا و آنجا فرستاد. چنانکه گفته‌ایم در این زمان آلمان از دور نگران ایران بود و گاهی می‌کوشید که در پیش‌آمدها پا در میان بگزارد و در این جوش و جنبش استانبول، کسانی رو به سوی ایشان داشتند و همی‌خواستند پای آن دولت را به میان کشند*»[۶۷]. نتیجه این است که بر اثر نومیدی ایرانیان که از اتحاد دو دولت استعماری روس و انگلیس در ایران به وجود آمده بود، ماجراهایی بوجود آمد که با ورود قشون روس به ایران پناهندگی آزادیخواهان به عثمانی و تشکیل دولت دیگری در نواحی غربی و سپس در خاک عثمانی به ظهور رسید.

باسکرویل

باسکرویل، معلم آمریکایی در مدرسهٔ آمریکائیها بود که تاب نیاورده و به آزادیخواهان پیوست و نسبت به کنسول آمریکا سرپیچی کرده و گروهی به نام *فوج*

نجات در تبریز آماده کرد. بیشتر افراد آن به قول ستارخان «حاجی زادگان» بودند. باسکرویل جوانان را تمرین داده اونیفرم پوشانید و در جنگ روز دوشنبه ۳۰ فروردین بنا به تقاضای خودش با عدهٔ معدودی از گروه خود پیشقدم بود و بنا به نوشتهٔ کسروی با اولین تیر که انداختند کشته شد و سپس تجلیل مفصلی از او به عمل آمد. از شاگردان او: «*۱ـ میرزا حاجی آقارضازاده که ترجمانش می‌بود. ۲ـ حسن آقا علیزاده. ۴ـ حسن آقا حریری. ۵ ـ میرزا احمد قزوینی. ۶ ـ محمدخان. ۷ـ حسین‌خان کرمانشاهی*» را کسروی ذکر کرده است[۶۸].

از جملهٔ کسانی که در معرفی انقلاب ایران کوشش کرده‌اند، پروفسور ادوارد براون انگلیسی را باید نام برد. وی با عده‌ای از ایرانیان مکاتبه داشت و تقی‌زاده هنگام مهاجرت با او مصاحبت داشت. گروه کسانی که در انگلستان از انقلاب ایران پشتیبانی می‌کردند. بیشتر جنبهٔ ضد روسی داشتند. از جمله، براون که در کتاب خود به سیاست روس سخت حمله کرده و از سیاست دولت انگلیس که در مقابل روس سکوت کرده بود (بر اثر اتحاد علیه آلمان) انتقاد نموده است.

در مقایسهٔ کوشش امثال براون انگلیسی با کوشش سوسیال دمکراتها متوجه می‌شویم که دسته اول از نحوهٔ ارتباط دولت خود با مشروطه‌خواهان ناراضی بودند و شاید آن را موجب عدم محبوبیت و لطمه خوردن حیثیت سیاسی کشور خود می‌دانستند. در یک کلام بیشتر از منافع آتی دولت خود دفاع کرده‌اند. حال آنکه سوسیال دمکراتها ضربه را مستقیماً علیه حکومت تزاری روسیه وارد می‌آوردند و جز تضعیف حکومت و سرنگون ساختن حکومت محمدعلی‌شاه متحد او و ایجاد یک منطقهٔ آزاد در کنار روسیهٔ مستبد هدفی نداشتند.

در اینجا فصل اول نیروهای انقلاب یعنی بحث از نیروهای انقلابی ختم می‌شود و لازم است در چند سطر از بحث خود نتیجه‌گیری کنیم: انقلاب ایران از نیروهای وسیع انقلابی برخوردار نبود. دهقانان که اکثریت مهم مردم ایران بودند و می‌بایست در انقلاب بورژوازی دمکراتیک (ضد فئودالی و ضد استعماری) نقش مهمی داشته باشند، آمادگی ایفای این نقش را نداشتند و تأثیر کمی در انقلاب گذاشتند. بنابراین انقلاب متکی به نیروهای شهری شد. در شهرها نیز عدم توسعهٔ صنعتی موجب قلت کارگران پیشرو گردیده و بنابراین نیروی اصلی انقلاب، خرده‌بورژوازی و کارگران عقب ماندهٔ کارگاهها بودند.

بازرگانان و صاحبان سرمایهٔ تجارتی با موقعیت قابل توجه اجتماعی که داشتند نقش مؤثری در انقلاب بازی کردند. روشنفکران طبقهٔ متوسط مشخص‌ترین چهره‌های انقلاب به شمار می‌روند و دورهٔ دوم انقلاب را ایشان رهبری کرده‌اند. در ایالات شمالی

به علت پیشرفتگی نسبی اوضاع و همجواری با روسیهٔ انقلابی نهضت توسعهٔ بیشتری یافت. انقلاب به صورت قیام مسلحانه و دفاع مسلحانه در مقابل لشکرکشی ارتجاع به صورت روزافزون توسعه می‌یافت. سوسیال دمکراتها نقش مؤثری در انقلاب ایالات شمالی ایفاء کرده‌اند و مقاومت تبریز و فتح رشت را برای آزادیخواهان تسهیل کردند.

همهٔ این کوششها با دخالت مستقیم قشون روس و سازش انگلستان با این دولت (رفع اختلاف بین استعمارگران) تبریز و استقلال ایران لگدکوب گردید. به علت [عدم] توسعهٔ انقلاب جنبه‌های ضد استعماری و فئودالی انقلاب ضعیف بوده و موجب شد استعمارگران به سهولت انقلاب را بی‌اثر سازند.

فصل دوم
نیروهای دوگانهٔ انقلاب ایران

زیر عنوان نیروهای دوگانهٔ انقلاب مشروطیت ایران از طبقات و قشرهایی گفتگو خواهد شد که در قبال انقلاب از نخست به دو دستهٔ موافق و مخالف تقسیم شده و له و علیه انقلاب مبارزه کرده‌اند. این نیروها نه فقط در داخل طبقه و قشر خود تقسیم شده بودند. بلکه در جریان انقلاب نیز به یکسان عمل نکردند. گاهی با ثبات و قاطعیت به میدان آمدند و گاهی با تزلزل و تردید در صف انقلاب ماندند و یا علیه انقلاب مبارزه کردند.

در این فصل از روحانیان، خوانین و اکراد و اقلیتهای ملی و مذهبی ایران گفتگو خواهیم کرد.

نقش روحانیان در انقلاب مشروطیت ایران

نظری به انقلاب بورژوازی اروپا به ما نشان می‌دهد که روحانیان در مقابل طبقات ترقیخواه با دربار و اشراف ائتلاف کرده‌اند و اصولاً سازمان روحانیت به عنوان یک جزء از هیئت حاکمهٔ فئودالی اروپا به شمار می‌رود. ممکن است کسانی قشر روحانی را در ایران به همان نحو قیاس کرده و جامعهٔ ایرانی مقارن انقلاب را با جوامع اروپایی کاملاً یکسان و مشابه بدانند و به این ترتیب در توجیه و تبیین مبارزهٔ روحانیان علیه دربار مستبد دچار سرسام و گمراهی شده و محتملاً بخواهند این پدیده را نشانی از نقض اصل هماهنگی جوامع مختلف قلمداد نمایند.

برای رفع این شبهه لازم است که تذکر دهیم که انقلاب ایران تفاوتهای مشخصی با انقلابهای اروپا دارد و این تفاوت رابطهٔ مستقیم با میزان و نحوهٔ اختلاف این دو جامعه از یکدیگر دارد. انقلاب‌های اروپایی نهضت و قیام طبقهٔ بورژوازی، علیه طبقهٔ

فئودال و حکومت آن طبقه بود. کشمکش بود به خاطر در دست گرفتن حکومت و محدود کردن قدرت اشراف و دربار فئودالی و ایجاد محیط توسعه برای سرمایه‌ها، نمونه انقلاب کبیر فرانسه است (۱۷۸۹). جامعهٔ فرانسه که قبل از انقلاب تحت حاکمیت اشراف و مالکین بزرگ و تحت ادارهٔ دربار مستبد بود، از سال ۱۸۱۵ به بعد به زیرحاکمیت بانکدارها، سفته بازان و در یک کلام بورژوازی درآمد. در جوامع اروپایی مسئلهٔ مهم استعمار وجود نداشت. منافع دول خارجی، بورژوازی را تهدید به نابودی و نازایی نمی‌کرد. نفوذ خارجی و تسلط استعمارگران بزرگترین مسئله‌ایست که در کشورهای شرق مطرح می‌شود. در کشور ما نیز چنین حاکمیتی به وجود آمد. استعمارگران از یک قرن پیش شروع به نفوذ در این مملکت کردند و لازمهٔ این نفوذ خرد کردن قدرتهای داخلی بود. به موازات این نفوذ، تمدن اروپایی به ایران وارد شد و روحانیان برای حفظ مقام و موقعیت اجتماعی خود ناچار با این نفوذ به مقابله پرداختند. شاه برای یکسره کردن حکومت در داخل کشور با نفوذ روحانیان به مقابله پرداخت. ناصرالدین شاه قبل از واقعهٔ «*رژی*» به علماء وقعی نمی‌گذاشت و پس از پیروزی روحانیان در این نهضت، مقام ایشان به عنوان رهبری در مبارزهٔ ضداستعماری و عامل محدودکنندهٔ استبداد دربار شناخته گردید. بدون توجه اصولی به نقش استعمار و نفوذ خارجی در ایران، توجیه و تبیین انقلاب مشروطیت غیرممکن و غلط خواهد بود. به همین علت است که من اولین فصل مقدماتی را به شرح این نفوذ اختصاص دادم و حتی آن را نسبت به بررسی داخلی ایران مقدم داشتم. به این ترتیب با توجه به نفوذ خارجی در ایران و جنبهٔ ضداستعماری انقلاب مشروطیت می‌توان مبارزهٔ روحانیان را علیه دربار و بیگانگان توجیه کرد. همچنین لازم است که از مبالغه در این امر خودداری شود. من در این مبحث نشان خواهم داد که روحانیان چگونه به دو دسته تقسیم شدند و نسبت واقعی هر دسته از نظر کمیت چقدر بوده است. و این قشر در انقلاب چه نقشی، از مثبت و منفی، بازی کرده است.

قبل از آنکه اصلاحات اداری در ایران به مورد اجرا گذاشته شود، روحانیان امور مهمی را در دست داشتند. امر قضاوت و نظارت بر معاملات اموال غیرمنقول بر عهدهٔ ایشان بود. تعلیم و تربیت جزء دیگری از وظایف ایشان به شمار می‌رفت. انجام مراسم و مناسک خانوادگی از تولد، عقد ازدواج تا حصر وراثت و غیره در قلمرو ایشان انجام می‌شد و ادارهٔ امور مذهبی کار اختصاصی ایشان می‌بود و انجام این امور متعدد برای ایشان موقع اجتماعی مهمی به وجود آورده بود که بتوانند در امور سیاسی مملکت نیز کم و بیش دخالت کنند. در دورهٔ فتحعلی‌شاه و هنگام جنگهای ایران و روس روحانیان

در دربار ایران دارای نفوذ فراوان بودند. در دورهٔ محمدشاه، پس از قتل قائم‌مقام، با صدارت حاج میرزاآقاسی نفوذ ایشان فرونی یافت. امیرکبیر که داعیهٔ اصلاح اداری ایران را داشت، با دخالت روحانیان در امر حکومت مخالف بود و در تحدید نفوذ ایشان می‌کوشید. پس از قتل امیر، ناصرالدین‌شاه که دربار روس را پشتیبان خود می‌دانست و میل به استبداد داشت، سر به قدرت روحانیان فرود نیاورد.

پس از سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا، دربار و دولت شکل اروپایی به خود گرفت. وزارتخانه‌های جدید تشکیل شد و چند مدرسه برای فرزندان اشراف تأسیس شد. لباسهای درباریان کم و بیش اروپایی گردید. همچنین اقداماتی چند برای اصلاح قضایی و تحدید قدرت محاکم شرعی به عمل آمد. مقارن این جریان نفوذ اقتصادی خارجیان به صورت کسب امتیازات در ایران توسعه می‌یافت. روحانیان در جریان انحصار توتون و تنباکو، علیه نفوذ خارجی و دربار فاسد و رشوه‌خوار با تجار متحد شده و به رهبری ایشان مبارزه پیروز گردید.

از این دوره به بعد پیش‌کسوتی روحانیان در مبارزات برای مردم مسلم گردید. در دورهٔ مظفرالدین‌شاه حیثیت اجتماعی روحانیان در افزایش بود و در آغاز قرن بیستم، روحانیان بزرگ به عنوان مرجعی رقیب دربار از طرف مردم استقبال می‌شدند. در سال ۱۹۰۰ سفیر روس از تهران به دولت خود گزارش داد که:

«آن نارضایتی پنهانی که در بین اهالی علیه دولت ایران وجود دارد و منشاء آن خودسریها وسودجوییهای طبقات عالیهٔ کشور است، در کنار بی‌پناهی قشرهای پایین به اشکال گوناگون خودنمایی می‌کند.... در سال ۱۹۰۰ به علت قحطی در تهران و سایر شهرهای ایران، شورشها و بی‌نظمیهایی روی داد. در ماه اوت سال ۱۹۰۱، در تهران بار دیگر شورشی به وقوع پیوست. در نتیجهٔ عدم رضایت مردم از امین‌السلطان نخست‌وزیری که چندان وجهه نداشت و به خیانت در منافع ایران به نفع بیگانگان متهم بود و همچنین در نتیجهٔ عدم رضایت مردم از فعالیت مستخدمین بلژیکی گمرک که بهای آذوقه را بالا می‌بردند، این عصیانها به وجود آمد»[۶۹].

هنگامی‌که بازرگانان و پیشه‌وران علیه بلژیکی‌ها در گمرک به فعالیت برخاستند، به روحانیان متوسل شدند.

در تبریز مبارزاتی علیه «پریم» رئیس گمرک آذربایجان به وقوع پیوست که به دنبال آن روحانیان سایر خواستهای خود را مطرح ساختند و به طور خلاصه جریان سال ۱۳۲۱ تبریز و تهران و سایر شهرها علیه اضافه تعرفه‌های گمرکی به رهبری روحانیان انجام شد.

در تبریز خواستهای روحانیان عبارت بود از: عزل پریم بلژیکی و اخراج همهٔ کارکنان غیرمسلمان پست و تلگراف و تعطیل مدارس جدید که از اروپا اقتباس شده بود. سرانجام روحانیان، شورشی در تبریز به وجود آورده و مردم عامی به مهمانخانه‌ها و مدارس ریخته، آنها را تعطیل ساختند. منافع بازرگانان تقلیل تعرفه‌ها و عزل پریم بود. همچنین اخراج کارکنان خارجی خواست عمومی بود. لکن تعطیل مدارس جدید و مهمانخانه‌ها نتیجهٔ رهبری روحانیان در این ماجرا بود. در تبریز حاجی میرزاحسن مجتهد که بعدها علیه مشروطه‌خواهان تبریز اقدام کرد، رهبری این جریان را به عهده داشت و همین فعالیتها موجب اخراجش توسط محمدعلی میرزا ولیعهد گردید. مقارن این جریان در تهران مبارزه علیه «نوز» آغاز شد و روحانیان (علماء) با یکدیگر مبنای همکاری علیه دربار را گذاشتند. ایوانف می‌نویسد: «*در سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ در تهران قحطی وحشتناکی حکمفرما بود که بر اثر آن احتکار و از بین بردن مصنوعی غله و غیره رواج کامل یافت. تمام این اوضاع شورش مردم به اصطلاح «گرسنگان» را تقریباً در تمام شهرهای بزرگ ایران؛ تهران، اصفهان، مشهد و سایر شهرستانها باعث می‌شد. مردم انبارها و دکانهای غله و گوشت را که به محتکرین تعلق داشت نابود می‌کردند. در تهران و سایر شهرها اعلامیه‌هایی علیه اتابک اعظم صدراعظم وقت منتشر می‌شد. تحت فشار این جنبش، شاه اتابک را از کار برکنار کرد و عین‌الدوله را به صدارت منصوب نمود*»[۷۰].

در ۱۸ نوامبر ۱۹۰۵، «سوموف» کاردار سفارت روس از تهران به پترزبورگ اینطور اطلاع داد: «*اخیراً در بسیاری از شهرهای ایران و بیش از همه جا در تهران نارضایتی و جوش و خروشی، به خصوص در بین روحانیان مشاهده می‌شود. در مساجد و بازارها تبلیغات شدیدی علیه خارجیان جریان دارد. روحانیان خطاب به مردم می‌گویند اجانب همه چیز کشور را به دست گرفته و ایرانیان را وادار می‌سازند که دست تکدی به سوی ایشان دراز کنند*». نامبرده اضافه می‌کند: «*درایران چند واعظ با استعداد پیدا شده‌اند که به شدت به خارجیان تاخته با خشونت بیشتری دربارهٔ امور داخلی ایران اظهار نظر می‌کنند. به خصوص یکی از آنها به نام سیدجمال که همه روزه هزاران نفر برای شنیدن سخنانش جمع می‌شوند، خیلی مشخص می‌باشد. این شخص در مساجد علیه شاه و دولت نیز سخن می‌راند. او می‌گوید: "در ایران مطابق رسوم قدیم قانونی وجود دارد که دست دزد را باید قطع کرد. اما این قانون فقط در مورد فقرا به مورد اجرا گذاشته می‌شود. وجداناً بگویید اگر این قانون مطابق میل اشخاص اجرا نمی‌شد آیا لازم نبود که دستهای همه از شاه گرفته تا پست‌ترین مأمور دولتی قطع*

گردد؟ اما این کار را انجام نمی‌دهند و بدبختی ایران نیز در همین است. قوانین برای همه باید یکسان باشد" [۷۱].

به این ترتیب روحانیان برای حفظ موقع خود و ممانعت از ورود تمدن خارجی اقدام کردند. اما مسئلهٔ مهم دیگری که باید در مورد شرکت روحانیان به انقلاب مشروطیت ذکر کرد وابستگی عده‌ای از علما با بازار می‌باشد.

گروهی از پیشوایان مذهبی از مالکان بزرگ بودند. این عده یا از اول انقلاب در مقابل مردم قرار گرفتند و یا با نضج انقلاب به صف دشمن پیوستند. به جای خود شرح این گروه داده خواهد شد. لکن با توسعهٔ امر بازرگانی و فزونی نقش بازرگانان در امور اقتصادی کشور که به موازات توسعهٔ شهرها انجام می‌شد، یک گروه از روحانیان بزرگ به خصوص در شهرهای مرکز تجارت مثل تهران، اصفهان، تبریز با بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران وابستگی اقتصادی داشتند. سه عالم بزرگ تهران یعنی محمد طباطبایی، عبدالله بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری با بازار بستگی کامل داشتند. ایشان درآمدی جز دریافت خمس و زکات بازرگانان نداشتند. اغلب معاملات اموال غیرمنقول بازرگانان در محضر شیخ فضل‌الله انجام می‌شد. ناظم‌الاسلام موردی ذکر می‌کند که هنگام مهاجرت به عبدالعظیم، طباطبایی فاقد پول برای ادارهٔ خانه خود بود. بهبهانی برای ادارهٔ خانه و دستگاه خود از بازرگانان کمک می‌گرفت. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «*آقا سیدمحمد تقی گفت: عیب کار اینست که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد. حتی آنکه چند شب قبل پول برای چای و قلیان مجلس طلاب نداشتند. آقا سیداحمد گفت: غصهٔ پول را نخورید، عماً قریب، جناب آقا صاحب پول خواهد شد، آنکه باید برساند خواهد رسانید*»[۷۲]. از این گذشته حیثیت و نفوذ روحانیان در بین مردم شهری در جهت مخالف منافع دربار و اشراف قرار داشت. بعدها که شیخ فضل‌الله با محمدعلی‌شاه همکاری کرد، اتکای مالی او به دربار بود.

از طرف دیگر همهٔ روحانیان از نظر افکار در یک درجه قرار نداشتند. محمد طباطبایی روشنترین روحانی تهران بود. نامبرده نظرات اصلاح‌طلبانه در کادر وسیعتر از حفظ نفوذ و موقعیت قشر خود داشت. او با سیدجمال‌الدین اسدآبادی مکاتبه داشت. ناظم‌الاسلام در مورد عقاید و روابط طباطبایی چنین می‌نویسد: «... *بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان جرأت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند، تصریح می‌فرموده و در باب سلطنت مستبده و مفاسد حکومت خودسرانهٔ جابرانه را آشکار می‌فرموده. درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله، و به*

دروغ عقاید فاسدی نسبت به سیدجمال‌الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سیدجمال‌الدین قانونی، سید را می‌شناساندند و قانون را مترادف کفر می‌نمایاندند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود. از آن پس که از کار سید فارغ شدند، آقای طباطبایی را به دوستی سید جمال‌الدین متهم می‌داشتند. بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرزم گفت به آشکار خدمت آقای طباطبایی مروید و طریقهٔ احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم گفت جنابش را متهم نموده‌اند به اینکه جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، ... »[۷۳].

هنگامی که روحانیان در تبریز علیه گسترش مدارس جدید تبلیغ می‌کردند، طباطبایی و شیخ هادی نجم‌آبادی در تهران پشتیبان مدارس شده هر یک مدرسه‌ای تازه تأسیس کردند. در تمایز روحانیان، ناظم‌الاسلام ذکر می‌کند: «*آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به مقصود را به ریاست و نفوذ کلمهٔ خود می‌دانند و در رسیدن به آن مقام کوشش می‌نمایند. آقای طباطبایی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع می‌داند، فلذا مردم را از خود تنفر می‌دهد. به اشتغال به گلدان و گل و باغ و باغچه، آنچه را موجب ترقی و ریاست است از خود دور می‌کند...*»[۷۴].

کسروی می‌نویسد: «*جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند. صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمدرضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام می‌بودند. سپس در پیش‌آمد بست‌نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن به قم حاجی شیخ فضل‌الله نیز با آنان همراهی نمود، و پس از آن همیشه همراه می‌بود. پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس دیگران هر یکی بهره‌ای جسته و به کنار رفتند ولی دو سید و حاجی شیخ‌فضل‌الله همچنان باز ماندند ... دو سید، راستی را مشروطه و قانون می‌خواستند ولی حاج شیخ فضل‌الله "رواج شریعت" را می‌طلبید... دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را می‌شنیدند و همچون بسیاری از کوشندگان انگیزه و سرچشمهٔ کار را جز بودن قانون و مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمی‌دانستند و از این رو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون می‌کوشیدند. چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار "شریعت" و "مذهب" می‌بودند، خرسندی نمی‌دادند که قانون*

به آخشیج "شریعت" گزارده شود و از آن به جلوگیری می‌کوشیدند. آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و حاج شیخ عبدالله مازندارانی و حاج میرزاحسین تهرانی که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاوریهای بسیار بجایی می‌نمودند، همین راه را می‌پیمودند و گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که می‌رفت اندیشهٔ خود را باز نموده چنین می‌گفتند: اکنون که "صاحب شریعت" (امام زمان) ناپیداست و اجرای شریعت نمی‌شود و خواه ناخواه "حکام جور" چیره گردیده‌اند، باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و عقلای امت مجلسی برپا کرده در کارها "شور" کنند»[۷۵].

طباطبایی مقصود و علت شرکت خود را در نهضت، چنین بیان می‌کند: «*این مریض مشرف به موت است... به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم به اندکی مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم، زیرا که ایران وطن من است. اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام در این محل است. عزت من تمام بسته به این دولت است. می‌بینم این مملکت به دست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم. بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت*». این عبارات نقل از نامه‌ایست که طباطبایی نوشته است.

هنگامی که بهبهانی، همکاری کوشش در عزل عین‌الدوله را به طباطبایی پیشنهاد کرد، شخص اخیر گفت: «*چنانچه هدف خصوصی و منحصر به عزل عین‌الدوله نباشد حاضر به همکاری هستم*». در مورد بهبهانی از همان اوان مردم از رفتار و کردار او حرفها می‌زدند. ناظم‌الاسلام نقل می‌کند: «*روز چهارشنبه پانزدهم رجب ۱۳۲۴ قمری جمعی از تجار و اصناف آمدند در خانهٔ آقای طباطبایی و گفتند: "ما جناب آقا سیدعبدالله را خواهیم کشت. چه این ملت را فروخته و رشوه گرفته و زمینهای «دَرَشت» را از دولت برای خود و پسر و داماد خویش گرفته است". جناب آقای طباطبایی، مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود مسئلهٔ زمین مدتی است در بین است و متنازعٌ‌فیه می‌باشد، ربطی به رشوه ندارد. البته این عنوان را نکنید که در اول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت*»[۷۶].

همچنین مؤلف «*تاریخ مشروطیت و جنبش بختیاری*» می‌نویسد: «*چون محمدعلی‌شاه از این جریان (بازگشت ظل‌السلطان به اصفهان برای حکومت) اطلاع حاصل کرد. سید عبدالله بهبهانی را که ضمناً با ظل‌السلطان سر و سرّی داشت به دربار احضار و به او خاطر نشان کرد که ظل‌السلطان را از عزیمت به اصفهان منصرف کند*»[۷۷].

مسئلهٔ سازشکاری و زد و بند علما و «آقازاده‌ها» مطلبی است که فقط عدهٔ معدودی از آن مبرا هستند. همچنین ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «*امروز حاج معین‌التجار بوشهری هزار تومان داد به جناب آقامیرزا محمدصادق که بدهد به اجزای* انجمن مخفی *که مواظبت داشته باشند بدگویان او را ساکت نمایند. بلکه بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شده و او را در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقامیرزامحمدصادق ده بیست تومانی به آقا شیخ محمد مازندرانی و قدری هم به حاج جلال‌الملک و یک دو نفر دیگر داد و مابقی را میل فرمود*»[۷۸]. همچنین در ماجرای کشته شدن سید عبدالحمید (جمادی‌الاول ۱۳۲۴) همین مؤلف می‌نویسد: «*... به قسمی حالت منقلب بود که نزدیک بود واقعاً باور کنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا که ناگاه چشمم به گوشه‌ای افتاد، جمعی از آقازاده‌ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق‌کنانه رو کرده‌اند به این مردم بیچاره و می‌گویند ای آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیهٔ سلاح می‌دیدیم، بلکه نزاع پولیتیکی شخصی است صدا را به (یاالله) بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می‌باشند به هیجان آیند و خبر به شاه برسانند و عین‌الدوله را معزول نمایند ... و در ضمن دعا می‌کردم خدایا مردم را از شر این آقازاده‌ها آسوده بفرما. گویا دعایم مستجاب نشد، چه بعض از آنها را امروز می‌بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را فراهم می‌آورده‌اند...*»[۷۹]

باری نگرانی ناظم‌الاسلام کاملاً بجا بوده است چه این گروه بعدها با هیئت حاکمه ساختند و آلتی شدند که مشروطیت ایران را جز دستگاه مسخره‌ای نسازند. با تمام این نقاط ضعف بدون تردید باید گفت مبارزه ملت تا صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی توسط روحانیان رهبری شد. علماء خواستار عدالتخانه و سپس مجلس شدند. طباطبایی در عریضه‌ای که به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد با این جملات تقاضای تشکیل مجلس عدالت را می‌کند: «*... اعلیحضرتا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند و شاه و گدا در آن مساوی باشند و فوائد این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند. مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد. خرابیها آباد خواهد شد. خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد. فلان محل را روس نخواهد برد. عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند. وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه‌الحیوه خلقند بسیار مغشوش و بد است ...*»[۸۰].

همچنین نامبرده در جمادی الاول سال ۱۳۲۴ قمری در موعظه‌ای چنین می‌گوید: «*باباجان، پادشاه هم مثل ما یکنفر است، نه اینکه به قول بعضی مالک‌الرقاب و*

آنچه بخواهد بکند. مگر در اروپا پادشاه نیست کی این کارها که در این مملکت اتفاق می‌افتد آنجا باشد. روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر. هرچه خرابی و ظلم هست در سر این یک مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطهٔ اینست که نمی‌دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند. این همه شورش در خارجه برای عدل است ... ریاست نمی‌خواهیم، جمهوری طلب نیستیم، باین زودی مشروطه نمی‌خواهیم. یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت وجمهوریت نمی‌باشند ...»[۸۱].

باری، علماء برای محدود ساختن قدرت سلطنت کوشش می‌کردند، لکن فکر روشن و صریحی نسبت به درخواست مشروطیت آنهم به آن زودیها نداشتند. کسانی که جانب علماء و محافظه‌کاران را در دورهٔ دوم انقلاب می‌گیرند و رفتار دیگران را تندروی می‌دانند به رشد تکامل انقلاب توجه نمی‌کنند. علماء با وجود اغراض خاص خودشان لیاقت و صلاحیت رهبری مردم را در دورهٔ اول مبارزه داشتند، ایشان خواستار قطع نفوذ خارجی و تحدید قدرت دربار بودند. این قدمی به جلو به شمار می‌رفت. بازرگانان، اصناف و سایر افراد ملت از ایشان تبعیت کردند. لکن تشکیل حکومت قانونی و ملی نمی‌توانست رشد مملکت را در یک جا متوقف سازد. این بود که به سرعت مردم به جلو رفتند و البته در این جریان یک عده جلوتر از دیگران بودند. با تشکیل مجلس نه تنها قدرت و نفوذ روحانیان نمی‌توانست برای یک مدت طولانی افزایش یابد، بلکه از همان اولین قدمها نقش ایشان در ادارهٔ جامعه به سرعت تقلیل می‌یافت. کسانی که اینک پس از گذشت نیم قرن از انقلاب مشروطیت ایران می‌بینند که ما هنوز چه مسائل حل نشده‌ای در پیش داریم، نمی‌توانند قبول کنند که در سال ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ (سال ۱۳۲۵- ۱۳۲۶) این ملت چنان داعیه‌هایی داشته است و چیزهایی را می‌خواسته که هنوز به آن نرسیده است. لکن توجه به حرکت و رشد انقلاب می‌تواند کلیدی برای حل این معما به دست دهد. مردم می‌توانند از نظر فکری در مدتی کوتاه رشد زیادی بکنند و همهٔ انقلابها شرایطی برای رشد سریع افکار پدید می‌آورد. زیرا جامعه‌ای که سالها رشد کرده است و آمادگی تغییر را در خود به وجود آورده است بر اثر عدم تکامل حکومتها مطابق تکامل ارگانهای اساسی جامعه دچار انقلاب می‌شود و عقب‌ماندگی سالها به سالی جبران می‌گردد.

کسانی که مرحله‌ای از مبارزه را اداره می‌کنند فقط در شرایطی می‌توانند به رهبری خود ادامه دهند که پا به پای نهضت به پیش روند. روحانیان اصلاح‌طلب دارای آن شرایط نبودند که بتوانند نقش خود را به یکسان در دوران انقلاب بازی کنند. ایشان

در جایی نقش ارتجاعی پیدا کردند، درست آنجایی که روشنفکران طبقات متوسط هماهنگ با پیشرفت روزافزون انقلاب به جلو می‌رفتند.

پس از گشایش مجلس، روحانیان خواستار تسلط بر مجلس بودند. این جمله را از سید عبداللـه نقل می‌کنند که هنگام تعویض دونفر از نمایندگان که اقوام خود را به جای ایشان منصوب کرده بود، گفت: ما فعلاً این مجلس را با دویست تیر چوبی بپا می‌کنیم و بعدها تیرها را با آدم عوض خواهیم کرد. علما که خود را مالک‌الرقاب مجلس می‌دانستند، خواهان نظارت بر همهٔ امور بودند. نمونه‌ای از یک گفتگوی مجلس اول را ذکر می‌کنم:

«رئیس: البته خاطر آقایان وکلا مسبوق است که قانون عدلیه نوشته شده و یک جزء آن هم چاپ باطله شده، توزیع شده و از نظر کمیسیون هم گذشته و حاضر است. انشاالله پس از تمام شدن قانون انجمن تجارتی شروع به آن خواهد شد.

آقا سیدعبدالله: در یکماه قبل عرض کردم که قانون عدلیه باید از نظر علماء بگذرد و از نسخه‌های چاپ شده به علماء بدهند که نظریات خودشان را بفرمایند و بعد یک کمیسیون علمیه تشکیل شده و آقایان ملاحظه و تنقیح نموده، آن وقت از آن کمیسیون به مجلس بیاید و از مجلس بگذرد. و غیر از اینطور دیگر ممکن نیست.

مستشارالدوله می‌گوید که قوانین ادارهٔ عدلیه لزوم به ملاحظهٔ علماء ندارد و فقط قوانین جزایی و احکام و مجازات مورد توجه است.

آقا سیدعبدالله: چه ضرر دارد، هر دو فقره را آقایان علماء دیده و از نظر آنها بگذرد که در آن قسم دیگرش هم ایرادی پیدانشود. اگر نفع نداشته باشد، ضرری هم ندارد»[۸۲].

چنانچه ملاحظه می‌شود این کشمکش مابین نمایندگان با سیدعبدالله بهبهانی است و جدایی عده‌ای از علماء به رهبری فضل‌الله نوری بر سر مشروعه شدن مجلس خود مبحث دیگری است. قابل تذکر است که باید به امتیاز شهرها و ایلات از یکدیگر در پیشرفت و عقب‌ماندگی و رابطهٔ آزادیخواهان با علماء توجه کنیم. هنگامی‌که در تبریز امام جمعه و میرزاحسن مجتهد را رانده بودند و در گیلان وضع مشابهی به وجود آمده بود، در تهران نمایندگان مجلس از مجتهد استقبال کردند و تا جدایی مشروعه و مشروطه با او به خوبی سلوک می‌کردند. همین هنگام در اصفهان انجمن تحت رهبری روحانیان اداره می‌شد و کسانی به خاطر شهدای ماکو مجلس ترحیم می‌گذاشتند که شاید اگر بعض ایشان در تبریز می‌بودند، سرنوشتی مشابه مجتهد داشتند. *تاریخ جنبش بختیاری و اصفهان* می‌نویسد: *«روز نوزدهم خرداد ۱۳۲۶هجری خبر هجوم رحیم‌خان*

به اصفهان رسید و انجمن ولایتی با حضور حاج آقا نوراللـه ثقه‌الاسلام رئیس انجمن، و صدرالاسلام و حاج آقا سدهی، سیدحسن مدرس اسفه‌ای، حاج میرزا محمدعلی کرباسی و حاج آقا جمال تشکیل شد و در اصفهان برای شهدای ماکو مجالس ترحیم منعقد ساختند»[۸۳].

علمای مشروطه‌خواه با اینکه در دورهٔ دوم در نهضت نقش رهبری نداشتند لکن اقدامات ایشان بسیار در عوام مؤثر بود. بهبهانی و طباطبایی همواره در صف ملت ماندند، هرچند که دلخوشی از اقدامات انجمن تبریز و کارهای سایر پیشروان نداشتند و ذهن ایشان نسبت به بسیاری جریانها مشوب بود. لکن هنگامی که خطر را در پشت سر خود حس کردند چاره را برانگیختن و توسل به تندروان دانستند. پس از فرار محمدعلی شاه به باغشاه و سنگر ساختن آنجا و پس از قطع چند روزهٔ سیمهای تلگراف، باز هم دولتیان مانع مخابرهٔ تلگراف دو سید به شهرستانها شدند. لذا متن تلگراف را توسط کسی به قزوین نزد میرزاحسن رئیس‌المجاهدین فرستادند تا از آنجا مخابره شود. ایشان در این تلگراف چنین می‌گویند:

«*... چند روز قاطبهٔ امرا و سرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملک متحصن و تبعید آنها*» (امیر بهادر و شاپشال) «*را از دربار استدعا نموده و قبول شد ولی باز از قوه به فعل نرسید. روز پنجشنبه اعلیحضرت به صورت خیلی موحشه بغتتاً به باغشاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی در آنجا تشکیل داده ... چند نفر از سران امرا را امر به توقیف فرموده، بیرون دروازه‌ها توپ گذاشته، از حالت حاضرهٔ موحشه خیلی اهالی مشوش، سیمها مقطوع، اقدامات درباریان کلیتاً بانهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب وقوع* (عبداللـه الموسوی بهبهانی، محمدبن صادق طباطبایی)»[۸۴].

در اصفهان پس از بمباران مجلس، حاج آقا نجفی و برادرش حاج آقا نوراللـه که از شمار مجتهدان بزرگ بودند علیه اقبال‌الدوله کاشانی متحد می‌شوند. کسروی می‌نویسد: «*... حاج آقا نوراللـه یکدل و یکزبان هواداری از مشروطه داشت ولی آقا نجفی هر زمان راهی پیش می‌گرفت و این زمان به کینهٔ اقبال‌الدوله او نیز به دشمنی دربار می‌کوشید*»[۸۵].

باری، روحانیان طی این مدت با اینکه مقام رهبری را از دست داده بودند ولی در مجلس دوم وضع دگرگونه شد. از روحانیان بزرگ فقط دو سید در صف ملت مانده بودند که جانب اعتدالیون را گرفتند و سرانجام سیدعبداللـه گویا از طرف دمکراتها ترور شد و طباطبایی همچنان بود تا وقایع جنگ اول پیش آمد و او در آن شرکت کرد.

در مجلس دوم دمکراتها سخت پیش می‌رفتند و گروه اعتدالی پناهگاه عده‌ای از اشراف مرتجع قرار گرفت. چنانچه دمکراتها نیز از نفوذ اشراف برکنار نماندند. «و. تریا»

مطلبی در مورد اشتباهات گروه تندرو ذکر می‌کند: «*پس از تصرف تهران قبول بعضی پستهای مهم به مجاهدین قفقاز پیشنهاد شد، به غیر از «دروشاکیست‌ها» انقلابیون دیگر این پیشنهاد را رد کردند. ییپرم به ریاست نظمیهٔ تهران انتخاب شد. پس از تشکیل مجلس دوم، روحانیان ایران جای خود را در نهضت اجتماعی عوض کردند. اینان با استفاده از اشتباهات طرفداران ییپرم، بهانه به دست آورده و به تمام مجاهدین تاختند. پس از پایان زد و خوردها، سوسیال دمکراتهای قفقاز به اتفاق همرزمان ایرانی خود به فعالیتهای تشکیلاتی خود ادامه می‌دادند. در انتخابات مجلس دوم به طور جدی شرکت کردند. کلوب‌های سیاسی بازکرده و مؤسسات و سازمانهای فرهنگی ایجاد می‌نمودند. گارد ملی با اشتراک آنان تأسیس شد*»[۸۶].

کوشش علمای نجف به سهم خود در پیشبرد کار نهضت مؤثر بوده است. در آن هنگام چهار تن در نجف بر دیگران ریاست داشتند که یک نفر از ایشان سیدکاظم یزدی، از اول با دربار و دشمنان ملت نظر موافق داشت و سه نفر دیگر آخوند خراسانی و عبداللـه مازندرانی و حاجی میرزاحسین تهرانی از اول طرف مشروطه‌خواهان را گرفتند. سیدکاظم به کمک رؤسای ایلات عرب، علیه حیثیت دیگران اقدام کرد. کسروی می‌نویسد: «*... سیدکاظم که در فریفتن مردم و شورانیدن عامیان استاد می‌بود، تکان سختی به ایشان داد. ایلهای عرب که در پیرامون نجف و کربلا در کنار فرات نشیمن می‌دارند، شیعی‌اند. آگاهی به آنان فرستاد، که دسته دسته با تفنگ و فشنگ بنجف آمدند و گرد سید را گرفته به هیاهوی برخاستند. هر روز به شیوهٔ عرب "هوسه" می‌کردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند. هر که را مشروطه‌خواه می‌شناختند از آزار دریغ نمی‌گفتند. هر روز که سید برای نماز به صحن می‌آمد چند هزار تن پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز می‌ایستادند در حالیکه پشت سر آخوند بیش از سی تن یافته نمی‌شدند. کار به جایی رسید که آخوند و آن دو تن دیگر*» (مازندرانی و تهرانی) «*از شرمساری یا از بیمناکی می‌خواستند از رفتن بنماز باز ایستند. چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان می‌بود که با مشروطهٔ ایران دشمنی نشان می‌داد و از رسیدن آن به خاک عثمانی سخت بیم داشت*»[۸۷].

آخوند خراسانی و دو نفر همکاران او در پشتیبانی مشروطیت کوتاهی نکردند. مهمتر از همه آنکه در نزاع بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان اینان که پیشوایان مذهب شیعه بودند جانب مشروطه را گرفتند. در جواب حاج شیخ فضل‌اللـه که می‌گوید: «*لیکن این مجلس که هست آن نیست که شما فرموده‌اید*». او جواب می‌دهد: «*ما همان مجلس را که در بهارستان برپاست می‌گوییم*». سپس شیخ فضل‌اللـه اظهار تأسف

می‌کند: «*افسوس که حضرت حجه‌الاسلام به کلمات و اراجیف مغرضین گوش دادند و مساعدت در رفع و دفع زنادقه و ملحدین و تشیید شرع مبین نفرمودند. همان قسم که در همهٔ موارد بر همه مقدم بودند، در این واقعه عقب افتادند*». در واقع، آخوند خراسانی در این واقعه نیز سربلند بیرون آمد و شیخ فضل‌اللـه بود که به صف دشمن پیوست. در مورد دیگر، علمای سه گانه در پاسخ تلگراف کاذبانهٔ محمدعلی‌شاه چنین پاسخ می‌دهند: «*... اگر اظهارات ملوکانه همان قسم که معمول است مبنی بر واقعیت و ... تطابق داشت، چنین روزگاران سیاه برای این دولت و ملت دست نمی‌داد و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به این حد منتهی نمی‌شد و سرحدات مملکت چنین بی‌صاحب نمی‌ماند و پای اجانب به مملکت باز نمی‌شد. در تهران به آن امنیت، به چنین هیئت موحش تشکیل اردو نمی‌فرمودید. دفع مفسدین و قلع و قمع فرق ضالهٔ بابیه خذلهم‌اللـه تعالی را به وزارت عدلیه ارجاع و بعداز ثبوت، شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل‌مایکون و موجب استحکام اتحاد بین دولت و ملت بود ... و این اقدام اخیر اگر چه موجب یأس کلی است لیکن چنانکه مفسدین باز هم ذات اقدس را به حالت دین‌پروری و مملکت‌داری بگذراند، امید است که... .* یکشنبه ۲۱ جمادی‌الاول، نجل خلیل محمدکاظم خراسانی، عبداللـه مازندرانی».

هنگامی که ارتجاع علیه ملت دست به توطئهٔ مسلحانه زد، علمای نجف از صدور فتاوی به نفع انقلاب خودداری نکردند. در جواب تلگراف تهران که اعلام خطر کرده است، چنین فتوا می‌دهند:

«*تهران توسط آقایان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم عموم صاحب‌منصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و سرحدداران ایران ایدهم‌اللـه تعالی به سلام وافر مخصوص می‌داریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهدهٔ آن برادران محترم بوده است و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هرکه باشد ولو با تعرض به مسلمانان، حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر عجل‌اله فرجه است باید تحرز و ابداً بر ضد مشروطیت اقدام ننمایند*»[۸۸].

پس از کودتای محمدعلی‌شاه و به توپ بستن مجلس، علمای نجف به صدور فتوا علیه محمد علی‌شاه مبادرت ورزیده و او را از حقوق سلطنت محروم اعلام کردند: «*به عموم حکم خدا را اعلام می‌داریم: الیوم همت در رفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات و بذل و جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه*

و سر موئی مخالفت و مسامحه به منزلهٔ خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات‌الله و سلامه علیه است. اعاذالله المسلمین من‌ذلک‌لشاءالله‌تعالی‌الاحقرنجل‌المرحوم میرزا خلیل، الاحقر محمدکاظم الخراسانی، الاحقر عبدالله مازندرانی». علمای نجف به وسیلهٔ *انجمن سعادت* از اوضاع تبریز آگاه بودند و در حد امکان خود به تبریز کمک می‌کردند. فتاوی متعدد به نفع تبریز صادر کردند از این قبیل: «*رفتن به تبریز به "منزلهٔ جنگ با امام زمان" و بستن راه خوار و بار به روی آن شهر "در حکم بستن آب فرات است به روی اصحاب سیدالشهدا"* ».

هرچند که این فتاوی موجب کنار رفتن قزاق و سوار از جنگ با مشروطه‌خواهان نگردید، لکن تهمت «بابیگری» را که به مشروطه‌خواهان می‌بستند، بی‌اثر کرده و عده‌ای از مجاهدان و بازرگانان که به مشروطه کمک می‌کردند خود را تابع فتوای علمای نجف می‌دانستند. آخوند خراسانی در مقابل تقاضای شاگردانش، برای اعلام جهاد علیه محمدعلی‌شاه موافقت کرد که شاگردش حاجی سیدعلی تبریزی با گروهی از طلبه، آهنگ ایران کنند و این عمل را با تلگراف به استانبول و تبریز آگاهی فرستادند. از آن سوی نیز حاجی سیدعلی با همراهان خود تا خانقین که مرز ایران و عثمانی می‌بود پیش آمده در آنجا متوقف گردید. آخوند حساب می‌کرد که در صورت موافقت و همت مردم، این دسته می‌توانند به پیشروی خود ادامه داده و خلق را علیه شاه بشورانند. لکن از مردم چنین تکانی دیده نشد. همچنین علمای مزبور برای نجات تبریز به سپهدار و صمصام‌السلطنه متوسل شدند و در ۲۲ صفر تلگراف پایین را به آنان فرستادند: «*نجف، ۲۲ صفر. توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار. اصفهان جناب صمصام‌السلطنه. تبریز محصور. حمایت فوری. دفاع عاجل بر هر مسلم واجب.* محمدکاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی»[۸۹].

در این مبحث لازم است از واعظین بزرگی که به نفع انقلاب کوشش کرده‌اند به اختصار گفتگو کنم. دو تن از ایشان با ثبات بیشتری در خدمت مشروطیت کوشیده‌اند که عبارتند از ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ اصفهانی. شرکت نفر اول را در نهضت اغلب به اشارهٔ سالارالدوله برادر شاه در کرمانشاه ذکر کرده‌اند. لکن مسلم است که ملک‌المتکلمین در طول کشمکش مجلس و دربار سخنان سخت بر منابر گفته و مردم را به شورش درآورده است.

نفر دوم سیدجمال واعظ اصفهانی، یکی از درخشانترین چهره‌های روحانیان ایران در انقلاب به شمار می‌رود. نامبرده با شجاعت و صراحت علیه دربار و شاه مستبد در مجامع سخن گفته است. شاه با هر دو نفر سخت کینه می‌ورزیده است و هر دو نفر پس

از به توپ بستن مجلس به قتل رسیده‌اند. ملک‌المتکلمین از شهدای باغشاه است و سیدجمال در همدان بازداشت و در بروجرد به قتل رسید. واعظان، سخنگویان روحانیان به شمار می‌رفتند و در کشمکش مجلس و دربار با روشنفکران انقلابی همصدا شده دربار را می‌کوبیدند.

آنچه تا به اینجا دربارهٔ روحانیان گفتم بیشتر جنبهٔ مثبت داشت و شرکت این قشر را در انقلاب نشان می‌دهد. در صفحات بعدی از کوشش روحانیان مرتجع علیه انقلاب گفتگو خواهم کرد.

روحانیان مرتجع، متحدین دربار و استعمارگران

همانطور که در صفحات قبل بیان شد روحانیان به دو گروه قابل تقسیم هستند، آنان که دارای ملک و رعیت بودند و نه فقط با دربار متحد بودند بلکه در مواردی جلوتر از دربار علیه مشروطه‌خواهان اقدام می‌کردند. کسانی نیز بودند که در جریان انقلاب نقش ارتجاعی به خود گرفته و علیه ملت فعالیت می‌کردند. در اینجا بهتر است اول از دستهٔ اخیر که تا نیمه با ملت آمدند گفته شود.

در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴، که کشمکش با دستگاه به خاطر حفظ منافع و مقام روحانیان بود، عدهٔ زیادی از روحانیان در این مبارزه شرکت کردند. در عین حال روحانیان بر له و علیه دولتهای وقت تقسیم می‌شدند. چنانچه، گفته شده است که بهبهانی به نفع اتابک اقدام می‌کرد و قصد عزل عین‌الدوله را داشت. همچنین منافع خصوصی ایشان از قبیل سرپرستی اوقاف و تولیت مساجد و مدارس موجب کشمکش می‌گردید، چنانچه یکی از خواستهای روحانیان در تحصن عبدالعظیم بازگردانیدن تولیت مدرسهٔ خان مروی به حاجی شیخ مرتضی بود. این تولیت را امام جمعه تصاحب کرده بود.

در تحصن حضرت عبدالعظیم، کسانی جز نفع خود نمی‌خواستند. ناظم‌الاسلام نمونه‌هایی از رشوه‌خواری بعضی از آقایان و دلالی آقازاده‌ها به دست می‌دهد. نامبرده می‌نویسد: «... *آقا میرزاعلینقی در حضور آقا*» (آقا سیداحمد طباطبایی) «*به مدیر گفت: "به هر قسم که می‌دانی از عین‌الدوله پولی از برای آقا بگیر. مدیرجان نبادا بی‌پول برگردی...*"... سپس مدیر خطاب به عین‌الدوله: «... *دوم آنکه ملک موقوفه هم در دست ایشان نیست که با آن ملک گذران کند. بعلاوه آنکه آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده‌اند و آقا میرزاعلینقی هم پانصد تومان مقروض شده‌اند. عین‌الدوله گفت "جبران تمام این خرابیها را می‌کنم، هزار تومان نقد بخود آقا می‌دهم، پانصدتومان*

نقد هم به آقا میرزاعلینقی می‌دهم، صد تومان هم به خودت و ماهی صد تومان به آقا می‌دهم و ..." خواست این پولها را بدهد که مدیر از برای آقا ببرد. مدیر قبول نکرد و گفت فردا آقامیرزا علینقی شرفیاب می‌شود پول را به ایشان تحویل بدهید ...»[۹۰]

مردم که کم و بیش از ارتشاء و تزلزل و سازشکاری بعضی آقایان و اغلب آقازاده‌ها آگاه بودند، نسبت به ایشان بدبین بوده و نارضایی نشان می‌دادند.

در جریان تحصن سفارت انگلیس، ناظم‌الاسلام چنین می‌نویسد: «*... در این روز جناب آقا میرزاسید محمدصادق پسر آقای طباطبایی و جناب آقا سیدمطهر... و جناب آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده لدی‌الورود آمدند به سفارتخانه دیدنی از متحصنین فرموده و بعد برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزراء درباری بروند به قصر صاحبقرانیه. البته این سید جوان با کفایت که به حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد و این سید بزرگوار جوانبخت به متابعت نیت مقدسهٔ پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت و آسایش عموم ندارد ... در سن بیست و پنج، به سن ایشان و اینگونه خیرخواه عموم کمتر دیدم، اگرچه مردم از بودن آقاسیدمطهر و آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند. چه سوءظن دربارهٔ دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله در این امر خطیر نمی‌کردند و کار مردم را به خودشان واگذار می‌نمودند و می‌گذاردند که مردم خودشان کار را به جایی می‌رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام و آقا میرزا محسن خیلی بد می‌گویند و خائف می‌باشند. چه به یک تعارف و یک وعدهٔ دستمالی قیصریه را آتش خواهند زد ... طرف عصر جناب آقا میرزاسیدمحمدصادق از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ولی در این دفعه رفقایش جرأت نکردند وارد به سفارتخانه شوند چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سیدمطهر بد می‌گویند ...*»[۹۱]. همین مؤلف در مورد میرزا محمدصادق در صفحهٔ ۵۱۰ *تاریخ بیداری* می‌نویسد که او از حاج معین‌التجار بوشهری رشوه گرفت.

اغلب روحانیان در مجلس اول در مورد اصول قانون اساسی و سایر قوانین با روشنفکران اختلاف عقیده داشتند. مثلاً در مورد اصل هشتم قانون اساسی «*اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود*» ایشان می‌گفتند مسلم و کافر نمی‌توانند مساوی باشند. هرچند که در این مورد طباطبایی و در درجهٔ دوم بهبهانی جانب ترقی‌خواهان را گرفتند و شخص طباطبایی نمایندگی یهودیان تهران را در مجلس بر عهده داشت. در مورد اصل نوزدهم «تأسیس مدارس» می‌گفتند تحصیل اجباری مخالف شریعت است.

در مورد اصل بیست «عامهٔ مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آن ممنوع است». می‌گفتند باید تحت نظر علماء باشد.

همچنین اصل دوم قانون اساسی توسط حاج شیخ فضل‌اللـه پیشنهاد شده و قبل از تصویب نسخه‌هایی از روی آن در درست مردم پخش کرده پشتیبانی ملایان را جلب کرده بود و در جلسهٔ تطبیق قانون اساسی با شریعت در اردیبهشت ۱۳۲۵ به تصویب رساند. لکن در مجلس، تقی‌زاده با آن مخالفت کرده و موقتاً مانع تصویب آن در مجلس شد. این اصل مسخره‌ترین اصلی است که در قانون اساسی وارد شده است. از این گذشته نزاع مشروعه و مشروطه درگرفت که اکثریت روحانیان ایران در صف مخالف مشروطه قرار گرفتند.

حاج شیخ فضل‌اللـه نوری سردمدار شریعت‌خواهان بود. همکاری او با مشروطه‌خواهان از مهاجرت قم شروع شد و در رجب سال ۱۳۲۵ با پیش‌آوردن واقعهٔ تحصن در حضرت عبدالعظیم و صدور لوایح و ارسال تلگرافها علیه مجلس در مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفت. اینک ببینیم نامبرده که بوده و چه کرده است: در اولین ماجرای برخورد بین علماء و حکومت یعنی بازپس گرفتن ساختمان بانک روس در بازار. زمین سازمان بانک را هیچیک از علماء حاضر نشد بفروشد مگر حاج شیخ فضل‌اللـه که این کار را کرد.

کسروی می‌گوید: «... *حاجی شیخ فضل‌اللـه به یکبار در راه دیگری می‌بود. این مرد از یکسو به شکوه و آرایش زندگی، و به نام و آوازه، دلبستگی بسیار می‌داشت و "پارک الشریعه" بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه با دستگاه اعیانی می‌زیست، از یکسو فریفتهٔ "شریعت" می‌بود و رواج آن را بسیار می‌خواست. توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی‌داشت، به این اندیشه‌ها کمتر نزدیک آمده بود ...* »[۹۲].

ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «... *حاج شیخ فضل‌اللـه اگرچه از علماء بزرگ تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود، چه در کتابخانه می‌نشست و چه در عمارت پارک و چه در مجلس درس، همه وقت و همه جا لازمات تعیش او موجود بود. مثلاً مجلس درس او هیچ وقت خالی از قهوه و چایئ نبود و نان روغنی و شیرینی هم بود. قبل از درس و بعد از درس یک نفر روضه‌خوان می‌رفت بالای منبر ذکر مصیبتی می‌نمود آن وقت شروع به درس می‌کرد ... از بعض کلمات حاج شیخ فضل‌اللـه معلوم می‌شود که مسلک مشاراليه با مسلک سایر علما مخالف بود، از آن جمله یکی از ثقات نقل کرد که وارد شدم بر حاج شیخ فضل‌اللـه در حالتی که سفرهٔ نهار او گسترده بود و به اندازهٔ خوراک پنجاه نفر در سفرهٔ او حاضر بودند اقسام غذاهای لطیفه و مربیات مشتهیه و لحوم طیر*

ممایشتهون نیز حاضر بود. سفرهٔ او را از سفرهٔ صدراعظم ایران بهتر دیدم. در آنوقت که مشغول صرف غذا بود ما اهل ایران مادامی که بیرونی و اندرونی داریم باید در ضیق معیشت زندگانی کنیم چه وقتی که در بیرونی یک سفره انداخته شود و در اندرونی هم یک سفره البته در مخارج فرق کلی پیدا می‌شود اما هرگاه هر دو سفره در یکجا انداخته شود هم خرج کمتر خواهد بود و هم سفره رنگینتر ...»[۹۳]

هنگامی که حاج میرزا محمدرضا از کرمان اخراج شد، شیخ فضل‌اللـه چنین از رفتار حاکم دفاع می‌کرد: «*... پس از ورود ما و بجا آمدن پذیرایی و مرسومات متداوله سخن از واقعهٔ کرمان به میان آمد. آن حرارت غریزی و آن آتش غیرتی که در قلب ما مشتعل بود به سخنان مشارالیه تسکین یافت از جمله سخنانش اینکه حاکم هر محلی باید در نظم آن محل ساعی باشد. هر کس مخل نظم باشد باید او را سیاست و تنبیه نمایند، خواه ملا باشد خواه سید. حاج میرزا محمدرضا باعث فتنه و شرارت بود او را تنبیه نمودند. شما هم اگر اقدامی بر ضد دولت کنید تبعید و منفی خواهید گردید*»[۹۴].

گروه روحانیان مرتجع از اول سال ۱۳۲۵ شروع به سنگ‌اندازی علیه مشروطیت کردند. در خانهٔ سیدمحمد پسر سیدعلی‌اکبر تفرشی بر منبر علیه مشروطه سخن می‌گفتند. در محرم سال ۱۳۲۵ سید اکبرشاه از واعظین دولتی به بدگویی از مجلس می‌پردازد که منجر به زد و خورد طلبه‌ها با یکدیگر می‌شود. روحانیان مرتجعی چون شیخ زین‌العابدین و همدستان او که سید محمدتفرشی و سیداکبرشاه و صدرالمحققین با عده‌ای از طلبه‌ها باشند به عبدالعظیم پناهیده و متحصن می‌شوند.

در واقعهٔ میدان توپخانه اوباشان به خانهٔ آقای حاج فضل‌اللـه و حاج میرزاابوطالب زنجانی و سیدعلی یزدی و ملامحمد آملی و دیگر ملایان ریخته، آنان را به میدان توپخانه آوردند. کسروی از نامه‌ای از حاج میرزاابوطالب ذکر می‌کند که وی در آن مشاهدات خود را در میدان توپخانه نقل می‌کند: «*بلی، در میدان توپخانه که یک ساعت و چیزی در آنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم و از علمای معروف تهران اینها می‌بودند. جناب آخوند ملامحمد آملی، جناب سلطان‌العلماء تهرانی، جناب آقاسید ابراهیم قزوینی، جناب حاجی شیخ عیسی چالمیدانی، جناب حاجی شیخ فضل‌اللـه، جناب آقا سیدعلی، جناب آقا سیدمهدی امام و رئیس مسجد نوریه، جناب آقا سید محمد ولد آقاسیدعلی اکبر، دیگر از قبیل جناب آقای علی‌اکبر بروجردی و آخوند ملامحمد پیشنماز و ائمهٔ جماعت و مدرسین و طلاب و سادات همانقدرها که عرض شد...*» [۹۵]

سرانجام توطئهٔ میدان توپخانه با شکست دربار و روحانیان مرتجع تمام شد و به دستور دربار چادرها را کنده و پس از یک روز تحصن در دربار دوباره به میدان آمدند،

که این بار تحت فشار شدید مجلس و انجمنها چادرها برچیده شده و مرتجعین در خانه‌هایی واقع در خیابان ارک جمع شدند و از دربار گله می‌کردند. محمدعلی‌شاه برای حفظ ایشان می‌گفت: «*چنین نهاده‌ایم که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما نشینند و رویهٔ بهتری به کارها بدهند*». روز بیستم ذی‌القعده مرتجعین از ارک بیرون آمده آهنگ مدرسهٔ مروی کردند و همگی به آنجا درآمده و اتاقها را از دست طلبه‌ها درآورده، نشیمن گرفتند. سپس برای جلب توجه مردم به فقر و درماندگی چنین آگهی کردند: «*هرکس در راه خدا به این مشت مردم که محض حمایت شرع در اینجا گرسنه نشسته‌اند، می‌تواند از صد دینار تا یک تومان اعانه بدهد، که عنداللـه ضایع نخواهد شد*». در این هنگام کلانتر نامی از خوی چنین تلگراف کرد: «*حاج شیخ‌فضل‌اللـه، خدا تو را و اتباع تو را به درک فرستد تا مسلمانان آسوده شوند*»[۹۶].

شیخ فضل‌اللـه در ماه رجب سال ۱۳۲۵ جریان مشروعه‌خواهی را علیه مجلس دامن زد و با نظری به لوایح منتشره در حضرت عبدالعظیم و نامه‌های شیخ و محرر او می‌توان به اختلافات مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان پی‌برد. حاج شیخ فضل‌اللـه برای پسرش در تاریخ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ چنین می‌نویسد: «*... وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع نبود ... حضرات فاسدالعقیده از فرقهٔ جدیده و از دهری و طبیعی و و و وقت را مغتنم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشهٔ روزنامه‌ها ... مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند، علی‌الظاهر این اوقات وارد می‌شوند جناب حاج خمامی و قریب به ده نفر از علمای رشت مدتی اینجا و رشت روز به روز بدتر، رئیس انجمن رشت حاجی میرزامحمدرضا تفصیل‌نویسی از مقام بیرونست... چند روز است مجلس فوق‌العاده منعقد داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول، خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند. یک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در عقاید بود ... این کلمات را غیر از حجت‌الاسلام آخوند به احدی اظهار مکن ...*» [۹۷].

در این هنگام محمدعلی‌شاه امضای قانون اساسی را موکول به موافقت علمای نجف کرده بود و امید داشت با فعالیتی که می‌شود علما به راهی که شیخ فضل‌اللـه و امثال او باز کرده بودند، بروند و از طرفی به نظر منفی سید کاظم یزدی که مرجع تقلید گروهی از ایرانیان در داخله بود، اطمینان داشت. شاه می‌خواست به این وسیله قانون اساسی را معلق دارد. در مجلس اکثریت علماء به طریق مشروعه‌خواهی گرویده بودند.

هنگامی‌که در جلسهٔ سه‌شنبه یکم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ گفتگو از قانون اساسی می‌شود. سیدمحمدتقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی می‌بود و به کمک او به

مجلس راه یافته بود، چنین می‌گوید: «*... ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است و این قانون اساسی قانونیست که باید امور یک مملکتی در وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آن را به کرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق، قانون مجری شود...*». محرر شیخ فضل‌اللـه در نامه‌ای که به پسر او در نجف نوشته اسامی رؤسای مشروعه‌خواهان را چنین ذکر می‌کند: «*این اوقات انجمنی از علماء تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمامی و جناب آخوند ملامحمد آملی و و و و تاکنون تشریف فرما شده‌اند...*»

پس از آنکه مرتجعین در ماه جمادی‌الاول در عبدالعظیم متحصن شدند دسته‌ای از طلبه‌ها و تیول‌داران نیز به ایشان پیوسته و بنا به گفتهٔ کسروی: «*تیول‌داران و برخی اوباشان به آنان پیوستند. رویهم رفته پانصد تن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که دررفت همه را شیخ فضل‌اللـه می‌داد*».

علمای متحصن برای از راه بیرون کردن علمای نجف به کوشش برخاستند. نخست در روز ۳ جمادی‌الاول ملامحمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد: « *به واسطهٔ طغیان زنادقه و دعوت آنها به الحاد و زندقه در منابر و مجالس علناً و جهاراً و عدم رادعی تمام علما الا دو نفر سه شب است در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم مقیم‌اند. اللـه فی حفظ الاسلام. جانی* محمد آملی». سپس در تاریخ ۱۷ جمادی‌الاول تلگراف دیگری نوشته به چهارده شهر بزرگ ایران مخابره کردند: «*حضرت حجت‌الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر به حفظ قوانین و هیئت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر. اساس دین متزلزل. جهت پیشامد غیرمعهود اغلب علماء به حکم تکلیف مهای زاویهٔ مقدس عازم عتبات. موقع اقدامات لازم.* (فضل‌اللـه نوری) (احمدالحسینی الطباطبایی) (الحمد الحسینی عراقی) (علی) (علی‌اکبر)».

روزنامهٔ *تمدن* می‌نویسد با دستور شاه، تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت. همان روز از سوی انجمنهای تهران، در رد این تلگراف، تلگرافی به روحانیان شهرستانها فرستاده شد. طی مدت تحصن، روحانیان مرتجع در عبدالعظیم، لایحه‌هایی بر ضد مجلس و مشروطه منتشر می‌ساختند که برای آشنایی به افکار ایشان قسمتهایی از آن لوایح نقل می‌شود:

از لایحهٔ چاپ شده در تاریخ ۷ رجب، نطق شیخ علی لاهیجی: « *... از انعقاد مدارس جدیدهٔ اطفال و بردن اطفال نابالغ را به آن مدارس از برای طبیعی کردن ایشان*

و تشبه به فرنگیان در عینک و چوبدستی و سرپوست خیکی و ستره و شلوار و ارسی صدادار و شاشیدن به دیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز این مجلس شورای ملی فراهم شده دستاویز لامذهبی ایشان گردیده و اینگونه روزنامه‌ها را اسباب کار خود کرده ...» [۹۸].

در این لایحه به روزنامهٔ *حبل‌المتین* حمله شده که لغو زیارت عتبات را در مقابل حملهٔ عثمانی پیشنهاد کرده است. همچنین به روزنامه‌های *صوراسرافیل*، *کوکب دری*، *عراق عجم* حمله شده است. همچنین ذکری از *نامهٔ مجاهدین قفقاز* به تهران و نجف شده است که در آن به دین و خرافات و ... حمله شده است. اما لایحهٔ مزبور علیه تساوی حقوق اقلیتهای مذهبی با مسلمانان سخت سخن گفته است.

در همین لایحه می‌نویسد: *«... ناگهان دیده شد که روزنامه‌هایی به هم رسید در تعداد بیش از هشتاد و دو شبنامه و اعلاناتی از این طرف و آن طرف. همه آنها محتوی بر سخنان سخیف و کفریات گوناگون و هرزگیهای رنگارنگ و به دست شما ضعف‌الایمان افتاد که بدل نمودید ادعیه و اذکار و تلاوت قرآن صباح و مسا و عزاداریهای حضرت سیدالشهدا را به خواندن و تصدیق آنها یا سکوت در آنها در صورتی که شما همان کسانی بوده‌اید که در سه سال قبل در مجلس روضهٔ مسجد میرزاموسی از استماع روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته که نوشته بود مردم کرورها لغواً خرج زیارت خامس آل‌عبا کنند و یک مشت خاک به اسم تربت آورند، مخارجی در راه حج کنند و در عوض قدری آب شور و تلخ به اسم زمزم آورند، صدای خود را در ناله و گریه به آسمان رسانیده بودید. الحال از کثرت انس روزنامه‌ها ادراک و شعور شما تغییر کرده و رغبت به معاشرت فرنگیان و فرنگی‌مآبها و طبیعیان و لامذهبان پیداکرده‌اید ...»*[۹۹].

متحصنان عبدالعظیم نه فقط با تندروان مخالفت می‌ورزیدند، بلکه با هر آنچه موجب روشنی اندیشهٔ مردم و کوتاه کردن دست روحانیان بود سخت درافتاده با ارتجاعی‌ترین عناصر هم‌آواز بودند.

از جملهٔ کسانی که در این هنگام علیه مجلس کوشش کردند سیداحمد طباطبایی بود که اینک مجلس را مضر دانسته وجود آن را باعث توسعهٔ «بابیگری» و رواج کار طبیعیون، می‌دانسته و سخت به آزادی‌خواهان و روزنامه‌نگاران تاخته است.

پیش از آمدن اتابک در چند جا آشوب پدیدار گردید. حاج آقا محسن در عراق، متولی‌باشی در قم، قوام‌الملک در شیراز هریکی از راهی با مجلس و مشروطه به دشمنی برخاستند. حاج‌آقا محسن از ملایان دهدار عراق و خود مرد بیباک و بیدادگری بود و سواران او آسایش از مردم سلب کرده بودند. این مرد که مجتهد بود، رفتاری چون

شاهسونان داشت. درجلسهٔ روز سه شنبه ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ تلگرافی قرائت شد که خبر از کشتارهای سواران حاج آقامحسن می‌داد. روحانی مزبور از کسانی است که همواره متحد دربار و حتی جلوتر از دربار به آزادی هجوم آورده است. دیگر از ملایان مرتجع «ملا قربانعلی» بود که در زنجان دارای نفوذ بود و مردم را در جهل و خرافات نگاه می‌داشت. کسروی می‌نویسد: «*این آخوند نیز دلدادهٔ "حکومت شرعی" می‌بود و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان می‌راند. زیرا به "دعویها" رسیدگی کردی و "فتوی" دادی و "قصاص" کردی و "حد" زدی و "زکات" و "مال امام" گرفتی، بی تاج و تخت پادشاهی کردی ... این نیز همچون میرزاعلی‌اکبر اردبیلی پول نیندوختی و خود با تهیدستی به سر بردی و از این رو در میان پیروان نام نیک و جایگاه بلند می‌داشت ... میرزاعلی‌اکبر زورش بیشتر از دانشش می‌بود، و از اینرو در میان خود ملایان جایگاهی نمی‌داشت. ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده می‌شد و خود یکی از مجتهدان بنام می‌بود*»[۱۰۰].

در پیرامون ملا قربانعلی عده‌ای از اوباش و «داش مشدیها» خدمت می‌کردند و هنگامی که سعدالسلطنه حاکم زنجان بود قادر نبود با ملا قربانعلی دست و پنجه بیندازد. سرانجام چون خواست از حیثیت دولت دفاع کند با فرمان هجوم ملا روبرو شد و جان خود و عده‌ای را بر سر این کشمکش گذاشت.

ملاقربانعلی سپس با شیخ عبدالله، که با شیخ فضل‌الله در عبدالعظیم متحصن شده بود، به همکاری پرداخته جانب مشروعه را گرفت. همین ملاقربانعلی بعدها هنگامی که لشکر آزادی شهرها را می‌گشود، موجب کشتار مشروطه‌خواهان گردید. کسروی می‌گوید: «در جلسهٔ دهم تیرماه (بیستم جمادی‌الاول) مجلس چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود باز گفتگو به میان آمد. *شادروان طباطبایی، چنانکه به شیوهٔ او می‌بود پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت: "جناب آخوند هیچوقت از خانه بیرون نمی‌آید و خبر از جایی ندارد. این کار آدمهای ایشان است*"»[۱۰۱].

در قزوین نیز یکی از ملایان به نام سیدجمال بود که با مشروطه بدخواهی می‌کرد. روزنامهٔ *اتحاد* نوشته است که این سیدجمال با میرزاعلینقی نامی متحد شده لوطیها و اوباش شهر را به خانهٔ پیشروان آزادیخواهی فرستاد تا ایشان را به دست آورده، بکشند.

سرانجام، پس از ترور اتابک روحانیان مرتجع و درباریان موقتاً عقب نشستند و بساط مشروعه‌خواهان در حضرت شاه عبدالعظیم برچیده شد. طباطبایی و بهبهانی برای حفظ صورت ظاهر و ختم غائله ترتیبی دادند که آبروی متحصنان محفوظ بماند.

به این ترتیب که صدرالعلماء داماد بهبهانی نامه‌ای در معنی مشروطه و اینکه آیا مجلس به «احکام شرع» نیز دست خواهد زد و یا تنها به کارهای «عرفی» بس خواهد کرد، به مجلس نوشت و جواب آن مطابق میل بست‌نشینان داده شد و ایشان وانمود ساختند که مجلس به خواست ما گردن نهاده و در روز هشتم شعبان ۱۳۲۵ بازگشتند.

روحانیان مرتجع در تبریز

اولین کشمکش مشروطه‌خواهان با روحانیان بین امام جمعه و میرزاحسن مجتهد با ایشان درگرفت که به تبعید میرزاحسن به تهران انجامید. وحدت انجمن تبریز با جدا شدن این عده مختل گردید و میرهاشم دوچی از ملایان مستبد بود که *انجمن اسلامیه* را در تبریز بنا نهاد. وجود عده‌ای از سوسیال دمکراتها و وضع خاص تبریز زودتر موجب جدایی دو گروه از یکدیگر شد.

حتی از طرف مجاهدان به میرهاشم سوءقصد شد، لکن او نجات یافت و همچنان به کوشش خود علیه مشروطه ادامه داد. کسروی می‌نویسد که میرهاشم دَوَچی که از زمانی که از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی می‌نمود و بانجمن و دیگر نشستها می‌آمد این روزها باز از در بدخواهی و بدرفتاری درآمده در کوی خود *«انجمنی به نام* «اسلامیه» *بنیاد نهاد»* و این نتیجه‌اش آن گردید که دوچی که یک کوی بسیار بزرگ و نیرومندی می‌بود از دیگر کویها جدا گردیده و با آنها به همچشمی و دشمنی پرداخت، و سرخاب که در پهلوی به سوی وی گرائید ... محمدعلی‌میرزا که این زمان باز نقشه‌ای برای برانداختن مجلس می‌کشید همیخواست در تبریز نیز آشوب و نابسامانی باشد که آزادیخواهان نتوانند به تهران یاوری نمایند، و برای این کار میرهاشم را برگزید و «توسط حاجی ابراهیم صراف» که یکی از توانگران دربارشناس می‌بود *«پول برایش فرستاده بوده»*[۱۰۲].

علاوه بر *انجمن اسلامیه* در تبریز انجمنی هم به نام *«انجمن سادات»* برپا شده بود که پیاپی در روزنامه‌ها «لایحه» به چاپ می‌رسانید و خود را معرفی می‌کرد. این انجمن نیز به طور کلی بدخواه مشروطه بود. کار اختلاف آنقدر در تبریز بالا گرفت که قبل از به توپ بستن مجلس در تهران، جنگ داخلی در تبریز به وقوع پیوست.

بسیج نیروهای ارتجاعی را در تبریز، کسروی چنین می‌نویسد: *«همان روز آدینه هنگام پسین، مجتهد و امام جمعه و میرزاصادق و برادرش میرزا محسن و دیگر ملایان بنام، هریکی با دسته‌ای از پیرامونیان در دوچی گرد آمده «اسلامیه» را نشیمن گرفتند و به پشتیبانی میرهاشم و تفنگچیان دوچی با مشروطه درفش دشمنی افراشتند.*

دانسته شد حاجی میرزاحسن از محمدعلی میرزا دستورهایی داشته و با او هم بستگی می‌دارد. فردا شنبه سی و یکم خرداد (۲۱ جمادی‌الاول) تکان دیگری در شهر پدید آمد، زیرا پیشنمازان از هر کویی، هر یکی با پیروانی رو به دوچی نهاده آهنگ اسلامیه کردند».

روحانیان تبریز از مشروطه‌خواهان شکست سخت خوردند و با وجود دخالت سواران و نیروی دولتی کاری از پیش نبردند. در عین حال باید به خاطر سپرد که ثقه‌الاسلام از مجتهدان بنام تبریز در نیمه‌های جنگ علناً به جانب مشروطه‌خواهان آمد و سکوت خود را شکست و از آن پس آنقدر پایداری کرد تا خود با عده‌ای از مجاهدان و آزادیخواهان به دست سپاه متجاوز روسی در تبریز اعدام شد.

در پایان این مبحث، نتیجه را در چند سطر می‌نویسم:

روحانیان ایران (علماء، ملایان، ...) از واقعهٔ «رژی» به بعد سِمَت رهبری نهضت مبارزه با نفوذ خارجی (ضد استعماری) و استبداد دربار (دمکراسی) را عهده‌دار شدند. در کوششهایی که منجر به صدور فرمان مشروطیت گردید، همچنان ایشان در رأس مبارزات قرار داشتند. هدف ایشان در این دوره مبارزه با مظاهر نفوذ خارجی، استبداد دربار و حفظ موقعیت اجتماعی خود بود.

گروهی از روحانیان با بازار و طبقهٔ متوسط بستگی اجتماعی و اقتصادی داشتند. این گروه اغلب هدفهایی را نیز که چندان موافقتی با حفظ منافع قشر ایشان نداشت، دنبال می‌کردند. پس از صدور فرمان مشروطیت نهضت انقلابی از نظر کمی و کیفی توسعه یافت، روشنفکران به عنوان سخنگویان و رهبران انقلاب به میدان آمدند. به این ترتیب روحانیان نمی‌توانستند پا به پای پیشرفت نهضت پیش روند. در اینجا گروهی عظیم از مجتهدان، علماء، ملایان و سایر اصناف قشر روحانی در مقابل اصلاحات اجتماعی مجلس قرار گرفتند که نمونه‌ای از آن جریان مشروعه‌خواهی بود. روحانیان صاحب ملک و رعیت و موقوفات بزرگ همواره متحد دربار بودند و در این دوره سخت به جنبش خلق تاختند. در رأس روحانیان موافق دو سید در تهران و علمای سه‌گانهٔ نجف قرار داشتند که حتی پس از تعطیل مجلس و تسلط ارتجاع، از کوشش باز نایستادند. پس از فتح تهران و تشکیل مجلس دوم، افکار انقلابی به خصوص در ایالات شمالی نضج گرفته بود و نهضت سوسیال دمکراسی در بین روشنفکران طبقهٔ متوسط پدیدار گردید. این نهضت با مخالفت روحانیان، اشراف و عدهٔ قابل توجهی از بازاریان و عامهٔ مردم روبرو شد. وجود عده‌ای ارمنی و قفقازی در نهضت مزبور نقطهٔ ضعفی برای کوبیدن آن به دست می‌داد.

در این دوره نهضت به دو گروه دمکرات و اعتدالی منقسم گردید و روحانیان در گروه اعتدالی جای گرفتند. قابل تذکر است که «حزب» دمکرات هیچ مشابهت اصولی با نهضت سوسیال دمکراسی جهانی نداشت و جریانی نسبتاً صوری بود. همچنین باید به شرایط ناشی از هجوم استعمار به ایران برای تبیین مبارزهٔ روحانیان در طی انقلاب توجه کامل داشت.

ایلات و عشایر ایران در انقلاب مشروطیت

ایران مقارن مشروطیت دارای نواحی وسیع ایل‌نشینی بود. ایلات از نواحی شمالی خراسان و ترکمن‌صحرا و نواحی شمالی و غربی آذربایجان، کردستان، لرستان گرفته تا نواحی مرکزی بختیاری و جنوبی قشقایی و معدودی در ناحیهٔ بلوچستان پراکنده بودند. ایلات کُرد در مرز ایران و عثمانی مستقر بوده و بارها مورد استفادهٔ دولت عثمانی برای مداخله در ایران واقع می‌شدند. شاهسون‌ها در ناحیهٔ شمالی آذربایجان آلت دست سیاست تزاری قرار گرفته و مورد پشتیبانی لشکریان روس بودند.

با توجه به عدم تمرکز دولت و حاکمیت محلی خوانین، نقش مهم ایلات و عشایر در زندگی سیاسی ایران آن زمان نمودار می‌گردد. دولت قاجاریه حتی در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بر نیروی ایلات و عشایر تکیه داشت. عدم وجود ارتش منظم دولتی میدان عمل وسیعی به خوانین و سواران ایلاتی می‌داد. در جنگها و کشمکشهای خارجی و به خصوص داخلی، نیروی دولت، سواران ایلات تحت نظر خوانین می‌بود. برای اینکه به اهمیت موضوع پی ببریم، لازم است اشاره شود که حتی در پانزده سال پس از انقلاب، هنگامی که کلنل محمدتقی‌خان در خراسان علیه قوام‌السلطنه گردنکشی کرد، صدراعظم قوام‌السلطنه به عشایر خراسان نامه‌هایی محرمانه نوشت تا با سواران خود بر سر او بتازند. عشایر ایران حتی پس از اردوکشیهای متعدد نظامی برای قلع و قمع ایشان از سالهای ۱۳۰۰ به بعد (که بحث از علت آن از این رساله خارج است) و در سالهای پس از شهریور۲۰ نقش قابل توجهی در ایران داشتند. در دوره‌ای که مورد بحث ماست، ایلات هنوز وضع یک قرن قبل خود را که ایل قاجاریه حکومت را از سایر ایلات ربود، به میزان قابل توجهی حفظ کرده بودند. خوانین هنوز کمابیش شاهانی در قلمرو خود محسوب می‌شدند و در اختلافات شاهزادگان قاجار له یا علیه دربار متحد می‌شدند. سخن کوتاه، در چنین شرایطی انقلاب ایران آغاز می‌گردد. پاولوویچ می‌نویسد: «*تعداد نفرات کوچ‌نشین ایران به سه میلیون و نیم بالغ می‌شود*»[۱۰۳]. با توجه به منابعی که نامبرده برای تألیف مقالهٔ خود در دست داشته است[۱۰۴]، شاید بتوان این رقم را صحیح و یا نزدیک به صحیح دانست.

چنانچه در صفحات قبل بیان شد انقلاب ایران به خصوص در دورهٔ اول، در تهران، و به ندرت در سایر شهرهای بزرگ انجام گردید. کوششهای سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ در شهر و در بین طبقهٔ متوسط و مردم شهری جریان یافت و با ایلات و عشایر برخوردی نداشت. کوشش عدالت‌خواهی و سپس مشروطه‌خواهی از طرف ارتجاع داخلی آنطور که بعدها اهمیت یافت، در خور توجه نبود. دربار و محافل وابسته به آن این کوشش را که روحانیان مسالمت‌جو در رأس آن قرار داشتند به عنوان مبارزه بر سر حاکمیت تلقی نمی‌کردند. سیاست انگلستان که به جای خود مورد بحث واقع خواهد شد، در جهت موافق نهضت قرار داشت. همهٔ این علل موجب شد که جنگ خونین ترقی‌خواهی و ارتجاع بعد از صدور فرمان مشروطیت درگیرد. بنابراین در دورهٔ دوم انقلاب که نهضت به شهرستانهای کوچک و بزرگ سرایت کرد و مجلس به عنوان مرجعی برای حاکمیت علیه دربار قد برافراشت، ارتجاع داخلی و استعمار خارجی در ریشه‌کن ساختن آن متحد شدند. ایلات و عشایر نیز از این پس نقش مهمی در انقلاب بازی کردند. اولین مداخلهٔ اینان در آذربایجان واقع شد، که نهضت بیشتر جنبهٔ انقلابی داشت و حاکمیت ارتجاع بیشتر در معرض خطر بود و مرزهای دولت روس برای اعمال نفوذ در داخل ایران، نزدیک و بی‌مانع بود.

ماکو در شمال غربی آذربایجان ناحیه‌ای بود کردنشین و اقبال‌السلطنه از مرتجعین بنام در رأس کردان و خوانین قرار داشت. در تهران هنوز مجلس شورای ملی برقرار بود که اقبال‌السلطنه کردان را علیه مشروطه بسیج کرد و مجاهدان برای جلوگیری از او اقدام کردند، که کوشش ایشان با شکست در سکمن‌آباد و دادن تلفات در مرحلهٔ اول ناکام گردید. اقبال‌السلطنه در اعمال خود از صدراعظم وقت اتابک اعظم کمک می‌گرفت و قبلاً با او مبادلهٔ تلگراف می‌داشت. کسروی یکی از این تلگرافها را چنین ذکر می‌کند: «*جناب جلالت‌مآب امیرالامراءالعظام اقبال‌السلطنه ... تلگراف شما از بابت بعضی مفسدین رسید ... از حرکات وحشیانهٔ اینها نهایت تعجب را حاصل کردم ... و ترتیبی پیشنهاد کنند که آسایش خاطر شما فراهم ... شما نباید از اینگونه اتفاقات مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمائید. البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده، باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی مشغول خدمت باشید.* (اتابک)»[۱۰۵]

در همین دوره است که سپاه عثمانی به داخل ایران تجاوز می‌کند و کردان به اتکای آن دولت دست به تاراج و کشتار اهالی ایران می‌زنند. هنگامی‌که *انجمن تبریز* به مجلس و دولت شکایت می‌برد، سفیر ایران در استانبول هر نوع تجاوزی از جانب سپاه

عثمانی و کردان را تکذیب می‌نماید و مقاله‌ای در یک روزنامهٔ روسی می‌نویسد و در آن می‌گوید: «*آنچه در این باره نوشته می‌شود انجمن تبریز ساخته و پراکنده می‌گرداند*»[۱۰۶]. دربار و دولت ایران نیز کوششی برای ممانعت از این تجاوز به عمل نیاورده و عملاً در تضعیف نهضت انقلابی آذربایجان می‌کوشیدند. یک روزنامهٔ فرانسوی در مصر سندی به دست آورده چنین می‌گفت: «*عبدالحمید، نامه‌ای به محمدعلی‌میرزا نوشته که او را به پافشاری در برابر آزادیخواهان دلیرتر گرداند و چون روزنامه‌های تهران این داستان را از آن روزنامهٔ فرانسوی ترجمه کرده به چاپ رسانیدند، دربار یا وزارت خارجه به پاسخی برنخاست*»[۱۰۷].

سرانجام از طرف دولت ایران حاج صمدخان سردار مقتدر مراغه‌ای که فرمانروای ساوجبلاغ می‌بود و در سرکوبی کردان هیاهو می‌کرد، در روز ۵ ذی‌القعده ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه، به کردان سرکش گذارده بدون مقاومت از شهر خارج شد و این جز برای دشمنی با حاکمیت مشروطه‌خواهان در آذربایجان نبود. بعدها که فرمانفرما عازم ساوجبلاغ شد، از جانب عده‌ای از آزادیخواهان رفتار او را توطئه علیه تبریز قلمداد کردند.

در این زمینه کتاب «*بلوای تبریز*»* می‌نویسد: «*خواست فرمانفرما، اخراج قورخانه و مهمات از تبریز بوده است. نامبرده شش هزار تفنگ و یک کرور فشنگ و چهار توپ بیرون برد و دویست و هشتاد هزار تومان پول به نام لشکرکشی از انجمن گرفت، و این موجب تضعیف انجمن گردید. در جلوگیری از تجاوز کردان نه تنها از تهران کمکی نرسید بلکه در همان زمان امیر بهادر از اطرافیان شاه، هشتصد تن سوار خود را از قراچه‌داغ به تهران خواست. سلاحهایی که فرمانفرما از تبریز خارج کرد پس از چند ماه بازگشت داده شد و به دست دَوَچیان و هواداران شاه افتاد و موجب تقویت ایشان شد*».

هنگامی که در تهران ارتجاع حاکم شد، تبریز تنها سنگر آزادیخواهان ایران گردید که همچنان مقاومت می‌کرد. در جنگهای ارتجاع علیه تبریز، ایلات و عشایر نقش مهم و درجهٔ اول را داشتند. اقبال‌السلطنه در این هنگام به کوشش علیه مجاهدان برخاست. کسروی می‌نویسد: اقبال‌السلطنه سپاه جراری از کردان شکاک و جلالی و سواران ماکو تشکیل داد و «*بر سر تبریز فرستاد*»ه که سرکردهٔ آن «*خواهرزاده‌اش عزوخان (همان جوانی که زمانی خود را از مشروطه‌خواهان نشان می‌داد)*، بود ... «*این سپاه از خوی به این‌سو به هر آبادی که می‌رسیدند آتش می‌زدند و تاراج می‌کردند تا به نزدیکیهای تبریز رسیدند*» ... روز چهارشنبه ۱۸ شهریور (۱۲ شعبان) به شهر «*آگاهی رسید که سپاه ماکو تا صوفیان (شش فرسخی تبریز از سوی شمال غرب) پیش آمده‌اند*». در مقابل این سپاه در صوفیان روستاییان سنگرهایی به وجود آورده بودند که «*جلو پیشرو*

این سپاه را گرفتند» و راه آن را سد کردند «*و زنان و فرزندان خود را به شهر فرستادند*»[۱۰۸].

سرانجام سپاه ماکو مقاومت مجاهدان صوفیان و ساوالان را درهم شکسته جنایت را به آنجا رساند که به دستور عزوخان چهارتن از سران آنان را به دهانهٔ توپ گذاشتند.

گروه دیگر ایلات از قره‌داغ (اسباران) علیه تبریز برخاستند. این منطقه از مراکز ایل نشینی آذربایجان محسوب می‌شد و رحیم‌خان از چند سال قبل ایل‌بیگی و رئیس سواران آنجا بود و با لقب «سردار نصرت» همواره نزد محمدعلی‌شاه می‌زیست و از مصاحبان او به شمار می‌رفت. در گذشته بارها سواران او مزاحم *انجمن تبریز* شده بودند و با قطع راه غله و کشتار مردم در تضعیف اردوی آزادی کوشیده بودند و اعمال ایشان مورد اعتراض دربار و دولت واقع نشده بود. زمانی که در تهران مجلس برقرار بود، رحیم‌خان به عنوان ایل‌بیگی قره‌داغ از انجمن و حکومت پول و قورخانه و توپ گرفته بود تا شاهسونان را سرکوب نماید. پس از شکست آزادی در تهران نامبرده مقاومت تبریز را سرسری گرفته پسرش بیوک‌خان را با هفتصد سوار روانهٔ تبریز ساخت: این سواران فردای ورود به تبریز به جبههٔ خیابان تاختند و باقرخان آنان را با تلفات سنگینی که وارد آورده، شرمنده و مغلوب ساخت. بیوک‌خان که در روز اول دست به یغما یازیده بود، پس از این شکست فردای آن روز به کوی باغمیشه تاخت و آنجا را که از کویهای مستبدان بود تاراج کرد.[۱۰۹]. پس از این شکست رحیم‌خان به بسیج نیرو پرداخت و خود با سواران و وسایل زیاد به تبریز تاخت. لکن چنانچه می‌دانیم او نیز کاری از پیش نبرد. بجز این ایلات که مذکور افتاد، در جنگهای تبریز یک «*فوج قزوینی به سرکردگی انتصارالسلطان، سواره و سرباز بختیاری به سرکردگی سالار جنگ، یکدسته قزاق سواره‌های سنجابی و چگنی*»[۱۱۰] شرکت داشتند.

پس از غلبهٔ مشروطه‌خواهان و فتح تهران، عشایر آذربایجان به تحریک دولت روس تمام صفحات این ایالت را در هم ریخته و سرانجام به پشتیبانی همان دولت بر تبریز مسلط شدند. همچنین بعدها در جنگ اول جهانی، کردان به پشتیبانی قشون عثمانی دست به غارت و قتل عام در صفحات غربی آذربایجان زدند. هنگامی که محمدعلی میرزا بار دیگر با پشتیبانی روس به ایران تاخت عده‌ای از عشایر ترکمان و اصانلویان او را همراهی کردند. قشون ارتجاع از دو سو مرکز را به مخاطره انداخت، یک اردو به فرماندهی ارشدالدوله از سوی شرق و یک سپاه به فرماندهی سالارالدوله (برادر شاه) از سوی غرب به پیشروی پرداختند. کسروی چنین می‌نویسد: «این مرد...» (ارشدالدوله) «*با دسته‌های ترکمان و با سواره و سرباز دولتی که از شاهرود و دیگر جاها*

به او پیوسته بودند، با شکوه و آوازه از شاهرود بیرون آمده و از سمنان و دامغان گذشته بود و زمان به زمان بر انبوهی سپاه او می‌افزود»[۱۱۱]. سرانجام این سپاه با کوشش مجاهدان و سربازان بختیاری در هشت فرسنگی تهران، امامزاده جعفر، به طور قطع مغلوب گردید، و الا به زودی پایتخت دولت مشروطه از رجال مرفه‌الحال که این زمان کم و بیش دولت را به دست داشتند، خالی شده و مستبدین یک بار دیگر حاکم می‌شدند. در حالی‌که قشون خارجی تبریز را در دست داشت. ارشدالدوله در جامهٔ ترکمانان توسط پیرم‌خان اعدام شد. در میان اسرا که هفتصد تن بودند ۲۰۰ تن ترکمان وجود داشت.

سالارالدوله برادر شاه سالها در کردستان و آن نواحی حکومت داشت و سران کرد و لر همه او را می‌شناختند. برای جلب اعتماد ایلات از بعضی از ایشان دختر نیز گرفته بود. در سال ۱۳۲۵ قمری، با اتکاء به همین عشایر بر محمدعلی‌شاه قیام کرد، لکن شکست خورده و از ایران اخراج گردید. چون محمدعلی‌میرزا قصد هجوم به ایران را کرد، سالارالدوله نیز با او همکاری کرده برای شوراندن نواحی مغرب ایران به کردستان وارد شد. در شهر سنندج گروهی از افراد به او پیوستند و به راحتی کرمانشاه را فتح کرد. در اینجا لران و کردان که با مشروطه دشمنی داشتند و نسبت به انقلاب کاملاً ناآگاه و جاهل بودند، به وسیلهٔ خوانین در اختیار سالارالدوله قرار گرفتند. خوانین لر و کرد علاوه بر علاقه به حکومت مجدد محمدعلی‌میرزا و بازگشت استبداد، نمی‌توانستند از طمع تاراج شهرها و دهات در این لشکرکشی خودداری کنند.

از معروفان خوانین که به سالارالدوله پیوستند، کسروی نامبردگان زیر را ذکر می‌نماید: «*داودخان کلهر با سه پسر خویش و نظرعلی‌خان پیشکوهی (پدرزن سالارالدوله) و سردار اشرف پسر والی پشتکوه از کسان نامداری بودند که هر یکی با دسته‌هایی نزد وی شتافتند. گذشته از دیگران که از ذکر نامهایشان در می‌گذریم، کار بجایی بود که علیرضاخان گروسی که از هواداران آزادی و چنانکه گفتیم در سفر قره‌داغ و اردبیل با چند صد تن سوار همراه سپاه یفرمخان بود، این نیز خودداری نکرده پیش وی رفت ...*»[۱۱۲].

سالارالدوله با جمع‌آوری عشایر و مرتجعین عازم تهران شد و در سر راه به مقاومت قابل توجهی برنخورد و همه جا اشراف و ملکداران و حکام به او پیوستند و چون در نزدیکی پایتخت شنید که محمدعلی میرزا شکست قطعی یافته است، دعوی سلطنت کرد. سرانجام قشون او در مقابله با بختیاریان و مجاهدان شکست یافته، مضمحل گردید. از جهت دیگر مجلل‌السلطان از جانب محمدعلی میرزا میان شاهسونان

آمده و آنان را علیه حکومت بشورانید و نواحی اردبیل و خلخال لگدکوب عشایر یغماگر گردید. در این هنگام در آذربایجان عملاً قشون روس حکومت می‌کرد.

عشایر مرکز و جنوب ایران نیز در این ایام آرام نبودند (گذشته از بختیاری‌ها که جداگانه به آن خواهیم پرداخت)، پس از ترور سید عبدالله بهبهانی، رئیس ایل قشقایی به دستاویز آنکه علمای نجف فتوا داده‌اند که او به خونخواهی سید عبدالله برخیزد، علیه دولت قیام کرده و تهدید می‌کرد که به اصفهان خواهد تاخت و بختیاریان ناچار در اصفهان به جمع‌آوری سپاه پرداخته بودند. همچنین در این هنگام درجنوب تهران (ورامین) رشیدالسلطان نامی یاغی شده با قشون دولتی می‌جنگید. نایب‌الحسین کاشانی چند ماهی بود که به تاراج نواحی کاشان پرداخته و اینک با بختیاریان که برای سرکوبی او عازم شده بودند، آماده جنگ می‌شد. در بروجرد و خرم‌آباد لران تاخت و تاز کرده و دست به غارت می‌زدند. در اطراف نیشابور محمدعلی نیشابوری با دسته‌ای راهزنی و چپاول می‌کرد. و خلاصه تمام عشایر ایران (بجز بختیاریان) علیه حاکمیت و مرکزیت دولت و به نفع دول بیگانه ایران را دستخوش بی‌نظمی و هرج و مرج می‌ساختند.

بنا بر نمونه‌هایی که در چند صفحهٔ اخیر ذکر کردم، عشایر و ایلات ایران در انقلاب بیشتر نقش منفی داشتند و اگر از ایل بختیاری بگذریم، بزرگترین نیروی ارتجاع در مقابله با آزادی به شمار می‌رفتند. استقرار حکومت استبدادی را بقای خود می‌دانستند. در صورت تسلط محمدعلی‌شاه ایشان درقلمرو خود مختارالعنان بوده می‌توانستند حاکمیت خود را بر افراد ایل و بر مردمان قلمرو خود حفظ کنند. افراد سادهٔ ایلات در هیچ مورد از فرمان خوانین سرباز نزده و اوامر ایشان را اجرا می‌کردند. آنها هنوز آن قدر در جهل و نادانی به سر می‌بردند که هیچ رابطه‌ای بین خود و نهضت ترقی‌خواهانهٔ آن زمان درک نمی‌کردند. به علت آنکه جنبهٔ منفی کار عشایر و ایلات به جنبهٔ مثبت آن در انقلاب فزونی داشته، اقدامات منفی ایشان را مقدم قرار دادم. اینک به بررسی کوششهای بختیاریان در انقلاب می‌پردازم.

بختیاریان در انقلاب مشروطیت

در نواحی مغرب و جنوب اصفهان تا لرستان و خوزستان و فارس، عشایری ساکن بوده و هستند که به نام بختیاری نامیده می‌شوند. بختیاری دارای قبایل مختلف بود که هر شاخه دارای خان مخصوص به خود بوده خوانین با یکدیگر رابطهٔ خویشاوندی داشتند، لکن این موضوع موجب اتحاد ایشان نمی‌شد. چنانچه در سایر ایلات نیز وضع

مشابهی برقرار بوده است. نمونهٔ آن ایل بزرگ قاجاری بود که مدتها به صورت پراکنده می‌گذراند تا خوانین وحدت کرده بر سایر عشایر فائق آمده حکومت را در دست گرفتند.

پاولوویچ می‌نویسد: «*تا سال ۱۸۵۰ قبایل مختلف بختیاری از هم جدا زندگی می‌کردند. چه بسا که با هم سر ستیز داشتند و به جان هم می‌افتادند. بالاخره ایلخان بزرگ حسین هادی‌خان پدر سردار اسعد، قبایل کوچک را دور هم گرد آورده و آنان را با هم متحد ساخت*»[۱۱۳]. بختیاریها مطابق رسوم حکومتی آن زمان همواره موظف بودند دسته‌های سوار زیر فرماندهی پسر ایلخان یا یکی از اقوام نزدیک او به تهران اعزام دارند و این تضمینی برای امنیت مناطق عشایری به شمار می‌رفت.

چنانچه در صفحات اخیر ذکر شد، خوانین عشایر اغلب منافع یکسانی با شاه و مرتجعین داشتند و به نفع آنها وارد میدان عمل می‌شدند. لیکن در بختیاری جز آن شد و پس از تعطیل مجلس توسط لیاخوف و شاه، ایشان با فتح اصفهان و اردوکشی به تهران به نفع انقلاب عمل کردند. در توجیه رفتار ایشان، اول نظر پاولوویچ و ایوانف را می‌نویسم و سپس خود در تبیین آن خواهم کوشید.

م. ب. پاولوویچ چنین می‌نویسد: «*شرکت بختیاریان به نفع انقلاب ظاهراً خیلی عجیب می‌نماید، در نظر اول علت مهمتری از وضع اقتصاد ندارد. علت اصلی تکامل تدریجی (اوولوسیون) حیات اقتصادی ایران مرکزی و جنوبی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. رود کارون از مغرب اصفهان سرچشمه گرفته و به خلیج فارس می‌ریزد. در سال ۱۸۸۸ انگلیس‌ها امتیاز کشتیرانی در این رود را به دست آورده و از این راه برای حمل مال‌التجاره به ولایات مرکزی ایران شروع به استفاده کردند. استفاده از کارون، شاهراههای خشکی تهران ـ اصفهان ـ همدان به خلیج فارس را که از مناطق مهم تجارتی ایران می‌گذرند در حدود ۴۰۰-۳۰۰ ورست (۳۰- ۲۸ روز) کوتاهتر می‌نماید. در تمام طول سال کشتیرانی در کارون میسر است. بهترین راههای کاروان‌رو داخلهٔ کشور اغلب از کنار این رود و یا از کنار انشعابات آن عبور می‌کند. بختیاریها می‌توانند از این راه تجارتی دو نوع استفاده برند، یا باید مثل ایام گذشته به راهزنی بپردازند در این صورت بر اثر وجود جاده‌های شوسهٔ فراوانی که در شمال ایران به دست روسها ایجاد شده است، بازرگانی انگلیسها در برابر تجارت رقیب خطرناکی مثل روسیهٔ تزاری بر زمین می‌خورد و در اثر شکست تجارت انگلیس، تعدادی از منابع درآمد قبایل بختیاری از بین می‌رود و یا برعکس باید قبایل بختیاری به توسعهٔ تجارت انگلیسیها کمک کرده به توسعهٔ بازرگانی بین خلیج فارس و نقاط مرکزی ایران همت گمارند». عمل مهم کمپانی (برادران لینچ) که جادهٔ معروف لینچ‌رود را در خاک بختیاری ایجاد*

نموده، در آنست که منافع اساسی قبایل بختیاری را به سران این ایل نشان داد. کمپانی "لینچ" توانست راه تجارتی بین اهواز و اصفهان را که از مناطق کوهستانی کشور می‌گذرد، فقط در اثر سازش خصوصی با سران ایلات بختیاری زیر نظر مهندسین انگلیسی و به دست کارگران هندی بسازد. بر طبق قرارداد ۱۸۹۷ این جاده جزو اموال خصوصی خوانین مزبور محسوب می‌شد. در برابر اخذ این امتیاز خانهای بختیاری مبلغ ۳۰ هزار تومان به شرکت پرداختند ... کنسول انگلیس در اصفهان به سال ۱۹۰۳ نوشته بود: "در این سه سال اخیر جادهٔ مشهور اهواز ـ اصفهان برای بسط تجارت انگلیس خدمت شایانی کرده است. تنها نقص این راه عبارت از آنست که غالباً زمستانها به وسیلهٔ برف بسته می‌شود. سران قبیلهٔ بختیاری قول داده‌اند که برای باز کردن راهها کوشش لازم به عمل آورند. به نظر من آنها کاملاً قادرند به وعده خود وفا کنند". در سال ۱۹۰۸ وابستهٔ نظامی انگلستان به نام سرگرد «س. ستوک» به حکومت متبوع خود گزارش داده بود که: «غیر از راه بختیاری سایر جاده‌ها در تهدید راهزنان است».

در نتیجهٔ معاهدهٔ روس و انگلیس مناطق ثروت‌خیز ایران از قبیل تبریز، همدان، تهران، مشهد و حتی آخرین نقطهٔ خاک بختیاری یعنی شهر اصفهان نیز به دست روسیه می‌افتد. بازرگانی انگلیس رو به زوال می‌رفت. در این ضمن وضع اقتصادی قبایل بختیاری هم صورت وخیمی به خود گرفته بود. ۱۴ فوریه سال ۱۹۰۸ در مجلس عوام انگلستان یکی از نمایندگان به نام «لینچ» اظهار داشت: "اگر قبلاً اطلاعی از امضای چنین قراردادی داشتم راه تجارتی اهواز به اصفهان را که از کنار رود کارون و بر فراز کوههای بختیاری می‌گذرد، هرگز ایجاد نمی‌کردم" ».

چندی بعد از بمباران مجلس به دست لیاخوف، شاه تمام کشور را به دست حاکمیت روسیه سپرد. هرج و مرج غریبی در کشور برپا شد. جنبش تجارتی ضعیف شد. تهدید منافع حیاتی بختیاری‌ها موجبات قیام آنان را علیه استبداد شاه فراهم ساخت. در ۲۳ ژوئن سال ۱۹۰۸ مجلس تخریب شد و مشروطه از بین رفت. در ۱۵ ژوئیهٔ همان سال «مارلینگ» نمایندهٔ انگلستان به «ادوارد گری» گزارش داد: «*اصفهان منتهاالیه خط بختیاری دچار هیجان سختی است، مردم اینجا هم مثل تبریز، رشت، شیراز و همدان تصمیم قطعی دارند ارتجاع را تار و مار و شاه را معزول کنند*»[۱۱۴].

ایوانف در مورد نهضت بختیاری چنین می‌نویسد: «*علت قیام خوانین بختیاری علیه شاه، دلبستگی حقیقی آنان به اصول دمکراسی نبود. آنان از شاه راضی نبودند، زیرا شاه با انتصاب حکام اصفهان، استقلال خوانین بختیاری را که شاهزادگان نیمه مستقل به شمار می‌آمدند و در راه توسعهٔ حکومت خود می‌کوشیدند، مسدود می‌ساخت. آنها با*

قیام خود علیه شاه امیدوار بودند از جنبش مشروطه به منظور تقویت نفوذ خود در بختیاری و توسعهٔ آن در قسمتهای دیگر ایران از طریق شرکت در حکومت مرکزی ایران استفاده کنند. انگلیسها نیز که می‌خواستند نفوذ روسیهٔ تزاری را از ایران براندازند و وضع خود را تقویت کنند، خوانین بختیاری را علیه محمدعلی‌شاه و حامی او روسیهٔ تزاری تحریک می‌کردند. بختیاریها با انگلیسیها ارتباط نزدیک داشتند و برای حفظ جاده‌هایی که امتیاز آن به انگلیس داده شده بود و مناطق استخراج نفت، از آنها مستمری می‌گرفتند. یکی از خوانین مشهور بختیاری، سردار اسعد قبل از این وقایع به اروپا مسافرت کرد و با وزیر خارجهٔ انگلیس "گری" ملاقات نمود»[۱۱۵]. در توجیه اول، پاولوویچ، مفهوم علت «اقتصادی» را بسیار محدود می‌سازد و آن را به بیان رابطهٔ بختیاری با کمپانی انگلیسی و منافع بختیاریان از جریان تجاری انگلیس منحصر می‌سازد. حال آنکه اگر قبول کنیم هر نوع حاکمیت سیاسی جنبهٔ اقتصادی دارد، خود را در بن‌بست و پیچ و خم اعداد و ارقام مبالغ دریافت و پرداخت گمراه ساخته‌ایم. ایوانف طبق معمول در این مورد بهتر از دیگران از ادای حق مطلب برآمده است. نامبرده کوشش بختیاریان برای توسعهٔ نفوذ و شرکت در حکومت مرکزی را علت اول قرار می‌دهد و در باب منافع خصوصی خوانین و رابطهٔ ایشان با انگلستان علاوه بر قرارداد جاده اهواز - اصفهان از منافع منطقهٔ نفتخیز خوزستان مطلبی ذکر می‌نماید.

در مورد نهضت بختیاری باید دانست که خوانین و بزرگان ایلات بودند که له یا علیه انقلاب وارد عمل می‌شدند و اتحاد و توافق ایشان بود که افراد ایل را در جهت موافق انقلاب قرار می‌داد. بنابراین باید به منافع و خواستهای خوانین توجه داشت. مقارن انقلاب مشروطیت هنوز ایران به صورتی در نیامده بود که یک ایل بزرگ چون بختیاری نتواند با متحد ساختن قبایل خود و جلب نظر یک دولت خارجی حکومت را به دست گیرد و یا نقش بسیار مؤثری در آن داشته باشد. همچنین دربار قاجاریه که متمایل و تحت‌الحمایهٔ روس بود نمی‌توانست نسبت به اقدامات خوانین این ایل بزرگ که با دولت مقتدر خارجی که دل خوشی از دربار نداشت، روابط دوستانه داشتند، خونسرد و لاقید بماند. نتیجه این بود که دربار تهران همواره نسبت به اصفهان که ظل‌السلطان نیز در آن داعیهٔ حکومت داشت با سوءظن می‌نگریست و نسبت به بختیاریها بدبین بود. همچنین است نظر خوانین بزرگ بختیاری نسبت به دربار تهران. لکن تمام خوانین چنین وضعی نداشتند. بعضی از ایشان چون نصیرخان سردار جنگ به نفع محمدعلی‌شاه به تبریز سوار آورده بودند (۱۳۲۶) و با آزادیخواهان جنگ می‌کردند. کسانی نیز چون امیر مفخم و سردار ظفر در تهران پیرامون محمدعلی‌شاه

می‌زیستند. پس به طور کلی علت اقدام خوانین بختیاری میل به شرکت مؤثر در حکومت مرکزی، رقابتهای ایلاتی برای حکومت، تأیید انگلستان و سیاست ضددرباری ایشان بوده است. تمام منافع ایشان از «راه» و «نفت» مربوط به رابطهٔ این خوانین با انگلستان می‌شود و تأیید سیاست خوانین از جانب انگلستان جزئی از برنامهٔ کلی انگلستان در انقلاب ایران به شمار می‌رود. مترقی‌ترین خوانین بختیاری حاجی علیقلی خان سردار اسعد است که میان سران بختیاری به دانش دوستی معروف و خود مردی اروپا دیده بود و مقارن به توپ بستن مجلس در اروپا می‌زیست. در هدایت خوانین بختیاری به جریان موافق انقلاب، نامبرده نقش مؤثری داشته است و بعدها نیز بهتر از دیگران در مقابل تحولات انقلاب رفتار کرد. کوشش او و امثال او از علل ثانوی نهضت به شمار می‌رود.

اما اقدامات خوانین و افراد ایلات بختیاری در جهت مثبت به این شرح می‌باشد:

سردار اسعد که هنگام واقعهٔ بمباران مجلس در پاریس می‌زیست، خود می‌نویسد که چون از واقعهٔ به هم زدن مجلس آگاه شد، سخت دلگیر شده و سپس چون شنید که گروهی از بختیاریان به هواداری شاه با آزادیخواهان تبریز جنگ می‌کنند، دلگیری او بیشتر شد. اینست که از کوشش نایستاده نامه‌هایی به برادر خویش، صمصام‌السلطنه، که در آن زمان سمت ایلخانگری داشت و به دیگر خویشاوندان نوشته آنان را به هواداری مشروطه خواند. بنا به گفتار مؤلف کتاب *جنبش وطنپرستان اصفهان و بختیاری* سردار اسعد در اواسط ماه شعبان ۱۳۲۶ که از اروپا محرمانه به بختیاری آمده بود، به طرز ناشناس وارد جلفای اصفهان شد و در منزل یوسف‌خان ارمنی معلم سابق پسرهای خود سکونت اختیار کرد. شب همان روز حاج آقانوراللـه از محاسب‌الدوله و دکتر میرزامسیح‌خان و محمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه و حاج میرزاحسنخان انصاری که از اعضای محرم *کمیتهٔ سری* بودند دعوت به عمل آورد ... روز بعد سردار اسعد به صَحهٔ بختیاری مراجعت کرد... مقارن این قضایا اقبال‌الدوله و معدل برای ممیزی قلعه که در آن ایام مرسوم بود، مردم را تحت فشار گذاشتند و همین عمل بیشتر موجبات رنجش و نارضایتی مالکین و کشاورزان را فراهم نمود، و اقدامات خشونت‌آمیز اقبال‌الدوله و سایر مأمورین دولتی باعث شد که تعداد آزادیخواهان افزایش یافته علیه حکومت جابر وقت قیام نمایند. از طرف کمیتهٔ سری به عده‌ای مأموریت داده شد که با اصناف و کسبهٔ بازار تماس گرفته طبقات مختلف را برای مبارزه با حکومت وقت آماده و مهیا نمایند. در این موقع بود که صمصام‌السلطنه به حکم محمدعلی‌شاه از حکومت بختیاری منفصل و سردار ظفر به سمت ایلخانی منصوب شده بود. دکتر مسیح‌خان

چگونگی اوضاع را برای خدارحیم خان چالستری به تفصیل شرح داد و موافقت او را برای کمک به مشروطه‌خواهان جلب کرد و ضمناً نامه‌ای نیز به صمصام‌السلطنه نوشته و متذکر شد اینک که اقبال‌الدوله به دستور محمدعلی‌شاه ظلم و بیداد را از حد گذرانیده، مروت و انصاف نیست که خوانین خاموش بنشینند و به کمک آزادیخواهان نشتابند. گزارش اقدامات دکتر و برادرهایش هرچند روز یک مرتبه مشروحاً به وسیلهٔ پیک مخصوصی برای *کمیتهٔ سری* که جداً مشغول فعالیت بود فرستاده می‌شد[۱۱۶]. سرانجام خوانین بختیاری متحد شدند و برای این توافق جلسات و ملاقاتها و وساطتهای زیادی به عمل آمد که ما به ذکر یک نمونه می‌پردازیم:

«*به همین طریق طرفین در میعادگاه حضور یافتند و چهار شبانه روز مذاکرهٔ آقای آقا سیداحمد نوربخش با دکتر*[۱۱۷] *و برادران ادامه داشت و تصمیم گرفته شد که موجبات تحکیم دوستی و اتحاد اولاد مرحوم حسینقلی‌خان یعنی نجفقلی‌خان و دیگران و اولاد شادروان رضاقلی‌خان ایل‌بیگی یعنی ضرغام‌السلطنه و سایرین فراهم و هرگونه نقار و تکدر از میان برداشته شود*»[۱۱۸]. پس از جلب موافقت اغلب خوانین، بین ایشان و کمیته، مذاکراتی برای فتح اصفهان به عمل آمد و خوانین شرایطی به شرح زیر پیشنهاد کردند که با آن موافقت شد:

«*اول اینکه اعضای کمیته و محترمین شهر باید چه در موقع جنگ و چه در مواقع دیگر از هیچگونه کمک با سواران بختیاری خودداری ننمایند. دوم اینکه باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری معین و معلوم شود. سوم اینکه چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج شهر به قوای مجاهدان ملحق و به اتفاق وارد شهر شوند*»[۱۱۹].

سرانجام با همکاری مجاهدان، شهر اصفهان فتح شد و صمصام‌السلطنه به شهر وارد گردید و در همان روز، نامه‌ای به عنوان ستارخان نوشت که در آن شرح لشکرکشی و فتح خود را نوشته و مژدهٔ تشکیل انجمن ولایتی در اصفهان را داده است. در تهران محمدعلی‌شاه، فرمانفرما را مأمور کرد که به اصفهان برود. فرمانفرما سردار ظفر را با چند صد تن بختیاری از پیش فرستاد و وعده داد که خود از پی ایشان عازم شود. خود نامبرده هیچگاه از تهران خارج نشد. و سردار ظفر در قم و اطراف آن خود را مشغول داشته هیچگاه به اصفهان نرفت. کسروی می‌نویسد: «*صمصام‌السلطنه در اصفهان بود تا سردار اسعد از اروپا بازگشته به او پیوست ... و آهنگ تهران کردند*»[۱۲۰].

چنانچه در تاریخچهٔ انقلاب ذکر شد، سواران بختیاری از جنوب و مجاهدان ایران از شمال به تهران آمده مشروطه را مستقر ساختند. در اولین کابینه‌ای که تشکیل شد،

سپهدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله، ناصرالملک وزیر خارجه (مادامی که وی خارج بود، مشارالسلطنه جای او را داشت)، فرمانفرما وزیر عدلیه، مستوفی‌الممالک وزیر مالیه، سردار منصور وزیر پست و تلگراف بودند، و به پیرم‌خان ریاست نظمیهٔ تهران را داده و حکومت صمصام‌السلطنه را بر اصفهان رسمیت داد. می‌بینیم که در کابینهٔ اول نام فرمانفرما برده شده حال آنکه نامبرده سوابق ارتجاعی داشت و در طول استبداد صغیر مورد اعتماد محمدعلی‌شاه بود. از طرف دیگر خوانین بختیاری نقش مهمی در حکومت مرکزی به عهده گرفتند.

در واقعهٔ پارک اتابک، بختیاریان به صورت نیروی تابع دولت و مجری حکومت علیه مجاهدان وارد عمل شدند. کسروی می‌نویسد: «*شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می‌دید و هرچه داشت از سواره و پیاده*[۱۲۱] *و ژاندارم و پولیس و قزاق و سوارهای بختیاری که رویهم‌رفته دو هزار و صد و سی تن به شمار می‌رفتند برای فردا آماده می‌ساخت. گذشته از فداییان ارمنی* [تابع پیرم‌خان ـ جزنی] *و مجاهدان حیدرعمواوغلی و دیگران که به کینهٔ انقلابی و اعتدالی و به نام خونخواهی علی‌محمدخان تربیت، داوطلبانه آمده بودند با "پولکنیک" رئیس قزاقخانه سگالش کرده اندیشه خواسته بودند ولی فرماندهی به نام یفرمخان و سردار بهادر بود*»[۱۲۲].

به این ترتیب فرزندان انقلاب یکدیگر را نابود می‌ساختند و در حالیکه دشمنان مرتجع به لباس مشروطه‌خواه درآمده بودند، آنها به جان یکدیگر افتاده و از ترور یکدیگر خوداری نمی‌کردند. و در هنگامی که خطر هجوم دشمن داخلی هنوز باقی بود، (چنانچه محمدعلی‌شاه بازگشت) و دشمن خارجی نواحی از کشور را در دست داشت، یک گروه جانباز را که ممکن بود به نحوی درکنترل گرفته سپاه ملی از آن فراهم آورند، خلع سلاح می‌کردند. در این زمان کابینهٔ مستوفی (دمکراتها) زمامدار بود و به همین علت دست به چنین اقدامی زد. خوانین بختیاری نیز با خلع سلاح مجاهدان موافقت داشتند، هرچند که وابسته به گروه اعتدالی بودند.

در جنگهایی که با محمدعلی میرزا و طرفداران او پس از بازگشت به ایران درگرفت، همواره بختیاریان نقش مؤثری داشتند. قدرت خوانین در حکومت مرکزی نیز قابل انکار نمی‌باشد. سرانجام در واقعهٔ اولتیماتوم روس که کابینهٔ صمصام‌السلطنه زمامدار امور بود، و پست وزارت جنگ در دست غلامحسین بختیاری (سردار محتشم) بود علیه مجلس کودتا شد و مجلس دوم تعطیل گردید. صرفنظر از این مسئله که آیا وطن‌خواهان ایران در آن زمان قادر به مقاومت در مقابل خواستهای استعماری روس بودند یا نه، اقدام صمصام‌السلطنه و کابینهٔ او عملی ضدملی به شمار می‌رود. زیرا در

همان شرایط اکثریت قاطع نمایندگان مجلس شورای ملی تصمیم به مقاومت در مقابل التیماتوم داشتند. کابینه آن زمان عبارت بود از صمصام‌السلطنه بختیاری نخست وزیر، حسن وثوق وزیر خارجه، غلامحسین بختیاری وزیر جنگ، احمد قوام وزیر داخله، ابراهیم حکیمی وزیر مالیه، ابوالحسن پیرنیا وزیر پست و تلگراف، محمدعلی فروغی وزیر عدلیه.

به این ترتیب انقلاب ایران به خاموشی گرایید و استعمار روس، دولت موافق خود را حاکم گردانید. آنان که فکر می‌کنند اقدام دولت صمصام‌السلطنه راه نجات ایران محسوب می‌شد باید بدانند که چنانچه روس از نظر سیاست جهانی می‌توانست، به اندک کوششی استقلال صوری ایران را نیز پایمال می‌ساخت.

با نظری به چند صفحهٔ اخیر می‌گویم که خوانین ایلات در نهضت ملی ایران نقش منفی داشتند و متحد دربار مستبد و استعمار خارجی بودند. توده‌های سادهٔ ایلات و عشایر فاقد درک نسبت به انقلاب بوده و آلت بی‌ارادهٔ خوانین به شمار می‌رفتند. جنبش بختیاری توافق خوانین این ایلات است و به خاطر توسعهٔ نفوذ و شرکت در حکومت انجام شده است و تأیید دولت انگلیس به سیاست ضددرباری، در اقدام ایشان مؤثر بوده است. پس از فتح تهران خوانین بختیاری جز به خاطر دفاع از حاکمیت نسبی خود کوششی نکردند و در پایان این دوره، صمصام‌السطنه، خان بزرگ بختیاری، به نفع اولتیماتوم روس مشروطیت ایران را پایمال ساخت ...

[در این قسمت، ص. ۲۳۸ از نسخهٔ ما کم است و مطلب از صفحهٔ بعد ادامه می‌یابد...]

... قید و شرط پشتیبانی می‌نماید. هنگامی که بلژیکی‌ها در گمرک ایران مستقر شدند کسانی از ارامنه نیز مشاغل دولتی را عهده‌دار بودند. یکی از ایشان پرنس دادیان است که از عثمانی به دربار ناصرالدین شاه آمد و در زمان مظفرالدین‌شاه مدیرکل گمرکات شد و با اعتراض عثمانی از کار بر کنار شد و سمت رئیس مستحفظین شخصی شاه را یافت. در کشورهایی که مورد تجاوز نفوذ استعمار قرار می‌گرفتند افکار عمومی به علل فوق‌الذکر علیه اقلیت ارمنی برانگیخته می‌شد.

از جمله عثمانی بود که این گروه را طرد می‌کرد. لکن در ایران مدتها این اقلیت به موازات افزایش نفوذ خارجی در ترقی بودند. ادارات پستخانه، گمرک و سایر دوایر دولتی عدهٔ زیادی از ایشان را به کار گمارده بود. عده‌ای نیز در سفارتخانه‌ها و کنسولگریها و مؤسسات تجارت خارجی به کار مشغول بودند. در ادارهٔ رابطهٔ تجارتی ایران و اروپا نیز بازرگانان ارمنی نقش قابل توجهی داشتند. اولین برخورد بر سر مسئلهٔ ارامنه واقعهٔ زیر بود: «*استشهادی در استانبول و کردستان در خفا تمام کردند که مظفرالدین‌شاه محرک*

شده است ارامنه را بر قتل سلطان عبدالحمید...» به دنبال این جریان استفتایی از بهبهانی گرفتند مبنی بر «*چیست حکم کسی که محرک شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام؟*» جواب این بود که: «*هرکس که محرک شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام، او مفسد است و حکم مفسد به نص شریفهٔ قرآن قتل و صلب و نفی است*»[۱۲۳].

پس از صدور این فتوا، رابطهٔ شاه و روحانیان تیره شد و مردم از نفوذ ارامنه اظهار عدم رضایت کردند. دورهٔ اول انقلاب مشروطیت به ندرت از اقلیت ارمنی به مبارزه داخل می‌شدند. ایشان با حکومت مشروطه موافقت داشتند زیرا تساوی حقوق ایشان را با مسلمانان رسمیت می‌داد، لکن به طورکلی مثل سایر اقلیتها از اقدام شدید به نفع یا به زیان انقلاب خودداری می‌کردند.

ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «... *طایفهٔ ارمن تبریز حسب‌السیاست ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر یک دل و یک زبان بودند و شریک و سهیم آنان بودند. اگرچه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ...*»[۱۲۴].

دردورهٔ دوم انقلاب، ارامنه بیشتر جانب مشروطیت را گرفتند و درجنگهای تبریز و گیلان بنا بر نظر حزب داشناکسیون جوانان ارمنی وارد انقلاب شدند که شرح آن در فصل قبل بیان شد. در ناحیهٔ غربی آذربایجان هنگامی که آسوریان از عثمانی به داخل ایران گریختند، و در ارومیه جنگها و قتلها بین مسلمانان و آسوریان درگرفت، ارامنه در صف آسوریان قرار گرفتند و کنسولخانه‌های روس، انگلیس و آمریکا از ایشان پشتیبانی کردند. در این جریان کردان شکاک به قتل عام آسوریان و ارامنه پرداختند. درمورد اقلیتهای مذهبی و ملی باید گفت که ایشان ناگزیر از رعایت احتیاط بوده و برای حفظ منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود رویهٔ سازشکاری پیشه می‌کنند. بورژوازی ارمنی نیز ناگزیر از پیش گرفتن چنین رویه‌ای بود.

در سالهای جنگ اول جهانی و سالهای پس از آن ارامنه در سیاست ایران نقش مؤثری داشتند و متأسفانه این نقش به سود ایران نبوده است.

اقلیت یهودی

این اقلیت محروم‌ترین گروه به شمار می‌رفت. سوابق چندین قرن اقلیت مذهبی بودن ایشان در ایران موجب شده بود که در عین حال که در امور اقتصادی و بازار نقش قابل توجهی داشتند از نظر اجتماعی همچنان محروم و از نظر مردم متعصب منفور بمانند. دولتهای بیگانهٔ اروپایی نیز چندان توجهی به این اقلیت نمی‌کردند و ایشان

ناگزیر بودند بر مبنای قدرت روز رویه‌ای پیش گیرند. نهضت مشروطیت، به خصوص در دورهٔ دوم منافع ایشان را در بر داشته و موجب تساوی حقوق اجتماعی ایشان با سایرین می‌شد و یکی از اختلافات مشروعه‌خواهان با مشروطه‌خواهان همین مسئلهٔ اقلیتهای مذهبی بود. روحانیان ترقی‌خواهی چون طباطبایی نسبت به مسئلهٔ اقلیتها روش قابل تحسینی داشتند. در نظامنامهٔ *انجمن مخفی* که طباطبایی بر آن نظارت داشت، چنین ماده‌ای وجود دارد:

«*مادهٔ دوم: در این انجمن از پیروان چهار مذهب پذیرفته می‌شود: اول اشخاصی که در تحت کلمهٔ جامعه لا الـه الاالـله محمد رسول‌الـله می‌باشند. دوم طایفهٔ زرتشتیان، سوم یهود، چهارم نصاری به شرط آنکه ایرانی‌الاصل و ایرانی نژاد باشند*»[۱۲۵].

وضع چنین ماده‌ای در شصت سال پیش ایران جهت نهضت را نمایان می‌سازد. اصل عضویت در انجمن، ایرانی بودن قرار داده شده است و نه مسلمان بودن. حال آنکه در رأس تمام مبارزات آن سالها روحانیان با قدرت و نفوذ بی‌سابقه‌ای در تاریخ جدید ایران قرار داشتند. پس از تشکیل مجلس، در قانون اساسی تساوی حقوق اهالی ایران در مقابل قوانین بدون توجه به مذهب آنان پیش‌بینی شده است. لکن در همان ایام ایشان را مجبور می‌ساختند علیه منافع خود سخن بگویند. در واقعهٔ میدان توپخانه یهودیان را که به خانه‌هایشان ریخته و با زور به میدان آورده بودند و به آنان جملهٔ «*مشروطه نمی‌خواهیم - ما دین نبی خواهیم ... را یاد می‌دادند و چون آنان جملهٔ دوم را نمی‌گفتند، پشت گردنی می‌زدند*»[۱۲۶]. در جشن مشروطیت ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، کسروی می‌نویسد که در تهران «*... ارمنیان و جهودان و زرتشتیان هرکدام طاق دیگری بستند ...*». در تبریز «*... ارمنیان یک دسته آمدند و بارون هامازاسب نامی از ایشان خطابه‌ای خواند ...*»[۱۲۷].

لازم به تذکر است که در تبریز اقلیت یهودی وجود نداشته است. چنانچه می‌دانیم اصفهان یکی از شهرهای بزرگ اقلیت‌نشین است.

یهودیان دراین شهر زیاد بوده و ارامنه نیز محلهٔ بزرگ و اروپایی‌نشین جلفا را داشتند. کسروی می‌نویسد در جریان سوگواری برای شهدای ماکو که از طرف انجمن اصفهان برگزار گردید: «*... در هر صورت طایفهٔ یهود از بچهٔ هفت ساله تا مرد ۷۰ سالهٔ اجتماع، توراتها را بالای دست گرفته و به لسان خود چیزی می‌گفتند و می‌گریستند و خاک و کاه بر سر و صورت می‌ریختند، سه مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته‌ای دیگر از دهات و غیره...*»[۱۲۸].

همچنین پس از بمباران مجلس هنگامی که فتوای آیت‌الـله خراسانی علیه دربار صادر شد در «تخت فولاد» تجمعی برقرار گردید که مؤلف *جنبش اصفهان و بختیاری*

آن را چنین شرح می‌دهد: «روز جمعه که تعطیل عمومی است، عموم طبقات را از مسلمان و ارمنی و زرتشتی و *کلیمی دعوت نموده و مفاد حکم آیت‌اللـه خراسانی را به اطلاع اهالی می‌رسانند.*

روز موعود متجاوز از چهل هزار نفر در تخت فولاد تجمع نمودند و غوغای عجیبی برپا شد ... عموم حضار متفق‌القول فریاد زدند، ما از اصول مشروطیت حمایت و پشتیبانی خواهیم کرد... جوانان کلیمی هم برای اینکه از معرکه عقب نمانند می‌گفتند: «ما امت موسی‌ایم، مشروطه را فداییم»[۱۲۹]. در مجلس اول یهودیان حق نمایندگی خود را به آقای طباطبایی تفویض کردند.

بهاییان و بابیان

چنانچه می‌دانیم این طایفه با حضور سیدعلی‌محمد باب در ایران به ظهور رسید. در هنگام مشروطیت به دو دسته تقسیم شده بودند، یکی بهائیان پیروان میرزا حسینعلی‌خان بهاءاللـه و دیگری پیروان میرزایحیی صبح ازل که به ازلی معروف بودند.

بهائیان در ابتدای نهضت جانب استبداد را گرفتند. به نظر کسروی علت این بود که روسیان به هواداری و پشتیبانی حسینعلی بهاءاللـه پرداختند و بهاءاللـه نیز در نوشته‌های خود گرایش به روسیان نشان داد.

از آن سوی انگلیسیان با همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند به ویژه پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان، زیرا که میرزا یحیی صبح ازل در آنجا می‌زیست و زیردست ایشان محسوب می‌شد. ازلی‌ها سخت پنهان می‌بودند و اغلب علیه بهاییها تحریک کرده و حتی گاه باعث کشتار ایشان می‌شدند: در «*داستان شگفت گله‌مندی مردم از «تعرفهٔ گمرکی» مسیو نوز در سال ۱۲۸۲ که در یزد و اصفهان به بهایی‌کشی انجامید، می‌توان آن را یکی از نتایج این همچشمی دو دولت و دشمنی دو دسته با یکدیگر شمرد ...*».

از ازلیان معتبر ایران، خاندان دولت‌آبادی بودند که «*حاجی میرزاهادی، بزرگ این خاندان نمایندهٔ صبح ازل در ایران می‌بود. از آن سوی چون دولت امپراطوری روس دشمنی با مشروطه نشان می‌داد، بهاییان با دستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمدعلی‌میرزا می‌بودند*»[۱۳۰].

ناظم‌الاسلام راجع به بابی بودن (ازلی بودن) خاندان دولت‌آبادی می‌گوید:«*من با وجود معاشرت ده ساله با این خاندان چیزی ندیدم و این اتهام بر اثر دانش و فرهنگ‌دوستی بر ایشان وارد آمده است*».

آسوریان

مرکز نشیمن آسوریان ایران اطراف ارومیه بود. آسوریان بیش از همهٔ ارامنه خود را وابسته به دول خارجی می‌دانستند. هنگامی که در جمادی‌الثای ۱۳۲۵ کردان به اطراف ارومیه هجوم آوردند، برای اولین بار کنسولگری روس به نام مسیحیگری و به سیاست دلجویی، در کنسولخانه را به روی آسوریان باز کرد و به آنان خواربار و پول داد. همچنین کنسولهای آمریکا و انگلیس دلسوزی نمودند. آسوریان در سالهای بعد از انقلاب در طی جنگ اول جهانی از عثمانی به ایران مهاجرت کردند. ایشان که با وسایل کافی مسلح بودند در ایران دست به کشتار مسلمانان زده می‌خواستند برای خود منطقهٔ زندگی فراهم آورند. از طرف دیگر کردان به پشتیبانی قشون عثمانی به داخله تاخته و مسلمانان غیرسنی و آسوریان را مورد کشتار و آزار قرار می‌دادند. کشتارهای ارامنه در تاریخ جدید ایران بی‌نظیر است. پس از خروج ارتش روسیه از ایران (هنگام انقلاب) کنسولهای انگلیس و آمریکا به پشتیبانی آسوریان برخاستند. لکن ایشان قادر نبودند از کشتار آسوریان توسط کردان و سپاه عثمانی جلوگیری به عمل آوردند.

زرتشتیان

زرتشتیان تنها اقلیت مذهبی ایرانی هستند که همواره ملیت خود را ایرانی دانسته و به هیچوجه جنبهٔ اقلیت مذهبی نداشتند. به همین علت رفتار مسلمانان با ایشان اغلب حسنه بوده است. زرتشتیان که در بازرگانی دست داشتند همواره در جهت موافق مشروطیت قرار می‌گرفتند، هرچند که از نظر کمی و کیفی در تهران قابل توجه نبودند، لکن ارباب جمشید که بعداً نمایندهٔ این اقلیت در مجلس اول شد از کمکهای مالی و معنوی خودداری نمی‌کرده است. زرتشتیان به خوبی از نتیجهٔ انقلاب که تساوی حقوق همهٔ مردم بود آگاه بودند و چون در تهران یک نفر از ایشان مورد تجاوز قرار گرفت، سخت شوریدند. در جلسهٔ سه شنبه اول ربیع‌الثانی مجلس شورای ملی درمورد زرتشتیان چنین گفتگو رفت: «*آقای سیدمحمدتقی، دیروز لایحه‌ای از طرف طایفهٔ نجیبهٔ زردشتیه به مجلس مقدس آمده، معلوم می‌شود بعضی از مفسدین به القای پاره‌ای شبهات این طایفهٔ نجیبهٔ را به هیجان آورده‌اند. البته باید رفع شبهه از آنان بشود*»... (در متن لایحه می‌گوید): «*دوم به موجب عریضهٔ روز قبل عرض و درخواست فدویان بر آن است که آیا در نظامنامهٔ اساسی که مؤسس به تأسیس مشروطیت و مساوات است رعایت حفظ حقوق این گروه به مساوات شده یا نه؟ اگر شده که زهی دادگری و رعیت‌پروری و کمال سپاسگزاری را داریم. پس در این صورت در جواب*

عریضه اطمینان دهید، معین فرمایید چرا و در آن صورت تکلیف فدویان چه خواهد بود...»[۱۳۱] .

در پایان این بحث می‌گویم که اقلیتهای مذهبی بنا بر وضع خاص خود همواره ناچار از احتیاط بوده و رویهٔ محافظه‌کاری داشتند. ارامنه با توسعهٔ نفوذ اروپائیان در ایران موقعیت بهتری در جامعه به دست آوردند. ارامنه در جنگهای آزادی و در حفظ دولت مشروطه کوشش جدی کردند (بنا بر برنامهٔ حزب داشناکسیون). یهودیان، ناچار تابع قدرت بودند. آسوریان منافع خود را از منافع ملت ایران جدا قرار داده تبعیت از نقشه‌های روس و سپس انگلیس و آمریکا می‌کردند. زرتشتیان با وجود ضعف کمّی خود از کمک به مشروطیت باز نماندند.

به طور کلی انقلاب منافع عمومی اقلیتها را در بر داشت و با تصویب تساوی حقوق افراد ملت ایران در مقابل قانون قدم بزرگی به نفع ایشان برداشت. آزادیخواهان به خصوص روشنفکران نسبت به اقلیتهای مذهبی با روشنی و صحت نظر می‌نگریستند. حتی *انجمن مخفی* زیر نظر طباطبایی «ناظم‌الاسلام کرمانی و...» در نظامنامهٔ خود امتیاز مذهبی را ملغی ساخته است.

فصل سوم

نیروهای ضد انقلاب در انقلاب مشروطیت ایران

زیر عنوان موضوع نیروهای ضدانقلاب از طبقه و عواملی بحث خواهم کرد که منافعی جز منافع ملت ایران در انقلاب داشتند و نفع ایشان در جلوگیری و کوبیدن انقلاب بوده است. بطورکلی دو عامل ضد انقلابی وجود داشته است. یکی طبقهٔ حاکمهٔ داخلی که عبارتند از ملاکین و خوانین بزرگ که دربار و اشراف نیز نمودار و نمایندهٔ همانها می‌باشند و دیگری استعمار خارجی که جز مطامع خود چیزی نمی‌خواسته و با هر نوع پیشرفت و ترقی ملت ایران دشمنی اصولی داشته است. بنابراین این فصل را به دو قسمت تقسیم می‌کنم.

در مبحث اول از ملاکین بزرگ و اشراف و دربار خواهم نوشت و در مبحث دوم از کوششهای استعمار علیه انقلاب و یا جانبداری صوری و تاکتیکی از انقلاب بحث خواهم کرد.

ملاکان بزرگ، اشراف: درباریان و شاه در انقلاب مشروطیت ایران

ملاکان و اشراف

در ایران مقارن انقلاب اصول فئودالیته حاکم بود. اکثریت ملت ایران را دهقانان بدون زمین و یا وابسته به زمین تشکیل می‌دادند. اقتصاد مملکت به نسبت نزدیک به صد در صد متکی به اقتصاد کشاورزی بود که با اصول فئودالی انجام می‌گرفت. طی قرن نوزدهم کوششهای بورژوازی ایران برای توسعه در طریق تولید و ایجاد صنایع با مخالفت فئودالها و دربار و استعمار مواجه شده ناکام گردیده بود.

در اواخر سدهٔ نوزدهم راهی برای رشد بورژوازی تجاری باز شده بود که عملاً خطر اقتصادی برای فئودالها نداشته و یا خطر بسیار ضعیفی آنهم در چهارچوب خواستهای بورژوازی بوجود می‌آورده است. به این ترتیب فئودالیسم در ایران همچنان باقی مانده و مسئلهٔ استعمار بر آن اضافه شده بود. استعمارگران از همان اوان برای باز کردن جای پا در ایران اشراف فئودال را وسیله قرار دادند و با دادن پیشکشها و رشوه نفوذ خود را در این کشور توسعه دادند. اشراف هیچ خطری از توسعهٔ نفوذ بیگانگان در ایران حس نمی-کردند زیرا هیچگاه این نفوذ نمی‌توانست منافع چند قرنی ایشان را از استثمار رعایا تهدید کند.

ملاکان بزرگ دارای صدها آبادی بودند. شاهزادگان قاجار بعنوان بزرگترین ملاکان بهترین نواحی کشاورزی کشور را در تملک داشتند. ظل‌السلطان شاهزادهٔ قاجار دارای دو هزار قریه و ده بود. سایرین نیز هر یک در قلمرو خود و یا در سایر نواحی املاک وسیعی دارا بودند. در عین حال در قسمتهائی از ایران که دارای موقعیت عالی کشاورزی نبود سیستم خرده مالکی آنهم نه به صورت فعلی بلکه محدودتر، از نظر کمی، وجود داشت. پدیدهٔ دیگر نیمهٔ قرن نوزدهم بخصوص اواخر قرن خریداری و مالکیت اراضی توسط بورژوازی تجاری ایران بود. منافع ناشی از تجارت امکان توسعه بصورت ایجاد صنایع را نداشت و پدیدهٔ سفته‌بازی که ناشی از وضع جدید شهرها و زندگی «متمدن» بود مقداری از اراضی را از دست اشراف خارج ساخته و در دست بازرگانان بزرگ قرار داده بود. یک نمونه از تاریخ کسروی ذکر می‌شود:

«*حاج محمدتقی صراف که در تهران و تبریز خانه و حجره میداشت و سرمایهٔ بزرگی اندوخته بود با دادن پولهائی به محمدعلی میرزا، از نزدیکان او می‌شود و از دولت زمینهای خالصهٔ لاکه دیزج (تبریز) را می‌خرد و به دستاویز آن به زمینهای دیگران نیز دست می‌یازد*»[۱۳۲].

عدم توسعهٔ صنعتی موجب شده بود که دهقانان در جهل و بی‌خبری مانده و دور از بحبوحهٔ انقلاب شهرها به سربرند. عدم شرکت ایشان در انقلاب مسئله‌ای بود که جنبهٔ ضد فئودالی انقلاب را بسیار محدود ساخته و تعمیم انقلاب را مانع شده و یکی از مهمترین علل شکست عملی انقلاب بود. چنانچه بیان شد بورژوازی تجاری ایران نیازمند نیروهای تازهٔ کار در شهرها نبود و اسارت دهقانان لطمه‌ای به منافع اقتصادی آن نمی‌زد. روحانیان نیز منافعی در آزادی رعایا از قید استثمار ملاکان نمی‌دیدند. بورژوازی صنعتی و کارگران نیز آنچنان اندک بودند که در انقلاب به حساب نمی‌آمدند. کوششهای سوسیال دموکراتها و روشنفکران در طی دورهٔ دوم انقلاب نیز بعلت عدم

آمادگی اقتصادی کشور برای تحول در سیستم کشاورزی و لغو واقعی اصول فئودالیته نتایج قابل توجهی به بار نمی‌آورد. نتیجه این بود که دهقانان به میزان کمی در نهضت شرکت کردند و جنبهٔ ضد فئودالی انقلاب ضعیف ماند. طبقهٔ فئودال که برای خود قائل به اشرافیت بود دربار و دولت را همواره در دست داشت و مقارن انقلاب سالها بود که با نفوذ استعمار آشنائی پیدا کرده از آن ممانعتی نمی‌کرد. اشراف فئودال تمام امور مملکت را در دست داشتند و جز پر کردن کیسهٔ خود به کاری برنمی‌خاستند. هنگامی که کوششهای اولیهٔ مشروطه‌خواهان (عدالتخانه) که آنها [دو کلمهٔ ناخوانا] باکی از آن نداشتند و آنرا یک پدیدهٔ زودگذر تلقی می‌کردند. هنگامی که موضوع عدالتخانه در دربار مطرح شد چنین گفتگوئی را بین شاه و امیر بهادر ذکر می‌کنند:

«علیحضرت پادشاه به نظام‌الملک فرمود باید دیوانخانهٔ عدلیه تنظیم گردد و قانون عدلیه مثل عدالتخانه‌های خارجی مجری گردد و نیز به اجزاء خلوت فرمود اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد هم من آسوده و راحت خواهم گردید و هم رعیت. امیربهادر جنگ حاضر بود و عرض کرد اگر شاه این فرمایش را یک دفعهٔ دیگر بفرماید من شکم خود را پاره کرده و خود را می‌کشم»[۱۳۳]

عموم درباریان از مرتجع مطلق تا اصلاح‌طلب علایق ملکی وسیع داشتند. همه وابسته به طبقهٔ فئودال بودند. اطلاح‌طلبان بهیچوجه نظرات اصلاحی انقلابی نداشته و فقط برای حفظ ظاهر پذیرش تمدن اروپائی را خواستار بودند. عدم توجه به وابستگیهای طبقاتی و فریب ظاهرسازی افراد را خوردن یکی از موارد ناکامی انقلاب است. چه اشخاص وابسته به طبقهٔ فئودال بخصوص آنان که فکر اصلاح‌طلبی داشتند در دورهٔ دوم (بخصوص مجلس دوم) به صف انقلاب داخل شده و چون نیروی انقلابی برای خنثی کردن نقش ایشان وجود نداشت، انقلاب را فاسد و نتایج آنرا در ظاهر امر پایمال ساختند. در بدو انقلاب هر جا امکان داشت به شدت مانع جنبش شدند. قوام‌الملک در فارس به شدت علیه مشروطه‌خواهی کوشش می‌کرد و از کشتار مردم دریغ نداشت. بعد از صدور فرمان مشروطیت نیز همواره علیه «انجمن اسلامی» و آزادیخواهان مبارزه می‌کرد.

پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس اول اشراف فئودال متوجه شدند که مجلس و مشروطیت به راهی می‌رود که حاکمیت ایشان را ملغی خواهد ساخت. فرمان مشروطیت که با سهولت به دست آمده بود در تحقق آن کوشش و مبارزهٔ زیادی لازم بود. کشمکشهای مجلس اول با شاه و درباریان و توسعهٔ انقلاب در سراسر ایران و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انجمنهای تهران و مبارزهٔ روشنفکران و عیان شدن

خواستهای طبقهٔ متوسط همه موجب شد که انقلاب از آن پس وارد مرحلهٔ جدیدی شود و محمد علی‌شاه بعنوان مظهر ارتجاع و نمایندهٔ فئودالها و لیاخوف مظهر استعمار علیه مجلس و انقلاب وارد عمل جدی شدند. فئودالها در قلمرو خود ناامنی پیش آورده از احکام مجلس تبعیت نمی‌کردند. خوانین و عشایر چنانچه در مبحث قبل از آن یاد شد بعنوان مرتجع‌ترین فئودالها وارد میدان کارزار شدند و از هیچ نوع قساوت و خونریزی پرهیز نکردند. در این دوره بود که روشنفکران وابسته به طبقهٔ اشراف با دربار و بیگانگان روش سازش پیش گرفتند و سعدالدولهٔ اصلاح‌طلب به جانب دربار گرائید. کسروی می‌نویسد: «*رفتن سعدالدوله در روز ۲۳ ربیع‌الاول نزد اتابک برای عزل قوام‌الدوله و سایرین این نتیجه را داد که او فریفته شد و از نمایندگی کناره گرفت. مردی که در زمان خودکامگی به هواداری از مشروطه و قانون برخاسته و به کیفر آن از وزیری بر افتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده و سپس در زمان مشروطه از مردم ارج‌شناسی بسیار دیده و با شکوه و پاسداری به تهران بازگشته و از نمایندگان برگزیدهٔ مجلس شده و از مردم نام پدر توده (ابوالمله) یافته بود به یکبار همهٔ این چیزها را فراموش کرده و از جایگاه بلندی که یافته بود چشم پوشیده و بسوی دربار گرائید.. با بیرون رفتن او از مجلس، مشارالملک و برخی دیگر نیز کناره گرفتند و این یک فیروزی برای اتابک بود که مجلس را از این نمایندگان بی‌بهره گردانید*»[۱۳۴]. سعدالدوله بعدها در حکومت استبداد صغیر شرکت جست و متحد محمدعلی‌میرزا بود.

نه تنها در شهرستانها فئودالها علیه آزادی می‌کوشیدند بلکه درتهران عناصر مرتجع در کاستن حیثیت مجلس فعالیت می‌کردند. کسروی می‌نویسد: «*از یکسو نقیب‌السادات که یکی از تیولداران می‌بود به دشمنی بپا خاسته و چادری به نام روضه‌خوانی در خانهٔ خود افراشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد*»[۱۳۵]. در واقعهٔ تحصن عبدالعظیم مشروعه‌خواهان «*چون تیولداران نیز به ایشان پیوستند رویهمرفته کسان بد نهاد در میانشان فراوان می‌بودند به آزار مردم کوشیده و کسانی را که از تهران به زیارت می‌رفتند گرفته به کینهٔ مشروطه‌خواهان کتک می‌زدند*»[۱۳۶]. پس از کودتای محمدعلی‌شاه علیه مجلس میدان به دست فئودالها افتاد که هر چه می‌خواهند بکنند. تبریز در میان فشار خوانین و شاه و دربار و نیروی خارجی فشرده می‌شد و کم مانده بود از پای درآید.

سپهدار تنکابنی از جملهٔ اشراف بود که علیه دربار اقدام کرد. هر چند که این یک نمونه موجب گمراهی در بررسی نقش اشراف و فئودالها نمی‌شود لکن بد نیست فعالیت و اعمال او را نیز به اختصار بررسی کنیم.

هنگامی که محمدعلی‌شاه به مجلس تاخت سپهدار از جملهٔ اشراف درباری بود و چون شاهزاده عین‌الدوله عازم سرکوبی تبریز گردید از همراهان نامبرده در این اردوکشی سپهدار بود. سپهدار عده‌ای سوار زیر فرمان داشت که از قلمرو خود تهیه دیده بود. در مورد جدائی نامبرده از عین‌الدوله و گرایش او به جنبش مشروطه، کسروی می‌نویسد: «*نخست سپهدار با زبان رشیدالملک پیام فرستاد که می‌خواهم به شهر آمده با شما دیدار کنم و این جنگ خانگی را به پایان رسانم. اینان* [سردار و سالار] *پاسخ می‌دهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانیم چه می‌خواهد. این است که منتصرالدوله پیشکار او همراه رشیدالملک به شهر آمده*» و با سالار و سردار و پاره‌ای نمایندگان انجمن «*گفتگو کرد، در این زمینه، که سپهدار به شهر آمده به آزادیخواهان یاری کند و با دولت بجنگد. اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته اگر چند برابر هم باشد به شهر دست نیابد. در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می‌خواهد کاری انجام دهد به تنکابن رفته آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود ... نمایندگان انجمن و دیگران آنرا*» پاسخ را «*براست دانسته و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز بازگردید. و خواهیم دید که در تنکابن به چه کارهائی برخاست*»[۱۳۷]. سپهدار در چهاردهم شهر ذی‌القعده ۱۳۲۶ اساس مجلس شورای مقدس ملی را در مرکز تنکابن بر پا کرد و اعلام آنرا به تمام شهرها فرستاد. شهر رشت به دست مجاهدان فتح گردید و سپهدار حکومت را در دست گرفت. به قول کسروی: «*سپهدار نیز در رشت آسوده نشسته و چنین می‌خواست که اگر از دربار سپاهی به سرش نفرستند تنکابن برنخیزد و معزالسلطان و یفرم‌خان به او چیرگی نمی‌توانستند*»[۱۳۸]. باری، انگیزهٔ سپهدار دفاع از آزادی و مشروطیت ایران نبود بلکه او می‌خواست حکومت خودمختاری در ایران تشکیل دهد. او مایل نبود لشکر آزادی به سوی تهران حرکت کند و مجاهدان او را وادار به عمل ساختند. بعدها، پس از فتح تهران بارها مجلس و ملت را تهدید به استعفاء کرده و از آزادیخواهان رویگردان بود. او در تقسیم‌بندی حزبی، عضو حزب اعتدالی بشمار می‌رفت.

دیگر از اشراف که جانب مشروطه‌خواهان را گرفتند صمصام‌السلطنه بود. نامبرده در اول دورهٔ استبداد صغیر سمت ایلخانگری داشت و چون سردار اسعد او را به کوشش علیه دربار دعوت کرد او به نفع مشروطیت وارد عمل شد. نامبرده پس از فتح اصفهان کوششی برای پیشرفت به تهران نمی‌کرد و چنان وصفی که سپهدار در رشت داشت در اصفهان پیش گرفته بود. بعدها صمصام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید و سیاست سازشکارانهٔ او به انحلال مجلس دوم انجامید.

ایرانسکی در مورد سرنوشت انقلاب در مجلس دوم می‌نویسد: «*در نتیجهٔ انقلاب ۱۹۰۹ـ ۱۹۰۶ مشروطه به شکل حکومتهای اروپائی ایجاد شد. اختیارات مطلقهٔ شاه محدود گردید. آزادی میهنی اعلام شد. و به همینجا متوقف گردید. به همین دلیل است که محرک و پیشرو انقلاب یعنی بورژوازی صنعتی و تجارتی شهر که در مجلس اول اکثریت را بدست آورده بود با جریان بعدی اوضاع کنار رفته و مشی بعدی انقلاب به نفع طبقهٔ دشمن این بورژوازی تغییر یافت و بالنتیجه مانع اساسی تکامل اقتصادیات ایران گردید یعنی فئودالیسم از سرکوبی نجات یافت. فئودالیسم نجات یافت و آنارشی حاصل از آن بر جای ماند. اشراف فئودال خود را همرنگ محیط «مشروطه» ساخته با استفاده از ضعف "طبقهٔ سوم" و کمک بیگانگان موقعیت خود را در «سنگرهای مشروطه» مستحکم ساخت*»[۱۳۹].

شاه و درباریان

شاه ایران از دورهٔ محمدعلی‌شاه قاجار کم و بیش تحت‌الحمایهٔ دربار تزار بود. انگلیس نیز با درباریان سر و سری داشت. ناصرالدین‌شاه شاهی مستبد بود که به پشتیبانی دولت روس از سلطنت خویش خرسند بود. ناصرالدین‌شاه پیشرفت ایران را درطی نیمهٔ دوم قرن ۱۹ سد کرده بود. دربار ناصری نمایندهٔ مرتجعترین فئودالها و خوانین بشمار می‌رفت که در مقابل هر جنبش اصلاح‌طلبی سخت ایستادگی می‌کردند. هنگامی که در ایران اصلاحات اداری آغاز شد درهای مملکت بدون هیچ کنترل به روی خارجیان باز گردید و امور ایران به دست خارجیان افتاد. ناصرالدین‌شاه آنچنان مستبد بود که حتی نسبت به درباریان و فرزندان اشراف نیز از خشونت شدید پرهیز نداشت. هنگامی که عده‌ای از جوانان اشراف‌زاده قصد تأسیس کلوپ کردند و تقاضای آنرا به شاه عرضه داشتند شاه عبارتی نزدیک به این نوشت: (جوانان) غلط کرده‌اند. دیگر از این فضولیها نکنند. محرکین را معلوم کرده تنبیه سخت نمائید.

ناظم‌الاسلام می‌نویسد:

«*در چند سال قبل به ناصرالدین‌شاه راپورت دادند که شبها جمعی در محلهٔ سنگلج در یک خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند. پادشاه جمعی را فرستاد شش - هفت نفر از اصلاح‌خواهان را که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند. چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود، سنگ سر آنرا بر داشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آنوقت خود پادشاه تفنگ را به دست گرفته و متجاوز از سی فشنگ از پی آنان*

فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل‌السافلین رساند و حاضرین را هر کدام یک اشرفی انعام داد برای شکرانهٔ موفقیت بر قتل آنها...»[۱۴۰].

هنگامی که این جنایات و نظایر آنرا که در دورهٔ ناصری بسیار معمول بوده است می‌شنویم به نقش روحانیون در مقابله با استبداد دربار بیشتر واقف می‌شویم. شاه و درباریان و دستگاه حکومتی هزاران نفر را در سیاهچالها نابود می‌ساختند. سرانجام ناصرالدین‌شاه به دست یکی از همان رنجدیدگان کشته شد. مظفرالدین‌شاه پسر او شخصاً مردی ملایم طبع بود لکن درباریان همچنان مستبد و خودرأی بودند. در بدو سلطنت او سه نفر از اصلاح‌طلبان؛ شیخ احمد روحی و میرزاآقاخان کرمانی و حاجی میرزاحسنخان خبیرالملک که در عثمانی می‌زیستند بازداشت شده و تحویل ایران گردیدند که در تبریز مخفیانه اعدام شدند.

در طی سلطنت این شاه ایران بیش از پیش در دام استعمار بیگانگان درمانده شد. شاه پیاپی از روس استقراض می‌کرد و به بهای آن استقلال مملکت را می‌فروخت و بار سفر بسته در اروپا سیاحت می‌کرد. ملایمت طبع شاه نه بر اثر انسان دوستی بود زیرا نامبرده علیل و ذلیل دست درباریان بود و خود جرأت نداشت گریبان خود را از دست ایشان رها کند چه رسد که در آزادی مملکت بکوشد. هنگامی که مبارزهٔ مشروطه‌خواهی پیش آمد عین‌الدوله هر چه خواست از کشتار و تبعید و غیره کرد بدون اینکه شاه را در همهٔ جریانات بگذارد. درباریان مرتجع معذالک ارج چندانی به کوشش مردم و علما نگذاشته با توصیهٔ انگلیس تسلیم به صدور فرمان شدند. لکن با تخت نشستن محمدعلی میرزا و پیشرفت کار مجلس، و سخن کوتاه، تحقق مشروطیت، ارتجاع دربار آنچنان چهرهٔ کریه خود را نشان داد که تاریخ را به سیاهی پوشاند.

اصلاح‌طلبان طبقهٔ متوسط که به اهمیت نقش دربار در میدان مبارزه واقف بودند شاه و دربار را بعنوان مهمترین سنگر ارتجاع مورد تعرض قرار می‌دادند. ناظم‌الاسلام صورت شبنامه‌ای را ذکر می‌کند که قبل از شروع فعالیت وسیع مردم انتشار یافته بود. ما قسمتی از آنرا ذکر می‌کنیم:

*«**س** ـ پس شما که می‌فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست پس از جانب کیست؟*

ج ـ تقصیر از شاه است که مال و جان سی کرور نفوس را به چند نفر دزد راهزن خدانشناس جاهل داده که این اشخاص با این یک مشت مردم درماندهٔ اسیر ذلیل هر چه اراده می‌نمایند می‌کنند نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس. یک مشت استخوان این مردم فقیر و ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می‌نمایند.

هر چند سلطان خود به شخصه ظلم نمی‌کند اما چون ظالم را مسلط بر مظلوم می‌نماید ناچار زشتی امر مستند به او خوهد بود...» ۱۴۱.

محمدعلی میرزا دست‌پروردهٔ شاپشال مربی روس خود بود. نامبرده نه فقط تمایل شدید به استبداد داشت بلکه دارای همه گونه رذایل اخلاقی می‌بود. در طی دورهٔ ولایتعهدی از سرقت گرفته تا قتل و تاراج برای جمع‌آوری مال دریغ نداشت. شوستر راجع به محمدعلی‌شاه می‌نویسد:

«*محمدعلی‌شاه قاجار شاید شخص جوان و گمراه و بی‌آبرو و موذی‌ترین جانور قرنهای عدیده بود که تخت سلطنت ایران را ملوث ساخت. از ابتدای اقتدارش رعایای خود را به بی‌عزتی و حقارت نظر می‌شمرد و به سبب داشتن معلم روسی بدذاتی، برای پایمال و لگدکوب کردن حقوق ملت به سهولت تمام نایب‌الحکومه و آلت اجرای مقاصد دولت روس و سفیرش در ایران شده بود*»[۱۴۲]. شوستر جز اینکه نقش دربار را منحصر به بدیهای محمدعلی‌میرزا می‌سازد بقیه را صحیح می‌گوید.

این دربار و هیئت حاکمهٔ ایران بود که در لباس محمدعلی‌شاه از حاکمیت خود دفاع می‌کرد و ملک و ملت را لگدکوب استعمار می‌ساخت و دست توسل به سوی قزاقان و لیاخوف دراز می‌کرد. محمدعلی‌شاه به بهترین شکلی با جریان ارتجاعی زمان خود توافق داشت. نامبرده از نخست برای سرکوبی ملت آماده می‌شد. محمدعلی می‌خواست همچون پادشاهان قبل از خود با خودرائی کامل سلطنت کند و چون مجلس لایحه‌ای بضرر اختیارات او تصویب کرد او چنین عکس‌العمل کرد: «*این لایحه را که بردند در بیرون در میان مردم گفته می‌شد شاه پروائی به فرستادگان ننموده و لایحه را گرفته و نخوانده بلکه خود به درون رفته و وزیران را به آنجا خواسته و خشمناک چنین گفته " این کشور را پدران من با شمشیر گشادند. من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد. چنانکه انجمنها مرا از پادشاهی برمی‌دارند من نیز خود را پادشاه نمی‌شناسم. تا دوباره تاج و تخت را بدست آورم*" »[۱۴۳].

چنین است اندیشهٔ موجودی که می‌خواست علیرغم تحولات زمان خود از منافع طبقه‌ای فاسد دفاع کند. همین موجود خود رأی که چنین به شمشیر پدرانش می‌بالید چون توطئهٔ او در واقعهٔ توپخانه با مشت مردم روبرو شد چون روباهی مکار به مجلس آمده چنین می‌گوید: «*امروز در حضور شما به کلام الهی سوگند یاد می‌کنم که تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را به آستان سلطنت راه ندهم و جد و جهد در حفظ سرحدات و اجرای قانون نموده به خواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانیان گردد*»[۱۴۴].

این روشی است که پس از محمدعلی‌شاه دیگران هم پیش گرفتند. هنگامی که دربار ایران وابستهٔ استعمار روس بود «شمشیر پادشاهان ایران» سرهنگ لیاخوف‌ها محسوب می‌شد و بعدها نیز پول و دست خارجی این عناصر را در ایران حفظ کرده است.

شوستر می‌نویسد: «*اوایل دسامبر همچه معلوم شد که محمدعلی‌شاه عزم خود را جزم نموده مجلس را خراب کند. برای انجام این قصد دو دسته قشون داشت. بریگاد معروف قزاق که جمعیتشان از ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ نفر و در تحت فرماندهی و حکم صاحب‌منصبان روس و از طرف دولت مشارالیها برای انجام این خدمت مأمور و لکن مواجب‌بگیر از خزانه دولت ایران بودند و جماعت غیرمنظمی هم از طبقهٔ نوکر و مهتر و قاطرچیهای خود شاه به انضمام رجاله و اراذل حریص پایتخت. افواج ایران بواسطهٔ بی‌پروائی و مصادر امور جنگ چنان به حضیض گمنامی تنزل کرده بودند که هیچکس آنها را قابل اعتماد تصور نمی‌کرد. پانزدهم دسامبر شاه اعضاء کابینهٔ ناصرالملک را که تازه همان اوقات مستعفی شده بودند طلبید. و آنها را جبراً توقیف و رئیس‌الوزراء هم جزو آنها بود*»[۱۴۵]. این است نیروئی که در تیر ماه (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) بنفع هیئت حاکمه و استعمار در ایران کودتا کرده مجلس شورای ملی را تخریب و به دنبال آن خون آزادیخواهان را زینت‌بخش تاریخ ایران ساخته است.

چنانکه به جای خود خواهد آمد نقشهٔ این کودتا را مستشاران روسی شاه تنظیم کردند و به پطرزبورگ و فرماندهی ماوراء قفقاز اطلاع داده از آنجا دستور عملیات را گرفتند. دولت انگلیس که همواره به علت ضعف نفوذ در دربار ایران خواستار محدودیت قدرت دربار بود در اینجا سکوت کرده از منافع رقیب هم‌سنخ خود عملاً دفاع کرده است.

محمدعلی میرزای کودتاچی عمل خود را چنین توجیه می‌نماید: «*مروزه محمدعلی میرزا "دستخط" پائین را به مشیرالسلطنه رئیس‌الوزراء نوشت: "چون ایجاد انجمنهای بی‌نظامنامه اسباب هرج و مرج شده بود و روزنامه‌ها و ناطقین به کمک آنها نزدیک بود رشتهٔ انتظام مملکت را برهم زنند و چون زمام امور در تحت قوهٔ مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید باشد هر چه خواستیم از فسادات آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را به وظائف خود بیاوریم بواسطهٔ حمایت مجلس از آنها ممکن نشد تا آنکه برای برقرار کردن نظم و آسایش عموم که از طرف باریتعالی به ما تفویض شده است خواستیم مفسدین را دستگیر نمائیم و مجلس از آنها حمایت نمود و عده‌ای از اشرار مجلس را پناهگاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگر بسته بمب و نارنج و آلات ناریه استعمال کردند. ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفعل نموده پس از این مدت*

وکلای متدین ملت و دولت‌دوست منتخب شده با مجلس سنا، موافق قانون اساسی، پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد»[۱۴۶].

محمدعلی‌شاه پس از حمله به مجلس و قتل آزادیخواهان و غیره هنوز ناچار است از مجلس و قانون اساسی گفتگو کند. بیچاره نمی‌دانست که پس از آن مکرر این مجلس را برای مدت نامحدود تعطیل خواهند کرد و کلمه‌ای از قانون اساسی بر زبان نخواهند آورد. در این که محمدعلی‌شاه بیش از هم‌سنخان خود به شرف و قانون متکی نبود شکی نیست بلکه نیروی مردم بود که او را مجبور می‌ساخت پس از آنهمه جنایت در حالت غلبه از قانون دم بزند.

چون تبریز در مقابل توطئه و فشار شاه و درباریان و استعمار پایداری کرد شاه به تمام وسایل متوسل شد تا این آتش را خاموش کند. عوامل خود را برای خرابکاری به تبریز فرستاد. به رحیم‌خان و شجاع نظام اقبال‌السلطنه و... متوسل شد و سرانجام چون اینان کاری از پیش نبردند موجبات تجاوز قشون روس را فراهم آورد. کسروی می‌نویسد: «*شجاع نظام با بستن راه و گرفتن مال‌التجارهٔ بازرگانان روس و خارجی مقدمهٔ دخالت روسیان به ایران را فراهم آورد*»[۱۴۷].

پس از ورود سپاه شمال و جنوب به تهران محمدعلی چاره جز پناهیدن به آغوش اربابان خود ندید و به زیر پرچم روس و انگلیس پناهید. سفیران دو دولت استعماری از منافع شاه فراری دفاع کرده با سرداران سپاه ملی گفتگو کردند. ایشان از منافع محمدعلی و لیاخوف یکجا بحث کرده عوامل استعمار را به سلامت از ایران خارج کردند و مبالغی گزاف به صورت سالیانه برای او، بر خزانهٔ فقیر ایران تحمیل کردند. ولی کار به اینجا تمام نشد. محمدعلی یکبار دیگر به ایران تاخت و نیروی ارتجاع را بسیج کرد. سرانجام مغلوب و درمانده باز به خاک روسیه پناهید.

پس از استقرار مجدد مشروطیت، درباریان عموماً رنگ مشروطه‌خواهی به خود گرفته وارد صفوف ملت شدند و در فساد نهضت ملی کوشیدند و سرانجام بهرهٔ آن نصیب ایشان و اربابانشان شد. موضوعی که لازم است در زیر این عنوان اشاره شود اختلاف درباریان و شاهزادگان است که در دورهٔ محمدعلی شاه به صورت کوشش سالارالدوله برای تصاحب تاج و تخت عنوان می‌شد و مسلماً با بیگانگان بستگی داشت لکن محمدعلی‌شاه همچنان بر جای ماند.

دیگر، اختلافات ظل‌السلطان با محمدعلی‌شاه است که شاه همواره مترصد اعمال او بود. از طرف این جناحها گاهی در صفوف ملت دست رسانده می‌شد و به عنوان ملت‌خواهی اختلافات خود را نمایان می‌ساخت. در واقعهٔ کودتای بمباران مجلس به تحریک و اشارهٔ شاه خانه‌های

جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان و ظهیرالدوله شوهر خواهر ظل‌السلطان را نیز تاراج کردند. ظهیرالدوله در این هنگام در گیلان فرمانداری می‌کرد. کسروی می‌نویسد: «*اینکه گفته‌اند از "انجمن اخوت" که در آنجا بر پا می‌شد گلوله به قزاقان اندخته بودند و یا پسر ظهیرالدوله (ظهیرالسلطان) از آزادیخواهان می‌بود دروغست*»[۱۴۸].

خلاصهٔ سخن این مبحث چنین شد: هیئت حاکمهٔ ایران از فئودالها و خوانین تشکیل می‌یافت و دربار و دولت و شاه نمایندگان این هیئت بودند و با استعمار متحد و متفق گشته نهضت خلق را سرکوب می‌نمودند.

استعمار روس در دربار و شاهان نفوذ قاطع داشت و انگلیس سعی در خریداری رجال درباری می‌کرد و هر دو دولت در موارد حساس به نفع خود و علیه ملت ایران عمل می‌کردند. چنانچه شیوهٔ استعمار چنین است که چون از جانب ملت خطری برای منافع و حاکمیت خود حس کند از اختلاف و کشمکش بر سر منافع می‌گذرد و با کم و بیش، معاملات خود را تمام کرده ملت را منکوب می‌سازد.

در مبحث آینده از این موضوع بیشتر بحث خواهم کرد.

نقش استعمارگران در انقلاب مشروطیت ایران

دربار ایران دست‌نشاندهٔ دربار روس بود. رجال مستبد ایران بستگی به روس داشتند. بنابراین بجز موارد استثنائی دولت و حکومت ایران تحت‌الحمایهٔ سیاست تزارها محسوب می‌شد. اشراف اصلاح‌طلب ایران به انگلیس توجه داشتند و دولت انگلیس سیاست مخالفت با دربار را تأیید می‌کرد. علاوه بر مداخلات سیاسی دول استعماری تجاوزات نظامی ایشان موجب شکست قطعی انقلاب ایران شد. بنابراین این باب را به دو مبحث تقسیم می‌کنم. در مبحث اول از سیاست دول استعماری در ایران خواهم گفت و در مبحث دوم تجاوزات و مداخلات نظامی ایشان را مورد بحث قرار خواهم داد.

نقش سیاسی و اعمال نفوذ دول استعماری در انقلاب مشروطیت

در بخش اول این رساله در فصل امتیازات خارجی دیدیم که چگونه دولت انگلیس موفق به اخذ امتیازات جالبی چون امتیاز رویتر و تلگراف و غیره می‌شود و با امتیاز رژی چگونه حیثیت سیاسی و اقتصادی این دولت لطمه می‌خورد. نقش سیاست پترزبورگ را نیز مشاهده کردیم که چگونه سنگ ایران دوستی به سینه می‌زنند و برای حجت‌الاسلامها از طرف تزار مدال فرستاده می‌شود و در میدان دیپلماسی تهران، سفیر دولت نامبرده چگونه دول اروپائی را علیه انگلیس برمی‌انگیزد. از آن پس دولت تزاری

تسلط بیشتری در میدان سیاست ایران یافته و با دادن اولین قرضهٔ بزرگ سیاست خود را بر سیاست حریف برتری می‌دهد. دربار زیر نفوذ مطلق روسها قرار می‌گیرد و اشراف به جانب روس می‌گرایند. در همان فصل ارقامی از بازرگانی ایران و روسیه ذکر شد و دیدیم که ظرف مدت ده سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ چگونه بازرگانی ایران با روسیه به ضرر انگلستان رو به ازدیاد می‌گذارد. از طرف دیگر سیاست استبداد دربار ایران با مشی حکومتی تزارها و دولت روسیه مطابقت کامل داشت.

اشرافی که خواستار اقتباس از تمدن اروپائی بودند و اصلاح‌طلب بشمار می‌آمدند اغلب گرایش به طرف حریف سیاسی دولت روسیه یعنی انگلستان داشتند. دولت انگلیس با روش حکومتی خود (مشروطیت) در جلب گروهی از اشراف ایران می‌کوشید. همین دولت که در مستعمرات افریقائی و هند تمام اصول انسانی را لگد مال کرده بود در ایران برای مقابله با حریف خطرناک خود از سیاست تضعیف دربار یعنی پایگاه بزرگ تزارها پیروی می‌کرد.

مشروطیت ایران با توجه به ضعف اصولی آن، حربه‌ای بود که دولت انگلیس قبل از سال ۱۹۰۷ از آن برای عقب‌نشاندن حریف استفاده می‌کرد. متقابلاً دولت تزاری سیاست جانبداری بی‌قید و شرط از استبداد دربار و رجال مستبد را پیش گرفته بی‌امان به صف آزادی می‌تاخت. این طرح کلی سیاست دو دولت استعماری قبل از امضای قرارداد ۱۹۰۷ بود. پس از آن انگلیس به نفع روسیه در ایران سکوت کرد و از مرزهای نفوذ خود چند صد کیلومتر عقب کشیده در تقسیم ایران فقط به دیوارهای لم‌یزرع برای حفظ مستعمرات خود اکتفا کرد. همچنین به توسعهٔ فعالیت نفتی خود در جنوب ادامه می‌داد.

تا جنگ اول جهانی سیاست دولت انگلیس بطور کلی چنین بود: در طی دورهٔ دوم مجلس انگلستان بصورت آرام اشرافی را که لباس خوشدوخت مشروطه‌خواهی بر قامت خود پوشانیده بودند در آغوش می‌گرفت و در فساد و انحراف انقلاب ایران با تمام قوا می‌کوشید. انگلستان خواستار مشروطیت صوری ایران بود و از هر نهضت واقعی و جنبش خلق بیم داشت. زیرا چنین نهضتی نه تنها با سیاست استعماری انگلیس موافقت نداشت بلکه در جنب مستعمرهٔ هند چون آتشی در انبار پنبه بشمار می‌رفت. پس، انگلستان در فساد مجلس دوم و انحراف و ناکامی انقلاب مشروطیت کوشید و در آن موفق شد. هنگامی که روسیه دچار انقلاب شد و ایران ماند و استعمار انگلیس، در آن هنگام دیده شد که تعداد رجال وطنخواه چقدر نسبت به نوکران سرسپردهٔ انگلستان اندک است و سیاست انگلیس چگونه طرح نابودی استقلال ایران را در قرارداد ۱۹۱۹ مورد عمل قرار داد. در صفحات آینده به ذکر شواهد و نمونه‌های این سیاست خواهم پرداخت.

سیاست روسیهٔ تزاری در ایران

کشور ایران نیمه مستعمرهٔ دولت روس بشمار می‌رفت. چون نهضت مشروطیت در ایران آغاز شد در همان اوان کار توصیه کرد که این نهضت را شاه خفه کند. مجموعهٔ نیروهای مخالف مانع ایجاد این خفقان در ایران شد. در آن هنگام تزار تازه از زیر بار انقلاب ۱۹۰۵ کمر راست می‌کرد و در قلمرو خود دیکتاتوری بعد از شکست انقلاب را حاکم می‌کرد. بنابراین با هر نوع جنبش خلق در ایران دشمنی می‌ورزید. برای منصرف ساختن رهبران انقلاب، از خرج کردن دریغ نداشت. ناظم‌الاسلام می‌نویسد (از گفتگوهای انجمن): «... *خرج کردن روس و انگلیس و دلسوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است. جناب ذوالریاستین فرمود "پول دادن انگلیس و روس را به بعضی منهم شنیده‌ام. لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد". ـ نگارنده گفت: من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم و لیکن بطور قطع و یقین می‌دانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش فرموده است این هزار تومان از طرف روسها به توسط ملک و رشیدبیک برده شده است. آقای طباطبائی فرموده است اگر این پول را می‌دهند که من بر نفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود... پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی را که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم... رشیدبیک که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند. "به اجداد طاهرینت قسم است که اگر این پول نجس را قبول کرده بودی اول کسی که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم" ...*»[۱۴۹].

روسها چون از اعمال نفوذ در رهبران مأیوس گردیدند یکسره در مقابل انقلاب ایستادند. تزار محمدعلی‌شاه را تحریک به بستن مجلس می‌کرد. در توطئه‌های شاه علیه مجلس نظر سفیر روس شاپشال و لیاخوف در درجهٔ اول قرار داشت. طی مجلس اول قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس انجام شد. این قرارداد عملاً استقلال ایران را ملغی می‌ساخت.

هنگامی که اتابک اعظم را در تهران ترور کردند (سی و یکم اوت ـ ششم شهریور و ۲۲ رجب ۱۳۲۵) این قرارداد به امضای نمایندگان دو دولت در پترزبورگ رسید. این قرار بین دولتین منعقد می‌شد و از جمله وسایلی بود که اتحاد دولت را علیه آلمان فراهم می‌ساخت در همین زمان قراردادهائی در باب افغانستان و تبت که مورد اختلاف طرفین بود به امضاء رسید. قرارداد چنین اشعار می‌دارد:

«نظر به اینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتگریته و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیمانه مایل به حفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح‌آمیز آن می‌باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر یک از دولتین مذکور نیز به ملاحظهٔ ترتیب جغرافیائی و اکونومی اهتمام مخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و یا مجاور ایران به سرحد روس از یکطرف و به سرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند، برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت به مصالح خودشان در ایالات سابق‌الذکر ایران به موجب فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند:

فصل اول ـ دولت انگلیس متعهد می‌شود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد و خلیج به نقطه‌ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع می‌نماید برای خود یا کمک مادی به رعایای خود یا معاونت اتباع دولت دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیاز پولیتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره برنیاید.

فصل دوم ـ دولت روس هم متعهد است که در آنطرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته به بندرعباس منتهی می‌شود برای خود یا کمک به اتباع خود یا معاونت به رعایای دول دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیازات پولیتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک به مطالبهٔ این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می‌آید ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنجا دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکورهٔ فوق برنیاید.

فصل سوم ـ دولت روس متعهد می‌شود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد با هیچگونه امتیازی که به رعایای انگلیس در نواحی ایران واقعه فی‌مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شده ضدیتی نکند و دولت انگلیس نیز به همین نحو در باب امتیازاتی که به رعایای روس در همان نواحی ایران داده شده است متعهد است تمام امتیازات موجود حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود».

دولتین حتی لازم ندانستند که دولت ایران را از انعقاد چنین قراردادی مطلع سازند. مجلسیان نیز اول اهمیت موضوع را درک نکرده ولی جواب دادند که این پیمان

به خود روس و انگلیس مربوط است و ما خود را در دادن و یا ندادن هر پیمان مختار می‌دانیم. از طرفی با انعقاد این پیمان ماهیت انگلیس تا حدود زیادی معلوم آزادیخواهان گردید. سرانجام دولت روس با اتکاء به موافقت انگلستان فرمان تعطیل مشروطیت را صادر کرد و لیاخوف مأمور اجرای آن شد. اقدامات قزاقان و لیاخوف را در مبحث آینده خواهم نوشت. همینقدر می‌گویم که لیاخوف حتی در جزئیترین مسایل از فرماندهی قفقاز دستور می‌گرفت و سفارت روس نیز در تهران از نظر داخلی با قزاقان در حال رقابت بود. بهرحال هر دو سفارتخانه از وقوع توطئه اطلاع داشتند و با آن موافقت داشتند.

پس از سقوط مجلس روسها در جنگهای تبریز از دادن اسلحه و قشون و اعتراضات دیپلماتیک امتناع و سرانجام مداخلهٔ نظامی نکردند. معذالک هنگامی که سپاه شمال و جنوب بسوی پایتخت پیش می‌آمد ایشان برای حفظ دستگاه محمدعلی‌شاه سخت به تلاش افتادند و انگلیس‌ها نیز (طبق قرارداد) از ایشان پشتیبانی کردند. پاولوویچ می‌نویسد: «*فکر بکری به کلهٔ حکومت تزاری خطور می‌کند. حکومت نامبرده با مراجعه به مجتهدین نجف در خواست کرد ترتیبی پیش آید که از خونریزی و برادرکشی خودداری شود. پیام مزبور برای ارسال به مجتهدین تهیه شده و به تصویب «ادوارد گری» می‌رسد. دو دولت کافر مضمون «فتوائی» را که بایستی مجتهدین مقدس اسلامی خطاب به مردم مسلمان ایران صادر نمایند دیکته نمودند... این سند در ۳۱ ماه مه از راه استانبول و بغداد ارسال شده است. روز بعد حکومت تزاری بدون این که منتظر نتیجهٔ تهدیدات و راهنمائیهای نمایندگان روس و انگلیس شود... به بعضی تدابیر نظامی متوسل می‌شود یعنی یک دستهٔ پانصد نفری قزاق و چهار عراده توپ و عده‌ای سرباز پیاده به قزوین می‌فرستد... پانزدهم ژوئیه این نیرو به قزوین می‌رسد... سفرای روس و انگلیس از حرکت سریع مشروطه‌خواهان مضطرب شده و نمایندگانی به پیش فرماندهان هر دو اردو فرستاده تقاضای توقف نیروهای انقلابی را می‌نمایند. چرچیل و رمانوفسکی به قرارگاه سردار اسعد و میجر ستوک و برانوفسکی نیز به ستاد سپهدار اعزام می‌شوند. این نمایندگان نیز نمی‌توانند کاری صورت دهند*»[۱۵۰].

کسروی می‌نویسد که در کشمکش مجلس و دربار قبل از کودتا نیز چنین کوششی از طرف سفارتخانه‌های روس و انگلیس اعمال می‌شد از جمله مسیو دوهارتویک در ملاقات وزیر خارجه می‌گوید: «*ما به نمایندگی از دو دولت دوستدار ایران بیمناکی این راه را که کشور ایران در پیش می‌دارد به شما آگاهی می‌دهیم این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت. امیدمندیم شما به نام وزیر خارجه (مشیرالدوله) همکاران خودتان و*

مجلسیان را از بیمناکی این راه آگاه کنید». براون در همین موضوع می‌نویسد که سفیر روس گفته است: «*به جان شاه ایمنی نمانده برای چه مردم، نوکران و بستگان او بخصوص امیربهادر را که همچون سگ پاسبان نگهداریش می‌کند از او دور می‌گردانند؟ انجمنها از مرز خود گذشته می‌خواهند شاه را از شاهی بردارند. ما چنین چیزی را تحمل نخواهیم کرد و در اینصورت دولت روس ناگزیر خواهد بود به کارهای ایران مداخله کند و این به کمک دولت انگلیس خواهد بود*». نامبرده اضافه می‌کند که سپس سفیر انگلیس نیز در تأیید گفته‌های سفیر روس در خامی نمایندگان مجلس و بدرفتاریهای انجمنها مطالبی گفت. سرانجام محمدعلی‌شاه شکست خورد و اربابان او و شرکای ایشان خود مسئولیت را برعهده گرفته به نمایندگی شاه و نیروهای شکست خورده به مذاکره با آزادیخواهان پرداختند دولت تازهٔ ایران که قاعدتاً می‌بایست پس از آنهمه جنگها شایستگی بیشتری داشته باشد بعلت نفوذ عناصر مرتجع ضعیف و زبون در زیر سلطهٔ روس و انگلیس بود. دولت تازه به وضع مالی وخیمی دچار بود و ناچار از استقراض از دول انگلیس و روس گردید. دولت تزاری در مقابل پنج میلیون منات وام این شرط را تحمیل کرد که برای فرماندهی نیروی ژاندارم در شمال ایران باید افسران روسی استخدام شوند. آزادیخواهان برخلاف اشراف سازشکار در مقابل این شرایط مقاومت کردند بهمین مناسبت روزنامه *تایمز* در دفاع از شرایط پیشنهادی روس و انگلیس می‌نویسد: «*موضوع بر سر قبول افسران روس و یا مردن ایرانیان نیست. مسئله بر سر آنست که آیا بدون افسران روسی ایرانیان می‌توانند ادامهٔ حیات دهند؟ بدون افسران روسی یعنی بدون پول ماندن. افسران روسی و پول به کجا داده می‌شود؟ خودداری از قبول افسران روسی، عبارت از صرفنظر کردن از پول است*»[۱۵۱].

این سیاستی است که همواره دول استعماری داشته‌اند و هم اکنون نیز در کشور ما پس از پنجاه سال از این وقایع اعمال می‌گردد باری در رژیم جدید مشروطیت نیز نیروهای روسی در ایران باقی ماندند. توقف این نیروها در ایران و عملیات بیشرمانه و غیرقانونی آنان مردم را نسبت به آینده بیمناک ساخت. حتی در مجلس دوم هنگام افتتاح، وحشت مردم و مجلس از باقی ماندن نیروهای روسی در ایران منعکس شد و اظهار امیدواری شد که این نیروها چنانچه قول داده‌اند از ایران خارج شوند. در همان زمان روزنامه «*سوویه وریا*» به این اظهار تأسف با کمال عصبانیت چنین جواب داد: «*حکومت ایران می‌تواند نطق و خطابه به هم ببافد در عین حال نمی‌تواند نه تنها آسایش و امنیت داخلی، بلکه جان و مال اتباع خارجی مقیم ایران را تأمین کند. اهالی بیطرف و ساکت ایران اردوی روس را نه با تشویش و کدورت بلکه با امتنان و تشکر*

استقبال نموده‌اند. بنظر ما نطق رسمی دولت ایران عمل خصمانه‌ای نسبت به روسیه تلقی می‌شود»[۱۵۲].

دربارهٔ امنیت روابط دو دولت، که یکی مقهور دیگری گردید و زیر سلطهٔ استعمار قادر به دفاع از مسلم‌ترین حقوق خود نمی‌باشد، شوستر می‌نویسد:

«از یکطرف ورود آن افواج (سپاه روس) و از طرف دیگر اغتشاشات محلی که همیشه اضطرابات پولیتیکی را در دنبال داشت، چنانچه در ظرف چهار سال گذشته در ایران مشهود گشت، اشکالات فزایندهٔ تازه به سلطنت مشروطه تحمیل گردید. در سپتامبر ۱۹۰۹ آن دزد معروف یعنی رحیم‌خان به اردبیل که در شمال ایران است حمله برده و دولت روس حرکت او را فوراً اسباب بهانهٔ خود برای آنکه افواج زیادی به آن حدود بفرستد قرار داد... لکن بیست و چهارم ژانویه ۱۹۱۰ (پانزدهم محرم ۱۳۲۸) بواسطهٔ اقتدار و با قشونی که در تحت فرمان یفرم‌خان بودند رحیم‌خان بطوری محصور شد که راه فرارش منحصر به عبور از سرحد روسیه بود. دولت روس به مخالفت و استنکاف صریح با مادهٔ چهاردهم عهدنامهٔ ترکمانچای راه داد که داخل روسیه شده و از تعاقب قشون محلی محفوظ بماند و تا ژانویه ۱۹۱۱ (محرم ۱۳۲۹) همانجا بود و پس از آن دوباره به تبریز مراجعت نمود. در فوریه ۱۹۱۱ (صفر ۱۳۲۹) عساکر روس اهالی قریهٔ وارمیش را که در حدود آستارای ایران واقع است قتل عام و شصت نفر را که زنان و اطفال هم جزو آنها بوده مقتول نمودند...» [۱۵۳]. از خودسریهای مأمورین و اتباع روس صدها نمونه می‌توان ذکر کرد: *«... روز ۲۴ آبان مطابق ۹ شوال یک داستان ننگ‌آلودی رخ داد چگونگی آن که کاظم دواتگراوغلی با سه تن از لوتیان دیگر دوچی در جلو مغازه‌های مجدالملک با تپانچه تیراندازیهائی کردند و اکبروف نام، آموزگار دبستان روسی، را کتک زده زخمی کردند. این آگاهی چون به کنسول روس رسید بی آنکه پرسشی در آن باره از والیگری یا از انجمن کند و یا یک آگاهی دهد در زمان با بیست و پنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت و دستور به بستگان روس فرستاد که هر کس تفنگ و ابزار خود را برداشته بیرون آید. خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس می‌بود»*[۱۵۴].

مدتها پس از فرار محمدعلی‌شاه سفارتخانهٔ روس در زرگنده پناهگاه ارتجاعیون بود که در آن تحصن اختیار کرده بودند. بطورکلی نه فقط اطراف سفارتخانه‌های روس و انگلیس جزو قلمرو ایشان محسوب می‌شد بلکه افراد نیز تبعهٔ دولتهای خارجی محسوب می‌شدند. عده‌ای از مردم بخصوص اشراف و بعضی افراد طبقهٔ متوسط وابستگان و تحت‌الحمایهٔ دول استعماری محسوب می‌شدند و با استفاده از حق کاپیتولاسیون در

غارت دیگران پیشقدم بودند. در تهران اهالی قلهک تبعهٔ انگلیس و اهالی زرگنده تبعهٔ روس بشمار می‌آمدند.

سیاست انگلستان در ایران

انگلستان در دورهٔ اول انقلاب از آزادیخواهان جانبداری می‌کرد. سران آزادی و علمای مذهبی به نظر مساعد این دولت در مورد نهضت خود اطلاع داشتند. در واقعهٔ مهاجرت علما به قم به توصیهٔ بهبهانی تجار به سفارت مراجعه کردند و برای تحصن جواب مساعد نشنیدند. شارژ دافر انگلیس در تهران به نمایندگی متحصنین با دربار مذاکره می‌کرد و فرمان مشروطیت را او به رهبران نهضت اطلاع داد. در تبریز اولین جنبش که بنا به پشتیبانی از مجلس موقت پدیدار شد (در رجب ۱۳۲۴ه) مردم در کنسولخانهٔ انگلیس متحصن شدند. کسروی می‌نویسد: «*میرهاشم برادر خود میرستار را که از کارکنان بانک انگلیس می‌بود بنام آنکه از بانک پیامی می‌برد به کنسولخانه فرستاد. کنسول گفته بود: "در تهران سفارتخانهٔ ما مردم را پذیرفت. در اینجا هم خواهیم دید که چه می‌شود". آنان از این بی خشنودی فهمیدند و شب چهارشنبه بیست و هفتم شهریور (۲۹ رجب) در خانهٔ میرجلیل (یکی از سیدهای دوچی) نشستی بر پا کردند. باشندگان میرهاشم، میرزاعلی‌اکبر مجاهد، میرزاجواد ناصح‌زاده، میرجلیل (خداوند خانه)، میرخلیل، سیدرضی، میرحاجی‌آقا، میرستار، میرربیع، میریعقوب، سیدعلی، ملامحمدعلی ترکانپوری، میرزا نجف قلیخان هشترودی، محمدباقر و برخی دیگر می‌بودند. آقامیرباقر پسر حاجی میرجعفر اسلامبولچی، از کیسهٔ خود دررفت کوشش را به گردن می‌گرفت. آنشب همه را به سگالش نشستند و میرزاعلی‌اکبر مجاهد به رفتن کنسولخانه خشنودی نمی‌نمود. لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آنرا پذیرفتند. فردا پیش از درآمدن آفتاب دو تن بیرون آمده آهنگ کنسولخانه کردند. هنگامی که رسیدند کنسول خوابیده بود و چون بیدار شد... خواست خود را به میان گذاردند. کنسول پاسخ داد: "ما نتوانیم به کارهای درونی ایران درآئیم و شما را با این اندکی نتوانیم پذیرفت ولی اگر بازار ببندد و علما و دیگران نیز بیایند چون بنام توده است توانیم پذیرفت...*»[۱۵۵].

کنسول انگلیس در تبریز به علت نفوذ مطلق روسیه در این ناحیه کمی احتیاط می‌کرد و از طرف دیگر خواستار بود که نهضت همه‌گیر شده و دامنهٔ آن وسعت گیرد. رجال اصلاح‌طلب که در اروپا زندگی کرده و فکر اروپائی کردن ایران را داشتند بیش از همه جا به مشروطیت انگلیس توجه داشتند. دولت مزبور نیز از سیستم حکومتی خود بعنوان یک امتیاز و وسیله‌ای برای مقابله با نفوذ امپراتوریهای مستبدی چون روسیهٔ

تزاری استفاده می‌کرد. انگلستان مشروطیت صوری ایران را خواستار بود یعنی همین مشروطیتی که بعدها در ایران بوجود آمد و در تمام دوره‌ها با وجود نفوذ مطلق انگلیس آنرا محفوظ داشت و هنوز بعنوان حربه‌ای از آن استفاده می‌کند.

انگلستان پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ در همکاری با روسیه کوشید و به ندرت جانب آزادیخواهان را گرفت. گروه لیبرال انگلیس که نمونهٔ آن براون است از سیاست انگلستان پس از قرارداد ۱۹۰۷ سخت گله‌مند بوده‌اند. ایشان این سیاست را که رودرروی آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان قرار می‌گرفت بضرر دولت انگلیس تشخیص می‌دادند. حال آنکه مطامع جهانی این دولت او را ناگزیر از قبول چنین سیاستی در ایران کرده بود و از سوی دیگر دستگاههای این دولت در ایران از کار باز نمانده سخت می‌کوشیدند که در ارگانهای رهبری انقلاب که برای سازش و محافظه‌کاری آمادگی داشتند رسوخ کرده انقلاب را تبدیل به حربهٔ خود کنند. براون می‌نویسد: «*وقتی که مردم می‌گویند (که بدبختانه بسیاری از مردم در این کشور می‌گویند) که ایران کشوری است عقب‌مانده که به دست مردمش نمی‌تواند آباد شود مگر با کندی بسیار و بهترین وسیله این است که در دست یک دولت اروپائی، خواه انگلیس یا روس، افتاده در آن دخالت نمایند. می‌خواهد مردمش راضی بوده یا نباشند*»[۱۵۶]. این طرز فکر نه فقط به وزارت امور خارجهٔ انگلیس بستگی دارد بلکه چنانچه براون می‌گوید نظر سرمایه‌داران انگلیس چنین بوده است و آنرا تبلیغ می‌کرده‌اند.

چنانچه مذکور گشت انگلستان پس از قرداد ۱۹۰۷ از ایران به عنوان یک کشور پوشالی برای حفظ مستعمرات خود استفاده می‌کرد. قبلاً بین دولت روس و انگلیس معاهده‌ای منعقد شده بود که بموجب آن موافقت کردند که خود از ساختن راههای آهن در ایران خودداری کرده و بطورکلی مانع ایجاد آن در این کشور شوند. ایوانف می‌نویسد: «*انگلستان بیشتر به این سبب مخالف ساختمان راه‌آهن در ایران بود که سعی داشت از نفوذ سایر دول به سوی هندوستان جلوگیری کند و سلطهٔ استعماری انحصاری خویش را در آن محفوظ نگهدارد. بدین ترتیب ایران بخاطر امپریالیستها از حق ساختن راههای آهن محروم گردید*»[۱۵۷].

در دورهٔ دوم انقلاب، انگلیس از سرایت نهضت به هندوستان بیمناک بود. جنگهای انگلیس در افریقای جنوبی برای درهم کوبیدن مقاومت مردم آن خطه در مستعمرات انگلیس به نحو بدی اثر گذاشته و انگلستان نمی‌توانست در تحریک علیه روس در آسیا احتیاط را از دست بدهد. این علت ثانوی سیاست سکوت انگلستان در مقابل اقدامات روسیه در ایران است. از سوی دیگر انگلستان در صفحات جنوبی ایران با خوانین و

فئودالها مذاکره کرده و در نتیجه علاوه بر ایجاد امنیت در مناطق مورد نظر خود در تضعیف دربار وابسته به سیاست حریف می‌کوشیده است. ایوانف می‌نویسد: «*نمایندگان کشورهای خارجی و بخصوص انگلیسها برای تضعیف ایران از قطعه قطعه شدن کشور و تجزیه‌طلبی خانهای فئودال حمایت می‌کردند. انگلیسها در جنوب ایران از بالای سر دولت شاهنشاهی با خوانین جنوبی معاهداتی منعقد می‌ساختند به آنها مستمری می‌پرداختند و اسلحه در اختیارشان می‌گذاشتند*»[۱۵۸].

در مقابل این سیاست روسیه خواستار بود که خوانین و فئودالها در دربار متمرکز شده و کلاً نیروی ارتجاعی مستحکمی را فراهم ساخته و همچون شاه و درباریان نوکر حلقه به گوش تزارها باشند. این سیاستی است که انگلستان بعدها که در ایران بی‌رقیب ماند بخاطر ایجاد ثبات در حاکمیت خود به کار بسته و حکومت متمرکز حلقه بگوش خود را مدتها بدون تغییر و تحول باقی نگهداشت. وزارت امور خارجهٔ انگلستان سیاست ارتجاعی دربار و روسیه را هنگام حمله به مجلس تأیید می‌کرد. *تایمز* که در آن هنگام سخنگوی وزارت امور خارجه بود و از سیاست ارتجاعی اتحاد با روسیه و تقسیم کشورها سخت دفاع می‌کرد در مورد واقعهٔ بمباران مجلس چنین می‌نویسد: «*مجلس در قیافهٔ واپسین خود بیش از آنچه قصر همایونی درباره‌اش رواداشت نیاز به اصلاح کاملتری داشت چه با شیوهٔ غیرعادی شگفت‌آوری در میدان حسن بیان و بنان، حباب‌وار جولان می‌نمود. ولی هیچگونه لیاقت و برشی در سازمان نوین نشان نداده می‌کوشید که همهٔ کار و افکار را با هم در دست خود گرفته انجام دهد. پا از حد گلیم فراتر نهاده به حدود اصحاب تاج و تخت تجاوز می‌کرد*»[۱۵۹].

در بین جراید انگلیس فقط *منچستر گاردین* و *دیلی‌نیوز* و چند روزنامهٔ سوسیالیست به ستمگریهای تجاوزکارانهٔ اردوی روس در ایران اعتراض می‌کردند. ادوارد گری نخست وزیر کوچکترین وقعی به انتقادات نمی‌گذاشت. اعتراضات گروه لیبرال و گروه ذینفع در اقتصاد ایران که به دست روسها افتاده بود تأثیری در سیاست انگلیس نسبت به ایران نگذاشت و فقط موجب این شد که انگلوفیل‌ها بتوانند همچنان علایق خود را نسبت به آن کشور و هیئت حاکمهٔ آن محفوظ دارند. روزنامهٔ *تایمز* در تاریخ اول ژوئیه سال ۱۹۰۹ هنگامی که اردوی جنوب و شمال عازم تهران بودند چنین می‌نویسد: «*کنسولهای هر دو دولت به سردار اسعد فرماندهٔ بختیاریها خاطرنشان کرده‌اند که هجوم او به تهران باعث نارضایتی دو دولت روس ـ انگلیس شده و ممکن است این امر به مشروطیت ایران که مورد علاقهٔ تمام سردار اسعد است ضربهٔ جبران‌ناپذیری وارد سازد. شاه هر آنچه توانست اعطاء کرد. مشروطه داد. عفو عمومی داد. قانون انتخابات را امضاء*

کرد. همین قانون بنا به گزارشی که سفیر انگلیس به سِر ادوارد گری فرستاده است تا حد امکان قانون دموکراتیکی است». روزنامه‌های دیگر انگلیس نیز مقالات سراپا ساختگی مفصلی در بارهٔ ماهیت دموکراتیک اقدامات شاه و خبر اعلام عفو عمومی و همچنین نقشه‌های راهزنانهٔ مشروطه‌طلبان و فعالیتهای فرهنگی قزاقان جعل و منتشر می‌کردند...

سیاست ادوارد گری در کنگرهٔ حزب لیبرال انگلیس منعقده در «سائوت برت»[۱۶۰] نیز به تصویب رسید. در این کنگره ۱۵۰۰ نماینده شرکت داشتند. صدر کنگره با امتنان کاملی اظهار داشت که: «*خوشبختانه در جریان قضایای دهشتناک ایران مردی چون سر ادوارد گری که اعتماد ملل و اقوام تمام دنیای متمدن را به خود جلب نموده است در رأس حکومت انگلستان بود*»[۱۶۱]. شوستر از سازش انگلستان با روسیه شخصاً ناراحت است و همواره آنرا انتقاد می‌نماید.

سرانجام دولت انگلیس که در طی تجاوزات روسها در شمال به سواحل و بنادر ایران تجاوز کرده بود در تاریخ شانزدهم اکتبر ۱۹۱۰ (شوال ۱۳۲۵) اولتیماتوم خود را راجع به شکایت از عدم امنیت و اغتشاش شوارع و معابر جنوبی و طرق تجارتی آن حدود به دولت ایران تسلیم کرد. شوستر می‌نویسد: «*انگلستان درخواست نمود که عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی فوج انگلیسی هند را در تحت نظارت خود برای تنظیم و ترتیب مستحفظین آن خطوط گماشته و مصارف را از عایدات گمرگی ایران وصول نماید. این اقدام موجب اضطراب و باعث تعرض شدیدی در مملکت ایران و عثمانی گردید*».[۱۶۲]

هر چه به سالهای جنگ اول نزدیکتر بشویم تجاوزات انگلستان به ایران افزایش می‌یابد. انگلستان در جنوب مبادرت به تشکیل نیروی مسلح تحت‌نظر خود می‌کند. انگلستان بعد از انقلاب اکتبر قرارداد ۱۹۱۹ را در ایران مطرح می‌سازد و رجال انگلوفیل که از دورهٔ دوم مجلس خود را در هیئت نهضت جای داده بودند از آن استقبال می‌کنند.

لازم به تذکر است که در سالهای بحرانی، انگلستان با آرامش میدان اکتشافات نفتی خود را در جنوب ایران توسعه می‌داد و از همین موقع عملاً خوزستان را تحت ادارهٔ خود قرار داد که کم و بیش تا ملی شدن نفت ایران چه در زمانی که خزعل حاکم بود و چه در زمانی که دیگری حکومت می‌کرد قلمرو آن دولت محسوب می‌شد. در سال ۱۹۰۸ در منطقهٔ مسجدسلیمان ذخایر نفتی عظیمی کشف شد. در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و پرس تشکیل شد[۱۶۳]. در سالهای قبل از جنگ جهانی استخراج نفت خوزستان رو به فزونی بود. در آغاز جنگ بین‌الملل اول دولتین روس و انگلیس مذاکراتی برای تقسیم منطقهٔ بیطرف ایران به عمل آوردند.

در اواخر سال ۱۹۱۴ و در اوائل سال ۱۹۱۵ بین وزیر امور خارجهٔ روسیه، سازوئوف، و وزیر امور خارجهٔ انگلیس، گری، مذاکرات سری انجام گرفت و در مارس ۱۹۱۵ یادداشتهائی مبادله شد و تصمیم گرفته شد که منطقهٔ بیطرف ایران نیز تقسیم شود. در این یادداشتها در ازای قول انگلستان دائر به واگذاری قسطنطنیه و بغاز به روسیهٔ تزاری دولت اخیر موافقت کرد که منطقهٔ بیطرف ایران به استثنای شهرهای اصفهان و یزد و سرزمین کوچکی در مجاورت مرز روسیه و ایران و افغانستان به منطقهٔ نفوذ انگلستان ضمیمه گردد. انگلیس‌ها مخصوصاً در راه الحاق قسمت جنوب غربی ایران، که در آن موقع کمپانی نفت انگلیس استحصال نفت را با سرعت در آنجا توسعه می‌داد، به منطقهٔ نفوذ خود می‌کوشیدند.

و.ای. لنین در سال ۱۹۱۵ راجع به ایران نوشت که ایران در آنموقع (۰/۹) نه دهم مستعمره بشمار می‌رفت[۱۶۴]. همچنین بین سالهای ۱۴-۱۹۱۱ دولت ایران پنج قرضهٔ جدید گرفت که سه قرضه به مبلغ دو میلیون لیرهٔ انگلیس از انگلستان و دو قرضه به مبلغ در حدود ۱۴ میلیون روبل طلا از روسیه گرفته شده بود. در سال ۱۹۱۴ ایران ۶۸۰۴ لیرهٔ انگلیسی به روسیه و انگلستان بدهکار بود. ایران ناگزیر بود که سالیانه ۵۶۳/۶۰۰ لیرهٔ انگلیس، یعنی در حدود یک چهارم تا یک سوم مخارج دولتی، را تنها به عنوان ربح این وام بپردازد.

باری، پس از آنکه در مبحث آینده شرح تجاوزات ارتش تزاری به ایران رفت و پس از اطلاع از وضع ایران در جنگ اول جهانی، می‌توانیم بفهمیم که چگونه ایران به سوی (مستعمره شدن) پیش می‌رفت. هنگامی که در روسیه انقلاب فوریه انجام شد و دولت کرنسکی بر سر کار آمد راجع به ایران، وزارت خارجهٔ حکومت موقت چنین دستوری صادر کرد: «وزیر امور خارجهٔ حکومت موقت میلرکوف روز ۱۷ مارس ۱۹۱۷ تلگرام زیر را برای مینورسکی (سفیر روس) فرستاد: «*مفید می‌دانم که به استحضار حکومت شاه برسانیم که روسیه مانند سابق در امور ایران به همکاری متقابل با انگلستان ادامه خواهد داد و... سیاست روسیه هیچ تغییری نخواهد کرد... با اینحال در نظر داشته باشید که در رژیم جدید نباید با تمایلات لیبرال در ایران علناً مخالفت کرد. به اینجهت شایسته است که در چنین مسایلی شما ابتکار عمل را به عهدهٔ سفیر انگلستان بگذارید و به نوبهٔ خود از اقدامات وی پشتیبانی نمائید*»[۱۶۵].

جانشین میلرکوف در پست وزارت خارجه ترشنچنگوی میلیونر، روز نهم ماه مه سال ۱۹۱۷ به مینورسکی تلگراف کرد: «*جهت عمومی سیاست ما در ایران چنان که به وسیلهٔ سلف من نشان داده شد به همان وضع سابق همکاری متقابل با انگلیس باقی*

خواهد ماند. در ضمن حکومت موقت به بیوکس سفیر انگلیس در پترزبورگ عدم تزلزل سیاست مشترک روس و انگلیس را در ایران و فقدان "علل همدردی روسیه را با دموکراتهای ایران" اطمینان می‌داد»[۱۶۶].

چنانچه می‌بینیم سیاست حکومت موقتی روسیه می‌خواهد جای خود را با سیاست انگلستان در ایران تضمین نماید لکن پس از انقلاب اکتبر سیاست خارجی شوروی در ایران تغییر اصولی یافت. با توجه به روابط هیئت حاکمهٔ ایران با دولت تزاری و با توجه به اشغال ایران توسط ارتش روسیه چنانچه سیاست شوروی مقاصد تزارها را تعقیب می‌کرد هیچگاه انگلستان قدرت نمی‌یافت که هیئت حاکمهٔ ایران را کاملاً خریداری کند. در تحلیل جریانهای سیاسی این دورهٔ جامعهٔ ایران باید به این مسئله توجه اصولی داشت. هر چند که سطور اخیر از زمان انقلاب مشروطیت قدمی فراتر رفت لکن اشاره‌ای به این قضایا برای ختم بحث از سیاست روس و انگلیس در انقلاب ایران لازم بنظر می‌رسید.

سیاست سایر دول خارجی در ایران

یکی دیگر از سیاستهای خارجی که در انقلاب ایران دخالت داشته است سیاست دولت آلمان بوده است. این دولت موفق شد در پایان قرن نوزدهم در امور شرق مداخله نماید. در کنگرهٔ [در متن کنفرانس] برلین سال ۱۸۷۸ میلادی (مطابق ۱۲۹۵قمری) ملکم‌خان به نمایندگی ایران شرکت کرد و با جلب نظر بیسمارک موفق به پس گرفتن قطعاتی از خاک ایران از دولت عثمانی گردید. در همان زمان دولت آلمان در عثمانی نفوذ درجهٔ اول یافت. دولت عثمانی نیز خود علیه نفوذ روس و انگلیس در ایران منافعی داشت و در نتیجه عثمانی پناهگاهی برای معترضین دولت ایران و بخصوص طرفداران نهضت اتحاد اسلام بشمار می‌رفت. در سالهای اول قرن بیستم تجارت ایران با آلمان توسعه یافت و در عرض دو سال اول این قرن صادرات آلمان به ایرن ده برابر ترقی کرد. ایوانف در این مورد می‌نویسد: «*آلمانها شرکت سهامی فرش را با شعبات آن در تبریز، اراک، همدان، کرمان، مشهد و شیراز تأسیس کردند. در تبریز کارخانهٔ قالیبافی بزرگی افتتاح گردید و در اطراف آن به زودی یک محلهٔ آلمانی‌نشین بوجود آمد. آلمان به ایران پیشنهاد قرضه می‌کرد و می‌کوشید که امتیاز ساختمان راه شوسهٔ بغداد ـ خانقین و همچنین راههای آهن را به دست آورد. در سال ۱۹۰۷ گوتمان مدیر بانک شرقی آلمان به ایران آمد و کوشید که برای تأسیس بانک آلمانی به مدت شش سال از دولت امتیاز بگیرد تا مانند بانک شاهنشاهی بتواند مؤسسات تجارتی صنعتی و مالی را در ایران*

تأسیس نماید و حق ضرب سکه داشته باشد و همچنین حق پرداخت تمام حواله‌های خزانه‌داری ایران را در خارجه داشته باشد»[۱۶۷].

هنگامی که آلمان در اروپا قدرت می‌یافت روس و انگلیس قرارداد اتحاد و تقسیم ایران را امضاء کردند (۱۹۰۷). ملت ایران که برای رهائی از استعمار روس و انگلیس که متحد شده بودند در پی چاره می‌گشت، نسبت به آلمان، دشمن مشترک روس و انگلیس، خوشبین بود. این حالتی است که در مورد هر دو جنگ جهانی در ایران پیش آمده بود. در جنگ دوم نیز ملت ایران به آلمان به عنوان دشمن قوی انگلیس خوشبین بوده و افکار عامه بنفع آن دولت نظر می‌داد. نظریهٔ توسل به آلمان در نهضت ملی، از دوره دوم مجلس شروع شد. واسطه بین برلین و تهران از نظر ملیون، استانبول بود که مستشاران و صاحب‌منصبان آلمانی را پذیرفته بود.

معذالک دولت روسیهٔ تزاری در سال ۱۹۱۰ معاهدهٔ پوتسدام را با آلمان امضاء کرد. شوستر می‌نویسد: «*بهرحال آلمان در مشرق وسطی شروع به اقدامات و عملیاتی نموده بود که در پائیز ۱۹۱۰ امپراتور روس در پوتسدام با امپراتور آلمان ملاقات کرده و معاهدهٔ پوتسدام نتیجهٔ آن ملاقات گردید... چهاردهم ژانویه ۱۹۱۱ (۱۲ محرم ۱۳۲۹) بارون مارشال فان به دولت عثمانی اظهار داشت که معاهدهٔ معاملات روس و آلمان راجع به کشیدن راه‌آهن ایران و اتصال آن به راه‌آهنهای خود می‌باشد*، (در معاهدهٔ پوتسدام چنین مواردی وجود دارد)، *ثانیاً آلمان اعتراف نموده و تسلیم دارد که ایالات شمالی ایران داخل منطقهٔ نفوذ روس است و تصدیق می‌کند که دولت روس حق دارد جمیع امتیازات راه‌آهنهائی که دولت ایران در آن حدود به مشارالیه وعده داده مطالبه نماید. ثالثاً: سرمایهٔ آلمانی در شمال ایران بعنوان حمایت از مملکت روس به مصرف خواهد رسید. برای کشیدن خط راه‌آهن از تهران تا خانقین به سرحد ایران و عثمانی سهمی از سرمایهٔ آلمان و قسمتی از سرمایهٔ روس به کار برده خواهد شد ولی در تحت نظارت صاحب امتیاز روسی. رابعاً: روس اعتراف و تسلیم می‌نماید فواید تجارتی آلمان را در شمال ایران و ضمانت می‌کند باقی و برقرار داشتن مسلک «بلامانع بیطرفانه» در منطقهٔ نفوذ خود. خامساً: روس تسلیم دارد و آن حقوق و فواید آلمان را که در امتیازات راه‌آهن بغداد به مشارالیها داده شده است و مستلزم می‌شود معاونت سیاسی خود را به دولت آلمان در آن قبیل کارها... و انتظام بعضی مسایل دیگر راجع به تعرفهٔ حمل و نقل مال‌التجاره از خط راه‌آهن بغداد و خطوطی که در شمال ایران بین دولتین متعاهدین نقشه کشیده شده و خیال نموده‌اند آن معاهده را تکمیل می‌نماید*»[۱۶۸]. این معاهده برای مدتی کوتاه از تضاد روس و آلمان در ایران جلوگیری کرد لکن با شروع جنگ

جهانی، این دو دولت در مقابل یگدیگر قرار گرفتند. شوستر همچنین می‌نویسد در ماجرای تسلیم اولتیماتوم انگلیس مبنی بر عدم امنیت در راههای جنوب و تقاضای تشکیل نیروی مسلح (اکتبر ۱۹۱۰) «*از طرف بعضی عناصر مسلمان اظهارنامه بوسیلهٔ تلگراف به امپراتور آلمان اظهار و از او خواهش کردند که دوستی خود را نسبت به مسلمانان ظاهر دارد*». نتیجهٔ مخصوصی که علی‌الظاهر از شرکت و دخالت دولت آلمان در امور سیاسی ایران حاصل شد این بود که معاهدهٔ پوتسدام به سرعت جاری گشته و پنجم نوامبر ۱۹۱۰ (ذی‌القعده ۱۳۲۸) تکمیل و باعث حیرت و تعجب دولتین فرانسه و انگلیس گردید. نتیجه‌ای که از اتفاق دولتین روس و آلمان به ملت ایران عاید گشت و آنچه از مواد عهدنامه ظاهر شد و نیز آنچه عموماً پس از آن شهرت یافت، موافقت سری عجیبی بود که دولت روس را در اتخاذ آن سلوک سخت بدون خوف و احتیاط از مداخله یا تعرض معتنابهی از جانب شریک خود در معاهدهٔ ۱۹۰۷ که مبنی بر وضع سلوک انگلیس و روس نسبت به ملت ایران بود قادر نمود»[۱۶۹].

در جنگ اول جهانی هنگامی که قشون روس به سوی مرکز پیش می‌آمد ملیون به قم مهاجرت کردند و آمادهٔ جنگ شدند. کمیتهٔ دفاع ملی بسیج قوا دید (۱۳۳۴ هجری مطابق ۱۲۹۴ شمسی) و در جنگ با سپاه روسی به فرماندهی ژنرال بارنف مغلوب و منهزم گشت. در این مهاجرت اعضای سفارت آلمان و عثمانی همراهی کردند و ملیون چشم به آلمان داشتند که به ایشان کمک کند و با تشکیل دولت در غرب ایران و سپس پناهیدن به عثمانی ناگزیر از توسل به آلمان شدند. دولت عثمانی که خود در ایران دارای مطامع بود در نقش وساطت بین ملیون ایران و حکومت برلین اغلب عدم رضایت ایرانیان را فراهم می‌ساخت. آلمانها برای کشاندن قوای دشمن خود به ایران در سراسر ایران دست به تهیهٔ قشون و تحریک ایالات می‌زدند. در فارس مسیو واسمیوس، در اصفهان دکتر بوزین، در کرمانشاه مسیو شونمان سخت می‌کوشیدند. در فارس واسمیوس موفق شد عشایر دشتستان و تنگستان را علیه انگلیسیان بشوراند و جنگهای خونینی بوجود آورد. دکتر بوزین نیروی مسلح سیصد نفری به نام «مجاهد» تشکیل داده بود که افسران آلمانی و اتریشی ایشان را اداره می‌کردند. به هر حال نقش آلمان و افسران آلمانی حتی در نهضت جنگل و وقایع بعدی ایران ادامه داشت تا ایران ملک طلق انگلستان گردید.

سیاست دولت عثمانی

رقابتهای دربار ایران و عثمانی بخصوص از هنگامی که دولت روس در ایران نفوذ یافت موجب شد که در عثمانی پناهگاهی برای ناراضیان ایران بوجود آید چون نهضت

مشروطه برخاست عبدالحمید سلطان عثمانی علیه این نهضت قرار گرفت و دولت عثمانی که خود در معرض قیام ملیون و اصلاح‌طلبان بود با دربار ایران (محمدعلی‌شاه) دست دوستی داد. قبل از صدور فرمان مشروطیت نمونه‌ای ذکر شد که چگونه حجت‌الاسلامهای مشروطه‌خواه [در] (نجف ـ خراسان ـ مازندران ـ تهران) مورد غضب دولت عثمانی قرار گرفتند و حکام از ملامحمدکاظم یزدی پشتیبانی کرده جنجال به وجود آوردند.

در طی مجلس اول تجاوزات مرزی عثمانی به ایران واقع شدکه عملاً مورد پشتیبانی مخفیانهٔ محمدعلی‌شاه بوده آنرا وسیله‌ای در تضعیف انجمن و مجلس می‌دانسته است. سفیر ایران در استانبول اینگونه تجاوزات را تکذیب می‌کرد و آن را از ساخته‌های انجمن تبریز قلمداد می‌کرد. از سوی دیگر طغیان و قتل و غارتگری ایل شکاک به سردستگی اسمعیل آقا (سیمتگو یا سیمتقو) از طرف دولت عثمانی پشتیبانی می‌شد.

کسروی می‌نویسد:

«*پس از شکست کردان از مجدالسلطنه، سپاه عثمانی مستقیماً وارد نبرد شد. روز نهم مرداد (۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ه) ناگهان سپاهیان عثمانی بر سر کوهها و پشته‌ها پدیدار گردیده بی‌آنکه آگاهی دهند با توپ و تفنگ به جنگ و شلیک پرداختند. مجدالسلطنه تا دیری باور نمی‌کرد که سپاهیان عثمانی باشند و چنین می‌دانست که همان کردانند که باز سر به آشوب آورده‌اند و از این رو فرمان جنگ داده به جلوگیری کوشید... کسی را به نزد فرماندهٔ عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست. او پاسخ داد ما جز بجنگ شما نیامده‌ایم و اکنون که چنین می‌گوئید باید تا دو ساعت دیگر لشکر خود را برداشته به شهر بازگردید. مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوائی رو به شهر آورد..*». سپس مجدالسلطنه به تبریز چنین گزارش می‌دهد: «*..تمام دهات شهر غارت. ذخیرهٔ قورخانهٔ اردو منهوب. حالیه قریب سیصد و پنجاه نفر مسلمان مقتول. اجساد برادران در بیرون شهر. قادر به دفن نیستیم. کلیهٔ اهالی و شهر مضطرب. امشب را نمی‌دانم به سر خواهیم برد یا نه. آنی نمانده که شهر غلبه شود. تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل... از دهات جائی نمانده که قتل و غارت نشود. عموماً در شهر متحصن...*»[۱۷۰].

در همین اوقات در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و ناامنی بود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و غارت می‌کردند. خوشبختانه هنگامی که تبریز علیه محمدعلی‌شاه و ارتجاع مقاومت می‌کرد در عثمانی مشروطه‌خواهان «*کمیتهٔ اتحاد*

و ترقی» پیروز شده حکومت را مشروطه اعلام کردند. آزادیخواهان ایران موفق به تشکیل «*انجمن سعادت ایران*» در استانبول شدند و به این وسیله به انقلاب ایران کمک کردند.

سیاست عثمانی در جنگ اول جهانی علاوه بر جنبهٔ نظامی ضد روس و انگلیس در ایران با مطامع این دولت در آذربایجان توأم بود. هنگامی که در سالهای جنگ اول مجاهدان ایران در پیشقراول سپاه عثمانی برای رها کردن شهرهای آذربایجان از سپاهیان روس به ایران تاختند، به دنبال ایشان ارتش عثمانی در شهرهای آذربایجان حاکمیت نظامی آن دولت را برقرار ساخته چهرهٔ متجاوز و آزمند خود را برای ملیون ایران آشکار ساخت.

نقش آمریکا در انقلاب ایران

دولت آمریکا در اوایل قرن بیستم بندرت در امور کشورهای شرق می‌توانست دخالت کند. روابط آمریکا در خارج از قاره توسط سیاستهای انگلیس، فرانسه و سایر دول اروپائی احاطه شده و ناچار در قارهٔ خود محصور شده بود. از جملهٔ اقدامات مجلس دوم برای ممانعت از مداخلات استعمار روس و انگلیس، توسل به آمریکاست که به صورت استخدام شوستر نمایان شد. شوستر و هیئت مالی و اداری آمریکا چون به ایران وارد شد[۱۷۱] با تسلط روس و موافقت انگلیس با روس مواجه گردید. آمریکائیان در این دوره در ایران معدود بودند. معلمین آمریکائی و هیئتهای مذهبی و پزشکی به صورت اندک در ایران وجود داشت. قبل از اقدامات شوستر باسکرویل معلم آمریکائی در تبریز نام آمریکا را پرآوازه ساخته بود. ملیون ایران برای ایجاد موازنهٔ سیاست در ایران می‌خواستند از دولت آمریکا کمک بگیرند. به همان دلائلی که طلب کمک از آمریکا را توجیه می‌کرد، این کمک ناکام می‌ماند به این ترتیب که بُعد مسافت و عدم نفوذ آمریکا در اوایل قرن بیستم موجب می‌شد که این دولت نتواند در ایران مطامع فوری استعماری داشته باشد، به همین دلیل یعنی عدم نفوذ و قدرت در شهرها و بُعد مسافت این دولت قادر نبود نقش قابل توجهی در کشورهای شرق ایفا کند. شوستر که در خوشنامی خود و دولت خود کوشش داشت از همان اول با سیاستهای مخالف در ایران درافتاد و ملیون و مجلس و عوام نیز از او جانبداری کردند. شوستر فقط به امر مالیه اکتفا نکرد و سپاه «ژاندارم خزانه» را در ایران بوجود آورد که با خشم و فشار شدید روسیه و اعتراض انگلیس روبرو شد. سرانجام اقدامات شوستر در ایران به اولتیماتوم روس و اخراج او از ایران انجامید و بهانه‌ای برای تجاوز روسیان فراهم ساخت، هر چند که ایشان در هر حال و روزی ایران را مورد تجاوز قرار می‌دادند.

شوستر در طی مدت اقدامات خود در ایران از طرف ملیون پشتیبانی می‌شد و چون رفت نام خوشی از خود باقی گذاشت.

اقدامات دیگر آمریکائیان در ایران پشتیبانی کنسول آمریکا در ارومیه از آسوریان می‌باشد که در جنگ با مردم این شهر به او متکی شدند و بعدها نیز در جریان جنگ اول دکتر شِت معاون کنسول آمریکا، با پشتیبانی از ارامنه و آسوریان ارومی به کشتارها کمک می‌کرد[۱۷۲]. ایرانیان که رویهمرفته دولت آمریکا را در استعمار و غارت آسیا شریک نمی‌دیدند به ایشان خوشبین بودند و نتیجه این شد که سابقهٔ مستر شوستر آمریکائی که قبل از جنگ اول جهانی به ایران آمده بود، بعد از جنگ هنگام طرح مسئلهٔ نفت استاندارد اویل کمپانی به کار رفت. ملیون نمی‌توانستند تفاوتهای سیاستهای آمریکا را در پیش و پس از جنگ جهانی نسبت به آسیا تشخیص دهند چنانچه کسانی هنوز هستند که تفاوت آمریکای اوایل قرن ۲۰ را نیز به آمریکای نیمهٔ دوم قرن بیستم به درستی تشخیص نمی‌دهند و به تفاوتهای اصولی سیاست این دولت در آسیا و از جمله ایران واقف نیستند. سایر دول اروپائی در ایران فقط نقش سیاهی لشکر را داشتند و در بازار سیاست ایران جز پیروی از سیاستهای دول روس و انگلیس یا آلمان نقشی نداشته‌اند.

این بود طرح کلی سیاستهای خارجی در انقلاب مشروطیت ایران.

موضوع دیگری که در این بحث می‌گنجد رابطهٔ ایران و افغانستان در طی دورهٔ انقلاب است. مقاله‌ای در سال ۱۹۱۱ راجع به تأثیر نهضت انقلابی ایران در افغانستان منتشر شده است که قسمتهائی از آن نقل می‌شود: «*در سالهای اخیر تحت تأثیر حوادث ایران در افغانستان نیز جنبشهای انقلابی پدید آمد. در اوایل سال ۱۹۰۹ سوءقصدی از طرف مشروطه‌خواهان علیه امیر افغان کشف شد. عدهٔ زیادی به زندان افتادند. فرماندهٔ هنگ «مهمانه»، محمدحسن‌خان، به سی سال حبس و همچنین سردار عبدالقیاس‌خان افسر سوار و محمدعظام‌خان و سرورخان محکوم به اعدام شدند. پس از تصرف تهران به دست انقلابیون، اهالی کابل سه روز نمایشاتی به نفع مشروطیت ایران ترتیب داده و جشن و سرور و شادی بر پا کردند. عدهٔ زیادی از بوروکراتهای افغانستان نیز در این نمایشها شرکت نمودند. سردار نصرالله‌خان در میتینگی که به افتخار انقلاب ایران بر پا شده بود نطقی ایراد کرده و چنین گفت: "افغانها فقط همسایهٔ ایران نیستند بلکه خویشی نزدیک با آن دارند. تشبثات انگلیس ـ روس نه تنها نمی‌تواند نهضت آزادی و استقلال‌طلبی ایران را خفه کند بلکه به توسعهٔ نهضت آزادی در افغانستان نیز کمک می‌نماید. آینده افغانستان دیپلماتهای انگلیسی را سخت ناراحت کرده است. بیداری افغانستان برای نقشه‌های مستعمره‌طلبان انگلیسی فوق‌العاده گران تمام خواهد شد. این*

کشور می‌تواند ده برابر قبیلهٔ جنگجوی بختیاری افراد جنگجو به میدان جنگ آورد... سیاست روسیه و سر ادوارد گری با عواقب وخیمی که در افغانستان و هندوستان برای انگلستان در پیش دارد باعث خوف و وحشت دیپلماتهای انگلیسی شده است. عدهٔ زیادی از رجال دولتی انگلستان خواهان اجرای محتاطانهٔ قرارداد ۱۹۰۷ می‌باشند" »[۱۷۳]

بریگاد قزاق و تجاوزات مسلحانهٔ دول استعماری در انقلاب مشروطیت ایران

در سال ۱۸۷۹ بنا بر قراردادی که بین ناصرالدین شاه و تزار منعقد شد سرهنگ دوم مانتیویچ افسر ستاد ارتش روس به اتفاق سه تن از افسران قزاق و پنج تن درجه‌دار وارد تهران شد. این عده بنابر تقاضای شاه از روی نمونهٔ هنگهای قزاق، در تهران یک هنگ منظم سوار نظام را تشکیل دادند که بعدها تا بریگاد و سپس در جنگ جهانی اول تا دیوزیون توسعه یافت: «*فرماندهی بریگاد قزاق ایران را افسر روسی که معمولاً درجهٔ سرهنگی داشت و عضو ستاد کل بود به عهده داشت. افسران مربی روسی نیز در بریگاد بعضی پستهای فرماندهی را در دست داشتند...*»[۱۷۴]. بریگاد قزاق در واقع گارد شاهی محسوب می‌شد و شاه نسبت به افراد این قشون نظر خاص داشت. به جز بریگاد قزاق، ایران دارای ارتش بود. این ارتش دارای ۸۴ فوج بود و عدهٔ افراد هر فوج به ۸۰۰ تن بالغ بود. پاولویچ می‌نویسد که «*عدهٔ ارتش ایران به صد هزار سرباز صف می‌رسید و گذشته از این عده، سه هنگ قزاق ـ ۱۲۵ اسکادران غیرمنظم سواره نظام و ۱۸ هنگ توپخانه بود*»[۱۷۵]. تنها مسلمانان شیعه به خدمت سربازی برده می‌شدند و بقیه مبلغی به جای خدمت می‌پرداختند. بنابراین عیسویان، یهودیان، زرتشتیان از نظر مذهبی معاف می‌شدند و شهرنشینان نیز عملاً معاف بودند. افراد پیاده غالباً از آذربایجان از میان قبایل ترک زبان انتخاب می‌شدند. تنها صدی پانزده آنان فارسی زبان بودند[۱۷۶]. نگهداری عائلهٔ سربازان هر ده بر عهدهٔ دهقانان همان ده بود. علاوه بر این دهقانان مجبور بودند به سربازانی که از دهشان انتخاب شده بودند انعام و پول جیبی و جیره دهند. «*انعام عبارت از بخششی بود که اغلب بر ۲۰ ـ ۱۰ تومان بالغ می‌شد و فقط یکبار پرداخت می‌گردید. پول جیبی جایزه‌ای بود که در هر سال یکبار به سرباز پرداخت می‌شد و مبلغی معادل ۲۰ ـ ۱۰ تومان بود. جیره عبارت از مایحتاج سالیانهٔ سرباز بود که نوع آن جنسی و از محصول ده پرداخت می‌شد... اغلب سربازان به شغل دربانی اعیان و یا اتباع خارجی می‌پرداختند... مزد کار خصوصی سربازان از این قرار بود: قزاق پیاده سه تومان ـ قزاق سوار که در شهر با اسب خود به خدمت پذیرفته می‌شد چهار تومان ـ سرباز از ۱/۵ تومان تا ۲ تومان. کسب و کار عمدهٔ بعضی از آنان نزول پول بود. سربازان در مقابل*

گروئیهای مختلف مبالغ جزئی وام می‌دادند. عدهٔ زیادی از سربازان در بازار به شغل باربری مشغول بودند. دسته‌ای نیز به صرافی ـ قصابی و یا دستفروشی می‌پرداختند... توپخانهٔ ایران۲۰۰ عراده توپ داشت که غالب آنها برنجی بود. این توپها سر پُر و ارابه‌های آنها شکسته بسته بود. به استثنای دیوارهای گلی و رخنه‌دار اطراف تهران و خندقهای آن می‌توان گفت که در ایران دژ نظامی وجود نداشت»[۱۷۷]. در مقابل این ارتش، بریگاد قزاق قرار داشت. در جائی که افراد ارتش رسمی ایران از دریافت حقوق محروم بوده و در معرض فقر و گرسنگی قرار داشتند، وضع بریگاد قزاق شاهی با ایشان قابل مقایسه نبود. قزاق عادی صف بریگاد ماهانه سه تا پنج تومان حقوق می‌گرفت. اغلب این افراد شاهسون و یا کرد بودند عده‌ای از افراد بریگاد نیز از افغانها و ترکها و غیره بودند. این افراد با دیدهٔ رضایت به وضع زندگی خود می‌نگریستند. بریگاد قزاق و افراد آن تحت حمایت مخصوص شاه قرار داشتند. «*فقط عدهٔ معدودی از اهالی تهران با دقت و احتیاط زیاد پس از معرفی اشخاص با نفوذ و افسران قزاق به خدمت بریگاد پذیرفته می‌شدند*»[۱۷۸]. در بریگاد حقوق افسران و درجه‌داران روسی با ایرانیان قابل مقایسه نبود[۱۷۹]. بریگاد قزاق از نظر مالی نیز وابسته روس محسوب می‌شد. پرداختهای قزاقخانه به عهدهٔ بانک استقراضی روس بود. در توطئه علیه مجلس، قزاقخانه تابع فرماندهی ماورای قفقاز بود. گزارشهای لیاخوف به فرماندهی ماورای قفقاز در دست است. م.پاولویچ این گزارشات را عیناً ذکر می‌کند. همچنین ایوانف آنها را نقل کرده است. این گزارشها برای اولین بار در کتاب *مسئولیت دولت روسیه در هرج و مرج کنونی ایران*، تألیف پرفسور براون درج شده است. اصل روسی گزارشها برای اولین بار از طرف م. پاولویچ مؤلف قسمت اول کتاب *ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی انقلاب مشروطیت ایران*، در سال ۱۹۰۹ در روزنامهٔ مخفی به طبع رسیده و بعضی از روزنامه‌های آزادیخواه آمریکا و اروپا قسمتهائی از آن را نقل کرده‌اند. پروژهٔ عملیات کودتا توسط لیاخوف تنظیم شد و شاه با آن موافقت کرد. در یک مورد شاه تقاضا کرد به قشون ایرانی و مرتجعین نیز نقشی در حمله به مجلس محول شود، لیاخوف با آن مخالفت کرد و در یکی از گزارشها مخالفت خود را چنین توجیه می‌کند: «*ولی من به ملاحظهٔ اینکه این وقت برای بریگاد قزاق بهترین اوقات است که وظیفهٔ حقیقی خود را از پیش برده و رسوخ کاملهٔ خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای نقشه‌های آینده را آسانتر کند جداً آن را رد کردم*». مترجم اول سفارت روس در تمام مذاکرات شاه و لیاخوف شرکت داشت. سفیر روس از نظر دیپلماتیک پیشنهاد می‌کرد که لیاخوف شخصاً در روز بمباران مجلس در صحنه آشکار نشود زیرا ممکن است دول دیگر اعتراض کنند. حتی

محمدعلی‌شاه مستبد و جانی از شدت عملیات بیمناک بود و تقاضا داشت حتی‌المقدور خونریزی کمتری شود. ذیلاً طرح تنظیمی لیاخوف که مورد موافقت قرار گرفته و اجرا شد نقل می‌شود: «*از گزارش شماره ۶۰ ـ مورخ ۳۱ مارس ۱۹۰۸ به عنوان دایرهٔ ستاد عملیات نظامی قفقاز به تیمسار فرماندهی معظم:*

۱ ـ سفارت و شاه خواهد کوشید اعضای معتبر مجلس را با پول و وعده خریده و آنها را موظف خواهد ساخت در آخرین جلسات مجلس مطابق دستور عمل کنند.

۲ ـ تا آمادگی کامل صورت دوستی با مجلس حفظ خواهد شد و طوری وانمود خوهد شد که گویا طرفین با گذشت خود برای اصلاح امر می‌کوشند. به این منظور به مذاکرات پرداخته می‌شود.

۳ـ با رشوه و یا طرق دیگری برای جلب افراد مسلح مسجد و یا مجلس و یا انجمن کوشیده شود.

۴ـ رؤسای انجمن شهرهای بزرگ بایستی با رشوه جلب شوند تا در روز معینی از خروج اعضاء از محل انجمن جلوگیری به عمل آورند.

۵ـ یک روز قبل از موعد معین و یا قبل از آن لازم است عده‌ای قزاق با لباس مبدل به مجلس و مسجد سپهسالار فرستاده اینها با تیراندازی هوائی بهانه برای بمباران به دست داده و مدافعین آنجا را بایستی از پای درآورند.

۶ـ تدابیر لازمی برای جلوگیری از ورود ناراضیان به سفارتهای بیگانه مخصوصاً بست‌نشینی در سفارت انگلیس اتخاذ خواهد شد.

۷ ـ پس از آمادگی تمام، در روز معین بناهای مجلس و مسجد را بریگاد قزاق محاصره و بمباران نموده مدافعین را تار و مار خواهند کرد.

۸ـ پس از بمباران، منازل مشروطه‌خواهان و نمایندگان پارلمان از طرف سربازان و اشخاص سیویل به غارت خواهد رفت.

۹ ـ سردسته‌های مشروطه‌طلبان و نمایندگان و طرفداران مجلس محبوس شده و نسبت به اهمیت موقعیت اجتماعی آنان، بعضی اعدام و عده‌ای تبعید خواهند شد.

۱۰ ـ برای تسکین افکار عمومی و رضای دولتهای خارجی دربارهٔ انتخابات مجدد پارلمان فرمانی صادر خواهد شد»[۱۸۰].

باری، چنین است رابطهٔ حکومت و دولتی که دست نشاندهٔ بیگانه شده و علیه ملت خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی‌کند. متأسفانه این آخرین اقدامی نبود که علیه ملت ایران با نقشه و به دست عوامل بیگانه و یا خود ایشان انجام گرفت. تاریخ پنجاه سال اخیر ایران چندین بار ناظر چنین صحنه‌هائی بوده است.

لیاخوف پس از موفقیت در انهدام مجلس و تعطیل مشروطیت در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و خود به فرماندهی حکومت نظامی تهران اعلامیه صادر کرد و دست قزاق را بر ناموس مردم و زندگی خصوصی و عمومی ایشان دراز گردانید. در اعلامیهٔ حکومت نظامی ذکر شده بود که مردم حق تجمع ندارند و چنانچه به فرمان قزاقان عمل نکنند ایشان بایستی با شلیک تفنگ مردم را پراکنده کنند. در این اعلامیه از نظافت اجباری معابر و سایر مطالب دستوراتی صادر شده است.

تزار پس از آگاهی از جنایات قزاقان در تشویق ایشان گفته است: «*آفرین قزاقها ـ تشکر به افسران شجاع*»[۱۸۱]. در قزاقخانه همواره برای تزار «هورا» می‌کشیدند و بعد برای محمدعلی‌شاه. لیاخوف برای افسران و درجه‌داران روسی و افسران ایرانی از فرماندهی قفقاز تقاضای مدال کرد.

کسروی می‌نویسد: در جنگ با مجلس، افسران روسی و شخص لیاخوف همواره در تیررس مجاهدان رفت و آمد می‌کردند لکن آزادیخواهان ایشان را نمی‌زدند «*این خودداری از زدن ایشان از آن راه بود که می‌پنداشتند اگر آنان را بکشند دولت روس به کارهای ایران دستی خواهد یازید*»[۱۸۲]. برای آشنائی با روحیهٔ قزاقان نمونه‌ای را از دیده‌های مامونتوف در جریان کودتا علیه مجلس ذکر می‌کنم:

«*من می‌خواستم برگردم در همان هنگام چشمم به قزاقی افتاد که دیوانه‌وار مردم را پس و پیش می‌کرد. چشمهای او می‌درخشید و قمهٔ برهنه‌ای را در دست می‌فشرد. این قزاق با ناله آهسته خود را روی کشتهٔ یک وکیل ریش‌داری انداخت که دو نوار بر سر دوشش بود. وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته به گوشم گفت برادر او پس از جنگ زمانی که می‌خواست به قزاقخانه برگردد در خیابان چراغ گاز کشته شد. و هنگامی که قزاق قمهٔ خود را به فرق شکافتهٔ برادرش تکیه داد من بیگمان بودم که او دیوانه شده. چند کلمه زیر لب گفته تیغهٔ درخشان قمهٔ خود را به خونی که هنوز از زخم برادرش روان بود آغشته و قمه را غلاف کرد و از سر مردهٔ برادر برخاست از میان مردم که همدرد او شده بودند به سوی در میدان مشق روان گردید. یکی پهلوی من ایستاده بود گفت رفت کینه بازجوید، نمی‌شود او را نگهداشت کنون هیچ نمی‌فهمد. یک سیدی برادر او را کشت و نتوانستند کشنده را دستگیر کنند. پس از چند دقیقه دو تن را به خانهٔ فرمانده تیپ آوردند. سه قزاق طنابی را که به گردن و دست ایشان بسته بود سخت نگهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست داشت. این دو تن را در خیابان چراغ‌گاز، تفنگ به دست گرفته بودند. در قطار فشنگ دیگر فشنگ نداشته ولی تفنگهای ایشان هنوز گرم بود. فرماندهٔ تیپ گفت به خدا سوگند بخورید که اشتباه*

نکرده‌اید. قزاقان گفتند سوگند می‌خوریم که این دو تن همانها هستند که وکیل را کشتند. دستور فرماندهٔ تیپ بسیار ساده بود: در میدان مشق ایشان را دار زنید تا همه ببینند. دستگیران را پائین انداخته با ضربت قنداق تفنگ بیرون بردند. انبوهی از مرگ آشکارا دیده می‌شد. همین که ایشان را از خانه بیرون بردند در چشم ایشان انتظار مرگ آشکارا دیده می‌شد. انبوهی از مردم گرد آنان را فرا گرفت که با فریادی وحشیانه به سوی قزاقخانه می‌رفتند. در حیاط قزاقخانه انبوهی هر دقیقه بیشتر می‌شد و ناگهان پهلوی نعشهای کشتگان ایستادند. هیاهوی شگفتی بر پا گردید درخشش شوشکه‌ها و قمه‌ها دیده می‌شد. دستگیران را در یک چشم همزدن تکه تکه کردند. تیغه‌های خونین در هوا میدرخشید و دوباره به بدنهای پارهٔ ایشان فرو می‌آمد. قزاقان برای آنکه بتوانند به بدنهای آن بیچارگان شمشیر فرود آورند نزدیک بود یکدیگر را بزنند سپس هم آن تن‌ها را به در میدان مشق کشیده چند گلولهٔ طپانچه هم به آنها نواختند»[۱۸۳].

رفتار فرماندهان و افسران روسی در بین افسران ایرانی قزاق ایجاد نارضایتی می‌کرد. در باب ترکیب بریگاد قزاق گفته شد که از جملهٔ منابع قزاق‌گیری ایل شاهسون به شمار می‌آید. کسروی موردی از نارضائی ایشان ذکر می‌کند: «*در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان، پالکونیک روسی می‌بود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه به ایران آورده بودند حکمرانی ایل شاهسون بغدادی که در پیرامون ساوه می‌نشست، نیز با وی می‌بود و تا می‌توانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمی‌گفت. هنچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژرفتاری بسیار می‌نمود*»[۱۸۴]. چون جنبش مشروطیت آغاز شد عده‌ای از افسران قزاق در انجمن مخفی (ثانوی) عضویت یافته در بیداری قزاقخانه می‌کوشیدند. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «*از امور معتمد به انجمن مخفی ثانوی، اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریگاد قزاقخانه است که اسداللـه‌خان و برادرش سیف‌اللـه‌خان پسران ابوالفتح‌خان میرپنجه قزاقخانه و میرزاابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه دامن فتوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جاها خدمات نمایان نمودند*» ... «*اسداللـه‌خان سرتیپ قزاق که از جوانان باتربیت و هواخواهان وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد خدمات خوب به ملت نموده*»... «*چه اسداللـه‌خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود. چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقهٔ بریگاد این عنوان را نمود که امروز اتحاد عموم در یک میزان و کافهٔ طبقات در یک رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند*»... «*جز طایفهٔ قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدانشناس*»... «*و مضر به استقلال*

دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالتند چه با اینکه بالعیان و الشهود می‌بینید و به چشم خود ملاحظه می‌کنید که این وزراء خائن و این رؤسای جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به پادشاه خویشتن می‌کنند، باز اطاعت آنان را می‌کنند. با این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل را به اجرای قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند عین‌الدوله ما را به اذیت ملت واداشت» ... «چرا ما باید معاون ظالمین باشیم. سابقاً ما مردم روحانیان و رؤسای ملت را در میان دولت و ملت یک حد فاصلی می‌دانستیم» ... «حالا وقت آنست که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریک ملت و هواخواه وطن دانیم» ... «خبر به رئیس رسید. اسداللـه‌خان را احضار نموده و حکم حبس داد. اسداللـه‌خان گفت "تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در حبس بروم" و تمرد نموده و سخت ایستادگی نمود. رئیس نیز سخت گرفت اسداللـه‌خان هم در ممانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود. رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب‌منصبان که این بی‌قاعدگی و خلاف تربیت را از رئیس دیدند به اسداللـه خان گفتند چون رئیس خلاف نظام نمود » ... «بهتر این است که شما ملایم شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد. اسداللـه‌خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش به طرف محبس روانه گردید یک روز در مبحس ماند. خبر به حضرت حجت‌الاسلام رسید. حضرت آقای طباطبائی بعضی پیغامات به اسداللـه‌خان داده و برای نایب‌السلطنه که وزیر جنگ بود پاکتی نوشتند. رئیس قزاقخانه به خیال افتاد و ترسید و فوراً اسداللـه‌خان را از حبس بیرون آورده و معذرت خواست. رؤسای قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد...»[۱۸۵].

پس از فتح تهران و عزل لیاخوف از فرماندهی بریگاد قزاق، ۲۳ نفر افسر ایرانی بریگاد عریضه‌ای به شرح زیر تقدیم مجلس دوم کردند: «*ما فرزندان میهن خود هستیم ما به خوبی می‌دانیم که مقدسترین وظیفهٔ ما اطاعت از قوانین مملکت و اوامر سپهدار وزیر جنگ می‌باشد. از مجلس تقاضا داریم عوض جنگ تذکر دهند که افسران روسی مشاورین تعلیماتی بیش نیستند، ما نمی‌توانیم در زیر فرمان افسران روسی به خدمت به میهن ادامه دهیم. بیان صریح این امر از وظایف مقدس ما است. در این شرایط از فعالیت ما نتایجی عاید کشور نخواهد شد*». چون «گیدازین پ. واتبولسکی» فرماندهٔ جدید بریگاد از این جریان آگاه شد در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۱۰ امریه‌ای به شمارهٔ ۳۱۵ به شرح زیر صادر کرد:

«*روز چهارشنبه سیزدهم ژانویه سال جاری بیست و سه نفر افسر بریگاد (اسامی افسران ذکر می‌شود) در منزل امامقلی‌خان جمع شده پس از مذاکرات با اشخاصی که هیچگونه ارتباطی با بریگاد نداشته‌اند به مجلس روانه شده و رئیس مجلس را ملاقات*

کردند بنا به اظهار رئیس مجلس این افسران علیه حکومت و مجلس و بریگاد اظهاری ننموده‌اند فقط گفته‌اند که نسبت به مجلس و اوامر مجلس وفادار هستند. به این ترتیب عمل افسران مزبور فقط بی‌انضباطی محسوب می‌شود»... « اگر چه مدتها است در بریگاد خدمت می‌کنند با وجود این نظم و انضباط را به هم زده‌اند، عدهٔ زیادی از این افسران قدم در راهی گذارده‌اند که برای افسران شرافتمند راه خطرناکی است» ...«اینک به همه خاطر نشان می‌کنم که مداخله در سیاست باعث اخراج از بریگاد خواهد شد. بریگاد نمی‌تواند افسران و افراد را که بی‌انضباطی نموده و در امور سیاسی مداخله می‌کنند و می‌کوشند برای احیاء منافع پلید شخصی خود بریگاد را لکه‌دار کنند در صفوف خود نگهدارد».[۱۸۶]

باری، زمانی که افسران بیگانه که جز حفظ و دفاع از منافع استعماری دول خود هدفی ندارند بر ارتش ملی یک کشور مسلط شوند، دفاع از قانون و شرافت ملی دور از «جادهٔ شرافت» به شمار می‌رود و حفظ منافع پلید شخصی قلمداد می‌شود. لیکن هنگامی که این افسران در روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ زیر فرمان افسران روسی برادر هموطن خود را به خاک و خون کشیده و مجلس شورای ملی را به توپ می‌بندند «پیروی از نظم و انضباط» محسوب می‌شود. اینجاست که هر انسان شرافتمند و وطنخواه نسبت به نظم و انضباطی که به عیان منافع استعمار را در بر دارد در دل خود جز تنفر و انزجار حس نمی‌کند. می‌بینیم که علیرغم کوششهای خائنانهٔ فرماندهان ارتش تزار و توطئهٔ محمدعلی‌شاه و دربار خائن او در کثیفترین مرجع ارتجاع یعنی بریگاد قزاق آتش آزادیخواهی سو سو می‌زند. این افسران نیز مثل سایر روشنفکران طبقهٔ متوسط نسبت به جریان مترقی زمان خود علاقمند و آگاه بودند.

دیگر نیروهای مسلح که زیر نظر افسران بیگانه در دورهٔ انقلاب به وجود آمد

پس از گشایش تهران و ورود مستر مورگان شوستر و هیئت همراه او در ایران «ژاندارم خزانه» تشکیل شد. شوستر قصد داشت زیر نظر افسران آمریکائی قشونی به طرز جدید به تعداد ده تا دوازده هزار نفر فراهم آورد و قدمهای جدی در این راه برداشته و تا حدود زیادی موفقیت یافت. کار عمدهٔ این ژاندارمها می‌بایست گردآوردن مالیات از اطراف و درهم‌کوبیدن مقاومت احتمالی مالیات‌دهندگان مقتدر باشد. شوستر در نظر داشت ماژور «استوکس» وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس را که از چهار سال قبل در ایران بود برای فرماندهی ژاندارم خزانه برگزیند. لکن با مخالفت دولت انگلیس مواجه شد و حکم شد که ماژور استوکس در صورت علاقمندی به خدمت در ژاندارم خزانه باید

از سپاه هندوستان انگلیس استعفا دهد و نامبرده این شرط را پذیرفت لکن مجدداً تذکر داده شد که بر طبق قرارداد ۱۹۰۷ نامبرده حق ندارد در منطقهٔ نفوذ روسیه به کار بپردازد. ژاندارم خزانه در دورهٔ مصادرهٔ پارک شعاع‌السلطنه در تهران ناچار از به کار بردن نیروی قهریه شدند و با قزاقان روسی برخورد کردند.

هنگامی که شوستر به ایران دعوت شد برای تشکیل نیروی ژاندارم به خاطر حفظ امنیت راهها کاپیتان «یالمارسن» سوئدی با افسران سوئدی وارد ایران شد تا نیروی ژاندارم را به وجود آورد و سرانجام نیروی مسلح ژاندارم تشکیل شده و در جنگ اول جهانی نیز این نیرو به صورت پراکنده زد و خوردهائی با قشون روس کرد که از طرف ملیون و آلمانها رهبری می‌شد. افسران سوئدی بیش از ده سال در رأس ژاندارم ایران قرار داشتند.

دیگر از نیروهای تحت ادارهٔ خارجیها نیروی پلیس جنوب است که توسط انگلیسها در جنوب ایران تشکیل شد. در چهاردهم اکتبر سال ۱۹۱۰ انگلستان برای اولین بار با توافق روسیه یادداشتی به دولت ایران داد که پس از ذکر نمونه‌های بسیار از ناامنی صفحات جنوبی کشور اعلام کرده بود که دولت انگلستان ناگریز است نیروئی به نام امنیه از هزار تا هزار و دویست تن از افراد ایرانی به سرپرستی افسران انگلیسی تشکیل دهد و مخارج آنرا از افزایش ده درصد بر گمرکات جنوب و از مالیات فارس تأمین خواهد کرد. مجلس این پیشنهاد را جداً رد کرده و به آن سخت اعتراض کرد. سرانجام در این زمان انگلستان موفق به تشکیل این نیرو نشد و دولت ایران برای امنیت راههای جنوب مبادرت به استخدام مستشاران سوئدی برای تشکیل نیروی ژاندارم کرد که مذکور گردید.

انگلستان در جنگ جهانی اول نیروئی به نام «پلیس جنوب» تحت نظر افسران انگلیسی تشکیل داد. این نیرو در فارس تشکیل شد و بعد دامنهٔ فعالیت خود را تا شمالی‌ترین صفحات گسترش داد.

تجاوزات و مداخلات مسلحانهٔ نیروهای خارجی در انقلاب مشروطیت

روز دهم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هنگامی که شاه با لیاخوف برای در هم کوبیدن مجلس مذاکره می‌کرد «دویقلازف» کاپیتن روس بدون اطلاع به گمرک (دژبانی) ایران با شش سوار از مرز گذشته به عنوان باز یافتن اسب تا نیم میل در خاک ایران پیش آمد. نامبرده دو تن اسب چران که از ایل قوچه‌بیگلو را بدون هیچ تقصیر و گناه از پای درآورد. کسانی از ایل مزبور به خونخواهی، دو تن از افراد و کاپیتن دویقلازف را در زد و

خورد کشتند. به محض اطلاع، قشون روس دسته‌ای را به بیله‌سوار فرستاده «*دست به کشتار زدند. سی و هفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را با یکصد و سی و پنج خانه نفت ریخته آتش زدند و سراسر دیه را تاراج کردند. چهار روز پس از آن بار دیگر به خاک ایران تاخته در دیه "زرگر" هفده تن را کشته و دویست و هفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند. سپس از آنجا به "شیرین سو" که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن را هم آنجا کشتند. سه روز دیگر به "جواد کندی" ریخته پس از تاراج و کشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند*»[۱۸۷]. پس از این جنایات تازه دولت روس قشون به مرز آورده تقاضای دستگیری کشندگان روسیان و پرداختن بیست منات تاوان می‌کردند. در همین هنگام سفیر روس بین دربار و مجلس به خدعه میانجیگری می‌کرد.

در جنگهای تبریز قشون روس به عنوان حفظ راههای آذربایجان از ناامنی، با موافقت انگلستان به ایران تجاوز کرد. پس از یازده ماه مقاومت هنگامی که محمدعلی‌شاه سر به مشروطیت، حتی اگر ظاهری باشد، فرو آورد چنین تلگرافی به عین‌الدوله مخابره کرد: «*توسط حاضرین تلگرافخانه ـ شاهزاده عین‌الدوله این تلگراف را فوراً به سردارها برسانید. شجاع‌الدوله امیرتومان، سردار نصرت، امیر معزز سالار جنگ، سردار ارشد. چون اظهارات از شهر تبریز رسید حقیقتاً تأثیر بخشید. تبریز و آذربایجان خانهٔ منست بیشتر از این گرسنگی و استیصال تبریز را به هیچوجه نمی‌توانم تحمل و صبر نمایم. بوصول این تلگراف بکلی جنگ را موقوف نمائید و راه آذوقه را باز نمائید و بلکه خودتان هم در سهولت حرکت مال برای حمل آذوقه ساعی و جاهد باشید*»[۱۸۸].

در همین هنگام از سوی جلفا چنین تلگراف رسید: «*سپاهیان روس از پل گذشتند*» کنسول روس و انگلیس تجاوز قشون روس را در تلگرافی به انجمن چنین توجیه کردند:

« *به تاریخ چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ـ ... بنا به وعده که اعلیحضرت شهریاری خلداللـه مُلکَه و سلطانه در تهران به سفرای دولت روس و انگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح و مجادله را موقوف دارند. ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازهٔ حمل آذوقه به شهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس و محترم نشمارده‌اند. بنابراین دولت انگلیس و روس بنا به ملاحظهٔ شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود و مسلم است با وجود سواران قراجه‌داغی حمل آذوقه و تأمین راه عابرین ممکن نیست. به این ملاحظه قرار گذاشتند یک قوهٔ کافی برای توفیق حاملین آذوقه بشهر و افتتاح راه*» ... «*ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شر اشرار سوارهای دولتی که*

مسلماً در صورت ورود به شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند محافظه نماید و پس از اعادهٔ آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترک و به روسیه مراجعه خاهد کرد» ... «مهر و امضای جنرال قونسول انگلیس "راتسلاو"، مهر و امضای جنرال قنسول روس "اسکندر میللر" » به تاریخ چهارم ربیع‌الثانی۱۳۲۷. [۱۸۹]

اما چنان که می‌دانیم این سپاه متجاوز در تبریز دست به کشتار مجاهدان یازید و هیچگاه تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایران را ترک نکرد. در۱۰ آوریل سال ۱۹۰۹ به دنبال این مقدمات اردوئی بالغ به پنجهزار تن به تبریز اعزام شد و در ۲۵ آوریل این نیرو به فرماندهی «سنسارسکی» شروع به پیشروی از مرز کرده و پس از یک هفته وارد تبریز شد.

رهبران تبریز برای جلوگیری از قشون روس حتی به محمدعلی‌شاه نیز متوسل شدند و تلگرافی به تهران مخابره کرده در آن گفتند: «*شاه به جای پدر و توده به جای فرزندان است اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا به میان گذارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن در می‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپاریم هر رفتاری می‌خواهند با ما بکنند و اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه خواربار باز شود و جائی برای گذشتن سپاهیان روس به خاک ایران باز نماند*»[۱۹۰].

باری، به این ترتیب تبریز پس از ۱۱ ماه دفاع سرسختانه به دست قشون خارجی افتاد. آزادیخواهان مورد تعقیب قرار گرفتند تا آنجائی که سردار و سالار (ستارخان و باقرخان) ناگزیر از تحصن در شهبندرخانهٔ عثمانی شدند. پس از گشایش تهران از فشار روسیان کاسته شد.

سپس، در ماجراهای اردبیل، دولت روس به عنوان ایجاد امنیت مجدداً به ایران قشون فرستاد و تاخت و تازهای شاهسونان که به تحریک خود آن دولت بود را بهانهٔ استقرار قشون در تبریز قرار داد. سپاه روس در بیستم دسامبر (بیست و هفتم ذی-الحجه/ ۱۳۲۹ ه) به بهانهٔ کشیدن رشتهٔ سیم تلفن دست به تسخیر مراکز سوق‌الجیشی تبریز زده علیه حکومت و مجاهدان به جنگ پرداختند. «صبح بعدش در بازارها قتل عام شروع شده و تا چند روز جنگ در میانه می‌رفت. زنان و مردان و اطفال غیرمسلح را نیز می‌کشتند. تقریباً چهار هزار نفر قشون و دو باطری توپخانهٔ روس در جریانات دخالت داشتند. این سپاه در تبریز به محاصرهٔ مجاهدان درآمد و قدرت مقابله نداشت. فرماندهی قفقاز فرمان تجاوز سپاه تازه‌ای به تبریز را صادر کرد و ملیون ناچار از ترک تبریز شدند: «*در روز سال نو میلادی که مطابق با دهم محرم و روز عاشورا بود حاکم نظامی روس در*

عمارت دولتی تبریز که بیرقهای روس بر آن افراشته شده بود ثقه‌الاسلام روحانی معروف را با دو نفر ملای دیگر و پنج نفر از صاحب‌منصبان و مأمورین ایالت تبریز به دار کشید»[۱۹۱]. در جریان مصادرهٔ پارک شعاع‌السلطنه افسران روسی مداخله کرده از ثروت نوکران خود دفاع می‌کردند. شوستر از گزارشهای مأمورین خود نقل می‌کند: «*... در این اثنا یک نفر قزاق به توسط تلفن به قزاقخانه اطلاع داد که به فاصلهٔ کمی دو نفر صاحب منصب روسی وارد شده و با تشدد تمام گفتند: «شما حق داخل شدن به باغ را نداشته و باید فوراً خارج شوید. همین که میرزاعلی‌اصغر خان به زبان روسی اظهار داشت که به موجب حکم دولتی مأمور به توقیف می‌باشم ایشان بنای تهدید را گذارده و گفتند: "چنانچه فوراً خارج نشوید به قزاقها فرمان خواهیم داد که شما را گلوله‌ریز کنند.." و واقعاً هم دوازده تن قزاق روسی که منتظر ورود ایشان بودند طلبیده و ایشان را حمله و یورش به ما حکم نمودند..*[۱۹۲]. *در جریان فتح تهران توسط سپاه آزادیخواهان دستجات لشکر روس از بادکوبه به سمت ایران حرکت کرده در هشتم ژوئیه (۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) تقریباً دو هزار نفر از آنها وارد ایران گردیده و یازدهم ژوئیه به قزوین رسیدند. سفارت روس به اردوهای ملی (که نزدیکی تهران مستقر بودند) اعلان نمود که اگر یک قدم به طرف پایتخت بیشتر بگذارید باعث مداخلهٔ خارجه خواهد شد کوشش و تدابیر دیگری برای ترسانیدن و منحرف ساختن سرداران ملی به کار برده ولی بی‌نتیجه ماند...»* [۱۹۳] .

طی دوران استبداد صغیر انگلیس‌ها نیز در جنوب نیرو پیاده کردند. ایوانف می‌نویسد: «*در جنوب انگلیس‌ها از ترس سرایت جنبش انقلابی ایران به هند نیرو پیاده کرده بوشهر و لنگه و جاسک را تصرف نمودند و شرکت‌کنندگان در جنبش انقلابی را تار و مار ساختند. انگلیس‌ها انجمن بوشهر را منحل کردند در شهرها و قصبات دیگر که به اشغال انگلیس‌ها درآمده بود سازمانهای انقلابی و افراد آن از طرف اشغالگران انگلیسی به سخت‌ترین وجهی سرکوب و مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند*»[۱۹۴].

فصل چهارم
هدفهای انقلاب مشروطیت ایران

نیروهای ایجادکنندهٔ هر نهضت رابطهٔ مستقیمی با هدفها و شعارهای آن نهضت دارند. به عبارت دیگر شعارهای واقعی هر انقلاب نمودار نیروهای آن انقلاب می‌باشد. بنا بر نسبت شرکت یک طبقه یا قشر در انقلاب خواستهای آن طبقه و قشر در جریان منعکس می‌شود. منظور از «شعارهای واقعی» انقلاب هدفهائی است که جنبش در راه رسیدن به آنها گام بر می‌دارد ولی ممکن است هر فرد یا گروهی شعاری را در یک جریان مطرح سازد. در این صورت این نوع شعار از روی کاغذ فراتر نخواهد رفت. البته این که یک شعار همه‌گیر نشود با این که یک شعار بر اثر شکست و ناکامی انقلاب تحقق نپذیرد دو موضوع متفاوت است. برای مثال، شعار مصادرهٔ اراضی شاه و تقسیم و باز خرید اراضی (لغو فئودالیته) خوانین توسط گروه سوسیال دموکرات کارگران در سال ۱۹۰۷ مطرح شد[۱۹۵]، لکن در چنین انقلابی استقبال نشد.

این نمونه شعاری است که پذیرفته نمی‌شود. اما در مورد شعار عدم مداخلهٔ سیاسی بیگانگان و الغای سیستم حکومتی استبدادی شاه این شعارها در انقلاب پذیرفته شد و به خاطر آن هزاران نفر مبارزه کردند و سرانجام با ناکامی انقلاب تحقق کافی نیافت. وظیفهٔ رهبران یک نهضت تشخیص شعارهای صحیح و مطرح ساختن آنها می‌باشد. همانطور که اگر کسانی شعارهای فوق توانائی نهضت را مطرح سازند از آن شعارها استقبال نخواهد شد. کسانی که نیروهای واقعی انقلاب را درست ارزیابی نکرده و یا قادر نباشند در ورای چهارچوبه‌ای محدود و سخت جنبش را درک کنند و در نتیجه شعارهائی پائین‌تر از خواستهای نهضت مطرح سازند هرگز نمی‌توانند مقام رهبری را در نهضت به عهده بگیرند. در انقلاب ایران بورژوازی صنعتی نیروئی اندک داشت و به همین میزان طبقهٔ کارگر از نظر کمی و کیفی ضعیف بود. از جهت دیگر همین عدم توسعهٔ صنعتی موجب شده بود که

دهقانان از محیط محدود و مختنق روستاها خارج نشده و نسبت به انقلاب نا آگاه مانده و به ندرت در انقلاب شرکت جویند. این مهمترین ضعف انقلاب مشروطیت ایران بوده است و موجب شده بود که اولاً مبارزهٔ ضداستعماری در زمینهٔ اقتصادی ضعیف بوده (خواست بورژوازی صنعتی و طبقهٔ کارگر) و لبهٔ تیز متوجه طبقهٔ فئودال به صورت الغای مالکیت فئودالی و تقسیم اراضی (خواست دهقانان) نشود.

از جهت دیگر مهمترین نیروهای انقلابی (کارگران ـ دهقانان) نقش اساسی در نهضت نداشته و موجبات ضعف انقلاب فراهم گردید. مقارن انقلاب ایران، در روسیه نهضت انقلابی توسعهٔ بسیار داشت و دهقانان علیه حاکمیت اقتصادی فئودالها وارد مبارزه شدند. نهضت کارگری نیز وسعت و رشد قابل توجه داشت. بورژوازی هم خواستهایی در تحدید اقتصادی و سیاسی فئودالیته داشت و در این راه گام بر می‌داشت. این نمونه‌ای از شرکت دهقانان در انقلاب است. بنابراین عدم شرکت دهقانان در انقلاب ایران یک پدیدهٔ واقعی بوده بنابر موقعیت اقتصادی ایران در زمان انقلاب بوجود آمده است.

در این بخش هدفهای انقلاب را در سه فصل مورد بحث قرار خواهم داد. در فصل نخست هدف سیاسی، در فصل دوم هدفهای اقتصادی و در فصل سوم هدفهای اجتماعی انقلاب را مطرح می‌سازم.

هدفهای سیاسی انقلاب ایران

به طور کلی هدفهای انقلاب مشروطیت ایران طی بحثهای قبل در این رساله بیان شد بنابراین در این فصول فقط به بیان مرتب و منظم آنها خواهیم پرداخت.

هدف سیاسی انقلاب مشروطیت عبارت بود از: استقلال ملی یعنی ممانعت از دخالت بیگانگان در امر حکومت ایران، ایجاد حکومت دموکراتیک بوسیلهٔ ایجاد مجلس شورای ملی و ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی، محدود ساختن اختیارات شاه و تحقق آزادیهای فردی و از جمله آزادی بیان و قلم و ایجاد امنیت فردی، قانونی کردن ادارات بخصوص عدلیه و منع شکنجه و عذاب توسط زندانبانان.

استقلال ملی

مداخلات سیاسی دول استعماری در حکومت ایران مسئله‌ای بود که زودتر توجه مردم را برانگیخته موجب خشم و نارضائی جامعه می‌گردید. از شکست ایران در جنگهای ایران و

روس به بعد پیشروان و به تدریج عامهٔ مردم نسبت به دخالتهای دولت روس اظهار نارضائی می‌کردند. پس از دادن امتیازات متعدد به خارجیان، ملت علیه دربار و سیاست انگلستان برانگیخته شد. با ید توجه داشت که نارضائی اقتصادی اصناف و تجار از امتیازات اغلب به صورت اعتراضات سیاسی علیه نفوذ سیاسی دول خارجی منعکس می‌شد.

هنگامی که موضوع قرارداد رژی نهضت مردم را برانگیخت بازرگانان بخاطر منافع طبقاتی خود سخت به تکاپو افتادند و عامهٔ مردم را نیز از آیندهٔ خراب اقتصادی آگاه می‌کردند لکن چون جنبش برخاست مطالب عاطفی مثل دخالت مسیحیان و فرنگیان در امر تهدید دین اسلام و تهدید مملکت و ملت به مستعرهٔ انگلیس شدن مردم را سخت به جنبش در آورد. در جریان نهضت ضد «قرارداد رژی» در اواخر ماه جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، مقالهٔ سودمندی از طرف یکی از علما نوشته و به در و دیوار چسبانیده و در مدارس و میادین انداخته که نموداری از توجه به مسئلهٔ استعمار در آن زمان را می‌رساند. این مقاله چنین است:

«مقالهٔ ملی ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ در مسئلهٔ تتن و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی» ... «و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرار مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بنیانست و به تکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت به اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط‌السماء گردیده که قرارداد آنها پایهٔ اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منظم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلا یافتند و به قراردادهای اولیه وفا نکردند مصر را هم به همین نهج مقهور ساختند و الان آن نابکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده‌اند. اعاذبالله تعالی‌من‌ذلت از طرف فارس که اول ثغور اسلامست راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفهٔ قدیمهٔ استان ثامن‌الائمه (ع) است بنای شهر بر آن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه به نحو اَتم و اکمل فراهم آوردند و مستأجر تنباکو را واداشته که همچو بنای عظیمی به اسم محل تنباکو در نقطهٔ باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارک و سایر نقاط این شهر است بنماید» ... «از کجا می‌توان اطمینان حاصل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ به این محل حمل ننمایند که در هنگام حاجت به کار برند...»[۱۹۶]. بعدها ملاحظه شد که واقعاً در بارهائی که به نام کالا وارد ایران می‌شده است اسلحه و مواد جنگی نیز حمل کرده‌اند.

کشور ایران در این اواخر تبدیل به یک کشور نزدیک به مستعمره شده بود و بدیهی است که مبارزه علیه دربار مستبد نمی‌توانست از مبارزهٔ ضداستعماری جدا باشد.

مردم نفوذ اداری و نظامی دول استعماری را می‌دیدند همچنین دخالتهای سفارتخانه‌های خارجی از موضوعهای علنی بود که عامه از آن به خوبی مطلع بود. از سوی دیگر کشمکشهای دول استعماری با یکدیگر و پرده‌دریهای ایشان موجب توجه بیشتر مردم به فشار استعمار می‌شد. بنابراین انقلاب مشروطیت ایران از اولین روزهای جنبش به مسئلهٔ استقلال ملی توجه داشت. منافع خصوصی قشر روحانی نیز ایجاب می‌کرد که برای ممانعت از سرایت تمدن اروپائی به ایران علیه نفوذ خارجی کوشش کنند.

براون دربارهٔ علل انقلاب می‌نویسد: «*من خود ایمان دارم که اگر ... برادران خود را وطنخواه و پخته و دادگستر و دوربین نشان می‌دادند مردم برای حکومت ... قیام نکرده یا به هر تقدیر در دورهٔ ما چنین درخواستی نمی‌شد. چنانچه علیه شاه اسماعیل، شاه عباس کبیر یا کریمخان زند هرگز ایرانیان قیام به شورش نکردند. ... همین که مردم واقفند کشورشان دارد به رایگان از دست می‌رود که ... در برابر ... خیانت می‌شود. که موجودیت مستقل دینی و ملی و وطن و حیاتشان ... تهدید به نابودی می‌شود، شروع به درخواست شرکت در حکومت کشور کردند*»[۱۹۷].

پس از گشایش مجلس شورای ملی در موارد متعدد مجلس از اقدامات سیاسی دولت ایران دفاع کرد و به دخالتهای دول بیگانه اعتراض نمود.

هنگامی که جنگ مشروطه و مشروعه در گرفت مشروعه‌خواهان علیه برقراری مجلس داد سخن چنین دادند: «*... سال گذشته از فرنگستان صنعتی به میهن ما سرایت کرد و آن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می‌کند آن دولت سرچشمهٔ ظلم و تعدی و تطاول است و تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمهٔ جانورهای جهانخوار تحلیل می‌رود و گفتند معالجهٔ این مرض مهلک معنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهان را تغییر دهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند...*»[۱۹۸].

می‌بینیم که در ایران بدون این که بورژوازی رشد کافی یافته و به آن حد برسد که برای الغای فئودالیته دست به انقلاب بزند و حکومت مشروطه به عنوان شعار بورژوازی علیه حکومت مستبد فئودالها عنوان شود، به خاطر مبارزه با تجاوز استعمارگران و حفظ استقلال ملی و فراهم آوردن زمینهٔ رشدی که علناً از جانب استعمارگران محدود و مسدود گردیده بود شعار حکومت مشروطه و قانون عنوان گردید. مسلماً اگر بورژوازی ایران رشد کافی یافته بود مبارزهٔ ضداستعماری با وضوح و قاطعیت بیشتری در همهٔ زمینه‌ها تعقیب می‌شد.

ملیون ایران خواستار تمامیت ارضی کشور بودند حتی اگر مرتجعی نیز به جنگ علیه تجاوز خارجی اقدام می‌کرد (چون اردوکشی فرمانفرما علیه تجاوز عثمانی) از طرف مردم استقبال می‌شد. استفاده از تضاد استعمارگران و اشتباهات ناشی از آن به ناکامی انقلاب به سهم خود کمک کرد. هنگامی که انجمن تبریز علیه حکومت ارتجاع (در دورهٔ اول مجلس) سخت کوشش می‌کرد و محمدعلی‌شاه و دربار او را سخت می‌کوبید کسانی وجود قفقازیان و غیره را دلیل بر استقلال‌خواهی یا خودمختاری آذربایجان آورده به انجمن ایالتی چنین افترائی وارد آوردند. تا آنجا که حتی دو سید در شک افتاده ناچار از مداخله شدند و از جمله برای علمای تبریز تلگرافی ... [در این قسمت از نسخه‌ای که ما در اختیار داریم صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۷، موجود نیست و تلاش ما برای دستیابی به نسخهٔ کاملتر بی نتیجه ماند. مطلب از صفحهٔ ۳۱۸ ادامه می‌یابد]. ... «*شستن بست در سفارتخانهٔ انگلیس گرفتند و این کار راه کامیابی و حسن عواقب را ثابت نمود... بالنتیجه مردم دستخط شاه را دائر به اعطای پارلمانی مرکب از همهٔ طبقات پذیرفتند... آنچه امروز سر زبانها است این است که مردم از خود می‌پرسند آیا ما طلوع اختر آزادی را در ایران مشاهده خواهیم کرد یا آغاز خیمه‌شب‌بازی است؟ اندیشهٔ من این است که مردم نیروی درستی در این پارلمان نتوانند داشت... به نظر من می‌رسد که باید تغییری در خاورزمین پدید آید. پیروزی ژاپن نفوذ قابل ملاحظه‌ای در تمام شرق کرد و می‌بایستی بکند. از بررسی کمی من به این نکته ایمان آورده‌ام و غالباً چنین به نظر من می‌آید که شرق از خواب گرانش سر برداشته. در ایران از لحاظ همجواری با روسیه طرز بیداریش می‌رساند که شکل نهضتی را به طرف دموکراسی پیش می‌گیرد...*»[۱۹۹].

پس از تشکیل مجلس شورای ملی تازه کوشش جدی برای تحقق بخشیدن به حکومت قانون آغاز شد. شاه و درباریان و سایر مرتجعین به دستیاری دول استعماری که در همین جریان متحد شدند (قرارداد ۱۹۰۷) مانع تحقق حکومت مشروطه بودند. انقلاب که نضج یافته بود به طور جدی شعار دموکراسی و حکومت قانونی را دنبال می‌کرد. در تصویب قانون اساسی و متمم قانون اساسی مبارزات سختی در گرفت که به پیروزی ملت انجامید. مجلس اول به کمک انجمنهای تهران و شهرستانها بخصوص انجمن تبریز و رشت قدم به قدم به سوی پیروزی جلو می‌رفت سرانجام توطئهٔ بمباران مجلس انجام شد و استبداد حاکم شد و فقط پس از یک انقلاب واقعی بود که شاه مستبد خلع گردید. مشروعه‌خواهی به عنوان یکی از جریانهای ارتجاعی در طول دورهٔ اول مجلس مانع توسعهٔ نفوذ و قدرت مجلس می‌شد. بست‌نشینان عبدالعظیم در لایحه‌ای می‌نویسند: «*... می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند.*

مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینها ظهور کرد» ... «قرار بود مجلس شورا فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که به دلخواه اداره می‌شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود نماید. امروز می‌بینیم که در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند. غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه نداشته‌اند...»[۲۰۰].

مجلس دوم با وجود این که به دنبال انقلابی خونین تشکیل شده بود معذالک نتوانست به میزان مجلس اول قدمهای مثبت به نفع حکومت دموکراتیک بردارد. مجلس دوم تحت فشار اولتیماتوم روس تعطیل شد و اشراف که رنگ عوض کرده بودند در رأس جریان قرار گرفتند. با دخالت نیروی مسلح روسی انقلاب سرکوب شد و دموکراسی در ایران طی دوره‌های سوم و چهارم نیز کم و بیش تقلائی کرد و سرانجام به صورت مسخره‌ای درآمد. به صورتی که بنا به گفتهٔ آن وابستهٔ سفارت، مردم از آن در هراس بودند. حکومت مردم بر مردم و مجلس شورای ملی پس از تعطیل انجمنهای ایالتی و ولایتی وسیلهٔ نوینی در دست استعمار شد و مدتهای مدید مجلس شورا چون خیمه‌شب‌بازی در سرگرم کردن توده به کار رفت.

آزادی و حقوق مردم

قبل از صدور مشروطیت مردم دارای هیچ حق سیاسی نبودند شاه حکام و خوانین و فئودالها تمام حقوق اجتماعی افراد را دستخوش امیال خود قرار داده بودند. کوچکترین اعتراض مردم با خشونت تمام از طرف حکام روبرو می‌شد. دستگاه روحانی به عنوان مرجعی برای تخفیف این خشونتها از طرف روحانیون استقبال می‌شد. حداکثر حقی که به صورت سنت برای مردم شناخته بودند بست‌نشینی در اماکن متبرکه و سپس در بعضی جاده‌های مخصوص چون سرطویلهٔ شاهی و زیر توپ مروارید بود. جور و ستم بیحد و حصر حکام یکی از علل آغاز جنبش بود. حکمرانان نه فقط به مردم عادی بلکه به افراد طبقهٔ متوسط بازرگانان و حتی گاهی روحانیون جور و ستم و خشونت روا می‌داشتند. چون مجلس اول تشکیل شد مردم تقاضای دریافت حقوق سیاسی و اجتماعی کردند. قانون اساسی و بخصوص متمم قانون اساسی حقوق مردم را به ایشان اعطاء کرد. آزادی فردی، آزادی قلم، آزادی بیان، و آزادی اجتماعات و احزاب سیاسی، از جملهٔ مصوبات مجلس بود. لکن مسلم است که دستگاه حاکمه به سهولت زیر بار این حقوق نمی‌رفت. بر سر این مسایل همواره بین آزادیخواهان و دربار کشمکش بود. نمونه‌ای از آن کشمکش انجمنهای تهران با دربار در مورد بازداشت متهمان

سوءقصد به شاه است. شاه بر خلاف قوانین بازداشت‌شدگان را در کاخ گلستان محبوس ساخته از جانب نگهبانان دربار به بازجوئی ایشان پرداخت.

انجمنها با استناد به قوانین موجب شدند که شهربانی و عدلیه ایشان را تحویل گیرد. سپس نیز انجمنها برای علنی بودن دادگاه و عدم شکنجهٔ محبوسین کوشش کرده و در نتیجه موجبات آزادی ایشان را فراهم آوردند. پس از بمباران مجلس مجدداً حقوق ملت ایران از طرف دربار و حکومت استبدادی پایمال گردید. لازم به تذکر است که در تمام این مدت خوانین و فئودالها در قلمرو خود روش قبلی را ادامه داده و قلمرو اجرای قانون فقط شهرها محسوب می‌شد. آنهم شهرهای بزرگ که دارای انجمن مقتدری بودند.

به طورکلی در مدت انقلاب انجمنهای ایالتی و ولایتی مجریان قانون بشمار می‌رفتند و اغلب حکام و فرمانداران از مستبدین سابق بودند که جز به فشار انجمنها به اقدام مفیدی دست نمی‌زدند. پس از افتتاح مجلس دوم اشراف مشروطه‌خواه روی خوشی به مردم و جنبش دائم‌التزاید ایشان نشان ندادند و پس از انحلال این مجلس و تسلط ارتش خارجی در صفحات مهمی از کشور و حکومت اشراف، بسیاری از حقوق مردم عملاً ملغی شد. برچیدن انجمنهای ایالتی و ولایتی قدم بزرگی در راه ایجاد خفقان در مملکت به شمار می‌رود. به این ترتیب این هدف انقلاب نیز با موفقیت کمی مواجه شد، با اینهمه و با تمام تصمیمات ارتجاعی، هیچگاه حقوق مردم به حالت قبل از انقلاب تنزل نکرد.

هدفهای اقتصادی انقلاب ایران

هدفهای اقتصادی انقلاب عبارت بود از:
۱ ـ قطع نفوذ اقتصادی و اداری بیگانگان.
۲ ـ ایجادتسهیلات تجاری به نفع بازرگانان داخلی.
۳ ـ ایجاد صنایع جدید.
۴ ـ محدودیت اقتصادی برای فئودالها و اشراف.

قطع نفوذ اقتصادی و اداری بیگانگان

در این مورد انقلاب خواستار آن بود که بیگانگان دست از اقتصاد ایران بشویند. بازرگانان خارجی که در سفارتخانه‌های بزرگ پراکنده بودند امور تجاری را در دست

گرفته از امتیازهای خاص برخوردار بودند. مطابق آماری که در دست است[۲۰۱]. صادرات و واردات ایران تقریباً متوازن بوده است، بنابراین بورژوازی تجاری ایران از این حیث ناراضی نبوده است. صادرات ایران به روسیه در سال ۱۹۱۰ بالغ بر ۲۶۲ میلیون قران و صادرات به بریتانیا فقط ۳۷ میلیون قران بوده است. تفاوت این اقلام در تجارت با عثمانی و سایر دول اروپائی تا حدودی جبران می‌شده است.

آنچه در مورد نفوذ اقتصادی بیگانگان مهم بوده است در دست داشتن بازار ایران توسط ایشان است که موجبات عدم تکامل صنایع داخلی را فراهم می‌ساخته است. به علت عدم توسعهٔ صنعتی و ضعف بورژوازی صنعتی شعار بستن درهای مملکت به روی بیگانگان مهم بوده است.

در دست داشتن بازار ایران توسط ایشان است که موجبات عدم تکامل صنایع داخلی را فراهم می‌ساخته است. به علت عدم توسعهٔ صنعتی و ضعف بورژوازی صنعتی، شعار بستن درهای مملکت به روی کالای خارجی از طرف ملیون اعلام نشد و فقط در دو مورد استثنائی چنین مسئله‌ای عنوان شده است. البته ملیون در چند مورد برای تهدید و اعمال فشار علیه بیگانگان تهدید به تحریم کالاهای خارجی کردند. اما شعار اتکاء به اقتصادیات ملی به عنوان یک هدف برای انقلاب عنوان نشد. بنابراین خواست اقتصادی انقلاب در مورد قطع نفوذ بیگانگان منحصر بود به لغو امتیازات خارجی که در مبارزه علیه (امتیاز شرکت رژی) منعکس شده است. بانکهای خارجی (بانک شاهی انگلیس) و (بانک استقراض روس) امور معاملات تجارت خارجی را در دست گرفته میلیونها استفادهٔ سالیانه می‌بردند. پرداختهای دولتی و دریافتهای گمرکات نیز توسط همین بانکها انجام می‌شد.

امور اداری ایران بخصوص گمرکات که برای ایران اهمیت درجهٔ اول اقتصادی داشت در دست بیگانگان بود، کوشش برای عزل نوز و سایر رؤسای بلژیکی گمرک نمونه‌ای از خواستهای اقتصادی انقلاب است. تصویب اساسنامهٔ بانک ملی ایران توسط مجلس شورای دورهٔ اول قدم مهمی در راه کوتاه کردن نفوذ اجانب از امور مالی ایران به شمار می‌رود. مجلس در مقابل تقاضای قرضهٔ دولت چنین اقدام کرد: «*اهل مجلس محض پاس حقوق شاهانه و حفظ شئونات ملی و ملاحظات خیرخواهانهٔ دولت و ملت قرض از خارجه را تصویب نمودند. عموم اهالی غیرتمند وطنپرست که خدای حافظ و ناظرشان باد حتی مخدرات محترمه در مجالس و مساجد و منابر بعداً درآمدند که این وجه را ولو اینکه مجاناً باشد بلاعوض خود هم حاضریم که به دولت داده از خارجه استقراض نشود. لهذا اعضای مجلس شورای ملی چنین صلاح دانستند بانکی موسوم به*

بانک ملی تأسیس شود که عموم اهالی ایران در آن بانک شرکت داشته باشند هرکس به قدر قوه و همت و وطنپرستی خود وجهی به عنوان سرمایهٔ شراکتی در این بانک بگذارد و قبض و سهام دریافت دارد که بانک با این سرمایه داد و ستد نماید حالاً و مالاً رفع حوائج دولت و ملت را بنماید»[۲۰۲].

حتی پس از سرکوب کردن مجلس، چون شاه می‌خواست از روس و انگلیس استقراض کند انجمن تبریز قائم‌مقام مجلس شورای ملی و مدافع مشروطیت ایران شدیداً به دول خارجی اعتراض کرده است:

«*انجمن تبریز که خود را جانشین مجلس می‌دانست به جلوگیری از گرفتن وام توسط محمدعلی‌میرزا اقداماتی کرد که خلاصهٔ اعلامیه آن چنین است: "تا دارالشورا باز نشود و پرک ندهد محمدعلی میرزا نخواهد توانست به نام ایران وامی بگیرد و اگر پولی از این باره به او پرداخته شود در آینده توده آن را نخواهد پذیرفت*». سپس تلگرافی در همین باره به پارلمان و سنای فرانسه فرستاد که نسخهٔ آن را در پائین می‌آوریم:

«*پاریس، مجلس مبعوثان، مجلس سنا در موقعی که شاه مجلس ملی را با توپ منفصل ساخته و می‌خواهد برای منقرض ساختن قوای ملی از دول متحاربه قرض کرده تجهیز سلاح و قشون نماید ما ملت ایران به عموم ملل حریت‌پرور عالم اعلام می‌کنیم که این وجه نظر به این که باعث اضمحلال یک ملت خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جانسپاری می‌کنند ملت ایران هم بهیچوجه خود را در ذمهٔ این استقراض نخواهد دانست.* انجمن ایالتی آذربایجان»[۲۰۳]

هدف انقلاب در مورد قطع نفوذ اداری بیگانگان و لغو امتیازات خارجی به نتیجه نرسید و تجارتخانه‌های خارجی نیز همچنان در ایران توسعه یافت. اصولاً در مورد هدفهای اقتصادی انقلاب مشروطیت ایران باید گفت که این هدفها کمتر از همه به پیروزی رسید زیرا شعارهای سیاسی انقلاب به صورت صوری بعدها عمل شد و تغییرات اجتماعی کم و بیش تحت تأثیر انقلاب بوجود آمده و باقی ماند. هدفهای اقتصادی به علت ضعف قوای انقلاب در مقابل دشمنان داخلی و بخصوص خارجی عقیم ماند.

ایجاد تسهیلات تجاری به نفع بازرگانان داخلی

بورژوازی تجاری ایران نقش مهمی در انقلاب داشت. توسعهٔ تجارت خارجی ایران موجب تقویت مالی و اجتماعی این طبقه شده بود. مشکلی که در راه توسعهٔ این طبقه و جود داشت به طورکلی دو قسمت می‌شود اول: مشکلات گمرکی و تجاری که از طرف بیگانگان ایجاد می‌شد زیرا عملاً در معاملات روابط متقابل برقرار نبود و به سود

کشورهای استعماری و به ضرر بازرگانان داخلی، امور جریان می‌یافت. دوم: مخالفت با جریان یافتن سرمایهٔ تجاری در امور تولیدی، در اینمورد استعمار تنها راه پرورش بورژوازی ایران را توسعهٔ تجارتی قرار داده بود.

اشکالات دستهٔ اول با انعقاد قراردادهای تجارتی یکجانبه بوجود می‌آمد. نظری به ارقام تجارت خارجی ایران نمودار می‌سازد که معاملات ایران و انگلیس کاملاً یکجانبه بوده است (واردات از انگلیس ۱۸۹ میلیون قران و صادرات به این کشور ۳۷ میلیون قران بوده است) از سوی دیگر تعرفه‌ها و شرایط پیمان تجارتی ترکمانچای که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم منافع بازرگانان ایران را در بر داشت در این سالها ملغی شده و به دنبال آن رابطه تجاری دو کشور به سود دولت روس توسعه یافت. بلژیکی‌ها که دست-نشاندگان روسها بودند گمرکات ایران را در دست داشتند و با گذراندن تعرفه‌های گمرکی زیاد برای صادرات موجبات نارضایتی بازرگانان را فراهم می‌ساختند. موج مبارزه علیه بلژیکی‌ها بر خاست و در ابتدای نهضت مشروطیت متأسفانه کوششهای بورژوازی تجارتی در این قسمت نیز به نتیجه نرسید. روابط تجاری ایران با ممالک استعماری همچنان به زیان ایران ادامه یافت.

ایجاد صنایع جدید

از زمانی که روابط ایران با اروپا توسعه یافت از طرف اصلاح‌طلبان در چند مورد برای ایجاد صنایع جدید کوشش به عمل آمد. نمونهٔ این کوششها اصلاحات امیرکبیر در این زمینه است. در دورهٔ او ایران دارای کارخانهٔ [...]، کارخانهٔ ریسمان‌ریسی، بلورسازی، چلواربافی، حریربافی و ماهوت بافی، و اسلحه‌سازی و توپریزی بود. و نامبرده عده‌ای صنعتگر و هنرآموز برای فراگرفتن روش جدید کار به مسکو و پترزبورگ روانه کرد و دو نفر از حریربافان کاشان را به استانبول اعزام کرد. سایر رجال اصلاح‌طلب نیز قدمهائی در این راه برداشتند اما سرانجام این کوششها ناکافی بود زیرا استعمار نمی‌خواست ایران در این زمینه رشد کند. بنابراین انقلاب خواستار بود که این سد را برداشته و بخصوص در دورهٔ دوم انقلاب (از افتتاح مجلس به بعد) این شعار مطرح شد.

ناظم‌الاسلام چنین می‌نویسد: «*نگارنده گفت چند روز قبل از این آقا سیدمرتضی باسمه‌چی چنین مدعی شد که کارخانهٔ صابون‌پزی دایر کند و صابون به عمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر از صابون متعارفی هم بفروشد. امتیاز هم نمی‌خواست، فقط اذنی می‌خواست که صابون پزها مانع او نشوند. مالیات دیوان را هم می‌داد. نمونهٔ صابون را هم به انواع مختلفه به من داد. من هم صابون آن را خدمت آقای طباطبائی*

ارائه دادم. جناب معظم فرمود عریضه کنید به معین‌الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت و رفع احتیاج داخله را از خارجه می‌کند لذا من از او معاونت می‌کنم»[۲۰۴].
سیستم صنفی در صنعت، که این وابسته به عهد فئودالیسم می‌باشد، همچنان در ایران پا برجا بود. صنایع ایران به صورت کارگاههای کوچک و با تکنیک عقب‌مانده اداره می‌شد و بهیچوجه قادر نبود در مقابل سیل کالاهای خارجی مقاومت ورزد. صادرات ایران به خارج محصولات کشاورزی صنعتی (مواد اولیه) بوده است و از صنایع تجارت فرش رونق داشته است که آنهم در چند مورد در داخله توسط شرکتها انجام می‌شد و آلمانها علاوه بر معاملات به تولید فرش در ایران نیز دست زده بودند.

به هر حال سیستم صنفی یکی از موانع رشد صنایع به شمار می‌رفت و الغای این سیتسم جز با الغای فئودالیسم ممکن نبود.

همچنین ناظم‌الاسلام از گفتارهای *انجمن مخفی* ذکر می‌کند: *«... ملاحظه کنید مرحوم امین‌الدوله کارخانهٔ کبریت‌سازی آورد و در کهریزک کارخانهٔ قندسازی احداث نمود و کلی خرج کرد. هم کبریت او را دیدیم و هم قند آن را خوردیم. در محلهٔ دروازه قزوین کارخانهٔ بلورسازی راه انداختند. صنیع‌الدوله کارخانهٔ نخ‌بافی آورد. شیشه و نخ هر دو را دیدیم چه شد که همه خراب و بایر ماند...»*[۲۰۵].

در لایحهٔ بست‌نشینان حضرت‌عبدالعظیم (مشروعه‌خواهان) به تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی چنین اتهامی به مجلسیان وارد آمده است: *«... و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویهٔ طرفه دشوار و در احداث راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ...»*، چنانکه می‌بینیم این «اتهام» بشمار رفته است حال آنکه افتخاری است مسلم برای مشروطه‌خواهان که این وسعت فکر را در نیم قرن پیش ابراز داشته‌اند.

در تبریز به عللی که قبلاً ذکر شده است صنایع در حال توسعهٔ بیشتری بوده و این شهر نسبت به سایر شهرها کارگران بیشتری داشت و بخصوص در دورهٔ استبداد صغیر و جنگهای تبریز هدف ایجاد صنایع ملی بوضوح به طور مکرر از طرف انقلابیون اعلام شده است. این هدف بسیار مهم انقلاب که به علت ضعف بورژوازی صنعتی و طبقهٔ کارگر آنطور که شایسته بود عنوان نشده است همچنان عقیم ماند.

نقشهٔ استعمار غارت منابع ایران بوده است. قرارداد نفت جنوب و استخراج آن نمونه‌ای از توسعهٔ صنعتی استعماری به شمار می‌رود. به جرأت می‌توان گفت که از زیانهای سیاسی گذشته، منافع اقتصادی ایران از این منبع مهم بسیار اندک و ناچیز بوده است.

محدودیت اقتصادی برای فئودالها و اشراف

چنانچه مکرر در این رساله بیان شده است، انقلاب ایران به علت عدم توسعهٔ صنعتی کمتر جنبهٔ ضدفئودالی داشت. بخصوص این جنبه در روند اقتصادی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد زیرا طبقهٔ متوسط در مبارزه برای یافتن میدان توسعه با حاکمیت سیاسی فئودالها و اشراف ناگزیر از کشمکش و برخورد بودند. ایوانف در مورد جنبه فئودالی انقلاب می‌نویسد: «*اما با اینکه در سالهای (۱۹۱۱ ـ ۱۹۰۵) جنبش دهقانی در نقاط مختلف ایران وجود داشت باید گفت که به طور کلی سراسر ایران را فرا نگرفته بود و به صورت یک مبارزه همه جائی به خاطر زمین و سلب مالکیت فئودالی در نیامده و در انقلاب نقش قاطعی نداشت. شهرها در انقلاب ایران به نسبت زیادی از ده پیش افتاده بودند*»[۲۰۶].

صرفنظر از این نقیصهٔ بزرگ، انقلاب در تحدید نفوذ فئودالها و اقتصاد فئودالی قدمهائی برداشت. کمیسیون مالی برای ایجاد تعادل در بودجهٔ دولت که هر ساله شش کرور و نیم کسری داشت و می‌بایست با استقراض از خارجه تأمین شود اقدامات زیر را به عمل آورده:

اول: از سالانهٔ گزاف شاهزادگان و اشراف کاست: شعاع‌السلطنه ۱۱۵ هزار تومان، ظل‌السلطان ۷۵ و نایب‌السلطنه ۲۹ هزار تومان دریافت می‌کردند که مجلس برای هر یک ۱۲ هزار تومان مقرر داشت.

دوم: در مالیاتهائی که از ایالات گرفته می‌شد تجدید نظر کرد زیرا فرمانروایان و حکام مالیات صد سال قبل را به دولت می‌پرداختند و چندین برابر از مردم می‌ستاندند. کمیسیون این شیوه را ملغی ساخت.

سوم: تیولداری را برانداخت که یکی از مهمترین اقدامات مجلس به شمار می‌رود.

چهارم: مالیات جنس را که فرمانداران و مستوفیان تبدیل به نقد می‌کردند و بهای آن را مطابق نرخ صد سال قبل محاسبه می‌کردند. مجلس حکم کرد که عیناً جنس را که چندین برابر قیمت داشت بپردازند. گذشته از اینها مبلغ سیصد و هشتاد هزار تومان از بودجهٔ دربار کم کرد زیرا از ۸۰۰ هزار تومان و مقدار زیادی جنس که دربار سالیانه می‌گرفت هشتاد هزار تومان صرف جیب مظفرالدین‌شاه و بخششهای او بوده که مجلس برای اینها جائی نمی‌دید و همچنین شصت هزار تومان برای (خلعت) دادن بود که آن را نیز حذف کردند. مجلس برای شخص شاه سی هزار تومان و بقیه تا یک کرور، برای درباریان و کارداران و سایرین، همچنان جنس را برای دربار، مقرر داشت. پس از این واقعه است که دربار سربازان گارد شاهی و سیلاخوری و

قاطرچیان وعدهٔ دیگری از کارکنان جزء دربار را به عنوان این که مجلس مقرری آنان را قطع کرده است علیه مجلس بشوراند. با ایجاد سیستم تازهٔ مالیاتی و لغو سیستم قبلی به نفوذ اقتصادی اشراف لطمهٔ مهمی وارد آمد. سرانجام با انقلاب مشروطیت ایران و تغییر سیستم حکومتی به طور ظاهری طبقهٔ متوسط حق بیشتری در ادارهٔ امور یافت و اشرافیت فئودالی دچار تزلزل گردیده تخفیف یافت.

هدفهای اجتماعی انقلاب ایران

هدف اجتماعی اساسی انقلاب دگرگونی جامعهٔ کهن است که با وجود اقدامات اصلاحی در طی یک قرن قبل از انقلاب کم و بیش به همانسان باقی‌مانده بود. انقلاب در تمام نهادهای اجتماعی مؤثر واقع شد. اگر چه نتایج سیاسی و اقتصادی انقلاب بر اثر شکست و ناکامی آن عقیم ماند لکن آثار اجتماعی انقلاب در تمام شئون بروز کرده و علیرغم کوششهای ارتجاع باقی ماند. نفوذ تمدن اروپائی در ایران موجب ثبات این آثار گردید. انقلاب حد فاصل بین جامعهٔ کهن و جامعهٔ نو ایران است. اقدامات اصلاحی دیگر فرع بر انقلاب به شمار می‌رود. بنابراین می‌بینیم که اگر بخواهیم در تمام موارد تحولات و تغییرات ناشی از انقلاب را بیان کنیم مطلب بسیار است و به درازا خواهد کشید و از چهارچوب این رساله خارج است. بنابراین بر حسب معمول هدفهای اجتماعی را نیز فقط مرتب می‌کنم.

هدفهای اجتماعی انقلاب عبارت بود از ۱- اصلاحات اداری، ۲- توسعهٔ فرهنگ و بهداشت، ۳- تفکیک دستگاه روحانیت از امور حکومت.

اصلاحات اداری

سازمان اداری ایران با افتتاح مجلس شورای ملی و وضع قوانین اداری تغییر یافت وزراء در رأس وزارتخانه‌ها قرار گرفته و در مقابل مجلس مسئول شناخته شدند. عزل و وضع نخست‌وزیر و هیئت دولت توسط مجلس انجام می‌شد. چنانچه می‌دانیم برای تحقق این هدف پس از افتتاح مجلس کشمکشهای زیادی با دربار و مرتجعین به عمل آمد. سیستم مالیاتی و روش جمع‌آوری آن در مجلس دوم تغییر یافت و شوستر اساس تازه‌ای برای آن گذاشت. ارتش ایران نیز با تأسیس ژاندارم خزانه و ژاندارم (امنیه) که بعدها توسط انگلیسها به هم پیوستند به صورت جدید درآمد. ادارات تازه که قبلاً توسط بیگانگان تأسیس و اداره

می‌شد، به روی مردم باز شده و مورد استفادهٔ عموم قرار گرفت مثل ادارهٔ پست و تلگراف. لکن باید توجه داشت که این تغییرات در سطح جامعه بوجود آمده و بعدها نیز به همین صورت ادامه یافت.

این رفورم سطحی وسیله‌ای در دست ارتجاع شد که جنبش را از جادهٔ خود منحرف ساخته و یک دوره مبارزهٔ مردم را تا حدود زیادی عقیم گذارد.

در کتاب ابراهیم بیک که مقارن آغاز جنبش مشروطیت در ایران توزیع و استقبال شد و از جمله در *انجمن مخفی* قرائت و بحث می‌شد در مورد اصلاح امور ایران چنین می‌نویسد:

«*خطاب به وزیر داخله، حالا بفرمائید ببینیم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده‌اید و یا دارالعجزه، مسکن ایتامی ساخته و برای تربیت اطفال بیکس ملت دارالصنایعی پرداخته‌اید. در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده‌اید و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملک و ملت است فراهم آورده‌اید در باب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیونها پول در راه توسیع آن خرج نموده‌اند و در موقع اقتضاء برای حصول آن خونریزیها کرده‌اند چه اقدامات مجدانه از شما سر زده است... عجبا، هیچ به خاطر مبارک عالی خطور نکرده است تدبیری به کار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارج می‌رود بیش از آن باشد که از خارجه به مملکت داخل می‌شود تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده... و چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگی محتاج خارجه باشد... آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را به ممالک روس و عثمانی و هند تحقیق فرموده تدبیری برای منع این کار به کار برده‌اید. چرا اقدامات به کار نمی‌برید که برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر به نام سرکار ساخته و پرداخته گردد. خواهید فرمود که ساختن فابریک وظیفه و تکلیف من نیست. مسلماً، لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت، کار وزیر با کفایت و خردمند و با انصاف است. به خدا در ممالک خارجه اینها را که یکان یکان شمردم همه از تکالیف وزیر داخله است*».

کتاب ابراهیم بیگ به سبب مطالبی که بیان کرده بود و خواستهای اجتماعی ایران را نشان می‌داد از طرف دولت جزو کتب ضاله محسوب می‌شد و از طرف مردم هر روز بیش از پیش استقبال می‌شد. خواستهای عرضه شده در این کتاب نموداری از تقاضاهای مردم در آغاز جنبش به شمار می‌رود. هنگام تسلط انجمن ایالتی آذربایجان، هر شهر که به دست آزادیخواهان گشوده می‌شد در آنجا ادارات جدید مطابق تبریز

تأسیس می‌شد. کسروی می‌نویسد: «*چنان که گفتیم در اینجا نیز اداره‌های قانونی از عدلیه و شهرداری و شهربانی باز شد. نیز انجمن به ریاست حاجی علی اصغرآقا از بازرگانان به نام خوی برپا شد. نیز به پشتیبانی عمواوغلی و مجاهدان میرزاحسن رشدیه دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد. میرزاآقاخان مرندی روزنامه‌ای به نام* مکافات *پدید آورده و به پراکندن پرداخت*»[۲۰۷].

توسعهٔ فرهنگ و بهداشت

اصلاح‌طلبان و سپس انقلابیها یکی از مهمترین اسباب نجات کشور را در ایجاد فرهنگ جدید و توسعهٔ فرهنگ می‌دانستند. لذا یکی از قدمهای اولیهٔ اصلاح‌طلبان ایجاد مدارس تازه بود. در دورهٔ انقلاب نیز همچنان فرهنگ‌خواهی و توجه به تعلیم و تربیت جدید از طرف مجلس و مردم دنبال می‌شد. در تهران دهها مدرسهٔ جدید بوجود آمده بود. شاگردان این مدارس که زیر تربیت روشنفکران بودند همواره نسبت به انقلاب علاقمند بوده و در جریانها شرکت می‌کردند.

کسروی می‌نویسد: «*سران آزادی در تبریز به دو چیز بیش از همه ارج می‌گزاردند یکی دبستانها و شاگردان آنها و دیگری مجاهدان و دسته‌بندیهای ایشان و این هر دو سودمند و بجا می‌بود*»[۲۰۸].

روزنامه‌ها در توسعهٔ عقاید و دانش جدید نقش مهمی ایفا می‌کردند. مشروطه‌خواهان در انتشار روزنامه‌ها اصرار داشتند و در سخت‌ترین شرایط به ادامهٔ انتشار آنها کوشا بودند. روزنامه‌ها نقش رابط بین مردم و پیشروان نهضت را بر عهده داشتند. در بحبوحهٔ جنگ در تبریز دو روزنامه یکی *نالهٔ مردم* و یکی *انجمن* که در آن ایام دوباره چاپ شد منتشر می‌شد. نسبت به تعمیم بهداشت نیز به موازات فرهنگ اقداماتی بعمل می‌آمد. در دورهٔ جنگهای تبریز بیمارستانی به طرح تازه تأسیس شد.

روشنفکران و سایر ترقیخواهان علت عقب‌ماندگی ایران را در کهنگی نهادهای اجتماعی می‌دیدند و به همین سبب نسبت به مظاهر تمدن غرب علاقهٔ وافر داشتند. این طرز فکر که به انقلاب به صورت سطحی می‌نگریست در مسخ شدن انقلاب و عقیم ماندن نتایج عمیق آن مؤثر بوده است. مرتجعین بخصوص روحانیون شریعت‌خواه نسبت به مظاهر (فرنگ) در جامعهٔ ایران عکس‌العمل شدید نشان می‌دادند. در لایحهٔ بست‌نشینان (به تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی) چنین می‌نویسند: «*و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤسای روحانی همه را عنفاً در مجلس در قطار مادامهای فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علیرغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستبشر دانسته باشند. آن*

بازار شام، آن شیپور اسلام، آن آتشبازیها، آن ورود سفراء، آن عادیات خارجه، آن هورا کشیدنها و آنهمه کتبه‌های زنده‌باد زنده‌باد و (زنده‌باد مساوات و برادری و برابری)»... همچنین می‌نویسند: «*و دیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلادهٔ کفر. در قبه‌الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر نمی‌دهد که در ممالک اسلامیه مجلس ترحیم و ختم قرآن را به دستور فرنگستان تشکیل داده باشند. مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقهٔ طاهره سلام‌اللـه علیها به سیرهٔ خاصهٔ فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن و جماعت زردشتیها را در خانهٔ خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً آلافرنگها و پاریس‌پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را طوعا یا کرهاً به آن محضر کشیدن. ای پیروان اسلام هیچ ختمی به این شکل دیده یا شنیده بودید*». و سپس در باب نشر کتب خارجه: «*پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیهم‌السلام است...*».

باری اینها مظاهر تمدن غرب است که در ایران رسوخ کرده است بدیهی است ممانعت از سرایت این مظاهر غیرممکن و نابجا بوده است ولی اکتفا به قبول این مظاهر بدون توجه به اصول جوامع صنعتی اروپا و فراموش ساختن تغییرات اساسی انحرافی است که در موارد مشابه اغلب روشنفکران را گمراه می‌سازد.

تحدید قدرت روحانیان

با وجود اینکه قشر روحانی در دورهٔ اول انقلاب نقش مهمی بر عهده داشت انقلاب در جهتی سیر می‌کرد که از اهمیت اجتماعی این گروه می‌کاست. انقلاب در مرحلهٔ دوم درست در جهت مخالف منافع قشری روحانیان جریان یافت. روشنفکران مبارزه با خرافت را از وظایف خود قرار داده و از تاختن به مذهب هیچ باک نداشتند. در تصویب قوانین عملاً روحانیان را از انجام امور مدنی (بخصوص امور قضائی) تا حدود زیادی دور ساختند. متقابلاً این جماعت با اتکاء به دربار و فئودالیته علیه مشروطیت سنگر مشروعه‌خواهی را بوجود آوردند.

در وقایع تبریز کسروی می‌نویسد:

«*در عید قربان معمول بود شتری می‌کشتند. بدینسان که جانور را با منگوله و زنگوله آراسته و سوارگانی از پس و پیش افتاده با سرنا و دهل یک روز و دو روز در بازار می‌گردانیدند و شادیها می‌نمودند و روز قربان می‌کشتند که هنوز جان از تنش در نرفته درباریان بر سرش می‌ریختند و هر تکه‌ای از گوشتش در دست دیگری می‌ماند. سرش را هم برای ولیعهد یا شاه می‌بردند. این یک کار خونخوارانه‌ای می‌بود*

و از این‌رو انجمن از آن جلو گرفت. ولی میرهاشم که دستگاه فرمانروائی برای خود چیده و به دلگرمی محمدعلی میرزا و زور تفنگداران (دوچی) و (سرخاب) خود را در جهان دیگری می‌دید شتر قربانی فرمان داده و کهنه درباریانی بدانسان که همه ساله می‌کردند شتری را کشتند و سرش را برای او بردند و از او خلعت و پاداش گرفتند».

در تحدید قدرت روحانیان، روشنفکران و اشراف اصلاح‌طلب هم‌آواز بودند. بعدها نیز برای ایجاد حکومت متمرکز و مقتدر ناچار شدند روحانیان را از مقام اجتماعی خود معزول نمایند.

در پایان مبحث هدفهای انقلاب مشروطیت ایران باید گفت که انقلاب ایران به هدفهای اساسی خود نرسید. نتیجه این که انقلاب مشروطیت موفق به تغییرات صوری و رفورم سطحی اجتماعی گردید. حکومت مستقل ملی در ایران به وجود نیامد. استعمارچیان همچنان این کشور را مورد بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی قرار دادند. فئودالیسم نابود نشد و مهمترین مسئلهٔ اقتصادی یعنی سیستم اقتصادی فئودالی پابرجا ماند. هدفهای انقلاب مشروطیت مطابق با عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی ایران ناقص و نارسا بود و همان هدفهای ناقص نیز تحقق نیافت.

بخش سوم

روشهای مبارزه در انقلاب مشروطیت ایران

روش مبارزه بستگی به نیروهای مبارز و هدف جنبش دارد. عوامل دیگر از قبیل سنن تاریخی و ملی و وضع جغرافیائی همانطور که صفات ثانوی طبقات و نیروها به شمار می‌رود عوامل درجهٔ دوم در انتخاب روش محسوب می‌شود.

هنگامی که جنبش هدفهای نهائی دارد برای رسیدن به آن هدفها مرحله مرحله پیش می‌رود. انتخاب این مراحل امری تصادفی و شخصی نیست و مشمول شرایط فوق‌الذکر می‌گردد. مثلاً این که تقریباً مقارن انقلاب ایران روسیه دچار انقلاب است و این انقلاب با اعتصابهای کارگری شروع شده و به قیام مسلحانه می‌انجامد و در ایران جنبش از اعتراض و تعطیل بازارها و از مجالس وعظ و خطابه آغاز شده به بست‌نشینی متوسل شده و سرانجام به دفاع و حملهٔ نیروهای مسلح می‌رسد، موضوعی نیست که وابسته به خصوصیات ملی و تاریخی و وضع جغرافیائی طبیعی و انسانی این دو منطقه باشد. مطلب این است که در روسیه طبقهٔ کارگر اساس انقلاب است و این طبقه از نظر کمی و کیفی رشد کرده است و با بورژوازی و بخصوص طبقات زحمتکش پیوند کرده است و در ایران بورژوازی است که عامه را به دنبال روحانیان به جنبش در می‌آورد. هر یک از این نهضتها هدفهای مشخص و متمایزی از یکدیگر دارند.

حال اگر بگوئیم انتخاب روش یک امر جبری و تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی است این بدان معنی نیست که هزاران نفر کسانی که در جنبش شرکت دارند همچون «گوسفندان» تابع ضرورت تاریخ که جدا از ایشان سیر می‌کند هستند. انسانها و عقاید و آرای ایشان آینهٔ ضرورتهای اجتماعی و اقتصادی است. بنابراین در امر مبارزه نمی‌توان قبول کرد که از کوشش به خاطر انتخاب و یا تغییر روش و تاکتیکها خودداری شود و

بگوئیم: «سرانجام آنچه بایستی بشود می‌شود». انسان تماشاچی صحنهٔ تحولات اجتماعی نیست تمام تحولات و انقلابات قبل از اینکه به انجام رسد در ذهن انسانها اثر می‌کند. ضرورت در آنجاست که همین انسان در هر شرایط مکانی و زمانی تصمیمی متناسب با آن می‌گیرد و عقاید و آرای مطابق آن شرایط دارد و به خاطر آن آراء و عقاید مبارزه می‌کند. ما حق داریم از معتقدات خود همچون پدیده‌ای ضروری سخن گوئیم و به خاطر تحقق آنها کوشش کنیم، ما ناگزیریم چنین کنیم و این «ناگزیری» نیروی سری و فوق طبیعی نیست. این نتیجهٔ عوامل عادی جامعه است. آنچه باید گفت اینست که نتیجه آن می‌شود که مطابق با سیر تحول و تکامل جامعه است. بنابراین هر کس بهتر این سیر را بشناسد و خود را با آن منطبق سازد درست‌تر خواهد رفت.

پس از بیان نیروهای انقلاب مشروطیت ایران و هدفهای آن اینک این موضوع را به اختصار بررسی می‌کنم که در این دورهٔ متحرک جامعهٔ ایران، انقلاب از چه مراحلی گذشت و چه روشهائی از طرف انقلابیها و ضدانقلابیها اتخاذ گردید.

فصل اول
روشهای انقلابیها

در انقلاب ایران دو دوره می‌توان معین کرد. دورهٔ اول: از بدو مبارزات تا تشکیل مجلس اول و حتی ماههای اول کار مجلس می‌باشد. دورهٔ دوم: از نیمهٔ کار مجلس اول تا پایان جنگهای تبریز و جریان مجلس دوم.

در دورهٔ اول مبارزه جنبهٔ مسالمت‌آمیز داشت. روحانیان در صف اول مبارزه قرار داشتند و بجز چند برخورد شدید عمومی شدت عمل از طرفین به عمل نیامد.

در دورهٔ دوم کشمکش ارتجاع و آزادی به برخوردهای شدید گرائید و سرانجام قیام مسلحانهٔ خونین نموداری از این دوره به شمار می‌رود. بدیهی است مجلس دوم نمودار و نتیجهٔ طبیعی این دوره (دوم) نمی‌باشد و مجلس اول از این حیث اصالت بیشتری نسبت به مجلس دوم دارد.

در دورهٔ دوم از طرف رهبران گاهی روش سازشکارانه و محافظه‌کارانه پیش‌گرفته شد و در پایان این دوره با ورود عده‌ای مرتجع در کادر رهبری، مبارزه از سیر خود خارج شده و با ناکامی پایان یافت.

بنابراین اول تحت عنوان مبارزهٔ مسالمت‌جویانه روشها و تاکتیکهای آن بررسی می‌شود و سپس به مبارزهٔ انقلابی می‌پردازم.

مبارزهٔ مسالمت‌جویانه و روشهای آن

نهضت مشروطیت ایران به صورت بسیار خفیف و آرام آغاز شد. در این دوره بازاریان و روحانیان دو رکن معتبر انقلاب محسوب می‌شدند. روشهائی که از طرف ایشان پیش گرفته شد عبارت بود از بست‌نشینی، توسل به امکانات خارجی، مذاکرات، شرکت در مجامع مذهبی و برگزاری جلسات تعزیه و وعظ و استفاده از این جلسات. در

این مبحث از مراعات توالی زمان خودداری شده و وقایع مشابه یکجا مورد بحث قرار می‌گیرد.

استفاده از مجالس مذهبی

هنگامی که در تهران بازار علیه بلژیکیان آمادهٔ مبارزه می‌شد بهبهانی بر منبر علیه «نوز» بلژیکی سخن می‌گفت. در ماههای عزاداری وعاظ به نفع عدالتخانه و علیه عین‌الدوله سخن گفتند. وسیلهٔ تجهیز مردم برای شرکت در مبارزه وعظ و خطابه‌های مذهبی بود. در طی مجلس اول هنگامی که کشمکش علیه دربار و ارتجاع بالا گرفت وعاظ شجاع که جانب آزادیخواهی را گرفته بودند از منابر سخنان تند گفته و در بین ایشان سیدجمال‌الدین واعظ و ملک‌المتکلمین به نام بودند. در تمام شهرهای ایران در دوره‌ای که روحانیان در صف اول قرار داشتند استفاده از منابر وسیلهٔ ارتباط با مردم بود. در جنگ بین مشروطه و مشروعه مرتجعین از همین وسیله در بسیاری موارد علیه آزادی استفاده کردند.

بست‌نشینی

در مورد استفاده از این وسیله باید توجه داشت که در زمان انقلاب مشروطیت وضع با حال تفاوت کلی داشته و هنگامی که از بست‌نشینی، آن هم در سفارتخانه‌های بیگانه بحث می‌شود نباید همین نظر و احساس را که اینک در صورت مواجهه با چنین جریانی به ما دست می‌دهد در آن عهد صادق دانست. پاولویچ می‌نویسد: «*حتی در پیمان ترکمانچای مطلبی در این مورد گنجانده بوده‌اند. بنا به تقاضای شاه ایران به طور محرمانه از طرف روسیه یکی از مواد عهدنامهٔ ترکمانچای لغو اصول (بست) تعیین شده بود. این ماده به علت عدم توانائی حکومت ایران برای از بین بردن اصول «مقدس» بست در روی کاغذ ماند*»[1]. بست‌نشینی در سفارتخانه‌های بیگانه نشانهٔ نفوذ سیاسی این دولتهاست و خواست دولت ایران در الغای اصول بست در سفارتخانه‌ها که از جانب شاهان ایران بعدها نیز ابراز شده است به علت دفاع از استقلال سیاسی ایران نمی‌باشد بلکه به این علت است که بست‌نشینی وسیله‌ای برای مقاومت در مقابل قدرت مستبد دربار به شمار می‌رود. البته وابستگان دول استعماری از بست‌نشینی در سفارتخانه‌ها استفاده می‌کردند.

پدیدهٔ بست‌نشینی در ایران ریشهٔ قدیمی دارد و اغلب مرسوم بوده است که برای تظلم در امامزاده‌ها و اماکن متبرکه و یا خانهٔ علمای مذهبی و بزرگان بست می‌نشسته‌اند. هنگامی که بیگانگان در ایران اقدام به تأسیس سفارتخانه‌کردند این

محلها نیز مورد استفادهٔ بست‌نشینی پیدا کرد. گاهی بر حسب سنت بعضی مراکز نیز محل بست قرار می‌گرفت مثل «توپ مروارید» و سرطویلهٔ شاهی یا غیره. ناظم‌الاسلام در مورد بست‌نشینی چنین می‌نویسد: «*بعضی اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به توپ مروارید است در نزدیکی درب ارک که زیر نقاره‌خانه است آن را گذاشته‌اند*» ... «*سرطویلهٔ شاهی و طویله‌های شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هر کس به سرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیرآخورها از او همراهی می‌کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می‌شود. ناصرالدین‌شاه ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف نشوند*»...«*گاهگاهی هم به ملاحظهٔ شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند مثلاً در سال ۱۸۴۸ میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی‌میرزا آقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند*» ... «*در هجده بیست سال قبل ناظم‌العلماء ملایری که از علماء و بزرگان بود با چند نفر از اهالی ملایر به سفارتخانهٔ روس ملتجی شدند و از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر عین‌الدوله*» ... «*و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوءظن دولت واقع شد به محض آنکه دانست عین‌الدوله در خیال گرفتاری اوست پناه به سفارتخانهٔ عثمانی برد*»[۲]. پس از تأسیس دوایر تلگراف در ایران بست‌نشینی در این ادارات که زیر نظر خارجیان بود نیز مرسوم گردید.

هنگامی که انقلاب ایران آغاز شد بست‌نشینی به عنوان یک سنت شناخته می‌شد و به عنوان مبارزهٔ منفی از جانب مردم استقبال می‌شد. برای اولین بار علما و بازرگانان و طلبه‌های تهران به صورت دسته‌جمعی در عبدالعظیم بست نشستند و تقاضای عدالتخواهانه را مطرح ساختند. کم مانده بود مستبدین به قوهٔ قهریه به این محل «مقدس» تجاوز کرده بست را بشکنند. مهمترین بست‌نشینی تاریخ مشروطیت بست‌نشینی در سفارتخانهٔ انگلیس در تهران است که در مورد آن سر و صدای زیادی شده است.

چنانچه بیان شد بست‌نشینی آن دوره را نباید با عملی مشابه در زمان حال مقایسه کنیم آنان که گویند دیگهای پلوی سفارت مشروطهٔ ایران را بوجود آورده نظری سطحی و سفسطه‌آمیز بیان می‌دارند. تحصن هزاران نفر از مردم حتی در سفارتخانهٔ انگلیس خود مبارزه‌ای است مسالمت‌آمیز. لکن این التجاء برای دولت استعماری انگلیس وسیلهٔ مساعدی بوجود آورد که در انقلاب ایران و بخصوص در تماس با رهبران و رجال

انقلاب قدمهائی به ضرر ملت ایران بردارد. منظور این است که آنان که گویند مشروطیت ایران عطیهٔ انگلیس است بدانند که انگلیس به عنوان یک دولت استعماری از نهضت مردم ایران سوءاستفاده کرده است.

انگلیس سازنده و بوجودآورندهٔ نهضت نیست بلکه مسخ‌کنندهٔ انقلاب و موجب ناکامی انقلاب گردیده است. رهبرانی که به جای اتکا به نیروی داخلی اساس را بر توسل به بیگانگان قرار می‌دهند این خطر را برای نهضت پیش می‌آورند که قدمهائی در جهت مخالف منافع مردم بردارند. در واقعهٔ تحصن سفارت انگلیس بهبهانی قبلاً با سفارتخانه مذاکره کرده بود. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «*امروز مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه به سفارتخانهٔ دولت انگلیس مرقوم داشته به (مستر کرندف) رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء به آن سفارتخانه نوشته بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است: "ما علما و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود لهذا حرکت به اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در رفع ظلم و تعدی همراهی خود را دریغ ندارید". چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود مستر کرندف شارژ دافر همینقدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التجاء آورند همراهی خواهد شد. این بود که آقای بهبهانی در ابن‌بابویه فرمود به بعضی از تجار که اجزای سفارتخانه به من وعدهٔ همراهی داده‌اند هرگاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شده و به آن مکان متحصن و ملتجی شوید اگر چه وزیر مختار تهران نیست ولیکن شارژ دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود*»[۳]. باری روز شنبه ۲۸ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ بازارها بسته شد و مردم از تجار و طلبه‌ها و اصناف دسته‌جمعی وارد سفارتخانه شدند. ناظم‌الاسلام وضع داخل سفارتخانه را چنین می‌نویسد:

«*می‌توان گفت سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است چه در زیر هر چادر هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می‌دهد یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می‌خورد که تا کنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد. فیلسوف بهبهانی و بعضی از اجزاء* انجمن مخفی *روزنامهٔ* حبل‌المتین *را در دست گرفته بر مردم قرائت می‌نماید*» ... «*جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن می‌دهند. شارژ دافر سفارت هم با ملت همراه است. مشهور شد که شارژ دافر رفته است نیاوران در قصر صاحبقرانیه که حضور اعلیحضرت مشرّف شده و تظلم تجار و مردم را به عرض برساند، عین‌الدوله مانع شد*»[۴] هر روز به عدهٔ متحصنین افزوده می‌شد: «*روز یکشنبه ۷ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری، در این روز بر عدد*

متحصنین سفارتخانه افزوده گردید و بازارها و سراها عموماً بسته گردید حتی سر گذرها نیز دکاکینش بسته گردید. کسبهٔ حضرت عبدالعظیم نیز آمدند به سفارتخانه. اهالی شمیرانات و دهات اطراف هم به صدا درآمدند. ادارهٔ قزاقخانه نیز در خیال آمدن به سفارتخانه می‌باشد»... «طایفهٔ زنها هم، گفتگوئی بین آنهاست که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به سفارتخانه است چادر بزنند. از طرف علماء اعلام که در قم می‌باشند امروز قاصدشان آمد بکلی سلامت بوده‌اند»[۵].

توسل به بست‌نشینی در دورهٔ اول انقلاب با توجه به جنبهٔ توده‌ای آن روش نسبتاً مسالمت‌آمیزی بوده است. توسل به محافل دیپلماتیک انگلیس با توجه به سیاست این دولت در دورهٔ اول انقلاب روش نادرستی بود لیکن سازشکاری گروهی از رهبران و علائق انگلوفیل این گروه در دورهٔ دوم موجب فساد انقلاب گردید. پس از تحصن تهران در تبریز نیز چون نهضت آغاز شد به تقلید تهران در کنسولگری انگلیس متحصن شدند و توسط سفارتخانهٔ این دولت در تهران خواستهای خود را اعلام کردند. کنسول انگلیس برای دامن‌زدن به جنبش مردم و برای توجیه روش خود در قبال سیاست روسیه در تبریز به متحصنین گفت: «*ما نتوانیم به کارهای درونی ایران درآئیم شما را با این اندکی نتوانیم پذیرفت ولی اگر بازار ببندد و علما و دیگران نیز بیایند چون به نام توده است توانیم پذیرفت*»[۶]. سرانجام تلگراف زیر را به تهران مخابره کردند: «*تلگراف از تبریز به توسط سفارت سنیهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس حضور مبارک حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقا سیدمحمد متجهد و سایر حجج اسلام الله ادام الله ظلهم التعالی ای ملی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت‌پرورانهٔ حضرتعالی و سایرین قاصر است. الان بازار و دکاکین مسدود. تمامی علما و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسولخانهٔ دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده. جناب قونسولگری در هرگونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچهٔ قانون اساسی که موافق شرایط است معین فرماید به ماها برسانید که طبق آن معمول و رفتار شود. امضاء از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان*»[۷].

هنگامی که مجلس شورای ملی مورد تجاوز مسلحانه قرار گرفت گروهی به سفارت انگلیس پناهنده شدند: «*دربارهٔ تقی‌زاده و دهخدا و بهاءالواعظین و صدیق حرم و مدیر حبل‌المتین چنین نهاده شد که محمد علی‌میرزا دررفت سفر بپردازد و از ایران بیرون روند و جز از تقی‌زاده که بی‌نیازی نمود پولی نگرفت دیگران گرفتند*»... «*و همگی در کالسکه‌های دولتی نشسته همراه غلامان سفارت از راه گیلان روانهٔ قفقاز شدند*»[۸]. ایوانف در این مورد چنین قضاوت می‌کند: «*انگلیسها این افراد را آنطور که تبلیغات*

دروغ و ریاکارانهٔ انگلیس ادعا می‌کرد به خاطر همدردی با طرفداران مشروطیت پناه نداده بودند، بلکه امپریالیستهای انگلیس فقط برای نجات عمال خود که در بین ایشان چند تن از نمایندگان مجلس وجود داشت می‌کوشیدند آنها می‌خواستند این افراد را محافظت کنند تا در آینده برای اجرای سیاست امپریالیستی خود نسبت به ایران از وجود آنان استفاده نمایند»[۹].

به این ترتیب ایوانف این گروه را عامل استعمار می‌شناسد. اگر ما خوشبین باشیم و از این عقیده پیروی نکنیم باید بگوئیم که بین التجاء به سفارتخانه با تحصن دسته‌جمعی مردم تفاوت آشکار وجود داشته است. پناهندگی این گروه محدود، به سفارتخانهٔ انگلیس از نقاط ضعف رهبری نهضت مشروطه به شمار می‌رود. این نوع کارها بوده است که مشروطیت ایران را رنگ انگلیسی می‌داده است. هنگامی که مخالفت با آزادی و استبداد به نهایت رسیده و تودهٔ شهرنشین به جنبش درآمده است، نماینده‌ای چون تقی‌زاده که در مجلس خیلی جوش و خروش می‌کرده است خود را تحت حمایت انگلیس قرار می‌دهد و به این وسیله جنبش لطمه می‌خورد. در اصفهان هنگامی که خواستند نهضت را علیه استبداد محمدعلی‌شاه که با تبریز می‌جنگید احیاء کنند، علماء ترور مونس‌السلطنه را بهانه قرار دادند و گروهی در کنسولگری انگلیس متحصن شدند.

مؤلف کتاب *جنبش وطن‌پرستان بختیاری و اصفهان* می‌نویسد: «*پس از کشته شدن مونس‌السلطنه حاج آقا نورالله ثقه‌الاسلام همین مسئله را دستاویز قرار داده و جداً با آمدن ظل‌السلطان به قمشلو و اصفهان مخالفت کرده اهالی شهر مخصوصاً اتحادیهٔ علما به عنوان این که این پیشامد لطمهٔ شدیدی به عالم روحانیت زده نسبت به صارم‌الدوله اعتراض نمودند و عده‌ای از سران قوم با یکدیگر مذاکره کردند و قرار شد حاج میرزامهدی دولت‌آبادی و حاج میرزاسیدعلی و حاج میرزاآقا جناب و سیدحسن قمشه‌ای و سیدحسن مدرس اسفه‌ای و سیدحسن کاشانی در کنسولگری انگلیس متحصن گردیده دادخواهی نمایند. روز بعد چندین سماور بسیار بزرگ و سایر لوازمات را در طبقهای بزرگ قرار داده و عده‌ای راه کنسولگری را پیش گرفتند و یکی از دلالهای بازار معروف به سید عبائی فریاد می‌زد "چای در کنسولخانهٔ انگلیس". جمعیت کثیری در کنسولگری اجتماع نمودند و مخارج اولیه را از میرزاحسینعلی‌خان سراج‌الملک گرفتند*»[۱۰].

در رشت به عنوان اعتراض به دولت مستبد محمدعلی‌شاه قبل از فتح این شهر توسط آزادیخواهان، مردم در کنسولگری عثمانی متحصن شدند. در تهران نیز قبل از رسیدن اردوی آزادی عده‌ای در عبدالعظیم متحصن شدند که با تجاوز مأمورین دولتی بست شکسته شد و چند نفر بست‌نشین از پا درآمدند.

به این ترتیب باید بین تحصن جمعی مردم در سفارتخانه‌ها و اتکاء بعضی افراد به این مراکز تفاوت گذاشت. همانطور که در اول این بحث گفته شد«بست» شدن سفارتخانه‌ها ناشی از قدرت دول استعماری در ایران بوده و رابطهٔ دیپلماتیک به خصوص در مورد روس و انگلیس اساس این امتیاز نبوده است. استفاده از بست‌نشینی چنانچه استعمار انگلیس در رهبران نفوذ نمی‌کرد و از انقلاب بهره‌برداری نمی‌توانست کرد به کار بردن یک وسیلهٔ مسالمت‌آمیز بشمار می‌رود.

استفاده از تضاد بیگانگان و توسل به ایشان

در کشورهائی که مورد تجاوز رسمی یا غیررسمی کشورهای استعماری قرار گرفته‌اند هنگامی که جنبشی بوجود می‌آید رابطه با این دول مسایل مختلفی را مطرح می‌سازد.

چنانچه یک دولت مستقیم و به تنهائی کشوری را مستعمره سازد جنبش بدون تردید در مقابل آن دولت قرار می‌گیرد. اما اگر چند دولت و یا مثل کشور ما دو دولت در کشوری نفوذ کردند که یکی بیشتر حاکم بوده و دیگری کمتر، برای رهبران نهضت این سئوال مطرح می‌شود که آیا می‌توان از دولت استعماری ضعیفتر کمک گرفت؟

موضوع بسیار حساس و باریک است. کمی اشتباه در ظاهر امر باعث می‌شود که رهبران از مقام رهبری به درجهٔ عامل استعمار تنزل کنند. به نظر من برای نجات از این مخمصه یک راه باقی است و آن این که نهضت را بر روی پای خود یعنی افراد ملت و جنبش ملی متکی ساخته و با قدرت و اتکاء به خود از اختلافات موجود بین استعمارگران به نفع نهضت بهره‌برداری کنیم در غیر این صورت نظر به اینکه هرگاه منافع استعمارگران به طورکلی و جدی در معرض خطر قرار گیرد با یکدیگر مؤتلف می‌شوند، ائتلاف ایشان همانست و نابودی و سرکوبی نهضت همان. حال این مسئله را در انقلاب ایران بررسی می‌کنیم.

دولت استعماری روس، اول دولت استعماری از نظر نفوذ و قدرت در هیئت حاکمهٔ ایران به شمار می‌رفت. دولت انگلیس که در شرق و از جمله در ایران دارای مطامع و هدفهای استعماری مشخص بود بر سر منافع در چند نقطه از جمله ایران با روسیه در کشمکش بود. در صفحات قبل این رساله نمونه‌هائی از این رقابت آورده شد انگلستان برای عقب نشاندن حریف و کوبیدن پایگاه بزرگ داخلی آن یعنی دربار، از جنبش ملی که علیه استبداد دربار و دارای هدفهای مترقی بود جانبداری کرد. دولت «لیبرال» انگلیس که جامهٔ حکومت مشروطه بر تن داشت به خوبی می‌توانست نقش

خود را در این زمینه ایفا کند. در دورهٔ اول انقلاب نقش انگلستان چنین بود و نهضت نیز به رهبری روحانیان تمایل به استفاده از این اختلاف را داشت و اعمالی انجام گردید که بزرگترین آن تحصن در سفارتخانهٔ این دولت در تهران بود.

معاهدهٔ ۱۹۰۷ به منظور رفع اختلاف بین دو سیاست استعماری منعقد شد و در نتیجه ایران از آن پس سخت توسط استعمار روس کوبیده شد و «رقیب متحد» نیز نه تنها در مقابل اقدامات او سکوت کرد بلکه خود در مواردی دست به تجاوز زد. از سیاست دولت انگلیس در مورد قرارداد ۱۹۰۷ از جانب عده‌ای در انگلستان انتقاد شد. گروهی از ایشان این سیاست را بر خلاف منافع دولت انگلیس می‌دانستند و گروهی کسانی بودند که با انعقاد این قرارداد منافع شخصی خود را در مناطق مورد معاهده از دست می‌دادند.

م. پاولویچ می‌نویسد: «*پیروزی مردم ایران در آن زمان تا حد زیادی بستگی به کمک انگلیسها به فرقهٔ مشروطه‌طلب داشت. در آن موقع کسی را یارای هجوم به انقلابیونی که به بیرق انگلیس پناهنده شده بودند نبود. در آن موقع حکومت انگلیس و افکار عمومی آن ملت به نهضت مشروطیت ایران به نظر جنبش فرزندان خود نگریسته و با تمام قوای خود از آن پشتیبانی می‌کرد*»[۱۱].

همچنین می‌نویسد: «*مشروطه‌طلبان ایرانی برای نجات کشور از تسلط خارجی چشم کمک به سوی حکومت «لیبرال» انگلستان دوخته بودند معاهدهٔ سال ۱۹۰۷ انگلیس و روس دربارهٔ ایران عدهٔ زیادی از مشروطه‌طلبان ایرانی را عصبانی کرد. ولی متأسفانه از رؤیاهای شیرین خود دست‌بردار نبودند حتی پس از معاهدهٔ ۱۹۰۷عده‌ای از سردسته‌های مشروطیت ایران سعی در تبرئهٔ سیاست آنروزی انگلستا ن کرده برای اثبات لزوم اتخاذ چنان سیاست ایران بر باددهی مقالات زیادی منتشر می‌کردند*»[۱۲].

ممکن است فکر کنیم که گفتهٔ اخیر پاولویچ در دفاع بعضی سران از سیاست انگلیس پس از قرارداد ۱۹۰۷ مبالغه و افترا باشد. لکن متأسفانه چنین نیست. کسانی که علایق انگلیس دوستی داشتند با خطرناکترین دولت استعماری تاریخ طرح دوستی ریخته بودند به این سادگی نتوانستند تغییر ماهیت بدهند. ما خود در دورهٔ اخیر شاهد هستیم که با وجود همکاری نزدیک دولت آمریکا در سقوط حکومت ملی ایران چگونه بعضی کسان هنوز نسبت به سنتهای «دموکراسی» دولت آمریکا معتقد هستند.

باری، قبل از ۱۹۰۷ روسیه هیئت حاکمهٔ ایران یعنی خوانین ـ فئودالها ـ دربار و امرای لشکر را موافق و متحد داشت و شبکهٔ بازرگانی خود را هر چه بیشتر توسعه می‌داد، قشون تزار از دربار محافظت می‌کرد، انگلستان در جهت مخالف از نهضت

پشتیبانی می‌کرد، تلگرافخانه‌ها، کنسولگریها و سفارتخانهٔ این دولت التجای آزادیخواهان بود. به طورکلی انقلاب خطر کمی برای انگلیس دربرداشت آنهم بخصوص در سرحدات. هند بود که انگلیس در همه حال با خشونت هر نوع جنبش را در آن منطقه خفه می‌کرد. پس از پیش آمدن خطر جنگ اروپا، اتحاد روس و انگلیس مسئله اساسی شد و برای انجام این اتحاد یکی از معاملات میدان ایران بود. از طرفی سکون و خفقان ایران برای هندوستان و افغانستان خطرات احتمالی را، آن هم در سالهای مهم آمادگی جنگی، مرتفع می‌ساخت. هنگامی که قرارداد ۱۹۰۷ منعقد شد در ۱۸ اکتبر سال ۱۹۰۷ مجلس ایران به آن اعتراض کرد. ارتش روسیه به دنبال این قرارداد وارد ایران شد. پاولویچ می‌نویسد: «*وزیر خارجهٔ انگلیس به این ترتیب اظهار داشت ایران مجبور است دست از استقلال برداشته و در ردیف کشورهای مسلمان از قبیل مراکش، مصر و تونس درآید. در هر حال حکومت انگلستان در مبارزه علیه آزادیخواهان ایران مجبور بود به توده‌های آزادی[خواه] انگلیس حساب پس دهد و ضمناً بعضی از لیبرالها نیز تغییر خط مشی سیاسی انگلیس را در خاورمیانه خواستار بودند و این، حفظ ایران را یکی از عوامل حاد روز می‌نمود. بعلاوه انگلستان مجبور بود مسئلهٔ حیثیت خود را در کشورهای اسلامی نیز در نظر گیرد.* بالاخره حکومت انگلیس مورد بازخواست سرمایه‌داران و صاحبان صنایع انگلیس نیز قرار داشت. قدمهای بعدی "سر ادوارد گری" پس از امضای معاهدهٔ سال ۱۹۰۷ خوشایند محافل اخیرالذکر نبود زیرا سیاست گِری به پاره‌ای از منافع سرمایه‌داران انگلیس لطمه وارد می‌کرد»[۱۳].

پس از قرارداد نیز ایرانیان به انگلیس چشم امید داشتند در ماجرای توطئهٔ میدان توپخانه هنگامی که مستبدین بر نیروی خود می‌افزودند «مجلس باز هم دست از کار خنک خود برنمی‌داشت. زیرا امروز به نام ستمدیدگی و دادخواهی و این که پیرامونیان شاه او را به پیمان‌شکنی واداشته‌اند نوشته‌ای به *سفارتخانه‌ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولتهای اروپا "معاونت معنوی" خواستار شدند*»[۱۴] و اینجاست که روش رهبران نهضت سازشکارانه است. در این زمان آشکار بود که انگلیس دیگر مایل به دفاع سر سخت از نهضت ایران نیست چنانچه در کودتا که بعداً واقع شد (بمباران مجلس) نقش خود را نمایان کرد و رهبران به جای آمادگی در مقابل خطر ارتجاع دل به کمک بیگانگان خوش کرده بودند.

چون انقلاب مسلحانه در تبریز آغاز شد سیاست رهبران انقلاب نسبت به دول استعماری بسیار درخشان و قاطع بود. انقلاب، استعمار را چه در لباس ترور روسها و چه در چهرهٔ دیپلماتیک انگلستان به خوبی می‌شناخت و بر پای خود اتکاء داشته پیروزمندانه

به پیش می‌رفت. چون مجلس دوم افتتاح شد بسیاری از رجال دست‌نشاندهٔ استعمار وارد میدان شدند و تیغ انقلاب را کند کردند. ایوانف می‌نویسد: «*مجلس در ماه مارس ۱۹۱۰ علیه اشغال ایران از طرف خارجیان اعتراض نموده و عزای ملی اعلام کرد. نمایندگان دست چپ مجلس بارها نطقهای ضد امپریالیستی شدید ایراد کردند*» ... «*در پائیز سال ۱۹۰۹ و زمستان ۱۰ - ۱۹۰۹ کالاهای خارجی تحریم شد. در این شرایط چنانچه دولت به مخالفت با امپریالیستها تصمیم می‌گرفت مسلماً از طرف مردم پشتیبانی می‌شد اما به جای رهبری مبارزات تودهٔ ملت علیه جور و تعدی امپریالیستها، حکومت سیاست خارجی خود را بر پایهٔ توسل به کشورهای امپریالیستی و استفاده از اختلافات بین آنها بنا نهاد*»[۱۵].

هنگامی که سیاستمداران بیطرف از مقاومت انگلستان در مقابل روسیه ناامید شدند دست به سوی دولت امپریالیستی دیگری که در ایران قادر به هیچ کوششی علیه دو دولت نبود دراز کردند. این دولت قادر به قطع نفوذ رقبای استعمارگر در آسیا نبود لکن دارای مطامع خاص امپریالیستی در آسیا بود و از کوشش برای نفوذ در شرق باز نمی‌ماند. میسیونرهای آمریکا از اواسط قرن ۱۹ به منظور ایجاد زمینهٔ نفوذ به ایران آمده بودند و از ۱۸۸۰ به بعد میسیونرهای پروتستان آمریکائی پس از ارومیه، در تهران، تبریز، و همدان نیز مشغول به کار بودند. آمریکائیها در اوایل قرن ۲۰ کار خود را توسعه داده و در ایران با تأسیس کلیساها، نمازخانه‌ها، مدارس و دواخانه‌ها در توسعهٔ نفوذ خود می‌کوشیدند.

شوستر هنگامی که به ایران آمد بدون توجه به وضع خاص ایران سخت با استعمار روس در افتاد و از سکوت انگلیس ناراحت بود. شوستر نمی‌خواست که انگلستان او را علیه روس تقویت کند.

سمت شوستر در رأس خزانه و مالیهٔ ایران و تشکیل قوای مسلح ژاندارم خزانه نشانهٔ ضعف نهضت ملی ایران است. مجلس به شوستر امید بسته بود و به جای ایجاد جنبش عمومی و روشن کردن توده‌های عقب ماندهٔ دهقان ایرانی که می‌توانست نیروی اصلی مقاومت در مقابل بیگانگان به شمار برود هر چه بیشتر خود را از مردم جدا کرده و به اقدامات شوستر و امثال او دل خوش می‌کرد. چنانچه در مورد شوستر و کارهای او نمایان است او خود را مافوق مجلس و دولت ایران قرار داده بود و مستبدانه نقشه‌های خود را به مورد اجرا در می‌آورد. این نیز ناشی از ضعف مجلس و به طور کلی نهضت ملی ایران است، گذشته از این خطر که نظارت بر امور مالی یک کشور از طرف فردی بیگانه با برنامهٔ استقلال ملی تباین دارد. فقط هنگامی می‌توان از متخصصین بیگانه در

امور کشور استفاده کرد که اولاً ایشان خود را تابع محض دولت بدانند و اقدامات ایشان توسط سران ملی کشور با هوشیاری مورد کنترل قرار بگیرد.

سخن کوتاه، استفاده از متخصصین خارجی فقط به عنوان یک «ماشین» جزو برنامهٔ استقلال ملی است و نه به عنوان ارباب. متأسفانه شوستر بیش از آن که یک کارمند دولت ایران بشمار رود ارباب مجلس ایران بشمار می‌رفت. شوستر ده سال پس از بازگشت از ایران یک بار دیگر به ایران آمد، این بار او میانجی مذاکرات ایران و «استاندارد اویل کمپانی» آمریکا برای استخراج نفت صفحات شمالی ایران بود. بهرحال با توجه به ضعف آمریکا در ایران قبل از جنگ جهانی اول، استفاده از شوستر می‌توانست اقدام مثبتی بشمار رود لکن ضعف انقلاب و سازشکاری دولت (که بر انقلاب خونین حاکم شده بود) حتی این استفاده را غیرممکن ساخت. درنتیجهٔ اولتیماتوم روس شوستر اخراج شد و مجلس به زور سرنیزه تعطیل گردید و قشون روس به این بهانه وارد ایران شد.

شوستر خود ضعف و بیچارگی رهبران سیاسی ایران را چنین منعکس می‌سازد: *«مجلس برای نجات از این مسلکهای مختلفه و رهائی از این مخمصه‌های تازه بسیار کوشش و سعیهای غریب نمود. یکی از آن خیالات تازه که به نظرشان جلوه نمود این بود که ممالک متحد اتازونی آمریکا را بهانه دهند که در معاملات ایران مداخله نماید. شبی چند نفر از لیدران احزاب و ارکان معروف مجلس به ملاقات من آمده و خواهش نمودند که مسودهٔ قانونی مختصری ترتیب دهم تا کشیدن راه‌آهن‌های لازمه را که محل بحث است رعایت کنند و جای اسم را خالی گذارده تا آن قانون را فوراً امضاء و اجراء نمایند و اسم شخصی متمول یا جماعتی از متمولان از دولت متبوعهٔ خود اجازه و اطمینان تحصیل نموده و شروع به کار کنند. وسعت این خیال عمیق را تحسین نموده و اظهار کردم که متأسفانه نمی‌توانم در این کار مداخله و اقدام نمایم»*[۱۶].

به این ترتیب رهبران سیاسی ایران پس از چشیدن طعم امتیازات خارجی که به روس و انگلیس واگذار کرده بودند باز برای ایجاد توازن متوسل به یک دولت امپریالیست می‌شدند.

اینهاست نشانه‌های سازشکاری و عدم قاطعیت رهبران انقلاب در مجلس و دولت پس از فتح تهران. توسل به بیگانگان و اتکاء به سیاستهای استعماری نیز مثل سایر پدیده‌های انقلاب امری شخصی نیست. همهٔ این ضعفها مثل یک زنجیر به یکدیگر پیوسته است. ضعف نیروهای انقلابی موجب تسلط عناصر مرتجع در رأس نهضت می‌شود و این عناصر که نمی‌توانند جنبش را هرچه عمیقتر و وسیعتر استقبال کنند در مبارزه به این وسائل متشبث می‌شوند.

چگونه محافظه‌کاری، به سازشکاری و خیانت به انقلاب می‌انجامد

مسئله‌ای که عنوان کرده‌ام از زمرهٔ مسایل مهمی می‌باشد که مسلماً در آن همه اتفاق نظر ندارند. شاید بیان مطلب در یک جمله خود موجب سوءتفاهم گردد. بنابراین خود را ملزم می‌دانم که در روشن کردن مطلب چند سطری بنویسم.

روشی که رهبران یک نهضت پیش می‌گیرند بستگی به وضع طبقاتی و تربیت ایشان دارد. قرار گرفتن یک گروه از طبقات خاص در رأس نهضت به عنوان رهبران بستگی به وضع نیروهای نهضت و نوع جنبش دارد. بنابراین تأثیراتی که ممکن است فرد در تغییر روش رهبری بنماید زمانی مؤثر و قطعی می‌شود که جنبش به نفع آن تغییرات رو به پیشرفت باشد. اما مسئله سازشکاری و مماشات امری معین و ساده نیست. هرگاه در پیش گرفتن روشی که جنبش را به پیش می‌برد تعللی ورزیده شود این محافظه‌کاری است. ولی کیست که قبل از آن که نتیجهٔ منفی یک روش معلوم شود بتواند آن را پیش‌بینی کرده و در جهت صحیح گام بردارد. برای این امر وسیله‌ای جز مجموعهٔ شناسائی ما از واقعیت وجود ندارد. برای نمونه هنگامی که «*جامع آدمیت*» و رئیس آن میرزاعباسقلی‌خان آدمیت روش انقلابیون را افراطی دانسته و آن را سبب گرایش محمدعلی‌شاه (که خود عضو صوری *جامع* به شمار می‌رفت) به استبداد می‌دانست، به چه صورت ممکن بود به او قبل از آنکه محمدعلی‌شاه طینت و مقاصد شوم خود را در دشمنی با مشروطه و ملت آشکار سازد نقش شاه را نمایاند. آیا عباسقلی‌خان آدمیت قصد خیانت به منافع ملت ایران را داشت که از شاه جانبداری می‌کرد؟ هر چه بود *جامع آدمیت* مجمعی از محافظه‌کاران بود که سرانجام سازشکار به شمار می‌رود. حال این مطلب عنوان می‌شود که لطمه زدن به انقلاب و نهضت به صورت مماشات در سرکوبی دشمن، محافظه‌کاری ـ سازشکاری و بالاخره بی‌اطلاع گذاشتن مردم در لحظات حساس و تعیین‌کننده چه نام دارد اشتباه یا خیانت؟ هر چه هست نتیجه یکسان است. در هر دو حال نهضت مرعوب و سرکوب شده به قیمت گزافی تاوان مبارزات و غرامات شکست را باید بپردازد. در دورهٔ اول انقلاب روش مسالمت‌آمیز غلبه داشت. نهضت ملی جنبهٔ محافظه‌کارانه داشته و نیروها دور از روحیهٔ انقلابی بودند. «ویلمورن» جهانگرد فرانسوی در ۱۸۹۵ میلادی چنین می‌نگارد: «*مردم ایران در خمود مطلق به سر می‌برند. کسی را با سیاست کاری نیست فقط در بعضی از شهرهای بزرگ چند نفر ناراضی از اوضاع می‌توان پیدا کرد که اینان نیز در طغیانهائی که فلان یا فلان شاهزاده علیه حکومت مرکزی بر پا می‌کنند شرکت دارند. در عین حال عدهٔ این ماجراجویان به اندازه‌ای ناچیز است که بهیچوجه قابل توجه نمی‌باشد*»[۱۷].

در *انجمن مخفی* که در آستانهٔ انقلاب فعالیت می‌کرد برای جلب افراد چنین سخن می‌گویند: «*یکی از اجزاء گفت رسم طایفهٔ بابیه اینست که هر کس را گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه‌های ملایان باشد او را دیده و به طرف خود مایل می‌نمایند لامحاله از متخاصمین یکی محکوم شده است، او را دعوت به دین خود می‌نماید. حالا خوبست ما ملتفت این نکته باشیم و ملاحظه کنیم هر کس که ستم‌دیدهٔ ظلم دیوانیان باشد او را دیده و به مقصود خود او را جذب و جلب نمائیم. دیگری گفت*» ... «*ولی ما باید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم*» ... «*یا درد دین داشته باشد و یا دوستی وطن مرکوز ذهن او باشد*»[۱۸]. چون جنبش مشروطیت آغاز شد نیروهای انقلابی در این نهضت شرکت مؤثر نداشتند. روحانیان در رأس جریان و طلبه‌ها و کسبه و اصناف در پی ایشان بودند. قبل از صدور فرمان مشروطیت ماجرای کشته شدن سید عبدالحمید و مسجد جامع شدیدترین برخورد بین مردم و حکومت بود که توسط نیروی مسلح سرکوب شد و به مهاجرت علماء و تحصن سفارت انجامید. در طی این دوره روش مبارزه تبلیغ بر منابر، اعتراض علماء، تحصن عبدالعظیم، مهاجرت قم، تحصن سفارت انگلیس، و در جهت مثبت، تعطیل بازار و به راه انداختن دستجات تعزیه در ماجرای مسجد جامع بوده است. پس از افتتاح مجلس مدتها طول کشید تا نهضت در طبقات پائین ریشه دوانیده و در شهرستانها و ولایات آغاز شد. در بین نمایندگان مجلس عدهٔ زیادی اصلاح‌طلب محافظه‌کار قرار داشتند. در ابتدای دورهٔاول مجلس شورا سعدالدوله‌ها پیشوای ملت بودند و شخص اخیر بود که لقب (ابولمله) داشت و امثال احتشام‌السلطنه‌ها قائد بودند که نسبت به محمدعلی‌شاه روش مماشات پیش گرفته بر اثر اعتراض و فشار جراید و انجمنها ناچار از کناره‌گیری می‌شوند. روحانیان نیز بدیهی است از توسل به روشهای انقلابی خودداری می‌کردند. در این دوره دو روحانی بزرگ، محمد طباطبائی و بهبهانی در مجلس تسلط داشتند و بدون موافقت ایشان هیچیک از مسایل مهم مجلس حل و فصل نمی‌شد. در مورد اقدامات تبریز علیه محمدعلی‌شاه و آماده شدن این شهر حتی طباطبائی بدبین بوده و از آن ابراز نارضائی می‌کرده است. هنگامی که کار بین مشروطه و استبداد بالا گرفت انجمنها نقش رهبری را بر عهده گرفتند و روزنامه‌ها وسیلهٔ هدایت مردم شدند. در کشمکشهائی که بین مشروطه و استبداد پیش می‌آمد نمایندگان محافظه‌کار جرأت نداشتند به یک مبارزهٔ قاطع علیه دشمن دست بزنند و حقایق را از مردم پنهان می‌داشتند. باری پس از آنکه «مشروعه‌خواهان» نیت خود را از همکاری با جنبش آشکار کردند و ارتجاع به معنی واقعی آن علیه نهضت متحد گردید جنبش عمیقتر و واقعیتر توسعه می‌یافت. به جز در

شهرهای بزرگ و نواحی آذربایجان جنبش فرو نشست ولی در این شهرها مردم واقعاً آگاه شده و برای در هم کوبیدن استبداد و ارتجاع آماده می‌شدند. در این دوره کسانی از سران نهضت به صف دشمن پیوستند و در توطئه علیه انقلاب مشارکت کردند، از شیخ فضل‌اللـه گرفته تا سعدالدوله. دیگران عموماً دچار ترس و وحشت از وسعت انقلاب بودند و به ندرت کسانی انقلاب را دامن می‌زدند. گروهی نیز بر اثر محافظه‌کاری حاضر به دادن امتیازاتی به دشمن شده بودند و می‌خواستند بین ارتجاع و ترقیخواهی وصلت دهند کسانی نیز بودند که مردم را سخت می‌شوراندند اما خود حاضر نبودند موئی در راه انقلاب از دست بدهند.

اینک به ذکر نمونه‌هائی در این موارد می‌پردازم:

در توطئهٔ میدان توپخانه انجمنهای تهران مردم را برای در هم کوبیدن توطئه بسیج کردند و مردم در مسجد سپهسالار تجمع کرده و مسلح و غیرمسلح آمادگی خود را برای برچیدن بساط توطئه‌کنندگان اعلام داشتند لکن مجلس و رهبران آن هنوز در پی وساطت بودند: «*احتشام‌السلطنه می‌کوشید که یکی از ظل‌السلطان یا کامران میرزا را به فرستادگی به نزد شاه فرستد و از پیش آمدن آشوب گله کند. چون دو نفر مزبور قبول نکردند ناچار مانده دو برادر خود علاءالدوله و معین‌الدوله را فرستاد و اینان چون به جلو شاه رسیدند محمدعلی‌میرزا دشنامها شمرده دستور داد علاالدوله را به فلک بسته چوب بسیار زدند و سپس هر دو را به دست قزاقها سپرده روانهٔ مازندران گردانید*»[۱۹]. (ناصرالملک نیز چون هواخواه مشروطه شمرده می‌شد پس از چوب خوردن بازداشت شد)... «*از این رو شش تن را که یکی از آنها حاجی امام جمعهٔ خوئی بود برگزیده روانه گردانید. به گفتهٔ حبل‌المتین «بیست هزار تن مردم» (در بهارستان) «می‌بودند»* ... (فردای آن روز) «*مردم که در بهارستان و جلو خان مدرسه انبوه می‌بودند جوش و خروش از خود نشان می‌دادند و کسانی به آنان گفتارها می‌راندند. پس از نیمروز آن شش تن همراه عضدالملک بازگشته از شاه نوشته آوردند در این زمینه که انجمنها به هم خورد و نمایندگان پراکنده گردند تا شاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند و پس از آن نشسته رویه‌ای به کارها دهند. شگفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد می‌کردند که خواهش شاه پذیرفته شود. چنین می‌گفتند: "حسب‌الامر خوبست اطاعت شود تا فتنه و فساد مرتفع گردد". دیگران آن را نمی‌پذیرفتند. چنین نهادند که در کمیسیونی گفتگو شود و این کمیسیون یک اندیشهٔ بیخردانه‌ای بیرون داد. بدینسان که انجمنها به هم خورده و نمایندگان شب را به خانه‌های خود رفته فردا باز آیند*» ... (مردم گفتند) «*ما نه خود به خانه‌هایمان رویم و نه شما را گزاریم*» ... نمایندگان که مقاومت

مردم را مشاهده کردند چنین عنوان نمودند: «*ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق مشروعهٔ خود را طلب نموده‌ایم و هیچوقت راضی به انقلاب و اغتشاش نیستیم*»[۲۰].

در چنین موقعیت خطیری که شاه نقشهٔ ختم مشروطیت را در دست اجرا داشت محافظه‌کاران صریحاً دم از سازش می‌زدند و اگر مردم پیروی ایشان می‌کردند همان ایام کار مجلس خاتمه می‌یافت لکن در همین ماجرا پس از مقاومت شدید مردم، دربار عقب نشسته و به خواستهای مجلس تسلیم شد. عده‌ای سوار از قزوین برای کمک به مجلس به تهران آمدند. کسروی می‌نویسد: «*امروز*» (چهارشنبه) «*مجلس برپا می‌بود. مجلسیان سپاسگزاری نمودند*» (از ورود سواران قزوین) «*و ستایشها سرودند ولی به نام اینکه دیگر آشتی روی داده و نیازی به بودن آنان در تهران نمانده پرک دادند که به قزوین باز گردند*»[۲۱].

در جریان مقدمات بمباران مجلس انجمنها به سپهسالار ریخته و ملک‌المتکلمین و سیدجمال و دیگران بر منابر از تجاوز شاه به قانون اساسی سخن می‌گفتند. مردم مسلح و غیر مسلح بودند. روز جمعه دوازده جمادی‌الاول غلامرضاخان سرهنگ قزاقخانه از طرف محمدعلی شاه به مجلس پیام آورد که: «*گردآمدن انجمنها در مدرسه و بهارستان نیکی نمی‌دارد بویژه پاره‌ای جوانان افزار جنگ همراه می‌آورند. در همین هنگام دروازه‌های دوشان تپه و شمیران توپ گزارده شد. این پیام و توپ‌کشی اثر عجیبی کرد و فوراً بهبهانی و طباطبائی و تقی‌زاده و ممتازالدوله و مستشارلدوله و دیگران به مدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند. مردم سخت مقاومت کردند و در نتیجه بهبهانی* متردد گردید لکن تقی‌زاده ایستادگی کرده چنین وا نمود که «رازهائی» در کار است و از هر راهی بود مردم را از آنجا پراکند تنها از هر انجمنی یکی دو تن بهر نگهداری کاچال و افزار بازماندند». این «رازها» که همواره برای دور نگهداشتن مردم از واقعیت و یا ایجاد سندیت برای رهبری عنوان می‌شود جز وسیله‌ای در دست محافظه‌کاران نبوده است. واقعیت امر اینست که «راز» پنهان توطئهٔ شاه ـ لیاخوف علیه آزادی بوده است. کسروی می‌نویسد: «*همان شب یوزباشی مهدی از پیشگامان آزادی از شدت نومیدی تریاک خورده خود را کشت*». نمایندگان سازشکار عمل ضدانقلابی خود را چنین توجیه می‌کردند «*ملت را آنارشیست قلم داده بودند. می‌خواستند میان ملل متمدنه بد نام سازند. حال دیگر نمی‌توانند کاری کنند. ملت مظلومی خود را به عالم اثبات نمود*». روزنامهٔ *مجلس* می‌نویسد: «*متفرق شدن عموم انجمنهای ملی روز جمعه ۱۲ جمادی‌الاول شکست فاحشی به مفسدین بی‌ایمان داد و سدی بسیار محکم جلو شرارت و فساد کشید. زبان بدخواهان که نسبتهای ننگین داده و شورش‌طلب فتنه‌جوشان می‌گفتند بسته گردید و بر دوست و دشمن معلوم شد که ملت*

سر بلوا و آشوب ندارد و به اشتلم و استعمال قوه کار نمی‌کند بلکه همان قسم که از روز اول به گریه و زاری حقوق مسلوبهٔ خود را خواسته و گرفته‌اند بعد از این نیز تغییر مسلک نداده و با مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلیحضرت جبر کسور وارده بر ده اصل از قانون اساسی را مسئلت دارند...»[۲۲]. این عبارت که بهترین نمونهٔ سازشکاری و نقش ارتجاعی گروه کثیری از مجلسیان است هنگامی نوشته شده است که «اعلیحضرت» نوکر گوش به فرمان «لیاخوف» می‌باشد. ما که از وقایع و نقشه‌های بعدی اطلاع داریم چگونه می‌توانیم این نقش متزلزل و سازشکارانه را در قبال مخوفترین توطئهٔ ضدآزادی جز خیانت توجیه کنیم. در آغاز توطئه، بازرگانان، پیشه‌وران و نمایندگان انجمنها نمایندگانی به مجلس فرستاده درخواست داشته‌اند که محل اجتماعات مانند مسجد جامع باید ویژهٔ آنان گردد. بالاخره اجازه یافتند که مسجد سپهسالار را برای این خواست مورد استفاده قرار دهند مشروط بر اینکه اسلحه همراه نداشته باشند. براون می‌نویسد: «*کمیته‌ای بضروره و عملاً به نام کمیتهٔ سازش و از همان دوازده تن یاد شده پدید آمده بود به اتفاق آراء در جریان اوضاع هم خود را به همراه ساختن مردم در پراکندگی مصروف می‌داشت و همچنین ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله با تقی‌زاده متفقاً به مسجد که ده هزار نفر در آن گرد آمده بود رفته و به آنها اندرز می‌دادند که به خانه‌های خود بروید. نخست آنها سر باز زده ولی خطابهٔ سید عبدالله کارگر افتاد. سرانجام تقی‌زاده چنین صلاح دید که از هر انجمن یک یا دو نماینده معین شود که موضوع بررسی گردد. با چنین ترتیبی او و همشهری همکارش مستشارالدوله مردم را پراکنده ساختند. مردم گریان و شرمسار روانه گشتند*»[۲۳]. چنین است نقش رهبران سازشکار.

حتی نمایندگان آذربایجان افتضاحاتی بالا آوردند. کسروی می‌نویسد: «*یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس به نام مرخصی روانهٔ تبریز گردید*» ... (و خود را به اروپا رسانید) ... «*آن دیگری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی‌کرد. آن دیگر نهانی با دربار راه داشت. یکی دیگر را می‌گویند که با چادر زنانه خود را به دربار انداخته با محمدعلی میرزا دیدار کرده و با او نهش نهاد. یکی دیگر از نمایندگان تبریز، میرزاآقا اصفهانی می‌بود که تبریزیان فریبش را خوردند و*» ... «*لیکن کمی نگذشت که دانسته شد در ماکو از اقبال‌السلطنه پولی گرفته و از اینسو چون به تهران رسید با دربار بستگی داشت*»[۲۴]. هم اوست که می‌نویسد: «*راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران از توانگران می‌بودند. پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کم‌چیزان برمی‌خاستند دوست نمی‌داشتند. از آنسو دو سید که بنیانگزار مشروطه*

شمرده می‌شدند می‌خواستند بدانسان که مشروطه را با گفتگوها و ایستادگیهای آشتی‌جویانه گرفته‌اند با گفتگوها نیز پیش برند و از این رو خرسندی به آمادگیهای جنگجویانه یا به کوششهای دیگری نمی‌دادند و این لغزشی از ایشان بود»[۲۵].

در مدت سه روز از رفتن شاه به باغشاه، مجلس توطئه را به روی خود نیاورد و همواره سعی در اقناع آزادیخواهان و حفظ سکوت می‌داشت حال آنکه چند روز بود که قزاقان به خلع سلاح مردم در معابر پرداخته بودند. از همان روز اول فرار شاه به باغشاه سیمهای تلگراف را قطع کردند و حاضر شدند که در ازای قطع آن از عهدهٔ خسارت شرکت انگلیسی برآیند سرانجام با صدور دستخطی به عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» که به منزلهٔ اعلام جنگ با مجلس و مشروطه بود اولتیماتوم به مجلس داده شد. در یکی از آخرین جلسات شورا (۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) مجلس لایحه‌ای به عنوان دربار و شاه صادر کرد که توسط شش تن نمایندهٔ دربار ارسال شد. کسروی می‌نویسد: *«این لایحه را که بردند در بیرون در میان مردمان گفته می‌شد شاه پروائی به فرستادگان ننموده و لایحه را گرفته نخوانده بلکه خود بدرون رفته و وزیران را به آنجا خواسته و خشمناک چنین گفته: "این کشور را پدران من با شمشیر گشادند من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد"»* ...*« لیکن در مجلس وارونه گفته شد. همان روز که نزدیک به شام نشست برپا گردید ممتازالدوله چنین آگاهی داد که چون لایحه را داده‌اند شاه فرموده: "من همانطور که از سابق کمال همراهی و مساعدت را با مجلس داشته‌ام حالا هم دارم و خواهم داشت. من خود عاشق این اساس هستم و جواب لایحه صادر و فرستاده خواهد شد". و چون یکی از نمایندگان پرسید که چرا لایحه خوانده نشده؟ ممتازالدوله پاسخ داد که شاه آن را از سر تا پا خوانده است»*[۲۶].

این بود نمونه‌هائی از روش محافظه‌کاری و سازشکاری رهبران. پس از افتتاح مجلس دوم، اشراف و مرتجعین بیش از پیش به مجلس و جبههٔ آزادی مسلط شده و لطمات بیشتری به انقلاب زدند.

مبارزهٔ قاطع و انقلابی علیه ارتجاع

منظور از مبارزهٔ قاطع و انقلابی فقط قیام مسلحانه نمی‌باشد بلکه مبارزه در دوران صلح هم می‌تواند قاطع و یا توأم با سازشکاری باشد. در مبارزهٔ قاطع دورهٔ صلح

بین نیروهای خلق و ارتجاع، مبارزهٔ بی‌امان ادامه دارد. صف ملت از صف دشمنان مشخص است. کسانی که همواره می‌خواهند بین «گرگ و میش» آشتی دهند و اغلب در حال مذاکره و وساطت می‌باشند امکان جولان نمی‌یابند. در چنین مبارزه‌ای مردم نقش سیاهی لشکر ندارند و با حذف ایشان چیزی از مبارزه نخواهد ماند. در چنین روشی مبارزه از مردم سرچشمه می‌گیرد و به خاطر ایشان به پیش می‌رود و چون پیروز گردد مردم کامیاب شده‌اند، چنانچه اگر شکست خورد باز این مردم هستند که باید عواقب آن را تحمل کنند.

بلی، مقصود مبارزه‌ایست قاطع، آشتی‌ناپذیر و همگانی که قدم به قدم دشمن را به عقب می‌راند و سرانجام به قیام مسلحانه چهرهٔ درخشان خود را نمایان می‌سازد.

مبارزهٔ قاطع در دوران صلح: در صفحات قبل بازنمود گردید که تا هنگامی که روحانیان در رأس نهضت قرار داشتند اغلب روشهای مبارزه غیرقاطع بوده است. برخوردهای شدید بجز چند مورد پیش نیامد که از آنجمله تظاهرات در پی قتل سید عبدالحمید و ماجرای مسجد جامع می‌باشد. از هنگامی که کشمکشهای آزادی و ارتجاع در مجلس اول واقع شد دو نوع مبارزه بوجود آمد، مبارزهٔ نوع اول همان بود که نمونه‌هائی از آن را در صفحات اخیر باز نمودم و مبارزهٔ نوع دوم آنست که اینک بررسی خواهد شد. مشخصات کلی این مبارزه عبارتست از:

اول: نقش اساسی مردم در آن. انجمنهای متعدد تهران و اقدامات ایشان و همچنین انجمن تبریز و سایر شهرستانها نمودار این صفت می‌باشد.

دوم: بی‌ایمانی نسبت به دشمن و توسل به هر وسیله برای کوبیدن دشمن چنانچه دشمنان نیز جز این روشی برای سرکوب نهضت نداشتند.

سوم: مبارزه را فقط در صورت خارجی آن محدود نکرده و علیه اقدامات ضدانقلابی در داخل صفوف نهضت کوشش می‌شده است. اینک به ذکر نمونه‌هائی در این زمینه می‌پردازم.

چون دشمنان دست به توطئهٔ میدان توپخانه زدند، انجمنها و بازار بشدت عکس‌العمل کردند. بازار به عنوان اعتراض به تجمع اوباش و اراذل در میدان توپخانه تعطیل شد و تا پراکنده شدن توطئه‌کنندگان و سرکوب شدن توطئه، بازار به حالت تعطیل ماند. از طرف انجمنها به مجلس فشار می‌آوردند که در مقابل شاه و توطئه‌کنندگان سخت بایستد. برای ممانعت از هجوم دشمنان به مجلس، مسجد و مدرسهٔ سپهسالار تحت اشغال مدافعین آزادی قرار گرفت و به گفتهٔ *حبل‌المتین* چهار

هزار تن از جوانان شبها در بهارستان پاسبانی می‌کردند فقط عدهٔ کمی از ایشان مسلح به سلاح آتشین بودند.

با اضافه شدن افراد مسلح نه تنها مجلس از خطر سقوط رهائی یافت بلکه توانستند به آسانی دربار را به عقب‌نشینی وادار نمایند. در این جریان انجمنها نقش اول را داشتند و کسانی چون سیدجمال‌الدین واعظ و ملک‌المتکلمین و روزنامه‌نویسان انقلابی در رأس قضایا قرار داشتند. عده‌ای از نمایندگان نیز از خود روحیهٔ خوب نشان داده‌اند. همچنانکه اکثریت ایشان سخت هراسیده و در پی وساطت بودند. در این هنگام از قزوین گروهی مجاهد مسلح به تهران آمدند تا در دفاع از مجلس یاوری نمایند.

انجمن تبریز علاوه بر آنکه گروهی مسلح برای اعزام به تهران بسیج کرد، حتی تلگرافی به تهران و شهرستانهای دیگر مخابره کرده رأی انجمن ایالتی را مبنی بر خلع محمدعلی‌شاه اعلام کرده و از همه خواست تا علیه شاه وارد عمل گردند. در این ایام شاه سخت متکی به استعمار بود و بنا بر مطالب «*کتاب آبی*» به سفرای روس و انگلیس متوسل می‌شده است.

کسروی می‌نویسد: «*سرانجام نمایندگان روس و انگلیس پا در میان گذاشته بازماندن او را در پادشاهی می‌خواستند و نامه‌ای در این باره به همدستی مشیرالدوله نوشته به نزد رئیس مجلس فرستادند. در نتیجهٔ این کارها یک رشته از گفتگوها در پرده رخ داده و ما می‌بینیم که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر (۱۵ ذی‌القعده) که در مجلس گفتگو از قانون‌شکنیهای شاه می‌رفته و برخی نمایندگان تندی می‌نموده‌اند تقی‌زاده به جلوگیری برخاسته و چنین گفته: "این مذاکرات که می‌شود فعلاً لازم نیست... نتیجه در مجلس مخصوص گرفته و به همه اطلاع داده می‌شود*»[۲۷].

در مورد دیگر، چون بین ملت و دربار سخت کشمکش می‌رفت و ۱۴ ربیع‌الثانی که روز تولد محمد علی‌شاه بود فرارسید، طبق معمول می‌بایست در شهر چراغانی کرده و آتشبازی کنند. مردم به عنوان اعتراض به حکمرانی رحیم‌خان و پسرش بیوک‌خان که به قتل و غارت صفحات آذربایجان مشغول بودند و با دربار همکاری داشته و از آنجا دستور می‌گرفتند از آذین‌بندی خودداری کردند و علناً گفتند که «هنوز معلوم نیست که این شخص شاه باشد یا نباشد» و به دنبال آن بانک شاهنشاهی (انگلیس) و دیگر اداره‌های اروپائی را مجبور ساختند که آذین‌بندی را برچیده و شب نیز از آتشبازی دولتیان جلو گرفتند. مردم چون از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ مطلع شدند سخت به هیجان آمده و بازارها را تعطیل کرده دست به تظاهرات زدند. روز بعد سِر «سیسیل اسپرینگ‌ریس» وزیر مختار انگلیس در تهران مراسلهٔ رسمی به دولت ایران نوشت که در آن به تبرئهٔ دو دولت و رفع سوءتفاهم کوشیده بود.

در تبریز و سایر شهرها بخصوص رشت جنبش مردم و اعتراضات ایشان بیش از این حد بود. تبریز در تمام این دوره یکپارچه هیجان بود. سخت‌ترین فشارها به دربار و دشمنان آزادی از جانب این شهر وارد می‌شد. چون شاه به باغشاه گریخت و آمادهٔ نبرد با ملت شد در همهٔ شهرها اعتراض شدید بعمل آمد و این موج که در رأس آن تبریز قرار داشت خواستار برکناری محمدعلی‌شاه و مجازات او بود. در رشت نهضت به خوبی توسعه یافت. در این شهر بازارها بسته و مردم آمادهٔ جنگ شدند. چون خبر از انهدام مجلس در تهران رسید مردم با حکمران و سپاهیان او به جنگ برخاسته و سه تن از ایشان کشته شد و ۱۴ تن زخمی گردیده و سپس مغلوب گشته خاموش شدند. در واقعهٔ کشتن اتابک (رجب ۱۳۲۵) در همان روز مجلس سخت علیه تروریست (عباس‌آقا صراف تبریزی) بشورید و برای کشف و مجازات مجرمین نطقها بعمل آمد. اما در همان حال قاضی ارداقی با برادرش میرزاعلی‌اکبر کوشش کرد و قبر او را یافته و آن را با گچ و آجر مشخص ساختند و سپس روز شنبه ۲۸ رجب که روز هفتم مرگ او بود نزدیک به دو هزار تن از آذربایجان و تهرانیان رو به سر خاک آن جوان گذاردند و دسته گل فراوان بر روی گورش ریختند. و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند. «*شادروان ملک‌المتکلمین و بهاءالواعظین گفتارها راندند و ارج‌شناسی از جانفشانی عباس‌آقا نمودند*»[۲۸]. در همین ایام در تبریز مجاهدان و بازاریان و سایرین کشته شدن اتابک را جشن گرفتند. در چهلم عباس‌آقا تظاهرات و نمایش عظیم در تهران برخاست (۲۷ شعبان) بازارها بسته شد و شاگردان دبستانها دسته دسته می‌آمدند و گل می‌آوردند. بنا به نوشتهٔ *حبل‌المتین*: «*جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود و عدهٔ جمعیت به یک صد هزار نفر تخمین زده می‌شد*». صرفنظر از نتیجهٔ عمل این جوان عکس‌العمل مردم و مجلس در دو جهت مخالف نموداری از دو روش انقلاب و مسالمت است. در مورد سوءقصد به محمدعلی‌شاه نیز چنین عکس‌العملی از جانب انجمنها و مجلس (در جهت مخالف) بروز کرد.

در دورهٔ دوم مجلس نیز دوگانگی مبارزه برقرار ماند. مجلس در بعضی قضایا از خود جسارت نشان می‌داد لکن بطورکلی از مردم عقبتر بود. در ماجرای هجوم محمدعلی میرزا به ایران، مجلس برای قتل شاه و برادران یاغی جایزه معلوم کرد و اعلامیه داد[۲۹]. توجه به روش انقلاب مسئله‌ای بوده است که مبارزان متوجه آن بوده‌اند در *انجمن مخفی* چنین مکالمه‌ای می‌گذرد: «*نگارنده گفت آقایان این عمارتی که در آن نشسته‌اید اگر بخواهید عمارتی باشد که شما را در زمستان و تابستان از گرما نگاه دارد باید آنرا خراب کنید و بعد از روی قوانین هندسه آنرا بنا کنید. امروز می‌بینید این عمارت ایران مخروبه شده است. سلاطین قاجاریه چیزی از آن باقی نگذاردند و اگر شما آنرا بکلی خراب*

نکنید و پس از آن خرابی تعمیر و آباد ننمائید دیگران می‌آیند آنرا برای خودشان تعمیر و آباد می‌کنند. تا انقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانید کرد. طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است. جوینده باشید انقلاب را که به اصلاح خواهید رسید. سعی کنید به انقلاب تا عدالت‌طلبان بیدار شوند. گویا حدیث و قول معصوم باشد که می‌فرماید "یحب‌الانقلاب ولوعلینا" »[۳۰].

در آخر این مبحث نمونه‌هائی از روحیهٔ مبارزان نقل می‌کنم: مجدالاسلام، که بعدها نیز از صف مردم خارج نشد، قبل از صدور فرمان مشروطیت بر اثر مخالفت با دستگاه استبداد همراه کسانی به کلات که از مخوفترین زندانها بود تبعید می‌شود. نامبرده در نامه‌ای پس از شرح موحشی از زندان کلات چنین می‌نویسد: «*... از اهل و عیال و ادارهٔ خودم بهیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذی است که از محبس کلات به شما می‌نویسم ولی ابداً راضی نیستم جنابعالی و سایر اعضای انجمن فقط در فکر استخلاص من باشید و ابداً نباید قوای خودتان را در این امور جزئیه صرف نمائید. بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست کنید. اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریک آزاد می‌شوند و اینگونه محبسها موقوف می‌شود والا از اینکه مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمائید، چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود*»[۳۱].

در زندان باغشاه دژخیمان رفتار باورنکردنی با محبوسین داشتند. یکی از این دژخیمان به نام سلطان باقر مأمور شکنجه و پاسداری زندانیان بود. «*وی مدیر روح‌القدس را بدرون آورد و در این میان لندلند نموده و دشنام داده می‌گفت: «آخرش نگفتی» بیچاره روح‌القدس نالان و ناتوان افتاده بود زبان به لابه باز نموده گفت: «جناب سلطان آخر من چه می‌دانم که بگویم؟». باقرخان برآشفت و دست به شلاق برده بیست ـ سی شلاق دیگر بر تن آن بیچاره فرود آورد و سپس خشم خود را نخورده رو به دیگران آورده و از هر چند یکی را شلاقهائی نواخت. به جای محمدتقی، به برادرم قاضی (ارداقی)، به یحیی‌میرزا، به میرزاداودخان، به باقرخان. در این شب یحیی‌میرزا حالی نشان داد که همه را در شگفت انداخت. زیرا تا چند شلاق که باقرخان به سر و روی او می‌نواخت خم به ابروی خود نیاورد و در این میان سلطان باقر قدری واپس رفته و پاها را گشادتر گذاشت که این خود می‌رساند کتک فراوانی به او خواهد زد. یحیی‌میرزا به آرامی سر خود را زیر زنجیر پیچانده رو به دیوار کرد و پشت خود را به دم شلاق داد در این میان باقرخان بیکار نایستاده همچنان شلاق را فرو می‌آورد و تا شصت ـ هشتاد شلاق پیاپی نواخت. با آنکه جز پیراهن یک‌لا رخت دیگری بر تن او نبود ما بیگمان*

بودیم که از خود رفت ولی همین که باقر خان کتکها زده از در بیرون رفت یحیی میرزا رو برگردانیده چنین گفت «رفت آن نامرد». ما را از این حال شگفتی گرفت و این شکیبائی و آرامی او مایهٔ دلدادگی همگی شده نیمی از اندوه ما کاسته گردید سپس هم لب به سخن باز کرد داستانهائی از رنج و فداکاری آزادیخواهان فرانسه سرود و با این رفتار و گفتار خود آب بر آتش دلها ریخت».

تحریم امتعهٔ خارجی

با توجه به نفوذ بیگانگان در ایران و وسعت میدان تحریم، استفاده از این وسیله را نیز تحت عنوان مبارزهٔ قاطع قرار دادم. زیرا هرچند که بطور کلی مبارزهٔ منفی است لکن قاطعیت و آشتی‌ناپذیری آن آشکار است. چند بار از این وسیله در دورهٔ انقلاب استفاده شد. مهمترین آن در سال ... است.

شوستر این تحریم را چنین توصیف می‌کند: *«از طرف علما و پیشوایان روحانی حکم بر تحریم و بایکوت امتعهٔ روس و انگلیس شد. ایرانیان سواری تراموای تهران را که به سبک قدیم بود به گمان این که متعلق به روسهاست ترک کردند. وزیر مختار بلژیک از این مقدمه برافروخته شده و اعتراضات بسیار به وزارتخارجهٔ ایران نمود. تمام آن روز تراموای مزبور خالی و بدون مسافر می‌گردیدند. جوانان و شاگردان مدارس و زنان دسته دسته فضای خیابانها را پر نموده و مسافرینی را که از روی بی‌اطلاعی اتفاقاً سوار شده پیاده می‌نمودند. دریچه و شیشه‌های مغازه‌هائی که در آن امتعهٔ روسی نمایش داده و فروخته می‌شد شکسته سعی و مواظبت تامی می‌نمودند که کسی چای نخورد. اگر چه چای هندوستان هم باشد. زیرا که اغلب چایهای تهران از روسیه می‌آمد. و به هیئت اجتماع به سفارتخانه‌های دول خارجی می‌رفتند که از نمایندگان دول عالم برای ملت مأیوس خود دادخواهی کنند... بایکوت امتعهٔ انگلیس در جنوب ایران به قدری اهمیت پیدا کرد که فوج هندی انگلیس در شیراز با اشکال تمام برای خود آذوقه تهیه می‌کردند. ملاهای معروف آنجا اسکناس بانک شاهنشاهی را که انحصار به انگلیسها داشت حکم به نجاست آن نموده و به بانک رد کرده و در عوض مسکوکات دولتی می‌گرفتند. تقریباً هر روز بیست هزار تومان اسکناس مبادله به پول می‌شد»*[۳۲].

ترور

در دورهٔ انقلاب مشروطیت ایران چند دوره ترور واقع شده است اولین ترور قتل ناصرالدین شاه به دست میرزارضا کرمانی است. بررسی نتایج ترور شاه آشکار می‌سازد

که برخلاف نظر کسانی که ترور را یک وسیلهٔ قطعی در انقلاب می‌دانند این وسیله نمی‌تواند در پیشبرد انقلاب اثر قابل توجهی بگذارد. ترورهای دیگری که طی انقلاب به عمل آمده است مانند ترور اتابک (میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان) و ترور قوام‌الملک و سوءقصد به محمدعلی‌شاه در اغلب موارد جز نتایج منفی برای انقلاب نداشته است.

تأثیر و نقش افراد می‌تواند متناسب با نقش شخصیتها در جریان امور باشد. در صفحات قبل این رساله عملاً نشان داده شده است که شخصیتها نقش کوچکی در جهت مثبت و منفی داشته‌اند. مظفرالدین‌شاه (سلیم‌النفس و علیل) فقط هنگامی می‌تواند به «رعایای» مشروطه‌طلب خود رحمت آورد که نیروهای انقلاب افزونی یافته و صدور فرمان مشروطیت ضرورت واقعی دارد والا همین مظفرالدین‌شاه که مورد احترام بزرگان مشروطیت نیز بود بدون اینکه در جریان امور دخالت ورزد در کاخ ییلاقی خود به سر می‌برد هنگامی که عین‌الدوله مردم تهران را به شدیدترین شکلی مورد ضرب و شتم قرار می‌داد و از کشتن مردمان نیز ابا نداشت. محمدعلی شاه مستبد نیز خود به تنهائی نقش کوچکی در صف دشمنان خلق به عهده داشت و این گفته دلیل بر تبرئهٔ چنین کسان نیست چه آنکه جنایات فردی همین افراد بیش از ارزش جانشان برای جامعه تمام می‌شود. این گفته برای آنست که بدانیم این نیروها و طبقات با منافع و هدفهای متضاد هستند که با یکدیگر پیکار می‌کنند و انقلاب جریانی است اجتماعی و طبقاتی و پیروزی آن واژگونی یک سیستم و برقراری سیستم اجتماعی و اقتصادی نوینی است. بنابراین ترور که مقاصد فردی و شخصی را هدف قرار می‌دهد نمی‌تواند موجب تغییرات اساسی شود. اغلب آنچه موجب سوءتفاهم گردیده و ارج ترور را افزون می‌سازد اینست که تحولات ضروری جامعه به حساب نتایج یک ترور گذاشته می‌شود. لازم است گفته شود که ترور هم از جانب مرتجعین و هم از جانب مشروطه‌خواهان مورد استفاده قرار گرفته است و برای هر دو طرف نتیجه یکسان بوده است. ذیلاً به شرح چند نمونه از ترورهای دوره انقلاب خواهم پرداخت.

ترور اتابک از جمله پُرسر و صداترین ترورهای دورهٔ انقلاب است. علت ترور او سوابق ارتجاعی نامبرده و کوشش او برای جدا کردن گروهی از رهبران محافظه‌کار نهضت از انقلاب بوده است. صدراعظمی امین‌السلطان مورد اعتراض همهٔ انجمنها و انقلابیون قرار گرفت. کسانی از مجلسیان به او روی خوش نشان دادند. سرانجام امین‌السلطان توسط عباس‌آقا صراف تبریزی در جلو بهارستان کشته شد. تروریست که بعدها گفته شد با دستهٔ حیدر عمواغلی مربوط بوده است برای ایجاد رعب و وحشت در دل مرتجعین ورقه‌ای همراه داشت که روی آن نوشته شده بود «عباس‌آقا صراف

تبریزی فدائی شمارهٔ ...». کمی پس از این واقعه قوام‌الملک در شیراز ترور شد و قاتل او نیز ورقه‌ای مشابه اولی همراه داشت. این دو ترور موجب وحشت اشراف و مرتجعین گردید. در روزهای اول مجلس و مشروطه‌خواهان معتدل نیز از ترور اتابک ابراز نفرت نموده و مجازات قاتلین و محرکین را خواستار شدند. لکن انجمنها و مردم زیر بار نرفته در چهلم مرگ عباس‌آقا بر سر مزار او به عنوان یک مجاهد مراسمی برقرار کردند. به دنبال این دو ترور درباریان موقتاً عقب نشستند. آنها خیال می‌کردند که نیروی مسلح و مخفی آزادیخواهان بسیار و در یک شبکهٔ مقتدر مخفی پخش شده است لذا از آن پس به دنبال یک تاکتیک فریب‌دهنده تمام قوای خود را برای سرکوبی نهضت جمع‌آوری کردند. در روزهای اول پس از این ترورها انجمنی به عنوان *مشروطه‌خواهان دربار* تشکیل شد و عدهٔ زیادی از درباریان به مجلس آمده در پشتیبانی از مجلس سوگند خوردند. و در این جریان امیر بهادر عازم جنگ با کردان شد.

ولی همهٔ این کارها برای صحنه‌سازی و فریب مردم بود. کسروی می‌نویسد که در *کشته* شدن اتابک روزنامه‌های انگلیس بسیار مطلب نوشتند و مطالبی *حبل‌المتین* کلکته از روزنامهٔ «*ویلز*» ترجمه کرده است که در آن از انجمن سری مجاهدان قفقاز و آذربایجان نام برده و برای آن هشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه (۸۶۱۵۰) عضو دانسته و آنرا بسیار مخوف قلمداد کرده و قبل از هر چیز چنین وانمود ساخته است که از جزئیات جریان مطلع است.

کسروی می‌نویسد «*که ممکن است سفارت انگلیس توسط تقی‌زاده قبلاً از توطئهٔ قتل اتابک اطلاع داشته باشد و او نیز از حیدرعمواوغلی چیزی شنیده باشد*»[۳۳].

سوءقصد به محمدعلی‌شاه نیز که گفته شده است توسط دستهٔ حیدر عمواغلی به عمل آمد بهانهٔ تجاوز علنی به مجلس را برای مرتجعین فراهم ساخت. پس از این سوءقصد بود که محمدعلی‌شاه طبق نقشهٔ لیاخوف به باغشاه پناهید و آمادهٔ سرکوبی مجلس شد. چنانچه در کار خود نیز کامیاب گردید. در شهر تبریز، به همان نسبت که در آمادگی انقلابی جلو بود، اختلافات زودتر با اسلحه حل و فصل می‌شد. عدهٔ زیادی از آزادیخواهان و طرفداران ایشان به دست عمال ارتجاع ترور شدند و از آن جمله حاجی میرزاحسن میلانی بود.

در دورهٔ حکومت صمصام‌السلطنه (۱۹۱۱) بین دموکراتها و اعتدالیون کار به کشتار و ترور کشید. شوستر در این باره می‌نویسد: «*... این اقدامات بدون شبهه نتیجهٔ خیالات انجمنهای سری تهران بود برای اینکه تصور نموده بودند که مجمع منظمی برای خفه کردن مشروطهٔ ایران و رجوع به استبداد و انتقام به وسیلهٔ محمدعلی دائر شده بدینجهت اقدام به*

قتل ایشان نمودند. فروختن این دسته از مخالفین مشهور دولت و مملکت خود را به روسها خصومت و غضب احزاب ملی را زیادتر نمود» ... «نتیجه قتل پرنس علاالدوله خیلی بزرگ بود. قبل از آنکه اثر وحشتناک آن قتل آرام بگیرد وحشت و اضطراب تمامی در دلهای اعیان و مأمورین دولتی پیدا شده بود که هم بر ایشان و هم بر سایرین به خوبی واضح می‌شد زیرا که نفس لوامه‌شان در ادای وظیفه و حقوق وطن خود پاک نبود. وقتی که صمصام‌السلطنه خبر قتل دوست خود پرنس علاالدوله را شنید بی‌اختیار اشکش جاری شد» ... «و گفت بیست نفر دموکرات را به قتل خواهم رسانید»[۳۴].

نتیجهٔ این پدیدهٔ مضر ترور سیدعبداللـه بهبهانی از مؤسسین مشروطیت ایران و ترور محمدعلی‌خان تربیت، مرد آزادیخواهی که از پیشروان فرهنگ نو در ایران به شمار می‌رفت، بود که نموداری از انحراف و عدم کامیابی انقلاب ایران می‌باشد.

مقاومت مسلحانه

مدتها قبل از اینکه مجلس بمباران شود همه می‌دانستند که کشمکش مسلحانه بین آزادی و ارتجاع درخواهد گرفت. واقعهٔ میدان توپخانه و سوءقصد به شاه و روابط دربار و قزاقخانه نشانه‌های چنین برخوردی بود. بنابراین لازم بود که آزادیخواهان از سخنگوئی و قلمفرسائی قدمی فراتر نهاده مردم را که در انجمنها متشکل شده بودند و آمادگی داشتند برای مقاومت در برابر حملات و سرکوبی دشمن آماده گردانند.

در تبریز بیش از همهٔ شهرهای ایران برای مقاومت مسلحانه آماده می‌شدند و در شهرهای دیگر مثل رشت، قزوین، مشهد و ایالات فارس و بعضی ایلات و عشایر کوچک نیروی مسلح وجود داشت. تفاوت نیروهائی که در تبریز و مشهد و رشت و قزوین و تهران آمادهٔ قیام می‌شدند با نیروهای مسلح عشایر آشکار است. در این شهرها قشر پائین بورژوازی نیروی اصلی انقلاب بود حال آنکه در غیر این قبیل شهرها عشایر بدون اینکه مفهوم مشروطیت را درک کنند به تبعیت از خوانین که مقاصد خود ایشان نیز کاملاً در جهت انقلاب روشن نبود وارد میدان عمل می‌شدند.

در تهران چند ماهی بود که انجمنها بخصوص انجمن آذربایجانیان آمادهٔ پیکار می‌شدند. در واقعهٔ میدان توپخانه آزادیخواهان کم کم دست به اسلحه بردند و نیروی مسلح قابل توجهی بوجود آوردند. در روزهای آخر واقعهٔ توپخانه عدهٔ تفنگداران دو هزار و پانصد تن به تقریب ذکر گردیده است. هر چند که این عده نظام و صفوف مرتب نداشتند لکن برای سرکوبی توطئه‌کنندگان نیروی کافی بودند. اما در واقعهٔ بمباران مجلس چنین آمادگی از آزادیخواهان تهران به ظهور نرسید.

بررسی وقایع روزهای آخر نمودار می‌سازد که چگونه رهبران در جهت خلاف منافع انقلاب دستور پراکندگی می‌دادند و به جای آنکه مردم را دعوت به تشکل مسلحانه بنمایند از تجمع آنان در سپهسالار نیز جلوگیری می‌کردند. بعد از آن که یک هفته وقت را از دست دادند به مقاومت مسلحانهٔ عمومی اعتقاد آوردند. کسروی می‌نویسد: «*پیداست که چاره جز جنگ نمی‌بود. چیزی که هست دیر کرده بودند و آنگاه چنان که خواهیم دید بسیج کار نمی‌کردند. اینان امیدشان به یاوری شهرها می‌بود و تلگراف فرستاده یاوری می‌طلبیدند و دشواری آنرا به دیده نمی‌گرفتند. از اینسو در تهران دو کمیسیون یکی به نام "نظام" و دیگری به نام "جنگ" از سردار معظم خراسانی و از دیگر اروپادیدگان پدید آورده بودند که در حیاط شمالی بهارستان در بالاخانه‌ها بر پا می‌شد و اینان به کارهائی پرداخته امیدهائی به مردم می‌دادند*»[۳۵].

سرانجام پس از تردیدها و اتلاف وقت دست به بسیج گشودند و با اینجهت در حدود ششصد تن تفنگدار گرد آوردند. از جملهٔ افراد مسلح از افسران قزاقخانه نیز بودند که در طول دو سال اخیر از قزاقخانه بیرون آمده بودند. همچنین میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که محمدعلی میرزا او را از حکمرانی تهران برداشته بود با چند تن از نوکران کارآمد خود با مجاهدان همراهی نشان می‌داد. از معروفین جنگ تهران کسانی نام برده می‌شوند از قزاقان سابق. ابوالفتح‌زاده با دو برادر خود که در قزاقخانه سرتیپ بود و در قسمت بالاخانه‌های مجلس سنگر داشت.

حسن‌خان پولادی که در قزاقخانه سرهنگ بوده است. منشی‌زاده که از کارکنان دفتری قزاقخانه بوده است. حاجب‌السلطان که با یک دسته از تفنگداران مظفرالدین شاهی از انجمن مظفریه می‌جنگیدند. اسماعیل‌خان سرابی که از تفنگداران انجمن مظفری بود و بعدها اعدام شد. حامدالملک از برگزیدگان مجاهدان بود که بعدها در کاشان به دست نایب حسین کشته گردید. سید عبدالرزاق که جوان غیرتمندی بود و سپس به استانبول گریخت و از آنجا به مجاهدان گیلان پیوست و به تهران آمد و با میرزاعلی‌محمدخان سرتیپ کشته گردید. خواهرزادهٔ میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل (اسداللـه‌خان) که در همان جنگها کشته شد. شجاع لشکر خلخالی که در انجمن آذربایجان یکی از جنگنده‌های بسیار دلیر او بود و سپس به باکو گریخت. مسیب‌خان از آذربایجانیان. سلطان‌العلمای خراسانی مدیر *صوراسرافیل* که از ادارهٔ روزنامهٔ خود در خیابان چراغ برق می‌جنگید و نارنجکی به قزاق پرانیده بود. میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که از خاندان کلانتر باغمیشه بود[۳۶]. اینها معروفین جنگ تهران بودند. اما انجمنها عامل اصلی و گردانندهٔ جنگ به شمار می‌روند. یکی از تفنگداران که نتوانست به جنگ

رود چنین عذر می‌آورد: «*صبح که شد خبر آوردند که در مجلس را گرفتند من به تعجیل رخت سربازی خود را پوشیده همین که خواستم تفنگ خود را از سر میخ بردارم دیدم نیست فریاد کردم تفنگ من کو. زنم قرآن روی دست به اتفاق دخترهایم آمد جلو و گفت آقا جان من می‌دانم کسی با تو همکاری نخواهد کرد یک تنه خواهی رفت طرف مجلس ترا در بین راه خواهند کشت... در این بین صدای توپ بلند شد من رفتم بالای بام خانه رو به مجلس نشستم و مشغول گریه شدم*»[۳۷].

چه بسا تفنگدارانی که به جنگ نرفتند و به گریستن اکتفا کردند. با اینهمه به این علت بود که سالی و ماهی را از دست داده بودند و به روزی می‌خواستند جبران مافات کنند. جنبش تهران با بمباران مجلس سرکوب شد. رشت نیز پس از سه روز مقاومت به تصرف دولتیان درآمد و تبریز که از اوان مبارزه آمادگی قیام مسلحانه داشت بار جنگ را به تنهائی به دوش گرفت. شهر تبریز همچون یک سربازخانهٔ بزرگ اول دچار جنگ خانگی گردید و سپس در دو دوره جنگهای خونین مشروطیت ایران را پاسداری کرد.

در مبحث نیروها از جنگهای تبریز و مجاهدان به حد لازم گفتگو شده است بنابراین در اینجا فقط به این اکتفا می‌شود که چنانچه آمادگی تبریز برای مقابله با هجوم ارتجاع نمی‌بود استقلال ایران که در جنگ اول پایمال گردید در همان زمان پایمال می‌گشت. مقاومت مسلحانهٔ تبریز این امکان را که بعدها بختیاریها و گیلانیها مبادرت به اردوکشی به تهران بنمایند فراهم ساخت. معذالک نارسائی و عدم آمادگی جامعه برای انقلاب دموکراتیک اقدامات انقلابیون را در زمینهٔ قیام مسلحانه کم‌نتیجه و عقیم ساخت. مجاهدان و جنگ‌آوران آذربایجان و گیلان نیروهای مسلح انقلاب محسوب می‌شوند این افراد فرداً و جمعاً نسبت به انقلاب آگاه می‌باشند بر عکس، افراد ایل بختیاری و سایر ایلات نسبت به هدفهای انقلاب جاهل بوده و فقط از مقاصد خوانین خود پیروی می‌کردند.

هنگامی که اصفهان و رشت آمادهٔ اردوکشی به تهران می‌شدند در اقصی نقاط ایران همهٔ گردنکشان و صاحبان قدرت علیه دولت مرکزی (مرتجع) مبادرت به عملیات نموده و به نام مشروطه‌خواهی حکومت را به دست گرفتند. راجع به خبری از زمرهٔ اخبار زیر چگونه می‌توان جز این قضاوت کرد: «*در چهارده مارس یک دستهٔ مسلح دویست نفری از بلوچها وارد شهر تربت شده دارالحکومه و شهر را به تصرف در می‌آورند. فرماندار جدید تربت به نام (سالارخان) بیانیهٔ زیر را منتشر می‌نماید: "ما مشروطه‌طلبان خواهان صلح و سعادت مردم هستیم. بیگانگان و دیگران بدانند که مال و جانشان در امان است"* »[۳۸].

سرانجام جنگ بین ترقیخواهی و ارتجاع در دهها نقطه درگیر شد. در رشت و طالش و خراسان و اصفهان شورش انجام شد و در بسیاری شهرها جنبش نمودار گردیده بیم شورش می‌رفت. قیام مسلحانهٔ مردم به هدفهای فوری خود نایل آمد و ارتجاع داخلی سرکوب شد لکن چنانکه می‌دانیم صفوف انقلاب سخت آلوده گشته و مرتجعین خود را در رأس نهضت قرار دادند. محافظه‌کاران که در طی استبداد صغیر خود را ملزم به حفظ وحدت با سایرین می‌دیدند اینک صف خود را مجزا ساخته علیه نیروهای پیگیر انقلاب از هیچ عملی ابا نداشتند .مهمتر از همه اینست که انقلاب به علت ضعف و محدودیت نیروهای انقلابی در مقابل دشمنان خارجی قوی چون روسیه و انگلستان قادر به دفاع از استقلال ایران نبود و ناگزیر استعمارگران همچنان به کار خود در ایران ادامه دادند.

فصل دوم
روشهای ضدانقلابیها

هیئت حاکمهٔ مرتجع ایران در طی انقلاب به تمام وسایل و روشها متوسل شد تا نهضتی را که می‌خواست جامعه را به ضرر منافع آنها تغییر دهد ناکام و بی‌سرانجام سازد. استعمارگران که در پی منافع خود بودند، گاه در دو جهت متضاد و گاه متحد و متفق برای حفظ منافع خود با نهضت واقعی مردم دشمنی کرده‌اند. در اوایل نهضت صدراعظمی چون عین‌الدوله مردم را به گلوله می‌بندد و برای خفه کردن معترضین رژیم مستبد از هیچ جنایت و رفتار خلاف اخلاق و شرافت ابا ندارد. سرانجام چون فرمان مشروطیت صادر شد و مجلس در مقابل دربار و دولت عرض اندام کرد و روز به روز به قدرت بیشتری نایل آمد و انجمنها در تهران و شهرستانها هسته‌های یک رژیم دموکراتیک را بوجود آوردند، ارتجاع دست به توطئه‌ها و دسیسه‌های متعدد یازید تا سرانجام مجلس را سرکوب ساخت.

در دورهٔ اول مجلس دربار در دو جهت علیه انقلاب می‌کوشید یکی جدا کردن رهبران و خریداری آنان و دیگری توسل به اوباش و اراذل و یاغیان. در تهران رجاله‌ها طبق معمول آلت دست و جیره‌خوار دربار بودند. سرانجام چون این دو روش به پیروزی نرسید با قوهٔ قهریه، طبق نقشه و رهبری افسران خارجی انقلاب را سرکوب ساخت. در مقابل مقاومت مردانهٔ تبریز، ارتجاع همهٔ نیروی داخلی خود را به کار برد لکن موفق به حفظ استبداد نشده و سرانجام از اردوی ملیون شکست خورد. در دورهٔ بعد بسیار کسان جامهٔ مشروطه به تن کردند و چون این جامه برازندهٔ قامت ایشان نبود آنرا از هم دریده دگرگون ساختند. به تدریج مردم سرکوب شدند.

هنگامی که سپاه روس وارد ایران شد چه بسیار کسان از رجال مرتجع دولت «مشروطه» که خرسند شدند. زیرا آنرا پایان «رجاله‌بازی» و «مجاهدبازی» و «جنبش

برهنگان و گرسنگان» می‌دانستند. بنابراین روش ضدانقلابی را در چند مبحث به اختصار می‌نویسم.

اوباش و اراذل و یاغیها متحدین دربار و استعمار

اوباش شهرها همواره آلت بی‌ارادهٔ دربارها و حکام بوده‌اند. در تهران و در تبریز و سایر شهرهای بزرگ این دسته همواره نقش آلت فعل را داشته‌اند. در واقعهٔ توطئهٔ میدان توپخانه اوباش تهران نقش مهمی بر عهده داشتند. دو نفر از سردستگان اوباش به نام «مقتدر نظام» و «صنیع حضرت» رهبری اوباش را از طرف دربار بر عهده گرفتند. روز ۹ ذی‌القعده دسته‌ای از اوباشان سنگلج به رهبری مقتدر نظام و گروهی از اراذل چاله‌میدان به سردستگی صنیع حضرت هرکدام از کوی خود راه افتاده رو به سوی مجلس و مسجد سپهسالار روانه شدند. و چون از خیابانها گذشته به آنجا رسیدند، دو دسته به هم پیوسته یکی گردیدند و چون میدان را تهی از حریف دیدند ناگهان به هیاهو برخاسته و به مجلس و مشروطه دشنامها داده و با این هیاهو و عربده از مدرسه بیرون آمده رو به سوی مجلس نهادند. مجلسیان در به رویشان بستند و اینان رسیده چند گلوله به در زدند. سپس به سنگباران پرداختند و طبق دستور دربار رو به میدان توپخانه نهادند زیرا در میدان توپخانه قاطرچیان، شترداران، زنبورکچیان و توپچیان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیربهادر و سایر اوباش و اراذل تهران گرد آمده چادرهای دولتی را می‌افراشتند و آشپزخانهٔ بزرگی برپا می‌گردانیدند. چون همهٔ اوباش و اراذل شهر جمع شدند روضه‌خوانان و واعظان جیره‌خوار دربار به منبر رفته به نکوهش و بدگوئی از مشروطه پرداختند. همه فریاد می‌کشیدند: «*ما دین نبی خواهیم ـ مشروطه نمی‌خواهیم*» این شعار از همان روز در زبانها افتاد. توطئه‌کنندگان چنین نقشه داشتند که بساط مجلس را در همان ایام برچینند لکن انجمنها غافل نمانده قوای مسلح و غیرمسلح کافی به سپهسالار آورده و قدرتی عظیم نشان دادند. از قزوین اولین دستهٔ مجاهدان داوطلب وارد شد و توطئه عقیم ماند و کار به وقت دیگر موکول شد.

در همین ایام شاه به تحریک و تجهیز یاغیان می‌پرداخت تا مجلس را در ایجاد امنیت ضعیف جلوه داده مردم را از رژیم مجلس مأیوس گرداند. شاه برای شیخ محمود ورامینی که از دشمنان مشروطه بود خلعت می‌فرستاد و برای پسران سپهدار تنکابنی نامه نگاشته بود که اغتشاش کنند. نایب حسین کاشانی که در جنایت و غارت مردم استاد همه محسوب می‌شد در همین ایام فرصت یافت تا پیرو و همدست فراهم آورد. شاه به اقبال السلطنه ماکوئی نامه نوشت و صریحاً او را به قتل و غارت و برهم‌زدن نظم

آذربایجان فرمان داد. دربار از اوباش و یاغیان به حداکثر استفاده می‌کرد. پس از آن که بساط رجاله‌ها در میدان توپخانه برچیده شد، اوباش شبها بیرون آمده هر که را از آزادیخواهان و طرفداران ایشان می‌یافتند می‌زدند و لخت می‌کردند و به پشت‌گرمی دربار از کشتار دریغ نداشتند. چنانچه بهاءالواعظین را که یکی از نمایندگان مجلس بود کتک فراوان زده مجروحش ساختند. و در شب چهارشنبه ۳ ذی‌الحجه هشت تن از آنان به خانهٔ فریدون زردشتی که یکی از بازرگانان بود رفته و پس از اخذ پول گزاف در برابر چشم خانواده‌اش با قمه او را کشتند. مردم سخت به هیجان آمده مجازات اوباشان را خواستار شدند و مجلس نیز از عدلیه مجازات و رسیدگی به این جنایات را خواستار شد و نتیجه، تبعید و بازداشت سردستگان اوباش علیرغم خواست دربار بود.

کودتا

واقعهٔ میدان توپخانه توطئه‌ای بود که عقیم ماند. دربار و امپریالیسم روس دمی از فکر سرکوب ساختن نهضت غافل نبودند. سرانجام لیاخوف به نمایندگی دولت روس و تحت فرماندهی ارتش ماوراء قفقاز وارد عملیات شد. رهبران مردم به جای آنکه خلق را برای سرکوب ساختن ارتجاع و بر همزدن نقشهٔ کودتا آماده سازند بیشتر میل به صلح و کنار آمدن با دربار داشتند. یکماه قبل از کودتا یک نفر ناظر وقایع را برای براون چنین می‌نویسد: «*در دوازده نوامبر ۱۹۰۷ شاه با هیئت دولت به مجلس آمد و برای چهارمین بار سوگند وفاداری با شکوهی نسبت به مشروطیت داد و در همین لحظه در تدارک وسایل تازهٔ برانداختن آن بود. نگارنده می‌نویسد در همین حال (۵ دسامبر ۱۹۰۷) که مشغول نگارش هستم یکی از آن امواج سهمگین غم‌انگیز در کار زیر گرفتن ملیون است. ترس بزرگی مردم را فرا گرفته باور می‌شود که شاه در انجام نقشهٔ کودتائی علیه مجلس می‌کوشد. وزیر مرتجع دربار پدرش را احضار کرده (ظاهراً منظور امیربهادر جنگ است) و این مرد لایق نیروی خوبی از غلامان در اختیار دارد، اینها با قزاقان برای تسلط بر وضعیت تهران کافی می‌باشند...*»[۳۹].

مقدمات کودتا چنین بود که اول کابینه سقوط کرد و مشیرالسلطنه کابینه‌ای دیگر به شرح زیر معرفی کرد: مشیرالسلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه ـ علاءالسلطنه وزیر داخله ـ امیر بهادر جنگ وزیر جنگ ـ قوام‌الدوله وزیر مالیه ـ محتشم‌السلطنه وزیر عدلیه ـ مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف ـ مؤتمن‌الملک وزیر فواید عامه و تجارت ـ مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف. مقارن این جریان محمدعلی میرزا به این مضمون به شهرستانها تلگراف می‌فرستد: «*این مجلس بر خلاف مشروطیت است. هر کس منبعد از*

فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود»[۴۰]. روز پنجشنبه ۴ جمادی‌الاول محمد علی‌میرزا در پناه لیاخوف و شاپشال و بریگاد قزاق و در میان آشوب سربازان سیلاخوری و سواره و پیاده از شهر به باغشاه رفت و دستخط زیر را صادر کرد: «*جناب مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم و تحملش بر ما سخت بود به باغشاه حرکت فرمودیم. پنجشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶. عمارت باغشاه*»[۴۱].

مجلسیان در مقابل همهٔ این نشانه‌های کودتا خواب ماندند. رهبران انجمنهای تهران که روشن‌بینتر و انقلابیتر از مجلس بودند نیز نتوانستند سرعت عمل لازم را بخرج دهند. نتیجه بمباران مجلس شد. شاه که علاوه بر تهران توجه کافی به تبریز داشت از مدتها قبل درصدد برهم زدن انجمن ایالتی بود و با مرتجعین تبریز پیوستگی داشت. پس از بمباران مجلس شاه تلگرافی به این مضمون به نام میر هاشم دوچی ملای مرتجع که آشوب جنگهای داخلی تبریز را روشن کرد مخابره نمود: «*جناب مستطاب شریعتمدار آقای میرهاشم آقا سلمهم‌الله و تعالی با کمال قدرت فتح کردم. مفسدین را تمام گرفتار کرده سیدعبدالله را به کربلا فرستادم. سیدمحمد را به خراسان. ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیر را سیاست کردم. مفسدین تماماً محبوس. شما هم با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از منهم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم. منتظر جواب هستم. جنابان حجج الاسلام سلمهم‌الله را احوالپرسم. همین تلگراف را به ایشان نشان دهید. محمد علی‌شاه قاجار*»[۴۲].

مرتجعین بیهوده انتظار داشتند که میرهاشم و اعوان و انصارش بتوانند جنبش تبریز را سرکوب نمایند. نه آنها و نه تمام قدرت نظامی ارتجاع داخلی از لشکر دولتی و قشون عشایر نتوانستند تبریز را از پای درآورند. و این نتیجهٔ هوشیاری و آمادگی انقلابی این شهر بود. برای عقیم ساختن کودتا آمادگی قبلی و سرعت عمل لازم بود که در تهران هیچیک به ظهور نرسید. برعکس در تبریز بیش از یکسال بود که مردم آمادهٔ انقلاب مسلحانه می‌شدند و در روزهای خطیر نیز مردانی با قدرت و با انرژی کافی و کاربری و کارآمد به ظهور رسیدند. این همه ناشی از وضع نیروهای انقلابی تبریز و آذربایجان بود که در باب نیروها به حد کافی از آن گفتگو به عمل آمد.

کودتای محمد علی‌شاه نیز نتوانست انقلاب را عقیم گذارد و نیروی آزادی سرانجام غلبه کرد و او به دامن اربابان خود پناه برد.

در پایان دورهٔ دوم مجلس شورا هنگامی که مسئله اولتیماتوم روس پیش آمد و مردم و مجلس در رد آن تظاهرات کردند صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرای وقت علیه مجلس و مردم دست به عملی شبیه کودتا زد. به اینصورت که توسط یپرم‌خان رئیس

نظمیهٔ وقت مجلس را که در مقابل دولت و اولتیماتوم مقاومت می‌ورزید با نیروی قهریه اشغال کرد و نمایندگان را حکم به خروج از ساختمان داده و اعلام کرد که ایشان چنانچه بخواهند در محل دیگری جلسات خود را برگزار نمایند تعقیب و مجازات خواهند شد. با وجود این کودتا، قشون روس وارد نواحی آذربایجان گردید و استقلال ایران را درنوردید. این کودتا مقدمهٔ وضعی بود که تا پایان جنگ اول جهانی در ایران کم و بیش باقی بود.

کشتار، اعدام، تاراج

قبل از صدور فرمان مشروطیت چند بار تظاهرات مردم تهران مورد تهاجم سربازان قرار گرفت، مثل قتل سیدعبدالحمید و واقعهٔ مسجد جامع و گلوله بستن دستجات «عزادار» در بازار تهران. این وقایع به جای خود مذکور گردید.

قوام‌الملک مرتجع معروف پس از آنکه به تهران فرا خوانده شد و پس از «تطهیر»[۴۳] به شیراز بازگشت و در دو دسته‌گیهای خانوادگی شهر نیز داخل در جریان شده و انجمن اسلامی به دو تیره شد مخالفان قوام‌الملک در شاهچراغ بست نشستند و سیدعبدالحسین لاری را که یکی از ملاکان با جاه و جلال بود به یاری خود خواستند و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و بامهای شاهچراغ را سنگر کرده با شهر به جنگ می‌پرداخت. سه ماه این کشاکش در میان بود تا در تاریخ چهارم صفر قوام‌الملک توسط جوانی به نام «نعمت‌اللـه بروجردی» کشته شد. نامبرده کارتی به تقلید عباس آقا صراف، قاتل اتابک، در جیب داشت به این مضمون «نعمت‌اللـه بروجردی نمرهٔ ۱۹ـ قاتلِ نصرت‌الدوله پسر قوام‌الملک شیرازی». پسران قوام‌الملک با کشتار و تاراج انتقامجوئی کردند و مردم در این قضایا دچار لطمات بسیار شدند و امنیت فارس نیز بر ضرر مجلس شورا دچار اختلال گردید. در تهران پس از بمباران مجلس قزاقان در شهر گردیده از دست‌اندازی سربازان سیلاخوری و سواران قره‌داغی و دیگران نیز جلوگیری می‌کردند. تنها خانه‌هائی را که خود شاه فرمان می‌داد تاراج می‌کردند. «*امروز خانه‌های جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان و ظهیرالدوله شوهر خواهر ظل‌السلطان را نیز تاراج کردند و آنچه می‌بود سربازان و قزاقان بردند. شگفت آنکه به خانهٔ ظهیرالدوله توپ بستند و پس از آن به تاراج بردند. شگفت آنکه خود ظهیرالدوله در گیلان می‌بود و فرمانداری آنجا را می‌داشت*»[۴۴].

مورد اخیر چنانچه می‌دانیم ناشی از اختلافات خانوادگی دربار بوده است. در تبریز نیز خانهٔ آزادیخواهان چنانچه در معرض عبور سربازان دولتی قرار می‌گرفت بیشک تاراج می‌شد و در طی جنگ دولتیان بارها بازار را تاراج کردند. چون پیشروان آزادی در

دست دربار تهران اسیر شدند در باغشاه دادگاهی از افراد زیر تشکیل شد: مؤیدالدوله حکمران تهران ـ شاهزاده مؤیدالسلطنه ـ سیدمحسن صدرالاشراف ـ ارشدالدوله ـ یک تن میرپنج قزاقخانه ـ میرزا عبدالمطلب یزدی مدیر روزنامهٔ *آدمیت* ـ محقق شهربانی ـ میرزااحمدخان (اشتری).

کسروی می‌نویسد: «*شخص اخیر را از عدلیه برده بودند و او به گرفتاران دلسوزی بسیار نشان می‌داده است*». در بین بازداشت‌شدگان آقایان بهبهانی و طباطبائی تبعید شدند. اسامی بقیهٔ افراد در صفحهٔ ۶۶۳ تاریخ کسروی مذکور است.

از بزرگان این عده قاضی ارداقی، ملک‌المتکلمین، و میرزا جهانگیرخان که با دربار بسیار دشمنی کرده بودند در باغشاه اعدام شدند. ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان اعدام شدند و قاضی ارداقی را مسموم ساختند. *برادر قاضی چنین می‌گوید: "حاج ملک‌المتکلمین و برادرم قاضی به خوردن تریاک عادت می‌داشتند. برای هر دو تریاک آوردند. برای بردن میرزا جهانگیرخان و ملک آمدند و ایشان را از قطار بیرون آورده به گردن هر یکی زنجیر دستی (شکاری) زده گفتند "برخیزید بیائید" . ملک دم در به آواز بلند و دلکش خود این شعر را خواند: "ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما ـ بر بارگه عدوان تا خود چه رسد خذلان..." . حاج محمدتقی از برادرم پرسید دیشب که شما را بردند کجا رفتید و بازگشتید؟ برادرم گفت: ما را نزد لیاخوف بردند که می‌خواست ماها را ببیند. خود سخنی نگفت ولی شاپشال به میرزا جهانگیرخان شماتت نموده گفت: "من جهود زاده‌ام؟" . سپس سرکرده‌ای که ما را برده بود راپرت گفتار مرا در قزاقخانه به لیاخوف داد و چون ما را برگردانیدند بیگمان بودیم هر سه را خواهند کشت. اکنون نمی‌دانم چرا مرا به کشتن نبرده‌اند؟*»[۴۵]. زیرا او را می‌خواستند مسموم سازند. سلطان باقر از دژخیمان باغشاه قاضی را با حبهای مسموم تریاک مسموم ساخت. در تبریز نیز بسیار کسان توسط صمدخان و دیگران اعدام شدند و تلفات جانی در این شهر بیش از همهٔ شهرهای ایران بوده است.

بررسی نتایج کشتارها و اعدامها نشان می‌دهد که با این وسیله نمی‌توان نهضت مردم را خاموش ساخت مگر آنکه این نهضت از داخل دچار نارساییها و اختلالات باشد. اگر نهضت آمادگی کافی داشته باشد حربهٔ اعدام فقط آتش مبارزه را تیزتر خواهد کرد.

چگونه رهبری انقلاب فاسد می‌شود

اولین افتراق و جدائی در جرگهٔ مشروطه‌خواهان اختلاف مشروطه و مشروعه بود. این اختلاف منجر به جدائی گروهی از روحانیان و عده‌ای از اشراف مشروطه‌خواه از صف ملت گردید. از جملهٔ این عده سعدالدوله و احتشام‌السلطنه و سپس صنیع‌الدوله بود.

پس از ترور اتابک مرتجعین دانستند که برای در هم ریختن مشروطیت باید از طرق مختلف اقدام کنند به همین نظر درباریان کلاً خود را مشروطه‌خواه وانمود ساخته و انجمنی به نام «*انجمن خدمت*» برپا کردند و در روز ۱۹ شعبان پانصد تن از ایشان به مجلس رفتند. این اقدام مثل سوگندهای مکرری بود که محمدعلی‌شاه در مجلس در حفظ اساس مشروطیت ایران بر زبان می‌آورد. عده‌ای از رهبران نهضت گول این فریبها را می‌خوردنـد و امور را با مذاکـره و مماشات می‌گذراندند. کار به جائی کشید که حتی در آخرین روزها محافظه‌کاری رهبران به قیمت جان صدها تن و از دست رفتن مشروطیت تمام شد. در بین رهبران نیز کسانی بودند که منافع شخصی را بر منافع جمعی ترجیح داده و نفع خود می‌خواستند. متأسفانه عدهٔ این قبیل افراد کم نبود. پس از فتح تهران به دست آزادیخواهان اشراف در رأس امور قرار گرفتند. سپهدار تنکابنی و صمصام‌السلطنه بختیاری و دهها نفر دیگر که در انقلاب منافع اساسی و عمیق نداشتند در رأس نهضت قرار گرفته دست مردم را از امور خود کوتاه ساختند. سپهدار دائماً در حال کشمکش با آزادیخواهان بود و سرانجام به عنوان اعتراض استعفاء داد. بختیاریها که در رأس عملیات ایشان صمصام‌السلطنه قرار داشت جز منافع خود نمی‌خواستند و بسیار اعمال منفی از ایشان سرزد. تمام پستهای دولتی در دست اشراف قرار گرفت و دشمنان دیرینهٔ مشروطیت نیز به سلک دیگران درآمدند تا به سود خود از «انقلاب» بهره‌مند گردند.

صمصام‌السلطنه در آخرین کابینه‌ای که تشکیل داد جزو اسامی وزرا، نام محتشم‌السلطنه را نیز به عنوان وزیر عدلیه داخل کرده بود. شوستر می‌نویسد: «*اعضای مجلس که از دیرزمانی به انتخاب وزرای غیرمعروف از طبقهٔ وسطی عادت کرده بودند برخلاف آن کابینه شدند. رئیس‌الوزرا برخلاف رأی دوستانش به شرکت محتشم‌السلطنه در کابینه به این جهت اصرار داشت که مشارالیه با مشاهیر اعضای کنسولخانهٔ روس تعلقات عمیقه دارا بود. شاهزاده سلیمان میرزا (لیدر حزب دموکرات) به محل مخصوص نطق رفته و اظهار کرد: اگر چه رئیس‌الوزراء طرف اطمینان کامل وکلاء می‌باشد ولی حزب دموکرات نمی‌تواند یکی از اعضای کابینهٔ سپهدار را به سمت وزارت بشناسد... رئیس‌الوزراء به محل مخصوص رفته و تعزیر سختی بر خلاف حزب دموکرات نمود. مؤتمن‌الملک رئیس مجلس، رئیس‌الوزراء را متنبه نمود که برحسب قوانین داخلهٔ مجلس قدری ملایم و نرم باید گفتگو نماید به اینجهت رئیس‌الوزراء تعرض نمود و از مجلس خارج گشت...*»[۴۶].

همچنین شوستر روزهای پایان مأموریت خود را چنین می‌نویسد: «*چند روز قبل از شروع انقلابات و تردستی ۲۴ دسامبر کابینه مسلک مخالفت بلکه خصومت بیّنی با*

من اختیار کرد و خوانین بختیاری نیز تهدیدات خودشان را به حمله کردن به محل سکنای من و غارت خزانهٔ دولت تجدید نمودند»[۴۷].

باری، اشراف و مرتجعین که نتوانستند به قوهٔ قهریه بر انقلاب مسلط شوند با نیرنگ و با کمک امپریالیسم روس و انگلیس توانستند در رأس نهضت قرار گرفته آن را مسخ نمایند و نهضت مشروطیت ایران را تبدیل به صحنه‌سازیها و خیمه‌شب‌بازی کردند و خود در رأس همهٔ امور به ریش قهرمانان انقلاب ایران خندیدند. بعدها می‌بینیم که برای تثبیت اوضاع به سود اشراف و امپریالیسم انگلیس چگونه هر کس را که واجد شخصیت و دارای عقاید آزادیخواهانه و اصلاحی است نابود کرده و یا تبعید می‌نمایند. و دیگران که خود را از سردمداران مشروطیت به شمار می‌آوردند چگونه در کنار «دشمنان دیرین» خود بر ملت ایران حکومت بیگانگان را تحمیل کردند.

این ضعف رهبری همانطور که قبلاً تذکر داده شد ناشی از خصوصیات اخلاقی افراد نمی‌توانست باشد. بلکه به علت عدم آمادگی جامعهٔ ایران برای پیروزی انقلاب و وجود دشمنان خارجی بود که دفع آنها دور از توانائی انقلاب ایران بوده است.

نتیجه

انقلاب مشروطیت ایران اولین نهضت بورژوازی ایران برای تأمین خواستهای این طبقه می‌باشد. نظر به وضع خاص نیمه مستعمره بودن ایران، دربار مستبد در رأس نظام فئودالیته با استعمار متحد شده راه نهضت را سد کرده بود. نهضت مشروطیت ایران دارای شعارهای مترقی که منافع قشرهای پائین جامعه را نیز در برداشت بود. لکن به طورکلی شعارهای این انقلاب نارسا بوده و بخصوص به مسئلهٔ حاکمیت اقتصادی استعمار و فئودالیته توجه کافی نکرده بود.

انقلاب ایران به علت ضعف بورژوازی صنعتی و طبقهٔ کارگر که نشانهٔ عقب‌ماندگی جامعه ایران به شمار می‌رود از نیروهای وسیع انقلابی بی‌بهره مانده و بورژوازی تجارتی و خرده بورژوازی در آن نقش مهمی داشته‌اند. بخصوص دهقانان که می‌بایست در مبارزهٔ ضدفئودالی نقش اساسی داشته باشند از نهضت برکنار ماندند.

ضعف نیروهای انقلابی موجب شد که با سرکوب شدن دربار مستبد، نفوذ استعمارگران در ایران به طور جدی تهدید نشده و ایشان توانستند به حاکمیت اقتصادی و سیاسی خود ادامه دهند. بخصوص ورود قشون روسیه وسپس تشکیل نیروی نظامی خارجی ضربهٔ شدیدی به رشد نهضت ملی ایران آورد. همچنین همین ضعف نیروهای پیشرو انقلابی موجب شد که در اغلب موارد رهبران محافظه‌کار و وابسته به اشراف خود را در رأس نهضت قرار داده عملاً انقلاب را عقیم گذارند. نتیجه این شد که انقلاب به هدفهای اساسی خود یعنی قطع نفوذ بیگانگان و ایجاد دموکراسی و آزادی در داخل کشور که مستلزم الغای نظام فئودالیته بود نایل نیامد و فقط در سطح جامعه مؤثر واقع گردید. حکومت مشروطهٔ صوری، سازمان تازهٔ اداری، تغییر لباس و ادبیات (تحت تأثیر تمدن غربی) و تغییراتی در روابط و وضع خانواده و سایر نهادهای اجتماعی از آثار این نهضت می‌باشد. پس از شکست انقلاب، حاکمیت سیاسی اشراف و استعمار وضع تازه‌ای را در ایران بوجود آورد. به این ترتیب که

ظاهر امور قانونی و ملی و باطن آنها استبدادی و ضدملی گردید. پس از انقلاب اکتبر روسیه، انگلیس توانست آقائی و حاکمیت مطلق خود را در این مملکت تأمین نماید.

هدفهای اساسی انقلاب مشروطیت یعنی قطع نفوذ استعمار و الغای نظام فئودالی با وجود تغییرات ضروری که در طی نیم قرن در ایران انجام شده است هنوز در رأس شعارهای نهضت ملی ایران قرار دارد. آخرین تحولات سیاسی ایران مشروطیت صوری پنجاه ساله را نیز پایمال ساخته است.

نهضت ملی ایران در وضع بسیار مساعدتری می‌تواند در ایران رشد کرده و از تغییرات و تحولات نیم قرن اخیر به سود خود بهره جسته و به خواستهای ضروری جامعهٔ ایران پاسخ رسا گوید.

پایان

حواشی

بخش اول

فصل اول

۱ـ *دائرةالمعارف بریتانیکا*، تحت عنوان بحرین.
۲ـ *تاریخ عالم آرای عباسی*، ص. ۶۸۹.
۳ـ Curzon : *Persia and the persian question*
۴ـ Artomi Volynski
۵ـ Krasnovodsk
۶ـ W.A. Price
۷ـ B. Jervic
۸ـ Platon Zoubof
۹ـ Karsakof
۱۰ـ Amedée Jaubort
۱۱ـ Romieu
۱۲ـ Finkenstein
۱۳ـ عین قرارداد در صص. ۹۵ تا ۹۸ *تاریخ معاصر ایران*، سعید نفیسی، ج ۱، ترجمه شده است.
۱۴ـ Claude Mathieu Comte de Gardane
۱۵ـ سعید نفیسی، *تاریخ معاصر ایران*، شرح مفصل هیئت گاردان در صص ۱۰۵ به بعد.
۱۶ـ Tilsit در پروس واقع است.
۱۷ـ Sir John Melcom
۱۸ـ Jones
۱۹ـ Sir Hartford James Bridge
۲۰ـ Tsitsianof
۲۱ـ Statu que Présentium
۲۲ـ Gribaidof
۲۳ـ [شرح این زیرنویس در نسخه‌ای که ما داریم نیامده است.]
۲۴ـ فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، خوارزمی، ص,۸۰
۲۵ـ این اولین جملهٔ کتاب *انقلاب مشروطیت ایران*، اثر م. س. ایوانف می‌باشد.
۲۶ـ *ایران و مسئلهٔ ایران*، جلد اول، ص. ,۴۸۰
۲۷ـ میخائیل سرگئی ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ,۱۰۹
۲۸ـ *همانجا*.

۲۹ـ *همان*، ص ۹
۳۰ـ Birzheviya Viedomosti
۳۱ـ اشاره به قرضهٔ سال ۱۹۰۰ روسیه به ایران.
۳۲ـ ادوارد براون، *تاریخ انقلاب ایران*، ص ۹۴.
۳۳ـ *همان*، ص۹۵.
۳۴ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۱۱,
۳۵ـ ادوارد براون، *تاریخ انقلاب ایران*، ص ۹۱.
۳۶ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۱۱ و ۱۲.
۳۷ـ م. پاولوویچ، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران*، فصل دوم، ص ۲۵.
۳۸ـ *همان*، ص۲۷.
۳۹ـ تسعیر: ۸۶۰ میلیون قران برابر با ۱۵۶ میلیون منات.

فصل دوم

۴۰ـ G. Drouvil
۴۱ـ گاسپار درووِیل، *سفرنامهٔ درووِیل* ، ۱۹۱۱، ترجمهٔ منوچهر اعتماد مقدم، ص ۴۴ و ۴۵.
۴۲ـ *همان*، ص ۴۸
۴۳ـ آلکسیس سولتیکف، *مسافرت به ایران*، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،۱۳۳۶، ترجمهٔ محسن صبا، ص.۷۴
۴۴ـ *سفرنامهٔ درووِیل*، ص. ۱۰۲ ـ ۱۰۴
۴۵ـ شاطرها، جوانان تیزدو زبر و زرنگی بودند که پیشاپیش اسب شاه حرکت می‌کردند.
۴۶ـ سعید نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، ص. ۲۶۱,
۴۷ـ بنیچه: سربازانی بودند که هر روستا بنا بر وضع خود، چند نفری را به دولت معرفی می‌کرد و موظف بود مخارج آنها را تأمین نماید و مبلغی نیز به خود ایشان بپردازد.
۴۸ـ صرفنظر از اقدامات برادران شرلی در دربار شاه عباس صفوی.
۴۹ـ آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، ص ۶۳,
۵۰ ـ میرزا تقی‌خان لسان‌الملک (سپهر)، *ناسخ‌التواریخ*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
۵۱ ـ نقل از واتسون.
۵۲ ـ آدمیت، *فکر آزادی*، ۱۳۳۶، ص ۵۰,
۵۳ ـ *همان*، نقل از اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس، ص ۵۱,
۵۴ ـ *همان*، ص ۵۶,
۵۵ ـ Watson، ص. ۲۴۰.
۵۶ ـ Le despotisme éclairé
۵۷ ـ آدمیت، *فکر آزادی*، ص ۶۹,
۵۸ ـ *همان*، صص. ۱۷ و ۹۶,
۵۹ ـ Cosmopolitisme
۶۰ـ فریدون آدمیت، *فکر ازادی*، ص. ۱۱۵ و ۱۱۶,

۶۱ـ *همانجا*.
۶۲ـ *همان*. ص. ,۱۲۳
۶۳ـ منظور وی از کلمهٔ معتدل، سلطنت مشروطه است
۶۴ـ فریدون آدمیت، *فکر آزادی*، ص,۱۲۸
۶۵ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ,۵۳
۶۶ـ *همان*، ص. ,۸۴
۶۷ـ *همان*، ص. ,۸۹
۶۸ـ *همان*، ص. ,۹۲
۶۹ـ *همان*، ص ۸۲ .
۷۰ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۱۸.
۷۱ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به نقل از *حبل‌المتین* در مورد ایران عهد ناصری، ص. ,۹۹
۷۲ـ ایوانف، ص ,۱۵
۷۳ـ م. پاولوویچ، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران*، فصل سوم، ص ,۴۲
۷۴ـ در ردیف ۲۷ و ۲۸ دو پدیدهٔ منفی را شرح داده است. [جزنی این فهرست را از کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* آورده است. نویسنده در ردیفهای ۲۷ و ۲۸ به خالی شدن خزانهٔ دولت و رشوه‌خواری ملایان اشاره می‌کند].
۷۵ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۶۳ـ۵۶۲
۷۶ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۶۰ـ۵۵۹
۷۷ـ در نظر داشته باشیم که روزنامه‌های فعلی ایران، هیچیک در واقع، روزنامهٔ سیاسی به قصد هدایت مردم نمی‌باشند. از نظر کمیت نیز اندک‌تر هستند.
۷۸ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۶۲ـ۵۶۱.
۷۹ـ «تعداد نفرات کوچ‌نشین ایران به سه میلیون و نیم نفر بالغ می‌شود»، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران*، م. پاولویچ، ص. ,۱۸
۸۰ ـ *ایوانف*، ص. ۲۲
۸۱ ـ *همان*، ص. ۲۳
۸۲ ـ *همان*، ص۲۱.

فصل سوم

۸۳ ـ ابراهیم تیموری، *قرارداد ۱۸۹۰ رژی*، ص. ,۲۳
۸۴ ـ *همان*، ص. ,۲۵
۸۵ ـ *همان*، ص. ,۲۸
۸۶ ـ *همان*، ص. ۳۳
۸۷ ـ *همان*، ص. ۳۶
۸۸ ـ *همان*، ص. ۴۷
۸۹ ـ *همان*، ص. ۲۲۰

۹۰ـ *همان*، ص. ۷۲
۹۱ـ *همانجا*.
۹۲ـ *همانجا*.
۹۳ـ *همان*، ص. ۷۷
۹۴ـ *اختر*، شمارهٔ ۱۱، ۲۱ ربیع‌الاخر ۱۳۰۹،
۹۵ـ ابراهیم تیموری، *قرارداد ۱۸۹۰ رژی*، ص. ۱۲۳،
۹۶ـ *همان*، ص. ۱۴۷،
۹۷ـ *همان*، ص. ۱۴۹.

فصل چهارم

۹۸ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، تهران، امیرکبیر، ص. ۶۱،
۹۹ـ *همان*، ص. ۹۹،
۱۰۰ـ *همان*، ص. ۱۰۶
۱۰۱ـ توضیح ویراستار: در *تاریخ مشروطهٔ* کسروی، اشاره‌ای به تظاهرات مردم در شهرستانها نمی‌رود، بلکه از ارسال تلگراف توسط علمای تبریز به شاه و دیگر شهرها صحبت رفته است.
۱۰۲ـ توضیح ویراستار: این بخش با نسخه‌ای از تاریخ مشروطیت که ما در دست داریم (چاپ دوازدهم، بهمن ۱۳۵۵) اندکی متفاوت است: دومین فرمان مشروطیت، اصلاحیه، در ۷ جمادی‌الثانی، پس از مذاکراتی که در منزل مشیرالدوله صورت گرفت، توسط شاه صادر شد. پس از این فرمان، متحصنین به خانه‌های خود بازگشتند و چندین روز شهرها را جشن و سرور فراگرفت. در «*روز ۲۶ مرداد (۲۷ جمادی‌الثانی) در سرای «مدرسهٔ نظام» (که یکی ازسراهای دربار می‌بود) نشست بس باشکوه و ارجداری برپا گردید. همهٔ علماء و سران کوشندگان و کسان دیگری از وزیران و درباریان در آنجا گرد آمدند... این نشست برای گشایش مجلس چندگاهه (موقتی) بود، که می‌بایست "نظامنامهٔ انتخابات" را بنویسد... امروز نزدیک به دو هزار در آن گرد آمد... حاجی میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، بنام توده "خطبه‌ای" خواند و سپاسگزاری نمود... سه تکه پیکره [عکس] از باشندگان برداشته شد*». (احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۱۲۱-۱۲۲).
۱۰۳ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص. ۱۵۵،
۱۰۴ـ ایوانف، *مجموعهٔ مدارک دیپلماتیک مربوط به وقایع ایران*، ص. ۳۴،
۱۰۵ـ Mr Dehartuig
۱۰۶ـ Mr Marling
۱۰۷ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ترجمهٔ ابوالحسن موسوی شوشتری، ص. ۱۸. [درسال ۱۳۸۶ ترجمهٔ تازهٔ این کتاب از حسن افشار، توسط نشر ماهی انتشار یافت.]
۱۰۸ـ *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی . . .*، ص. ۱۰۸.
۱۰۹ـ ایوانف، *تاریخ مشروطیت ایران*، ص. ۴۴،
۱۱۰ـ *همان*، ص. ۵۵،
۱۱۱ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۶۰.

بخش دوم
فصل اول

۱ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۲۳۳
۲ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۳۷۹-۳۷۸,
۳ـ *همان*، ص. ۵۳۳
۴ـ *همان*، ص. ۲۱۷
۵ـ احمد کسروی، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*، ص. ۴,
۶ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۳۴۳,
۷ ـ *همانجا*.
۸ـ خاطرات نریمان نریمانُف، مجلهٔ *شرق‌شناسی علمی*، ۱۹۲۵. فصل سوم کتاب *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران*، م. پاولوویچ، ص.۵۱. (نریمانف مؤسس فرقهٔ سوسیال دمکرات ایران بود).
۹ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص ۵۱۲,
۱۰ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۴۰۸. [در این منبع، همین ماجرا شرح داده شده است ولی نقل قول جزئی درست همانند این نسخه، چاپ امیرکبیر، ۱۳۷۹، نیست].
۱۱ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۸۴,
۱۲ـ *همان*، ص. ۳۰۹
۱۳ـ *همان* ، ص. ۳۴۱
۱۴ـ *همان* ، ص. ۳۶۱
۱۵ـ مورگان، *اختناق ایران...*، ص. ۱۴۸
۱۶ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۱۶۲
۱۷ـ *همان*، ص. ۱۸۴
۱۸ـ *روزنامهٔ رسمی*، ۳۰ تیر ۱۳۲۵، ص. ۳۹۹- ۳۹۸، مذاکرات ۲۱ شوال.
۱۹ـ *همانجا*.
۲۰ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۴۵
۲۱ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۵۰
۲۲ـ *همان*، ص. ۵۹۸
۲۳ـ *همان*، ص. ۳۵۵
۲۴ـ *همان*، ص. ۲۸۹
۲۵ـ *همان*، ص. ۵۱۴
۲۶ـ *همانجا*.
۲۷ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۵۸-۱۵۵
۲۸ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۲۲
۲۹ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۸۹
۳۰ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۳۲
۳۱ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص.۶۲۴

۳۲ـ *همان*، ص. ۶۲۵ .
۳۳ـ *همان*، ص. ,۶۷۸
۳۴ـ *همان*، ص. ۷۵۱
۳۵ـ *همان*، ص. ۸۰۶
۳۶ـ *همان*، ص. ,۸۷۲
۳۷ـ ادوارد براون، *انقلاب ایران*، ص. ۳۴۶ و ۳۶۵.
۳۸ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۹۱
۳۹ـ *همان* ، ص. ۶۹۳-۶۹۱.
۴۰ـ *همان*، ص. ۶۹۴-۶۹۳.
۴۱ـ *همانجا*.
۴۲ـ *همان*، ص. ۷۵۷.
۴۳ـ ایرانسکی، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران*، ص. ۱۳۹.
۴۴ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۲۸.
۴۵ـ *انقلاب مشروطیت و ریشه‌های اجتماعی*، ص. ۲۵.
۴۶ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ,۳۱
۴۷ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۷۰۴.
۴۸ـ *همان*، ص.۷۵۰.
۴۹ـ *همان*، ص. ۸۲۵.
۵۰ـ *همان*، ص. ۳۹۱.
۵۱ـ *همان*، ص. ۸۱۱.
۵۲ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۳۲.
۵۳ـ و. تریا، *انقلاب ایران و ریشه‌های اجتماعی و...*، ص. ۷۳۷ و...
۵۴ـ *همان*، ص. ۱۳۱.
۵۵ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۷۶۷.
۵۶ـ *ایوانف*، ص. ۵۰.
۵۷ـ و. تریا، *انقلاب ایران و ریشه‌های اجتماعی ...*، ص. ۱۲۳.
۵۸ـ احمد کسروی، *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، ص. ۸.
۵۹ـ *همانجا*.
۶۰ـ *ایوانف*، ص. ۵۳.
۶۱ـ *همان*، ص. ۵۴.
۶۲ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۸۳۷.
۶۳ـ و. تریا، *انقلاب ایران و ریشه‌های اجتماعی ...*، ص. ۱۳۱.
۶۴ـ *دروشاک* به معنی پرچم نام روزنامه‌ای بود که از طرف حزب داشناکسیون در ژنو منتشر می‌شد.
۶۵ـ و. تریا، ص. ۱۳۵.
۶۶ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۸۷۶.

۶۷ـ احمد کسروی، *تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان*، تهران، امیرکبیر، ص. ۱۵۰.
۶۸ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۸۹۶. کسروی در زیرنویس همین صفحه توضیحاتی دربارهٔ این افراد داده است، از جمله این که میرزا حاجی آقا رضازاده، (دکتر شفق کنونی) بوده است.

فصل دوم

۶۹ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۲۰ و ۲۱.
۷۰ـ *همانجا*.
۷۱ـ بایگانی سیاست خارجی وزارت امور خارجهٔ شوروی، دایرهٔ ایرانی، نقل از ایوانف، ص. ۲۲.
۷۲ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، ، *تاریخ بیداری ایرانیان*، نقل از گفته‌های انجمن مخفی، ص. ۱۹۰.
۷۳ـ *همان*، ص ۴۹.
۷۴ـ *همان*، ص. ۳۹۰
۷۵ـ *احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۸۶- ۲۸۵.
۷۶ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۱۰.
۷۷ـ *جنبش بختیاری و اصفهان*، ص. ,۱۱
۷۸ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۱۰.
۷۹ـ *همان*، ص. ۴۰۸ – ۴۰۷.
۸۰ـ *همان*، ص. ۳۴۰- ۳۳۹.
۸۱ـ *همان*، ص. ۳۷۸.
۸۲ـ *روزنامهٔ رسمی*، ۲۰ مرداد ۱۳۲۵، مذاکرهٔ جلسهٔ روز پنجشنبه ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. ص.۵۳۰.
۸۳ـ *جنبش بختیاری و اصفهان*، ص. ۶.
۸۴ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۸۶.
۸۵ـ احمد کسروی، *تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان*، ص. ۳.
۸۶ـ تریا، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی . . .* ، ص. ۱۳۶.
۸۷ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۳۸۳- ۳۸۲.
۸۸ـ *همان*، ص. ۶۱۵-۶۱۴.
۸۹ـ *همان*، ص. ۸۷۳.
۹۰ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۲۹۲.
۹۱ـ *همان*، ص. ۴۷۵.
۹۲ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۸۷.
۹۳ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۲۵۵.
۹۴ـ *همان*، ص. ۲۵۶.
۹۵ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۱۱.
۹۶ـ *همان*، ص. ۵۲۷.
۹۷ـ *همان*، ص. ۲۹۳.
۹۸ـ *همان*، ص.۴۳۴. (برای مطالعهٔ لوایح حضرت عبدالعظیم، ر.ک. *تاریخ مشروطهٔ ایران*، صص. ۴۰۹ ببعد).

۹۹ـ *همان*، ص. ۴۳۳.
۱۰۰ـ *همان*، ص. ۴۰۲.
۱۰۱ـ *همان*، ص. ۴۰۵.
۱۰۲ـ *همان*، ص. ۴۹۲.
۱۰۳ـ *انقلاب مشروطیت و ریشه‌های اجتماعی آن*، م. ب. پاولویچ، ص. ۱۸.
۱۰۴ـ منظور، گزارشات وزارت امور خارجه و ارتش روسیه و نمایندگان بازرگانی روسیه در ایران است.
۱۰۵ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۲۸ [بیژن جزنی قسمتهایی از متن تلگراف را در اینجا آورده است.]
۱۰۶ـ *همان*، ص. ۴۷۸. جمله‌هاییست که *حبل‌المتین* تهران از یک روزنامهٔ روسی ترجمه کرده است.
۱۰۷ـ *همانجا*.
* ـ [*تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*، محمدباقر ویجویه، ۱۳۲۶. ویجویه از مشروطه‌خواهان تبریز بود. کتاب، شرح محاصرهٔ ده ماههٔ تبریز در سال ۱۲۸۸ ش. و مبارزات مشروطه‌خواهان با نیروهای استبداد است.]
۱۰۸ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۷۵۰.
۱۰۹ـ *همان*، ص. ۶۸۲.
۱۱۰ـ *همان*، ص. ۷۴۸.
۱۱۱ـ احمد کسروی، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*، ص. ۱۸۲.
۱۱۲ـ *همان*، ص. ۱۸۸.
۱۱۳ـ م. پاولوویچ، *انقلاب مشروطیت ایران، ریشه‌های اجتماعی . . .*، فصل چهارم، ص. ۶۸.
۱۱۴ـ *همان*، ص. ۶۸ تا ۷۱ ـ کتاب آبی، ۴۵۸۱، ص. ۱۶۲.
۱۱۵ـ ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۵۴.
۱۱۶ـ *همان*، ص. ۲۵ـ۲۴.
۱۱۷ـ منظور از دکتر، مرحوم دکتر مسیح‌خان حافظ‌الصحه است.
۱۱۸ـ *تاریخ جنبش بختیاری و اصفهان*، ص. ۲۸.
۱۱۹ـ *همان*، ص. ۳۸.
۱۲۰ـ احمد کسروی، *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، ص. ۶.
۱۲۱ـ دسته‌هایی را تازه گرفته بودند که به نام رژیمان خوانده می‌شد.
۱۲۲ـ احمد کسروی، *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، ص. ۱۳۸ و ۱۳۹. برای دانستن واقعهٔ پارک اتابک به صص. ۱۳۷ ببعد مراجعه شود.
۱۲۳ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۳۵۸.
۱۲۴ـ *همان*، ص. ۵۳۱. از وقایع سال ۱۳۲۴ تبریز، در خواستاری مشروطیت.
۱۲۵ـ *همان*، ص. ۲۰۹.
۱۲۶ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۱۲.
۱۲۷ـ *همان*، ص. ۴۱۳ و ۴۱۵.
۱۲۸ـ نقل از نامه‌ای که برای روزنامهٔ *بلدیه* از اصفهان رسیده.
۱۲۹ـ *جنبش اصفهان و بختیاری*، ص. ۷

۱۳۰ـ احمد *کسروی*، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۹۱.
۱۳۱ـ *روزنامهٔ رسمی*، مذاکرات مجلس شورای ملی در دورهٔ اول تقنینیه، شمارهٔ ۲۵، ۱۳۲۵، ص. ۱۶۹.

فصل سوم

۱۳۲ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۱۴۸.
۱۳۳ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۲۳۶.
۱۳۴ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۸۴.
۱۳۵ـ *همان*، ص. ۳۶۴.
۱۳۶ـ *همان*، ص. ۲۳۷.
۱۳۷ـ *همان*، ص. ۷۸۰.
۱۳۸ـ *همان*، ص. ۸۷۳.
۱۳۹ـ ایرانسکی، *تاریخ مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، مقالهٔ سوم، ص. ۱۴۰.
۱۴۰ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۱۷۰.
۱۴۱ـ *همان*، ص. ۳۱۹.
۱۴۲ـ *مقدمهٔ اختناق ایران*. ص. ۸.
۱۴۳ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۱۰.
۱۴۴ـ *همان*، ص. ۵۲۹.
۱۴۵ـ مورگان شوستر، [؟]
۱۴۶ـ *همان*، ص. ۸-۶۵۷.
۱۴۷ـ *همان*، ص. ۸۰۰.
۱۴۸ـ *همان*، ص. ۶۵۷.
۱۴۹ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۹-۳۵۸.
۱۵۰ـ م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۶۰ و ۶۱,
۱۵۱ـ *ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی انقلاب ایران*، ص. ۹۱,
۱۵۲ـ *همان*، ص. ۹۲,
۱۵۳ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۲۹ .
۱۵۴ـ احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۹۳.
۱۵۵ـ *همان* ، ص. ۱۵۵.
۱۵۶ـ *دیباچهٔ تاریخ ایران* (نگارش سپتامبر ۱۹۱۰). ص. ج.
۱۵۷ـ یوانف، *انقلاب مشروطیت*، ص. ۱۰.
۱۵۸ـ *همان*، ص. ۱۲.
۱۵۹ـ *تایمز*، ۶ ژوئیه، ۱۹۰۸، به نقل از *انقلاب ایران*، ادوارد براون، ص. ۲۴۰.
۱۶۰ـ [؟]
۱۶۱ـ منچستر *گاردین*، ۲ ژوئیه ۱۹۰۹، نقل از ریشه‌های اقتصادی...
۱۶۲ـ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۳۰.

۱۶۳- در سال ۱۹۳۵ این شرکت به نام شرکت انگلیس و ایران تغییر نام داد.
۱۶۴- ایوانف، *انقلاب مشروطیت*، ص. ۶۹.
۱۶۵- ن. ل . روبن انشتین، سیاست *خارجی حکومت موقت*. چاپ مدرسهٔ سیاسی عالی حزبی در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) ۱۹۴۶ ص. ۱۵و۱۶.
۱۶۶- ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۷۹.
۱۶۷- *همان*، ص. ۴۰.
۱۶۸- مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۹۲.
۱۶۹- *همان* (مقدمه)، ص. ۳۱.
۱۷۰- احمد کسروی، *تاریخ مشروطیت ایران*، ص. ۴۲۵.
۱۷۱- هیئت شوستر جمعاً در حدود ۱۶ نفر بود. *اختناق ایران*، زیرنویس ص. ۱۶۸.
۱۷۲- برای مطالعهٔ کشتارهای محیرالعقول آذربایجان غربی و نقش دکتر شِت و میسیونرهای آمریکائی ـ فرانسوی، ر.ک. به *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، ص ۱۷۳-*انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، م. پاولویچ ص ۸۱ و ۸۲.
۱۷۳ـ م. پاولویچ، *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۸۲-۸۱.
۱۷۴- *انقلاب مشروطیت* ایران، ایوانف. ص. ۱۰.
۱۷۵- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۹۵.
۱۷۶- [؟]
۱۷۷- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۹۵ تا ۹۸.
۱۷۸- *همان* ص. ۱۰۳.
۱۷۹- ر. ک. به صفحه ۴۳ همین کتاب.
۱۸۰- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۱۱۲.
۱۸۱- لیاخوف، نقل از گزارش شمارهٔ ۶۳، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸.
۱۸۲- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۴۰ .
۱۸۳- [*همان*، ص. ۴۳- ۶۴۱] ، نقل از مشاهدات مامونتف در روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ه .
۱۸۴- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۲۸۲.
۱۸۵- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*. ص. ۴۹۸ و ۴۹۹.
۱۸۶- *ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی...*، نقل از صفحه ۱۰۵ فصل ششم.
۱۸۷- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۵۱.
۱۸۸- *همان* ، ص. ۹۰۴.
۱۸۹- *همان* ، ص. ۹۰۵.
۱۹۰- *همان*، ص. ۱۰۳.
۱۹۱- مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۷۰.
۱۹۲- *همان*. ص. ۱۲۲.
۱۹۳- *همان*. ص. ۲۴.
۱۹۴- ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۵۱.

فصل چهارم

۱۹۵- ر. ک . به صفحه ۱۴۴همین کتاب.
۱۹۶- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۳۵.
۱۹۷- براون، دیباچهٔ *تاریخ انقلاب ایران* ـ ص. ب.
۱۹۸- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۱۵.
۱۹۹- براون، *تاریخ انقلاب ایران*، ص. ۱۲۱.
۲۰۰- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۲۱.
۲۰۱- ر. ک. به صفحات ۴۳-۴۲ همین کتاب.
۲۰۲- مذاکرات مجلس پنجشنبه ۱۲ شوال نقل از *روزنامه رسمی*، مورخ ۲ خرداد ۱۳۲۵.
۲۰۳- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۷۴۹.
۲۰۴- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۱۷۲.
۲۰۵- *همان*، ص. ۱۷۳.
۲۰۶- ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص. ۳۱.
۲۰۷- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۸۷۳.
۲۰۸- *همان*، ص. ۵۷۳.

بخش سوم

فصل اول

۱- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۴۳.
۲- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ، ص. ۳۰- ۴۲۹.
۳- *همان*، ص. ۴۲۴ ـ ۴۲۵.
۴- *همان*، ص. ۴۳۵.
۵- *همان*، ص. ۴۵۴.
۶- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۱۵۵
۷- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۵۳۳
۸- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۶۷
۹- ایوانف، *انقلاب مشروطیت*، ص. ۴۶
۱۰- *تاریخ مشروطیت ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، ص. ۱۳ .
۱۱- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۴۵.
۱۲- *همان*، ص. ۴۷.
۱۳- *همان*، ص. ۷۸، فصل پنجم .
۱۴- احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۵۱۲ .
۱۵- ایوانف، *انقلاب مشروطیت*، ص ۵۷.
۱۶- مورگان شوستر، *اختناق ایران ...*، ص ۱۵۲.

۱۷- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، فصل دوم، ص. ۲۲.
۱۸- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۱۸۹.
۱۹- علاءالدوله کسی است که در جریان «گرانی قند» تجار را چوب زد. وی در آن زمان حاکم تهران بود. ر. ک. صفحهٔ ۸۷ همین کتاب.
۲۰- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۵۰۸ تا ۵۱۰.
۲۱- *همان*، ص. ۵۲۶.
۲۲- *همان*، ص. ۵۸۹.
۲۳- ادوارد ج. براون، *انقلاب ایران*، ص. ۱۹۷.
۲۴- احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص. ۵۷۱.
۲۵- *همان*، ص. ۳۹۲.
۲۶- *همان*، ص. ۶۱۰.
۲۷- *همان*، ص. ۵۲۱ .
۲۸- *همان*، ص. ۴۵۴.
۲۹- مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۰۱.
۳۰- ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص. ۲۰۵.
۳۱- *همان*، ص. ۳۶۹
۳۲- [؟]
۳۳- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۴۴۹.
۳۴- مورگان شوستر، *اختناق ایران*،ص. ۱۴۵.
۳۵- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۱۳.
۳۶- *همان*، ص. ۶۳۸ و ۶۳۹.
۳۷- *همان*، ص. ۶۳۲.
۳۸- م. پاولویچ، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص. ۵۸، فصل چهارم.
۳۹- ادوارد براون، *انقلاب ایران*، ص. ۱۵۷.
۴۰- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۲۳ .
۴۱- *همان*، ص. ۵۸۱.
۴۲- *همان*، ص. ۶۷۶.
۴۳- *حبل‌المتین* می‌نویسد: تهران یکی از«مطهرات» گردیده بود و اینگونه گنهکاران را پاک می‌گردانید.
۴۴- احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص. ۶۵۷.
۴۵- *همان*، ص. ۶۶۰ .
۴۶ مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص. ۱۴۳.
۴۷- *همان*، ص. ۱۶۶.

منابع و مآخذ

ـ آدمیت (فریدون)، *امیرکبیر و ایران*، [۱۳۲۴].
ـ *فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت*، انتشارات سخن، چاپ تابان.
ـ ادیب هروی *(محمدحسین)*، *تاریخ پیدایش مشروطیت ایران*.
ـ ایرانسکی، م. پاولویچ، و. تریاد، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ترجمهٔ م. هوشیار، تهران، نقش جهان، ۱۳۳۰ (۱۹۵۱).
ـ ایوانف (یوری سرگیویچ)، *انقلاب مشروطیت ایران*.
ـ *بحرین، حقوق هزار و هفتصد سالهٔ ایران*، کتابفروشی طهوری، چاپ رنگین، ۱۳۳۳.
ـ بهار (ملک‌الشعراء) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، امیرکبیر.
ـ تیموری *(ابراهیم)*، *قرارداد «رژی» ۱۸۹۰ ـ انحصار تنباکو (اولین مقاومت منفی در ایران)*، چاپ اول، کتابخانهٔ سقراط.
ـ براون *(ادوارد گرانویل)*، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه و حواشی: احمد پژوه، کانون معرفت، شرکت سهامی چاپ، ۱۹۱۰.
ـ دانشور علوی (نورالله) (مجاهدالسلطان)، *تاریخ مشروطیت ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، با توضیحات و حواشی و مقدمهٔ حسن سعادت نوری، کتابخانهٔ دانش، ۱۳۳۵.
ـ درویل (گاسپار)، *سفرنامهٔ درویل*، ترجمهٔ جواد محبی، گوتنبرگ، ۱۳۳۷.
ـ سولتیکف *(آلکسیس)*، *مسافرت به ایران*، ترجمهٔ دکتر محسن صبا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
ـ *سه خطابهٔ تقی‌زاده در باشگاه مهرگان*، مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۸ شمسی.
ـ شوستر (مورگان)، *اختناق ایران*، به کوشش محمدحسین صاحب، مطبع شرافت، بمبئی، ۱۳۴۰ه. ق.
ـ کرمانی *(ناظم‌الاسلام)*، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، ابن سینا، چاپ دوم، چاپخانهٔ مجلس. [چاپ پنجم، ۱۳۷۹].
ـ کسروی *(احمد)*، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم، بهمن ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
ـ *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶). [این کتاب، اولین بار، به صورت ضمیمهٔ نشریهٔ *پیمان*، ۱۳۱۶، توسط شخص کسروی به چاپ رسید].
ـ کیا (تندر)، *دربارهٔ شخصیت شیخ‌فضل‌الله نوری*، ضمیمهٔ شاهین.
ـ محمود (محمود)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، (بخصوص مجلدات ۷ و ۸)، شرکت نسبی اقبال، ۳۰ -۱۳۳۳.
ـ مکی (حسین)، *مختصری از زندگانی احمدشاه قاجار*، نشر محمدعلی علمی، ۱۳۲۳.
ـ ملک‌زاده (مهدی)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات علمی.
ـ نفیسی (سعید)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ج. اول، مهر ۱۳۳۵.
ـ ویجویه (محمدباقر) (اقل‌الحاج)، *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*، تحریر فی‌غره ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۳۲۶ ه)، چاپ کلیشه.